



کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران

بخش دیجیتال

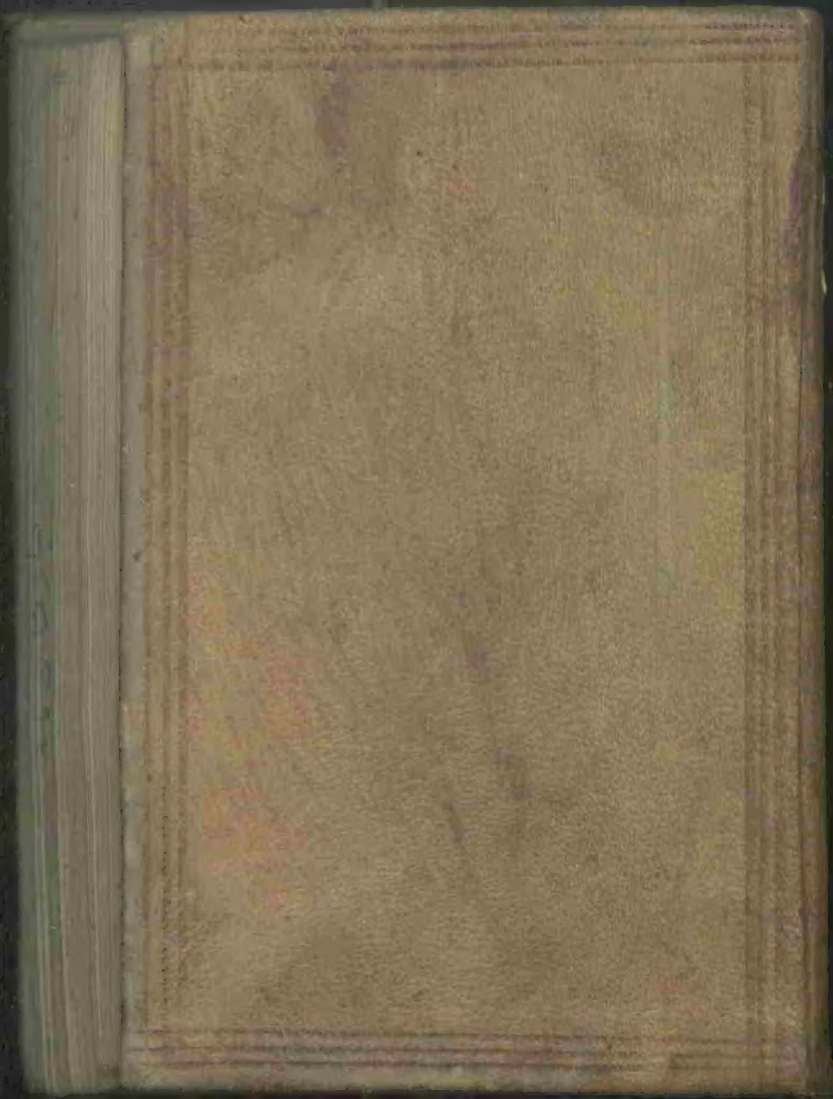
نام کتاب: جاردان نام

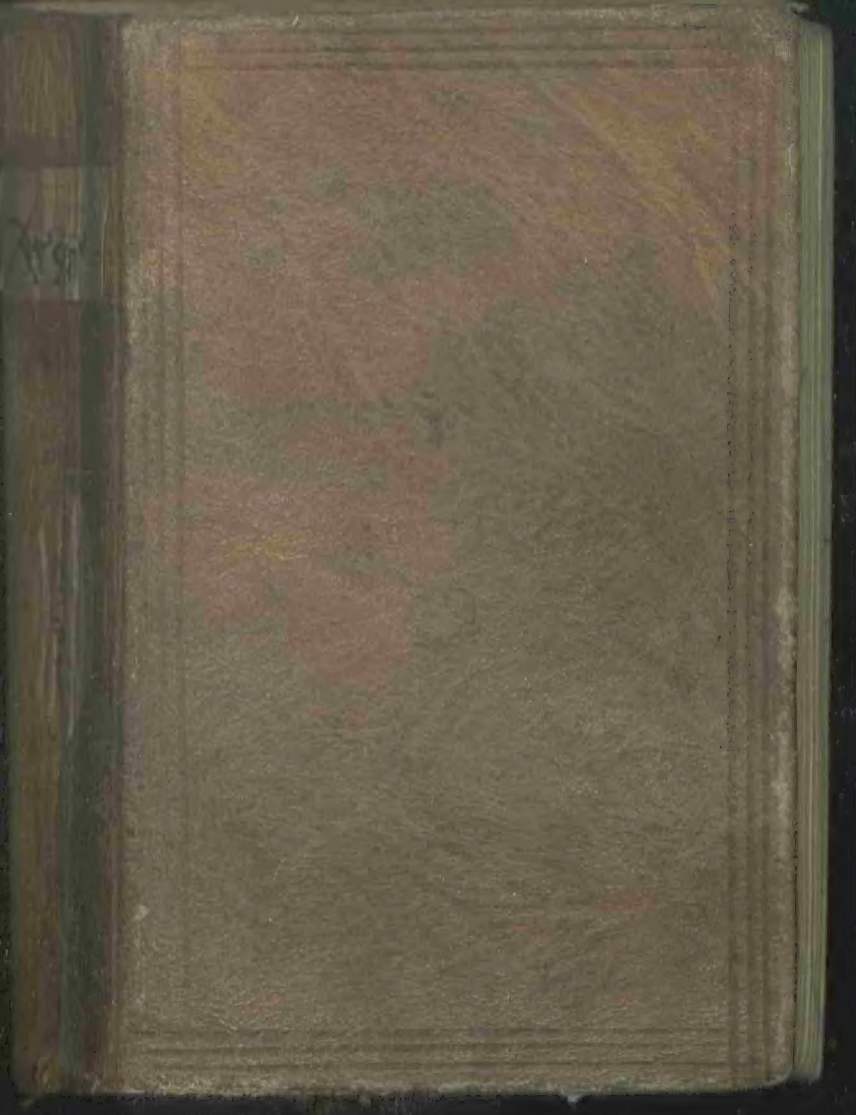
مؤلف: علی‌اکبر علی حائری نقل از اسرار

شماره کتاب: ۳۶۳ مکتوب

اندازه: ۱۴ × ۹

تاریخ تصویربرداری: مهر ۱۳۸۹





عبدالله



غرت  
۵۰

۹

۲۰

حی = حق = حوت فی

ح = حضرت

ج = جل شانہ

حکیم نامان بی داشت = فلسفہ

حی ح = حو الی جل جلالہ

برابر مؤلف شہید ۲۹۳۵

و فرزندش خوانندہ نام دارد ۵۵

در جہان استاد ۲۸۵۵ ب

۲۳۳۵

ص

تاریخ غرغہ ۱۰۱۹

جو از نیکو برگ ۱۸

انامہ بین العلم ۳۰

نماز اشراق ۳۳

و سام التقدیر ۴۲

مؤلف نام سال ۸۱۷ زندہ

بوزہ است ۲۶ ب

عالمی تحت الباء ۶ ب

در شش و شصت و نوب و نوب ۱۱۱

المیدی من اولاد فاطمہ ۱۱۱

Handwritten signature or flourish at the bottom of the page.



۱

مفت  
به بنده

۱۴۰۹



تس

بن

Handwritten notes and a faint circular stamp on the right page. The notes include:

کتابخانه مکتبه  
شماره  
مدیر آقای سید محمد مشکوٰه بنده اشکله نهران  
۵۳۲۸  
۳۳





و انبیا و رسولان و عاشقان نیز با مقام خواهند  
 رسید و متصل بذات حق خواهند شد و در برای  
 اقامت جا و دانی از خداست بی درین حق سبحانی  
 حلول و دخول خواهند کرد حکم الذی احصا دار  
 المقام من فضل و هم بناء هذا ای کایا تا و حواله  
 موجودات و ذات فرد احد صمد صفت  
 که دیدن و الحمد لله رب العالمین بدلیل  
 لا یكلف الله شیئا الا وسعها اگر اشیا همه یکبار  
 چون انسان فطر نطق نباشند با خدا فی الله  
 خداوند کلام و ملک علام چه کسی فرمودی که  
 یا حی یا قیوم و الطیر و خلق یا نار کون برآ  
 و سما علی ابراهیم و ائمه این بین باین قرینه  
 معلوم میشود که خداوند بدلیل الا اتم اتمناکم همه  
 مثل انسان باشند و فطر نطق باشند که تعریف  
 حکما و اهل منطق همین انسان فطر نطق است  
 و بس و دلیل روشن خدا ای بر خلاف زعم  
 ایشان

فایده  
 فخریه

این کلام در بیان  
 اینست که خداوند  
 با تمام مخلوقات  
 در یک مقام است  
 و همه را با یک  
 حکم احصا کرده  
 و با همه در یک  
 مقام قرار داده  
 و با همه در یک  
 مقام قرار داده  
 و با همه در یک  
 مقام قرار داده

ایشان اینست که فرمود انطقنا الله الذی انطق  
 کل شیء بین باین اعتبار موجودات است و باید  
 که یک وجود باشند و حیثیات یک وجود مطلق  
 باشند که حرف احد صمد لهم بید و لم بیدست  
 شایسته و ما اعظم شأنه و برانه و تمکین  
 قول دلیل دیگر حدای که از جی ج که فرموده  
 اند قوله تعالی یا زین که و ان انطقنا الله  
 الذی انطق کل شیء تا همه کلامه الله بنهند  
 انطق کل شیء بنهند و انما کلام الله انطق  
 و انما نقطه کتبه انما بنهند الایه صدق الله العلی العظیم  
 اگر در باطن کسی هست که بقول خدا و وی خدا  
 چه ایمان و اعتقادی از سر صدق و اهل صفا و صفا  
 پیدا کند و با در آن با این حقیقت را در با باین  
 خدا رجوع و بران نبیره کافست و الله علی من یشق  
 الهی و هم درین محلی فاصلا می نمایند و که  
 ساله یوم تبدل الارض غیر الارض و السما و ارض

و فطر نطق  
 باشند

حضرت ابی حنیفه

صفا



وانی نوحه نامه که اسامان و زمینها حضرتان کلمه الله  
 و کلام الله برانی الحی الامه صدق الله **عنه**  
 بیان ملک قدیم و خداوند علیم چه که در حق  
 فرموده اند **فولج و ابیون بکتاب من قبلنا**  
**ادانة من علم و انما ساجد و ان سوره بشو حوت**  
**بیت و نه سوره الله وانی فای سوره من شد**  
**و تختی بورتی کی که در حق ابی و وانی تم**  
**لا یبصر و صدق الله العظیم اگر چه بیان الاهی**  
**چه درین حمل نوعی دیگر است اما چون فرموده**  
**که حکمت درینا نیست ازین حدایتی چه و چه**  
**دیگر به خاطر این فقر میکند و حکمت کلمه ربنا**  
**صدق فاولا چون هم و دیگر تا در بیت و نه سوره**  
**بعد و حکم است اند نازل شدند که ان یکی قایم**  
**مقام چهارم است و سبب چون بوجهی که**  
**کلماتی در نظر نبی امی که قایل بعوضت یکرا مع**  
**الحکم است تمام شده باشد کافران فکلس نه که بیانی**  
 دانش

داشت و کبریا تواند آورد و چون بوجهی یک سوره دیگر  
 که قابل تمام یک حرف نیست نمانده باشد و از میان آن چه  
 از ان وجه که یکبار نشان قایم تمام نمیشد است چه  
 در کلام تنزید ایشان را در سر سوره تا فرستاد که قایم  
 در ان سوره مذکورند برخلاف فای کلمه کتاب  
 که در و مفتوح حرف نیامد و دیگر تا از نور تنزید  
 قصر که در ایشان مذکور نیستند زین بیان تجوید  
 کلام چه ولی حمید چه اما درین حق سوال کنند  
 که هم از سیاه البیت چه که فرموده اند که تختی یکبار  
 ممکن می باید کرد و توان بیان نام ممکن است که کردی  
 از برای آنکه در عوض دیگر یکبار تختی چه تمام نمیشد  
 فرموده اند با مقاربات و اعتبار سیاه فایست خداوند  
 جنای دردی آمده است **فولج فای کبریا**  
 ازین شش یکبار ازین روی خود را که برقی  
 و اشغال این در کتاب کبریا حمید بسیار واقع  
 است **والسلام** قال انبی صل الله علیه وسلم **ما**

این کلام است از کلام  
 کبریا



اصحابنا نجویم با هم افتدیم ما یستقیم ما یستقیم  
 مال امیر المؤمنین و امام المومنین کرام الله وجهه علیه  
**السلام** جمیع اسرار الله قائله فی کتاب البی ویه  
 فی القرآن و جمیع ما فی القرآن فی فائحه الکتاب  
 و جمیع ما فی فائحه الکتاب فی سیم الله و جمیع ما فی سیم الله  
 فی بار سیم الله و جمیع ما فی بار سیم الله فی نقطه کتبه الله  
 و انما نقطه کتبه الله و هذوق الامام ما یستقیم ما یستقیم  
 فنیق عدلیه رفیق باشد که افتد کند باین امام تا در طریق  
 بیان ما یستقیم ما یستقیم رب برسد پس بعد از محمد رسول الله  
 اول خود را بنیاد کرد در افرقه کورست و کلمه است  
 و بعد از آن نقطه وی و سیم الله و فائحه الکتاب و در آن  
 و فائحه کتب سماوی را که در واقع اگر هفتصد ضابطه  
 یک قرآن موعظ بطن داشته تا بعد از آن از روی  
 توحید کجیقت کلام الله میرسد که محسوسند آن  
ما یستقیم ما یستقیم که و انما الله و انما الله  
 محیط ما یستقیم ما یستقیم فی لوح محفوظ این که بعد  
 از من

و الکتاب البی ویه  
 و الکتاب البی ویه  
 و الکتاب البی ویه

از من و انما محیط ما یستقیم ما یستقیم  
 معنی عجیب دارد یعنی بوجوه از و رای اضطرار میکند  
 تا در لوح محفوظ که قلب مومن است کجیقت قرار  
 باید که قرآن از آن وجه که عین ذات حق است باقی  
 ازین وجه بر قلب حبیب خود نزول ابدال فرود  
 لا حرم ازین وجه که مومن بود بحقیقت فرود قلب  
 المؤمنین الله صدق رسول الله و صدق ولی الله  
ما یستقیم ما یستقیم دیگر از نقطه جمیع اسرار الله قائله تا انما  
 نقطه کتبه الله و هذوق امام ما یستقیم ما یستقیم  
 وجود تا در امام که امام ما یستقیم ما یستقیم ام الکتاب موعظه  
 ام التوحید می تواند شد که بر اینها نیز هفت طرافست  
 این هفت بیان بیان آن حدیث است که حضرت رسول  
 بنی امی فرمود که قرآن را هفت بطن است اگر هفت بطن  
 نیز دارد تا باز دلالت کند آن ظاهر بر ذات وجود  
 مطلق که بر همه محیط است دل در آن مومن معینی  
 ادراک آن وجود باک تواند کرد که آن بیت

المحدث

کتاب فصل در طهارت خانه تا باک جداست اما در کتاب  
 با باک که در خون افکند بستر عالم خاک تواند رسید  
 که آن نهی فرمود آن شرکان نجس العین را از نزدیکی  
 جستن بآن خانه و اما حلیفه که آن فرمود آن  
شرکان باک که فلان یزید مسجد الحرام خانه و الله  
 این که جمیع اسرار الله مندرج در نقطه باک شد که آن  
 نقطه وجود کامل حق اظم المتقین بود باین اعتبار  
 فرمود انا کلام الله و انا سر الله خانه و الله در باب  
 منایات که حق حق فرمود که با دشمنی فرزند خود را  
 سه نبد میداد و از جمله کین این بود که زنی یون  
 باید که سرخ باشد و خداوند تا وی را در دنیا آورد  
 که یعنی من باید که خون بریزد و فرمود که آن با دشمن  
 حق داور حلیفه بود ازین مبادی الله معلوم شد  
 که چون حلیفه بود که ملائکه و رحق او سبک الله  
 گفته بودند لاجرم چون او نیز حلیفه شد آن صفت  
 حق نیز بر فراز او غالب آمد حتی که وصیت  
 نیز آورد

نیز فرمود خانه و این شامده دیگر که بن خلیف  
 بدن واقع شد که فرمود که زان خدا آن لایق  
 هر کس است که او را سجده کند حلیفه او را  
 سجده کند که همان قائم مقام خواهد بود ازین  
 مبادی نیز مقام قرب ملائکه و جمیع قربان معلوم  
 میشود که از آن وجه که قائم مقام را سجده کردند  
 مقام قرب حاصل شد اینها را باین دلیل خدا  
 معلوم میشود که ذات خدا را بیقین کسی سجده کرده  
 کرده باشد که از او اصله باشد و صورت و لکنت  
 ظاهر و در بدن با آن سه که ازلی ابدی  
 غیر فرقی خانه که نیز آن کرده باشد که اگر خبیث  
 قریب با بود در شب عراج که ذات خانه را  
خانه نام در هر نقطه شامده فرمودند بود  
 که همان حلیفه و قائم مقام است لاجرم وقتی که در  
اقدیه او را منع متابعت شیطان می فرمود که اگر  
 بسجود کرد و اسجد و اقرب و هیچ شکی ندارد



در بیان نیست و تمامی انبیا و اولیا بر این مقررند  
 که آن خدای که جمیع مدح و احوال را از عدم وجود  
 آورد ظهور ذاتی او در روز قیامت خواهد بود  
 بود پس ایشان که او را در کمال شرف می دیدند  
 هر یک با اعتبار مراتب خود و بحدی که بخواهند  
 موسی کلیم علم از نام الهی ان الله شنید و فرمود  
 رسول بنی اسرائیل در حدیثی که فرمود  
 و آن ذات بی شبه و مثال این بود که او روز  
 که روز قیامت است چون بدر تمام روی بخورد  
 پس این بود که این زمان خود را در آن که نمود  
 که گفته ذاتی او باشد و دیگر با بوجهی عارض و نسبی  
 نیست که آن ظهور را که ایشان دیدند تا وین بیان  
 و آن داشته که هر روز در دیده بنده کائنات  
 از او حقیق نمود که خود در شان ایشان فرموده اند  
 از اقران و انصار و محرم و ایند و ایند و ایند  
 برایشان از غایب خود و رحمت و هدایت و ترحم  
 و عطا

سینهم

و عطا درین نه داشته که و عطا و انصاف و ارفق  
 بنده و پیغمبر و آخرت و رب العالمین و انکم  
 و اسجد و اقترب بحسب طاهر از قربان  
 حق آن حی و قیامت ملائکه اند که در حقیقت الله  
 را سجده کردند که هیچ وجه و ضربه ایات نبی  
 ثابت نیست که بغیر از ملائکه یا از مخلوقات  
 و حلیقه الله را سجده کردند باشد و هر یک  
 این عالم از همه قوتها برتر و قاضی بر ملائکه  
 بود که دوبار در سجود آمد و امامت شد یا نگاه  
 داشتند که گم کرد که در شان اوست  
 لوا که ملائکه الله ملائکه که تمام و محو  
 محقق ملائکه است عذرا الله چون قرآن بر دل پاک  
 و حبیب رب العالمین هم نزول احوال  
 فرمود و از دل پاک او بر زبان بیخیزد و  
 گم کرد که نیست ظهور کرد پس بوجهی بر  
 تقدیر او اصد قرآن باشد با اعتبار و ظاهر

که در شان اوست  
 که در شان اوست

که اگر آن وجود پاک مقدم آید چنانچه بنویس این قرآن  
از عالم قوه بفعل نیاید و از فعلی بصورت  
نرسد لاجرم بابیه و معرفتی و تصور آن که از خود  
و سور قرآن بآن وجود پاک مخصوص شد و خود  
که قلب القرآن بشی بنیادند گفت کمتر آید  
حجیب رب العالمین فرماید که اول ما خلق کردیم  
نوری و از آن وجه که از رسولان رسول دو مرتبه  
بود که سیرت در دست منزل سدره المنتهی  
هم درین سوره که **محمود** بابین رسول اهل  
بود **خبر** العرش و خود که **والتوفیق** راه خدای  
که است است بعد دست **و** اهل این  
رسول اهل و اهل بیت این است از  
لوح محفوظ و باب این رسول احسن در عباد  
یافت که در اصل مفتوح است و رجوع بخود  
در پیش بابین مفتوح است که است  
و از هر اطراف مستقیم شوق این مفتوح در پیش  
است

۸  
مشت در میان رفتن تا **سوره** و تابان  
جنت و اصل شود که **رض** او که **رض** و **رض**  
است ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء  
مسند در اوراق با کوبه دلیل روشن از برای  
خمس دادن بابت ظهور میکنند که در آن محل که  
مستحق خمس و زکوة میشوند میفرمایند یک  
بخش از آن آه است و در آن موضع درین  
می آورند قوله تعالی **ج** یکم از آن حد که قات  
الله **ج** حکمت خانه حق است حدقه الله العظیم  
از ثبات **ج** معنی فرض حسنه ام بین آن شد  
بوجهی اما فرست میان فرض حسنه و خمس که  
خمس فرض است اگر چه بعضی از مسلمانان آن معنی  
دیده تا میان در حکم فرض باشد چون گفت حکمت  
خانه حضرت فرمود شک نیست که فرض است  
و دادنی مثل الصلوة و توجیه بآن خانه و در  
وقت استیطاقه که باز بآن خانه رفتن و زیارت







اگر بنده استند که بگفتند اما وجهی دارم بدلیل آنکه  
 که فرمود یوم تائی السماء بدخان حسین  
 بسم الله الرحمن الرحیم درمی در آن خلک که می فرمودند  
 قوله لا اله الا انت جعل لکم من الشجر الاحضر نارا  
 و باز می فاصد میفرمایند که فلما را با نفودی می فرمود  
 انی انارک الی اخره و ان لوزفر که آتش اهدیه  
 بدست خود نوشته بود که خوشی ببری خط  
 استوی الامه ج اهدیه در بیان و تاویل طای  
 تنزیل خود که بعد از شجر الاحضر ذکر کروج زبرد  
 فرموده اند از برای اینست که بنده کار که  
 را اسحان علم اند معلوم شود که از کروج زبرد  
 و از شجر الاحضر را الله عیان وجود و دت  
 و تاء و آ که سندس حضرت میزبان دنیا  
 که در وجه پوشیده است و و را بان حقا  
 گردانیده است دعائی و حقایق کتاب حضرت  
 کلیم ملک علیم باین کیفیت در کتابه جامع  
 النبیین که ج حبیب الله است. زیان  
 ی

ج ۲ ه آمده است و این ه نار ازین سوره اله  
 وجود ابو البشر در اواز آمد و از ه لغت که  
 انی ان الله لا اله الا انما عبدنی و اقم الصلوة  
 تذکری که تا صورت آت ه نار را در و غنی  
 شود و بان اب که کان عشت علی الماء من یاب  
 می گردانید و ای ه رکعت ص مشغول می  
 توانید و ان الساعة آتیه که در ساعت که در  
 قیامت است اول حبیب بنده کان آن ذات  
 که در جهانند کرد که افعال هم اول میا کسب به  
 العبد یوم القيمة الصلوة و این که فرمود حضرت  
 حبیب الله علیه الصلوة و السلام که در روز  
 قیامت ج اهدیه اینه الکسی را در حق رجل در  
 آورد و با و در سخنی آید اینست که در می  
 ج ه مبین است که ~~ساعتی~~ ی را و ه  
 ه خدای را در حق ~~ساعتی~~ دندان و ه  
 دندان ج خلیفه خود در آورد که دندان

سوره صفات ازین  
 صلاان خوانست فتح



ح ۲۰ آن سخن است و در وجود نبی دم از جمیع  
 اعضای او این که کرسی میگویند ندانست و  
 خصوصیتی نیز بآن چهار افری دارد که لام الف  
 بدل و مثال است و این لغت از زبان الهی ح ۲  
 مخصوص است با ممل فرس که نوکان الایمان  
 فعلمنا بالشریالکالر رجال من انباد فارس که  
 شریایم درین مقایست که سدره المنتهی و کرسی  
 الهیت که فلک البروج است که حضرت احدیت  
 تعالی شان و مقدس فرزند که عبارت از است  
 ع است این اندکسی چون بآن دلیل که بعضی  
 گویند و کل حواهد و این معنی در چندین مواضع  
 ثابت است از زبان الهی ح ۲ از برای این نیست  
 که ظاهر قرآن از دنان است که حمل ندانست  
 که هر یک ح ۲ سخن و کله واقع شده است  
 و تا ایشان بر می آیند فرزندان که از شک مادر  
 صورت مادر حاصل کرد و بیرون آمده است  
 سخن کونیت و اگر سخن

سخن کونیت و اگر میگوید آن سخن از حکمت  
 نیست از برای آنکه بآیات حکمت و ندان  
 موقوفند آن سخنان که حکم اند و از برای این  
 معنی بود که سوره التین راجع ملک علیم ح ۲ چون  
 بر دنان ثابت کرد اند حتم آن سوره نیز حکم  
 الحاکمین فرمود و السلام علی من اتبع الهدی  
 در ح ۲ که در آن محل که اهلای بود و از  
 احوان خدمت صفا حلدت حلانته سلام الله  
 علیه اسحاق رفیع ابن ابهام کرده و شیخ بابا  
 فر فرستاد و معنی و مفهوم این که میتوان بود  
 که اینج و اناک سیر خود بگردانند و فیض خود را  
 از زمین باز دارند و زمین نیز قابلیت قبول  
 کردن فیض را بگذارد و چنانچه دیگر یک انسان  
 صابعد در زمین عالم صورت نباید و درین محل  
 ح ۲ ح ۲ میفرمایند بی فاصله قوله تعالی الا  
 انها که اندود و بنیم منیم و اصل خدند ان کیسب



صورت هرگاه که حوزن خدمت حضورت را به  
 سلام الله علیه راست باشد بنا بر آنکه در وقت  
 این کتابت کتاب اهل بیت غایت بود و این آیه  
 اگر چه با جمیع آیات کلام قدیم ملک عظیم چه  
 بحسب صورت مناظر است اما بحسب معنی  
 با جمیع نیز مناسبت دارد از جمله یکی آنکه  
 در می میفرماید قوله چه انزل ای  
 عاشق به آنکه نهایت حدایرستی حکما و علما  
 و عظمای و علمای و اعیان و اعیان و اعیان  
 سر عالم عشق و احوالند تا دانه صدق  
 الله العظیم چون چه میفرماید که سر عالم عشق  
 و احوالند تا معلومست که مقام اغریست  
 و و عه گاه همه از بین طایفه مذکور با مقام است  
 که خدا بیان فرمود و در چندین مواضع در  
 کتاب کرم مجید ولی حمید چه در بیان عشق  
 الهی آنکه کمال عشق باری با صورت ذات  
 بی نیازی

صفت عالم عشق  
 و عظمای و علمای و اعیان و اعیان و اعیان  
 سر عالم عشق و احوالند تا دانه صدق  
 الله العظیم

بی نیازی چه در آنست که شهوة  
 و هوای نفسانی در میان نباشد و جمع  
 شهوة نفسانی بکرات فرموده اند و که  
 و تواتر کرده اند و بیشتر از ظهور این معنی  
 نیز در بعضی از انبیا و اولیا صلوات الله علیهم  
 عظیم اجماع این معنی عشق الهی چه ظهور  
 کرده بود که ایشان را با وجود عشق و محبت  
 باطنی بان صورت **کلمه الهی**  
 استغنا از شهوة نفسانی حاصل  
 بود پس بطریق اولی که درین وقت  
 و زمان که چه احدیت برده برداشت  
 و از روی طرح ترجیح ان مقام فرمود  
 باید که سیرایم و افلاک بان مرتبه برسد  
 که در جمیع مزاج این عشق کمالی توانی  
 نفسانی مستط شود و یکی دلیل این

آیت است که حق احدی را فرموده اند که  
 بِالْأَفْلاَکِ وَالْأَنْفُسِ وَاحِدَةً  
 و بر قاعده معقول نیز توجه ممکن  
 است که هر چه در یک وجود ظهور کند  
 در وجود دیگر که هم از آن جنس  
 نباشد ظهور تواند کرد پس هرگاه  
 که این معنی بطور بیوند و نتیجه  
 حادثه حادثه اولیست  
 که سید و توالد بکیا  
 منقطع شود این مقام است  
 که سیرانج و افلاک بجای رسیدن  
 باشد که وجود یک انسان  
 در جمیع روی زمین موجود  
 نماید بغیر از حیوان مطلق  
 که ایشانرا حضرت احدیست  
 این

این قابلیت و صلاحیت  
 نه داده است تا سیرانج  
 و افلاک نیز بعثت نباشند  
 چنانچه در عالم صورت تجریت  
 حیوانات و جهاد است  
 معقول نباشند بدلیل مادا  
 السموات والارض  
 که حکم حدیث محل  
 دوزخ باشد از ارض  
 است و محل بهشت  
 آسمان است تا سوال  
 نیاید که کونید پس بودن

و در این محل  
 که است و در  
 این

آسمان و زمین و گردش  
 افلاک هر گردنور و ماک  
 بحث باشد و این دلیل  
 حکمت است و است بر فضیلت  
 طایفه که پیران و پیشوایان  
 ایشان از انبیاء و اولیا  
 و عاشقان که در بحر دوشیده  
 باشند و شبهه حجازی  
 معتد شده و التفات نموده  
 اما چه سود که از بین معنی غافل  
 باشند و ندانند که فضیلت آن  
 بخرد و استغنا خود را  
 از شهوت نفسانی منور نماید  
 کار است

عده  
 صورت

کار نیست با نیست تکلیف در اول کار که اگر آن بخرد و استغنا  
 نمودن این را من کل الوجود در حد کمال بودی  
 و هیچ نقصانی نداشتی حضرت عیسیٰ خردمند  
 که من این بار سخن بریزد لایق رسته و گنایه گفته ام  
 بار و بگر خوام آمدن تا هر چه بر فرزند است و گنایه  
 گفته ام صریح و بی پردن و بی حجاب در بیان آورم  
 و نمی آیم که انبیا را دین ناقص کردیم بلکه می آیم که  
 انبیا را تمام کردیم و تا حبیب الله از آن وجه که  
 میدانست که حج عیسیٰ از برای آن می آید که ثانی  
 خلق را در دین او که چشم انبیاست یکی و یکدانا  
 و این حبیب الله از آن وجه که توالد و تناسل را در  
 می داشت از برای آن بود که آن در تیمم معنوی در  
 نظر او بود و ظهور از و خواست کردن وجود  
 مناکمه بسیار کرد و فرمود که چون این بار حج  
 عیسیٰ بخرد که از آسمان بیاید در دین من ظاهر شود  
 کرد که باز دلیل آن اظهار رفرز و انبیا است و گنایه است

حاج



که تا از نسل پاک او که توحید ظهور کند اگر چه بیشتر از  
ظهور این کلمه توحید جمیع امتان برسد آن بابی باشد با  
خود خوانستندی که در بحر ذکر شوند یکی تا بیان خود  
فریضه و واجب داشتندی که تا به مقبره خود  
باشند شجره این مقدمات بر نهی دیگر بودی معنی  
بر آن گوشتند که این کلمه توحید ظهور نکند در عالم  
صورت سلطنت و پادشاهی خود را لایزال صورتها  
و معانی باشد و نکند و بر آن فرادجانی پیشتر ازین  
بود با وجود توالات و تناسل در برده غیب باشد تا فضا  
تای کتی که مشرق هر یک ظهور دارد قایم مقام این اصحاب  
شدی الی الله که ظهور فرمود هنوز موقوفست بکثرت  
توالات و تناسل کلمه طیب تا به حقیقت غلبه تواند کرد  
ایشان شغول تواند شد و ایشان را در خود نیست و  
تا بدید تواند کرد که این مقام که حضرت فرمود در جواب  
شیطان عنید بید تعبیه که تا ملایم چشم منک و  
من تبعک اجمعین هر گاه که یکی از ذرات شیطان

در جواب شیطان  
عنید بید تعبیه  
که تا ملایم چشم منک و  
من تبعک اجمعین

از رحمت غلبه القیسه در روی زمین مانند وار گزشت  
ظهور کلمه طیب که در آیات حضرت حلیفه الله و موجود  
ملایم که از آن حیث گاه نیست شوند آن مقام  
باشد که حضرت فرمود که چشم را بر کیم که چون چشم پر  
شود نتیجه آن دیکه که دیگری در و نگیجی حکما فی زمان  
پیشتر تا این زمان نیز که حضرت با جهنم خطاب میکند  
که ای شیطان و او در جواب گوید که من میزنم و اینها  
سوءال و جواب حضرت الهی و دوزخ معلوم میشود که هنوز  
بر نرفته است که از خوردن دوزخیان هنوز سیر  
نشدن است اما از قرینه سوال چه احادیث و جواب  
او معلوم میشود که نزد یکمست که سیر شود و یکی  
گافرا از ذرات شیطان رحیم در روی زمین مقام  
ادست و سجده گاه حاصدان و قربان و عاشقان  
حق احمدی است مانند عبدان که از ذرات شیطان  
رحیم جهنم بر شود از ذرات حق حلیفه آه نیز شاید  
که بهشت بر شود بر سبیل امکان که بهشت از آن حق



که های آدم بود و زوج او و میرزا حج و حج و میرزا  
او میرسد که در حقیقت فرزندان او باشند تا از این عالم  
هر چه عالم معنی کند که عالم باقی و سرای جاودانست  
حالات اینها مادامه السموات و الارض و وزخی در  
دوزخ باشد بعد از اتم گرفتار و بهشته و در بهشت  
تنها تنهایی باشند با نواع لذات در نظر کار و عورت و کار  
که حکیمان آن عالم را عالم روحانی میگویند اگر چه بعضی  
راست است اما ایشان از غلطی که کرده اند در حجب  
شرکت گرفتار مانده اند که تصور ایشان نیست که آن  
روحانی بر خلاف این جسمانیست و نمی دانند که هر چیز  
که از لذت روحانی تصور کرده اند بر خلاف این است  
که در عالم جسمانی دیده اند و شنیده اند و ادراک شده  
کرده اند که در این عالم محسوسات همین محسوسات است  
که بعد از آن از این اشکال با نهایی همین هستند  
و کیفیت برابر و آج بهشته و دوزخی غلبه خواهد  
کرد و ایشان را خواهد دان تا ذات قوت از این باشد  
بر ستمو لطف

و ستمو لطف قدیم قایم نداشت او در راحت و عذاب خواهد  
داشت لایحیطون شیی من الله اما شاول و آج است  
خالتان در کلام تنزلی فرمود که هر چه را بکنیم از در  
آیات شیطان رجیم ملعون مردود و در سجود کلمات  
بهشت که بهشت را بهمان لفظ فرمود که بکنیم بوجوب  
معنی آنست که نسل شیطان رجیم ملعون منتقطع شود  
است البتة البتة لام از برای تاکید است بخلاف در سج  
آدم که میتوان بود که تمام نشوند که تمامی سموات و الارض  
قدار یک عرض جنبه است که تعلق یک جنبه نیست و دارد  
که تعلق باشد اما چون دوزخ حکم نقص چون میرشد  
ملوحصست بدلیل هدای ج که بعد از آن که بر شود  
و دیگر که دوزخی از نسل شیطان و ذریات او نخواهد  
ماند بخلاف بهشت فافهم اما ان حدیث  
که حج حبیب آه صلوات الله الرحمن فرمودند که نیست  
المؤمن جبر من محله که وجه ظاهر نیست که عالم باطن  
از عالم ظاهر اقوی و اقیانیه است که تا کلام در بیان

در این آیه ظهور عالم صورتی نمی تواند کرد و عمل به وین  
از اعضا و جوارح رو که عالم ظاهر است در وجودی  
تواند آن صفاتی را بی در عالم افلاک بالقوة بود اگر چه  
در کثر حاک که در لیلان اشیا نیست نمی بود با فعل ظاهر  
نمیشد و حال آنکه نیت تعلق به عالم باطن دارد و وجه  
دیگر که افق است اینست که بنده خود را در باطن  
نیت جبر دارد و در حق و غلبه او  
بر حق و باطل و به سبب ظهور این معنی در عالم قدس  
با نام عالم با انواع افعال و اعمال مشغول شده است بحسب  
وقت و زمان مثلا جنایاتی شخصی دانند که او نسبت خلقت  
روزگار زمان خود تمام زمان واقعه شده است و نه  
خلق را متابعت کردن او واجب است اما چون خلقت  
ان بصاریح نیست که او را شناسند و بزرگی و انبیا  
و پیشوای قبوله کنند او خود را بنا بر صلیتی که سید المومنین  
دمم و جای که و کثر و وظیفه حوران آن طایفه را بداند  
است و ان نوکری و جای که بر او کمر بسته احتیاج کرده است  
که نادر از او

نو کرد

که نادر از او قدم بحسب آن جنسیت تفرق کند و بعضی  
از ایشان نیز خود دنیا کند و بدفع بعضی دیگر مشغول شود  
بعد از آنکه این معنی میسر شود احوال و افعال بنابرین  
که متعکس خواهد شد پس از آن وجه که این افعال  
و احوال ظاهر او مانع حال او نیست باطنی حال او نیست  
شک نیست که آن مومن را نیست او را این احوال او حجب نمید  
و دلیل این معنی اینست که تا من اینها را و دنیا و خدا شناسا  
بیشتر سخن بر من گفته اند که گفتو الناس علم قد رفعت لهم  
و دلیل بر این حدیث از کلام تنزیل ملک جلیل چه آنکه  
فرمود و قال رجلا مومن من آل فرعون یکتب ایمانه انی فرود  
و دیگر آنکه در روز قیامت که حشر اعدا و ارواح صریح  
شد و در آن روز که از روی تو عهد یکم بوم بتدنه باطن  
جزا از حق و استبدان جد که اعمال بواسطه او مست  
بروح که گفته الله است بدله خوارست شد و از دنیا بر حوا  
از آن وجه که عین مکمل بود در حقیقت بین دیدی  
ای طایفه که نیت تعلق بذاتی داشت که حقیقت و مایه  
پیشی

جواز تعقیب

و حقیقت مجموع اشیا بود و این معنی بود که کل کل است  
 بودند که هر عمل که هست بواسطه حقیقت چون آن عقل  
 حاصل شد آن عمل باطل خواهد شد اگر چه بوجهی راست  
 آتا این که جسد را فانی تصور کردند بر خلاف روح این ادراک  
 مشترک است که ندانند که جسد بان وجه از میان بر می خیزد که  
 عین کما است و غیر از خود کل می نشی در دو جهان موجود  
 اگر جسم است و اگر جوهر و اگر عرض و اگر روح که در خود کل می نشی  
 لم یزل و لا يزال اندر چه و این نفس کلیه که در تصور  
 ایشان بود که حرکت افلاک بواسطه اوست چون از نظر پاک  
 تا به حقیقت ظهور کرد و خود را در جمیع موجودات  
 ماکان و مایکون محط و مستط و منسط یافته و عرض  
 کائنات و جزوی که آتاست و من می گفتند و بر یک را از عقل  
 کاه خود بآورد و در وعده خود رسانید و خود را در جمیع  
 اشیا در کثرت تافای جمیع اشیا در ظهور و بویست و غیر  
 از یک ذات خود صفات که قوت ازلی حضرت که لم  
 یزل است چه بهیشتی از اشیا موجود نماید اما  
 جسد

جسد

که حکیم نام را در ادراک تصور خود خبری نداشت و حقیقت  
 و شرف ندید یعنی ندانست که چنانچه پیشتر از ظهور این  
 معنی سابقیت و تضاد و اختلاف بواسطه ادراک  
 بر فرق و ملل در جمیع اشیا بود بر عکس این این زمان که  
 بواسطه کرامت توحید تاویل و بیان حقیقت جللیک  
 چه شایسته بدل شدند به صورت قدیم چه غفور  
 رحیم چه و بغير از این همه شئی دیگر موجود نماید  
 و اگر چه حکیم نام را از این ادراک پاک که متعلق با عقل  
 توحید دارد از رجب شرک نباشد که گویند که حقیقت نیست  
 که تو می گویی که اشیا معجزان برقرار خود باقیست با وجود  
 سخن ایشان از ازین آن چه و وفق مسلم توان داشته  
 که در ظاهر و باطن اشیا بغير ازین همه که قدیم چه  
 حکیم چه یک ذره از ذرات اشیا خود توان داشته و چون  
 توان کرد و چون توان گفت که کجا بجای توان اندر شد  
 بر عالم که ایشان تصور میکنند خواه فکر خواه  
 و هم حیال با خواه عقل که ندارند و چون انباشت



تخصیص

تواند نمود تا جارا بشیر درین عالم نیست باینکه درین  
خود اعتراف باینکه خود فی ثقیل این قوم که باین خفاقی رسیدند اند  
و بحسب ظاهر خود را موجودی بیرون از قلم روحی که  
حقیقت قدیم ازلی الهی غیر محض است تصور کردند  
بعینه همان مثال شخصیت که من فریب بر دو روح او  
از جد او مفارقت کرد اگر چه آن جدی روحی منسوب  
متلاشی شده است اما در حقیقت چون آن جد غیر  
چون آن روح رفته او کجا خواهد ماند این حکم نامان  
و امثال چنین ایشان نیز بدین جدی روحی اند که دلیل  
ایشان اینست که روح رفته و جدی نیست بقای باقیست  
ایشان نیز درین روز پسین بیشتر از آن جدی روحی  
خواهد بود که اگر این جدی روحی باقی بودی ثابتی  
که ایشان نیز فی حقیقت هم نیز از جد او اند  
لایزال بقای داشتندی اما حکیم نام چه کند که حکمت  
تا نرسید تا ازین روز رسد و بیا و شرف  
سرگون سار در نار سعیر افتد و خود با بدین  
حقیقت

جهان

من سطح الله چون اجابتی روحی که حکم نامان و غیر  
اند بر وی متلاشی و نیست شوقی بهتم بر خواهد  
شد که دیگر چه تعبیر آن الله و تاسل خود او بود آن  
که جهنم را بدین زودی بر می بایست شد و درو جان  
دیگری خواست یقین ماند که در بخار دیگری تواند  
کنید بیکم نص و آن و تاویل بیان حق سبحانه و  
دلیل این بود که بر فتنای شد شیطان و الهی و رتبت  
العالمین حق خداوند خانه چه چون خانه خود را  
للعالمین فرموده بود اثری آن دلالت بکانه خود  
از کمال حق حقیقت فرمود تا بکفایت مشرکان بخش الهی  
که در دودند از آن خانه که پاک و بی در بطین موحدان  
با که اعتقاد در نیاید و بداند که مددی للعالمین و حق  
نمود که از کمال حق حقیقت بکانه خود متوجه شده با و اصل  
تواند شد و این سخن حق از جمیع ملامیک حکم و من  
کان امتا ای طالب اسرار الهی بدانکه نسبت عالم  
سجود بار زمین که در وسط ایشان است و ایشان



بصورت نورانی اندوزین فلانی مثال ایشان در وجود  
ایشان که بنزد موجودان عالم کبری است چنانست  
که صورت ظاهر ایشان از خط و کتابه الهی که بر وجه  
دارد چون بر ظاهر وجودند و بر وجود محیط اندر  
مقابل عالم سموات حواله نمود که راست از روی  
تقسیم در مقابل درجات فلک البروج واقع شده اند  
که اسد سحر اند بایست و مفصل دست و پا نیز گفته  
سید بابینا مناسبت در از اسماوات باشد و دماغ  
که مقام خرد و فکر و فهم و حیا است و از آن رو  
که در جوف کاسه سرست که برق مشور الهی و تاجگذاری  
که پیشتر از ظهور علم بی در افواه و اند سرشت  
میکنند و نمی دانستند و می گفتند که سر نشسته بر کس  
را حد آید و اند که بران کاسه سر و دماغ محیط است و  
در جوف واقع شده است و ظلی نیست در مثال  
زمین است و دل که منبع حیات است و روح حیوان  
را جا آنجا است و بیب الله است که هو الحق لا اله  
الا الله

الاسو گفتندش با جمیع اعضاء و رتب که قوام حیات است  
باش نیست هم در از او زمین اند و آن ذات فرد واحد  
و صمد که خالق ظاهر و باطن است چون ظهور از اندرون  
کرده است که تا غایب رویش و خلوت بود خانه خاص  
خود قلب را که در جوف است کرده بین از آن وجه که  
مدرک سموات که عالم ظاهر است تمام در دماغ داشت  
که او را عقل و خرد نامست که اول دماغ خلق الله تعالی العقل  
و لهذا کسب بصورت نیز از قیاس اعضاء و حوارج است  
اول سر او در رحم که باز جفت و عظمی است که فی ظلمات  
نهایت مبارک است از آنست مخلوق میشود که در جوف خود  
دماغ دارد که مقام عقل اولست و بعد از آن کتابه الهی  
بر برق مشور او نوشته میشود که هر کس که آن کتابه الهی را  
بخواند به سر انظار عبادان لا بطن رسیده و چون در آن  
عالم ظاهر و باطن تعلق بدله و دماغ داشت که مقام  
حیات و عقل اند ای طالب ازین صفات دریاب که حکم  
نامان ازین عالم وسط که خود گزیده و سبندیده اند

بنصرت مجبوت دور افتاده اند و سر در اندرون  
نار سوزانده اند تا مگر که لغفل این عالم و حقایق  
مگردند و عالم نور که <sup>است</sup>سموات ترسیده اند و ان خط و ت  
قی را درست و <sup>است</sup>مکدر از حیوان صوری و معنوی نموده  
اند که حتی فرموده اند قوله چه درجی چه در  
وجود آدمی بهتر از وجه نیست چیزی نقدند  
از چیده وجه بچون سموات صوری و معنوی  
مگردند و سدره المنتهی که فلک البروجست  
نرسیدند و آن <sup>است</sup>در جان و سحر در جان را  
در عدد دنا که وجه خود و دست و پای خود تقسیم  
نیافتند که و السموات مطويات بيمينه سبحانه و تعالی  
عما یشرون و انا نرا <sup>است</sup>مکدر دست که چنان  
وجود که <sup>است</sup>خ لم یزل و لانیزال است چه اندر شد  
در چون وجود خود چون از انجا ترقی مگردند در ان  
عالم در قید سلاسل و اغلالی لم یزل و لانیزال <sup>است</sup>مکدر  
بمانند و چنانچه خود ادر اکنی کردن بودند یعنی این عالم  
وسط را

تأیه پرورش اول از شیر مادر می باید که قوی گردد  
 فرموده اند درجه ی قوت که در هر درجه ی زنجیر  
 جابر است هفت سطر او را در شیر جوست  
 و بدانکه ازین جهت همه اهل صیغه بران هفت سطر یاد دارند  
 در صیغه جاولی حواله بود که آن تأیه از آن وجه که  
 باطنیست اصلیت که ام اصل را میگویند و روح است  
 اخرا زمان چون بران مایه اخرا رسیده و نظایر او  
 در ازای آن هفت خط که قفسه است واقع  
 شده بود چون آن مایه خدا را بخواند و معنی آن  
 از مادیات حرف ذ و التمه العا سعه رسید و حقیقت  
 لاجرم ازین جهت فرمود که آن الحیة تحت الذیام  
 الاثبات این بطن مکه که در سوره فتح که آن فتح  
 است بخواند این صاحب اسرار بود که از آن انوار الهی است  
 داشت که از حضرت خداوند خانه که حرف پروردگار که  
 باین کیفیت وضع حمل فرمودند و این اسرار  
 آشکارا کرد اندک آن حکیم نام بی معاد ازین دانشی  
 و سترای این علم را در این کتاب

جاولی

در این کتاب  
 از مادیات حرف ذ و التمه العا سعه رسید و حقیقت  
 لاجرم ازین جهت فرمود که آن الحیة تحت الذیام  
 الاثبات این بطن مکه که در سوره فتح که آن فتح  
 است بخواند این صاحب اسرار بود که از آن انوار الهی است  
 داشت که از حضرت خداوند خانه که حرف پروردگار که  
 باین کیفیت وضع حمل فرمودند و این اسرار  
 آشکارا کرد اندک آن حکیم نام بی معاد ازین دانشی  
 و سترای این علم را در این کتاب

بی ضیاع باشد و ندانست بجز کردن میان عالم ظاهر  
 و باطن جنای میان علما و ظاهر و باطن و از تحقیق تنبیه  
 که چون در شان او بود که حضرت فرمود حکم الهی و علی  
 فلو بریم و علی سمعیم و علی ابصاریم و نه که باز آغاز  
 از عالم باطن کرد و لیسیم عذاب عظیم که بر چون اول  
 قلب ایشان حتم کرد در یافتن این صاحب از اینجا خوانند  
 کرد چون روز نهاده قلب با نیز برایشان مسدود کرد  
 ایند از عالم صورت به عالم معنی راه از سمع و بصر که  
 نه اند یافتن خود با الله من هذا و الله علی این  
 الهدی بدان ای طالب که حضرت احدیه تبارک  
 و تقدس اسماء را دو دنیا میداد است و تحقیق که این  
 علم اند از مادیات حرف ع لام الغیب و چون ادراک آن  
 معنی را از حد بینای که فقط کرده دریافتند  
 که حسن جمال این جهان و آن جهان از آن هفت  
 مایه سواد دکان مهین است و ازین قرینه ادراک  
 این حقیقت فرموده اند که بهشتی و دوزخی

جمع صاحب



در مقام خود ساکن خواهند بود مادام استوار و پابدار  
 یعنی جنایچه برشتیان جاوید بران ممتد کتاب که  
 است  
 سجاوات خواهند بود در بهشت و دوزخ جهان نیز  
 در حکمت آن ممتد کتابه که دوزخ شک نیست که مختص  
 نه فوق  
 به فوق چون در حدیث ممتد در درشتی در دوزخ  
 ممتد در جاوید خواهند بود چون برشتی بر صورت سجاوت  
 و زمین در بهشت خواهند بود که دو ممتد است با هم  
 حضرت فرستاد مادام است سجاوات و الارض نمودن  
 نیز نمی بین اگر چه درین محل بکلاف سجاوات بر  
 لفظ واحد آمده است اما در موضع دیگر که در هر یک  
 فرموده اند که سبع سجاوات و الارض مشهور و از برای  
 اظهار این معنی که در جاوید دیگر میفرماید ان استوار است  
 و الارض کائنات را ممتد سجاوات و جملات انما و کل  
 شئی می که آب ممتد است از بیلین می که انما و کل  
 در ممتد است که ممتد فرموده ممتد دیگر است  
 که ممتد را یکی فرموده است و اگر هر دو یک باشد  
 این سجاوات

این سجاوات و الارض صوری در حدیث ممتد نیستند  
 و دیگر آنکه در کدام وقت و زمان بهم دیگر نشسته و جسد  
 بودند که کافران بوده باشند و دیده اند که احدی  
 چه است نیز از هم دیگر برداشته باشند و نه جسد که  
 به احدی صوری و حال آنکه این آسمان صوری را علی  
 قاهر و حکیم نامان بی خود عالم نورانی بقصور کردن اند  
 و زمین را ظلمت و ظلمات و حال آنکه در کلام شریک ملک  
 جلدی که بکلاف ادراک است که اسماء را بکلاف  
 دو دوزخان حونده اند و دوزخان را بکلاف  
 مناسب بهینتر است که بنور و روشنائی و اگر چه بهین  
 ظلمت بر بالاء نور است و این معنی در زبان انشائی  
 کلم ملک حکیم ظاهر است که بهینش دو دوزخان است  
 و حکیم نام بی خود در شریک وجود رویدن ان  
 موبهارا که سبب بخار دوزخ نیست میگوید و دانند  
 که چه میگوید چنانچه بحسب صورت بر کرده حاکم است  
 که کان عرشه علی الا و بر کرده آب بادیست

و بر کرد کمره تنگ باد است و بر کرد کمره تنگ یعنی  
بر فوق او فلک قمرست که از سبع سحواں یکی است  
از برای ظهور حقیقت این معنی همیشه بر سر اثنی عشر  
و دوازده است از برای آن که خداوند تا بدید چه کرد  
اند و معنی فاروق بوم تائی السماء بدخان مبین است  
الناصب هذا الخراب الیم نارا که و قالوا لعلم فبقول  
قولہ جل جلالہ ای چه جابده بر مبارده شد  
دیو کرد خلقت آدم نکشت و الطیر تارب العالمین  
والصلوة والسلام علی خیر خلق محمد و آله اجمعین  
پیر استی که در آخر ماه رمضان در روز  
حضرت **سبحان** چه در سنه سبع عشر و ثمان **یا** یان  
فیروز حیرت رزانی شده بود از جمله یکی است که در آن  
در میان مبارک که در لیل قدر و مبارکه او قرآن قدیم را  
انزال فرموده اند و امر کرده اند که چه بشنود شک است  
فلیصی یکی وجهی حکمت الهی خواهد بود که صوم  
بوجوه از میان آن چه باز استاد صنعت از کلامی که غیر  
کلام خدا را

کلام خدای تعالی باشد تا بسماع کلام قدیم ملک تسلیم  
چه مستغول تواند شد بدلیل آن این که حضرت عزت  
فرمود اذ قرئی القرآن فاستحوذوا و انصتوا لعلم  
ترجمون که در کتب است که از ابرار خواجہ بایزید بر حرم  
و مغفور رسید بیان این صنوفی آن چه فرموده اند  
و این که صوم گوید و صحت خواهد از آن حکایت مریم  
بکر صلوات الله علیها معلوم میشود که حکیم خواجه  
الشکوہ حضرت جبروت فرمود که گفتی آن نذر است در حرم  
صوما فلن اکتم ربکم انما الله در شب نزل  
کرد و در روز روز فرمود بوجوه از برای است  
نزل و عالم جوان کرده بود که بیشتر نطق او شب است  
جنایه عواج بنزد در شب بود که بعضی از اصحابان بنزد  
که آن حال مشب بود و بیشتر بر واقع در شب دیدن  
میشود در روز که عالم بیدار است در میان عابد بدلیل  
و هو الله یبوفیکم باللیل و یعلم ما جرحتم بالانهار که گاهی  
جوان از دو حال نیست یا که نشسته را بدید است





فرمودند که می دانستند که از دیرگاه باطل و شر بنشیند  
 اندوز و عالم انقطاع داشتند و پسند الی آن شهادت  
 بوجهی عین حق بود که گذشت و پسند حکمتی عین حق  
 نیز از به جهت است که بعد از روحانی بی آن چشم آراشد  
 فرمودند اند که بگویم تر آن تحریر فصلی اما در روز است  
 که بنفوس آینه حور بنشیند بسیار بود که اگر برضای  
 ناقص باشند و از جمله فاعله باشند یعنی از ناواقعی  
 علی هذا میدان ای حال که در در میان حماران صوری  
 و از این میان صوری که بعضی از قوت حیوانی از آن میان  
 که شد اند و بعضی از غایت ضعف از قاعدان اند بسیار  
 نیست که فکر که معانی الشیطان بود یعنی آدم را از ذکر الله و از  
 حق باز می داشتند چنانچه از این میان از این و از این  
 کشیدن بمرتبه می رسانند که چه جای قیام صلوات که از ضعف  
 بجای می رسند که یک سوخته نیز از غلظت ضعیف و غلظت  
 نمی توانست کرد پس این ضعیف خف را از کما و قمار و مقاتل  
 و تیر و تیر و کور و کوبان از کما که این قوه و حرکت است کما

این قوه و حرکت است کما  
 که در این میان صوری که بعضی از قوت حیوانی از آن میان  
 که شد اند و بعضی از غایت ضعف از قاعدان اند بسیار  
 نیست که فکر که معانی الشیطان بود یعنی آدم را از ذکر الله و از  
 حق باز می داشتند چنانچه از این میان از این و از این  
 کشیدن بمرتبه می رسانند که چه جای قیام صلوات که از ضعف  
 بجای می رسند که یک سوخته نیز از غلظت ضعیف و غلظت  
 نمی توانست کرد پس این ضعیف خف را از کما و قمار و مقاتل  
 و تیر و تیر و کور و کوبان از کما که این قوه و حرکت است کما

و از این میان صوری که بعضی از قوت حیوانی از آن میان  
 که شد اند و بعضی از غایت ضعف از قاعدان اند بسیار  
 نیست که فکر که معانی الشیطان بود یعنی آدم را از ذکر الله و از  
 حق باز می داشتند چنانچه از این میان از این و از این  
 کشیدن بمرتبه می رسانند که چه جای قیام صلوات که از ضعف  
 بجای می رسند که یک سوخته نیز از غلظت ضعیف و غلظت  
 نمی توانست کرد پس این ضعیف خف را از کما و قمار و مقاتل  
 و تیر و تیر و کور و کوبان از کما که این قوه و حرکت است کما

کما

کسی دارد که از قوه از آن جهت که می بینی داشته باشد  
 و از آن سبب اکل و شرب حاصل کرده باشد که حضرت آری در بار  
 این جماعت فرموده اند در ورق دایره چاقا با قوه اکل و شرب  
 بجای بر سینه که لایحه بین ملک حور و لایحه بر سر الی اعلا  
 باقی را در آن دایره که بر خط آینه است بگویند تا مقصود و غرض  
 حاصل شود از آن آینه که آینه است که سر آن واقع شود  
 که آن آینه لایحه بر سر که اسراف همان حکم خود در آن  
 در آنجا بجز از این سالوس بی معنی و این که حور را از حور و شرب  
 فرمود از برای آنکه تا می حکم شیطان آن بود که حضرت در برابر  
 بخیزد در حال که میگرد تا می او بیکبار منقطع شود و این  
 او نمی بود که زده بود بیکبار بر سر یعنی چون شرب  
 منقطع شود این طبع اولی که از ذکر الله و از حق گرفته  
 مان و جداست باز داشته باشد و اینها و اولیا از کما که  
 که تا بجای ربه و مقاتله دشمن بید خود دشمن شوند و او را  
 که شیطان نیست رسوا و شرب رسوا و در میان دو جهانی  
 گردانند و برضای او از برای بید خود رسوا و آینه خود

از برای غلظت و بزرگواری پدر خود قتل آوردند و مرتبه خود را  
از جمیع ملائکه فوق بگذرانند اما چه سود که بنی دنام  
بی توفیق بی سعادت باین مقام نرسیده است و نکته  
تا به شیطان غنیمت بلیدست شایع بسیار بی شمار در زمین  
این حدیث تا به موجود دست اما کجاست استعداد ظهور می تواند  
کرد که عز و شرفشان بچو لعین که حضرت معتمد ظاهر شود  
می داند این بود که گفته اند که نام ملکین او کونان الی الله  
قد لهما بغیر و قسم نیز یاد میکرد بدور و بی ان مملود  
بی دبانست بی امانست که می گفته و قاسمها آن لکمان العین  
و باین اف نهاده پیوسیده و برزیده بر آینه لا خفوا  
بود از حد که بر دین بر دریدند ازین با جبین درین  
و توابع و لواحق و مضائق بغیر از خود و شرف و شرف کنند  
عذاب الیم و محال چاره ندارد و از در بانه آدم که خورده  
و اشامیده اند حضرت تیر و شمشیر و نیزه و ز و سپر و کمر  
و نیز نیست و نابود خواهد شد و الحارثه در سالکین  
حضرت محمد دم بقوت اکل و شرب با بقای رسیده است  
ملائکه

ان

ملائکه که حضرت جبرئیل هم بود و فرمود که ان نبی و  
سبعون الف حجابا من النور و دونت من بعضها الله  
فا حترقه کاین سوختن نیز نیم دلیل جموعه است که حق تعالی  
دم از آن و هم که ستر بر بود که حق تعالی است صلوات الله  
علیه از جمله لا تجوز فیها ولا تعوی بود که اگر در واقع خفت  
که حق امیر کریم الله وجهه فرموده بودند که خفتند الله خفت  
عنان بودی که اعلی ظاهر تصور کرده اند یعنی تعلو  
بجود و خوردن داشتی قضیه میان حق محمد علیه الصلو  
و السلام و جبرئیل هم منعکس بودی شیطان غنیمت دید  
چون اسماء این بیان کند که عرض خود را بر آن نرزد و نکر  
و حد نبرد و نگوید در باب بنی آدم که فلا الجنة کجای اکل  
و شرب است از هر جا که خواهد و در باب خود چون نگوید که  
و لی الله که از نار جموعه تمام خواهد سوخت جنای ابرو  
که حضرت فرمود در شان او ذریات او فذلک عذاب  
الخریق و السلام - فد تجمیع بغیر که شیطان  
لعین حضرت در آ و حو آ را دلالت می بخشد و چون

چون کند

بیشتر گفته بود که اما آن کلمات ملکین من الی الدین  
 و بوجهی می تواند بود که بآن غرور دلالین کرده بند  
 که اول در سر ملک بود اجماعین که اگر غرور کردار  
 و اعمال و مقامات خود بودندی انکار احد نفی  
 صورت الهی نکردند و یکبار اتفاق بدفع او بخوار  
 شدند از عالم قوه که آن حقیقت فعل اند و سکون  
 ج **ت** غفر شکور ج در موصوف و تاجه و ظاهر  
 کند و در مجده نیز از عالم تجلی کند و در موصوف کردار  
 و عین خود سازد و از غایت غایت غرور نیز کردار  
 بحدت نیز بگو اشتد که اجمل فیما بین فیما  
 و بیفک الدما و بان نیز را حق نشد و نیز که نقی  
 خود نیز شغل شد هر که کن منبج که در قدس  
 که ناچار با کار از ج و غفر صبور خوار این  
 جو این شنیدند که ان اعلم ما تعلم و حق بود  
 جلیل و م که تا میل هفت که در حوض هفت سال کرد  
 از انداختن ج بوجه می توان بود که از برای بند  
 ان **ت**

ان بود و باشد که هفت سال در زندان بسته کرده بود آری  
 چون در اصابه هفت تا به داد و در و را به صل خود رفت  
 کرد ایند از برای هر یک از ان طوی هفت سالی واجب  
 السجده شد **الک** ج هفت نیز کی هفت از عرض  
 جید بود چون از برای آنست که هر خانه را که توین نیز کی کند  
 مصطاح آنست که گویند جای فراخ است نه ملک و نیو جای دراز  
 است و دیگر که تا دلاله بر غایت بزرگی که سرگاه که عرض او تاج  
 شد که جید است یقین که طول اندک بیشتر خواهد بود از این  
 در عزیزی دیگر معلوم میشود که عرض بوجهی از برای ان فرود  
 آسمان و زمین از آن وجه که مدور اند طول در ایشان مقصود  
 نیست چون هفت را نسبت با ایشان و فرود نبایست حال ایشان  
 عرض کنان اولی بود **ج** آری تاجه که بوجه اول  
 تقیم از فلک بروج آسمان مقیم برسد و آسمان مقیم مقیم  
 بی بهمان سجد و شصت از تیرایت المودر بخوار که  
 شود و دست بخلاف این دو مثال خانه محراب که مثل  
 و خلیا که کشند انصر الحدیث صدق الله العظیم ازین معلوم است



ی ج ه ای ب ب م و م که پشت به بیع المعور باز داده بود  
 و در محل تقسیم اوقه واقع شده بود از برای آن از بنی د  
 اوقه بدو جاب بود بشبهه میشود که عبارت از همان است  
 و مقهور احمد بود و حال آنکه در دوم تقسیم مکان داشته  
 مشک آنکه در طرف اسی می باید شناختا دلیل آن منته  
 عهد نامه است بر یکم در حجره الاسود بر موقوفه ای خارج ملک  
 با آن جاری می شود بناچار از برای احباب و موقوفه خدای تعالی  
 در آن موقوفه ای سر و پای شتابان می باید رفت و بطریق اولی  
 که در مقام ای اسم و سخیل دم که با آن کعبه بود و در شتابان  
 خطاب با برانیم و کرد که دادن فی الناس با ای با نیکو کار  
 و عمل کل ضایع با این من کل فی تحقیق ناچار هر کسی که آن حق  
 شنید و رجوان کبکی لکبه داده شتابان روان شد و با  
 بر همه کرده حور و ذلیل شده از که دارد و می بسیار  
 تا باشد که از کرم رحمت بی نهایت ج ه ه ه ه ه ه ه ه ه  
 معفو ر شود و آنکه در بیان سلام و معفو  
 که ششتر از کس بسیار که ناخند ج درست آمد و جری  
 همان مثال

همان مثال شش صد هزار عاصی است که در شب جمعه بر کشته  
 و در آن آتش دوزخ خلاص می یابند تا معلوم شود که کعبه  
 همان مثال جمعه است که یک نام جمعه چه آنکه کی است  
 و تار و تار شد که در دوزخ و با جمیع با بشنود از آن که ضایع  
 سر مبارک او را از آن خاک پاک آفرید قیام و وجود مبارک  
 او را در روز جمعه که سید الایام است آفرید و از زبان الهی  
 جاودان نامه الهی ج ه چنین است که بخیر از جمیع زمین با  
 خانه که کعبه را در آن طرف از برای آن نهاد که ترکیب ج ه ج ه  
 هم در آن زمین در میان کعبه و طایف افتاده بود و جاب در  
 خبر است بمبار و ج که شتابان آمد و در دمان او رفت و از زیر  
 او بر و ن رفت و آن هرز با که کعبه بود و چون این شتابان  
 ای خبر اند که امر و زبان تمام می روند و خود را حاضری می مانند  
 و کوه و غنای خود آن منزل است که ج ه و وصلوات الله علیها  
 اینجا بیکدیگر رسیده اند و شناسا یکدیگر شدند که ج ی در ج  
 ی ج ه می تواند که در غایت ج ه باشد شناختا معنی اینجا  
 آدمه حوایا فیه ج ه رین شتابان که ج ی فرمود و معنی آنکه

سبوح و کبیر

و بنا سداست تا فاد کرده عند الشرح المحرم تا در آن  
 موضع با حرمه شتابند آن در سفید از حقیقت سیدانی  
 شود و در رحم قرار نمی گیرد و جوهر است احسن تعلیم  
 که در حجامت در می انداختند علی بن ابی طالب  
 و جال لعین از آن وجه که منکر تابه است و در مدینه  
 حرمه در خانه دارد زنده می و نوقوف خطور بنی آیه بود  
 که نام مدینه العلم و علی با هم فرموده بود که آن مدینه است  
 که بخت در داشت و نیز گفته بدست کلمه آن شر که حقیقتی است  
 که باز این حرمه است یعنی آن و نیز است لاجرم حضرت رسول  
 بنی آیه میفرماید که گفتار بین عینی که فرموده رسول الله  
 چ ۵ از آن گفته که از اینجای الا شهر المحرم فانتوا  
 لشکرین حین و جهل نمیم که تا شر که بدین مقام نرسد  
 موقد نمی شود تا آنجا که فان تابوا و اقاموا الصلوات  
 که من واجبست بر خدا آن دو زده ماه و شهر الحرمه  
 الله العظیم از شر که بحسب لعین و حجه اعتد معلوم کن  
 و بدانکه اگر حیات خود منجوا هستی بعد از شهر حرمه و دیگر  
 و در آنرا توبه

سینه  
 انما مدینه العلم

و دیگر تا توبه بان وجه پاک که از جان کعبه ظلمت کرد  
 یا مسجد اطرام است کرده و در حق و سجود می باید  
 آمدن که اگر از شر که خود باز نکردی معرفت نفس  
 خود حاصل نتوانی کرد و معنی لا نظلمو انفسهم  
 انفسکم را در زندانی یافت تا جانی نفس تو در  
 ظلمت آباد و جاودانی خواهد ماند اله و  
 می آید که هر کس که است بحقیقت عاشق حق  
 خود است که المؤمن و آیه المؤمن صدق الله العظیم  
 ای طالب حقیقت کلام قدیم ملک عظیم چ و بدانکه  
 این بیان آیه موقوف دو مؤمن است که اگر یکی  
 مؤمن باشد و یکی کافر و مشرک همان حکایت خواهد  
 بود که فرمود که لا تنکروا مشرکات حتی یؤمنن  
 چ حجب رب العالمین کم از برای آوردن  
 حق که خروج سبده الفتی کرد از برای آنکه از غار  
 بالاتر بخود نیست و از آن وجه که چ ذات الوت  
 در حق فقط دید و مشدود فرمود که خداوند بیع

الغایت







و اجزاء و حروف و نقطه ظاهر و مخفی نیز که از سوره الفتح  
 فلك البروج نازل شده است بوجهی سجد و شخصه  
 صورت دارد و نقل آن در جاب و چون آن در جاب  
 سجد و شخصه شخصه شخصه مشهود  
 صفحه این قرآن که برایش با خط است و مجید است که در آن  
 سجد و شخصه صورت دارد و یکی با خط قرآن نیز  
 حرف در نقطه نازل قرآن و  
 که است از برای ظهور قیامت او را شفی می باشد  
 شد تا ظهور ذات صفات شود **مسئله حکم**  
 حدیث علماء ائمتی کا نبی اسرائیل بیانی نیست  
 که هرگاه که علماء ائمه خیر چون انبیاء دینی اسرائیل باشند  
 ان افتاب معنوی که کلمه الله و روح الله است بوجهی  
 چون افتاب اسرائیل تواند بود که در صورت افتاب بر خود  
 خود را در عالم تمام با هر خد و نعت علامت خود باز  
 از انبیاء عالم میست که از اسمان چهارم نزول افعال  
 فرمود و بنور ذات خود ماکان و ماکون را منور و روشن  
 گردانید

و بنای

کرد انید که باز یک اسم تاج او از بیان آری چه من غده علم  
 الکا بعت که کاهی و لیست و کاهی بنی مقصود است که کاهی  
 بکست و کاهی و بر غرض دیگر اگر کوید که امة گفته و تو  
 بیسی میگوی جواب آنست که عیبی نیز علم امة است از ان  
 وجه که با هر مدعی ندارد بکند او و خلق را در بین فرستد  
 ی آورد و همه را درین دنیا یک دین و یک مذهب و یک اعتقاد  
 و یک داند و یک حدیث و یک که فرمود که الا کالتیس و علی  
 القریب این خشتی از خری بران مانده اند که البته حدیث را  
 می باید که نام محمد باشند و نه انست اند که یک نام محمد بقول  
 محمد شمس بوده است و اگر شمس میگوید انان کامل بخود  
 و اگر محمد میگوید بکنش پس خدا را اگر در صورت بدرخواستند و  
 ان صورت ولی الله است و اگر در صورت شمس خواهند دید  
 ان صورت حبیب الله است که فرمود من رانی فی المنام فقد  
 رای الحق صدق رسول الله که اگر اهل ظاهر را بین بیان  
 باطن معنوی فرو نیاورند و سماه شمس صورتی خواهند  
 و شمس صورتی این بود که با قمر و کواکب از برای سیر اسرائیل

در صفت عیار  
 از کلام و اشعار  
 یک و جود با کلام  
 موجد و انست

وتمی نداشت  
که او را مقام  
حبیب الله  
نشد

در سجود آمدند و سپرد او تا وین بر پدر خود کرد و غمی که  
که از برای یوسف در سجود آمدنش نیست که او را حق  
حبیب الله بخواند بود جای غمی فرمود و قرآنم  
که در شان اوست لولا که ما خلقت الاطفال الا ع  
الرب فرمود که و عندنا کتاب یطوق بالحق حواء حبیب  
که حق امام المتقین فرمود که ان کتاب الله الصادق  
لا جرم در شان اوست که وجعلنا للمتقین اماما  
چون وجود بشری از عباد الله باین مقام و منزل  
عالی برسد او را از ذات الوهیت که جدا تو انا کرد  
لا جرم حق حبیب الله فرماید که علی یحیی فی ذات الله  
چه آگاه است الحق ای ایم حلیل  
از حق جلیل چه و عجم در حالتی که تشریف امانه  
منتهی و صاحبی گشته در میان جمیع الناس و ان تشریف را از  
برای دنیای خود نیز از حق رحمان چه در حواس  
و جوان شنید که لایزال عمری الظالمین بعتی از ذوات  
تو انکس را که این عباد الله باشند از جهل العالمین که بجز  
هرگز را

و حکم

حکم انی و جماعتی و وجهی للانی و وجهی در از اسما و رتبه  
سواء بگرداند و در حجر الاسود کند که مثال وجه اوست  
و بداند که عمری که من از نیکان خود بسته ام بجز  
سود کند که مثال سپرده ام که حبیب الله بیان آن  
نمود میفرماید از حدیث قدسی که باز نماند با و فرزند  
و واجب شد که العمری بنی و بنی عبدی الصلوة  
در چهار مرتبه که چون تو بدین مقام برسی تو انا بود  
که چون تو امام شود و صفه ظالمان که باین عهد الله  
رسیدند و بخوانند رسیدیم در ما بعد آیت عطا صل  
چنین است که الذین یفعلون عهد الله من بعد ما  
یعنی ایشان که عهد خدا را میکنند یعنی صاحبان سجود  
خاتم نمایند در وقت طواف و زیارت حاذق متوجه  
تو انا شوند و عهد خدا را در اخیار صلوة در نیانند  
و در از مقام و جود و درون سجود نمایند ای ابراهیم حلیل  
آن امانه را که بتو که امانه فرموده ایم با کتمان در با حق  
ما قصص محمد و انما ایم داشت و کی روا باشد که روا داریم

۱۵۵۰



مسلک اندازد و تبحر ح خلیل الله ج حبیب الله بعد  
خدا سید و در شهر جازده خدا و بزرگی و عظمت و جلال  
او گویند و کاربرد وجود ج ایام ربیاد که در اندرون  
خدا در خلق خدا از در وجود زیاده امد و باز می بین  
که ج او را می بینید و این ملة ایام حنیف از برای آن  
بودن چنین فرمود که ج حبیب خود را فرمود و ما از کلمات  
الاکافه للناس و یکا فضیله ج محمد علم بر سایر انبیاء  
این بود که ایشان که انبیاء بودند معجوت خلق خود بودند  
و این رحمة لعلایمان معجوت بکافه للناس بود و حال  
الکلیف از ظهور روح احدین تمام این تشریف از انبیاء بر  
ج خلیل خود گوشت نیده بود که گفته بود بعد از تمام کلمات که کردند  
بود که ای جادنگ للناس اما ما بین درین معنی ج حبیب  
بر ج حبیب سبقت است از برای الکلیف ج رسول  
بکافه للناس معجوت است ج خلیل نیز هر جا که نامی است  
امام ایشانست اما در لفظ کافه مبالغه بسیار است از برای  
الکلیف حبیب از برای الله عاشق ترست از برای اهل باب

رسول

رسول کافه للناس است و باعتباری رحمة لعلایمان است  
اما از آن وجه افتد و متابعت در امامت بیشتر است و ج ایام  
امام جمیع نام بود و این امام محمد نیز باشد و چون ج از برای آن فرمود  
که و اتبع ملة ایام حنیف اما ازین وجه کافه للناس تا درین  
این نام ج خلیل در نیاید امامت متبع که ج حبیب است و ج  
نام خاص خود آمده که اولی سر ایدین از برای خداوند  
تا و این و بیان ج ق برادران تفضل بایع بر متبع صادق است  
حاصد کتاب کریم ج ملک علیم ج که از  
ایراد مرحوم معتمد روح بایع بدسلام الله علیک بر سید  
یک که ج ایام ج در بحث من عند علم الکتاب میفرمایند  
و بی حاصل میگویند که ما از طایفه الکتاب من شیخ و از مذهب  
الشیخ ج این معنی روشن میشود که سر کس که علم کتاب را دارد  
علم به شیخ را داند از طلب و یاس و ایضا که شیخ بر اطلاق  
توان کرد و هم درین کتاب گویم است که ج ایام  
ج ج نیز نیک که روز جمعه خطبه حضرت بکرم آن شده که ملائکه  
گفتند اجعل فیها من نیک فیها و یسک الله الایام

موافق خدای ادرک می توان کرد که یک جمله بخت فاضل  
 حبیب خداوند فی الارض باشد و یک جمله دیگر بخت سید  
 الدما که از قرینه تشبیه و ذکر و عید قیامت معلوم میشود  
 که چنین خواهد بود — و هم درین کتاب که می آید که  
 میخواند بفرموده آنکه اعلموا ان الصراط المستقیم <sup>الاستقامه</sup> هو صراط  
مستقیم انار معاینه بصراط مستقیم چون فرمود بدلیل آن که  
 علی صراط مستقیم هو نورانی ابدی است که لم یزل هو  
 دو دیده را منور گردانیدیم و الحمد لله رب العالمین  
 الرحمن الرحیم تا که بوم الدین ایام که تعب و ایام که شغلی  
 این مسئله که در قیامت حبله الله را پیوستند بر دو وجه  
 تا بعد از آن حکم فرمود عیسی که مقام حق با پادشاهان  
 شود این بیان حق الهی است در تمایز حق که فرمود که بحسب  
 بجهت متابعت حبله از عاشق تر باشد تا هم در قیامت  
 نیز از آن وجه که تا به او بود تم اقدم عیسی الله فرمود و از آن  
 وجه که در عاشق آن وجهی که از هم گذشته فرمود که عیسی  
 الا و لکن و الا و لکن صدقه و این که لفظ تم از برای ترخیص  
 موافق

ان ربی

موافق حال است از برای آنکه بجهت انبیا و ائمه  
 مدنی در میان گذشت در شان حکیم  
 ندانم بدین شیوه بی توفیق است که کتاب بدست راست نمک  
 و در این کتاب خود را که هر گشت از حق بخواند  
 و نور بخاندند که را در تشریح استخوانها بی شمر و نام آن  
 وجه که بنده انکشت با را که بعینه همان صورت دست و انگشت  
 شمرند که حق فرمود الیوم حکم علی اعدائهم و حکمنا الیوم  
 فواء که محل خود دندان و دست دندانست و محل دست خدا  
حق الهیست معلوم میشود که آن صورت تکلم در دست  
 وقتی ظهور کند که هم همان صورت باشد که در دست  
 بنیست و تفرقه بشرط و ضوابط حسب الله حکیم نامان  
 نهند که سراسر در و عاقلند که بعد از آن فرمود که و الله  
ارسلهم با کائنات یک یون چون این در دست ندیدند و در  
 دیدند با جرم جلایشان بر کسی عمل باطل ایشان در  
 کوهی آمد تا بدان یابد و زخ رو ندو در پیش انصاری  
 در نار سحر جاودانی گرفتار ماند که کلام آن کتاب بنابر

حکیم نامانی  
داشت

لیس سبقت و ما آور که نامش این کتاب مرقوم و بی یومین  
 لنگه بین الی **در کلام قرطی** که حیوانات برارض  
 مقدم است مرا که ما بهم مذکورند آمانه بآن اعتبار که مساوی  
 را برارض مقدم ذاتی باشد اولی دلیل تنزیل که در سوره  
 بقره است که اولست اول ذکر ارض آمد بعد از آن ذکر سما  
 اما این که ذکر سما که برارض ما بهم مذکورند **مقدم** است  
 برارض از برای آنست که سوراخ عالم ظاهرند و ارض عالم باطن  
 و در وجه انسان آن سما که در خان مبین است اول در حلقه  
 می آید و قتی که حلقه بجهت قد و عا باشد بعد از آن ارض که آن  
 محل است و اگر غیر از این تصور کنند شک نیست که هر حال لوح  
 که زمین است بر خط که دو دست و سماست مقدم است که و لوح  
 و کتاب مستطوری رقی مشهور **از آن بود که**  
 بهشت مرد و اند بود یعنی بر وجه منفی خط و در حوا اند  
 داشت که آن الجنة حکمت اقدام الاعمیات منفی طواف بعد آن  
 منفی کتابت سیاهان بر جلال بود می کند که از بهشت آمده  
 تا جنتی شوند که شیطانی **در کلام تنزیل** که تفسیر  
 جلیل

جلیل منفی بار بآن منفی کتابت حوا و آن مسمون چون  
 که بود بخواند لاجرم از آن حقیقت رانده شد اغو دانه  
 من سخط الله الذ در حدیث آمده است که خاک کعبه شیر از  
 حلقه آسمان بد و نیز ارسال مخلوق شده بود این حدیث  
 مرقوم حکیم و این بود که کالی سینه بآن آتیه حواقی است  
 آج فرمود خلق الارض فی یومین صدق الله و صدق رسول  
 بلکه در اخبار و روایا آمده است که امام از مسجد الحرام  
 ظهور کند دلبر و شنشت که البتة البتة حان خدا امام حوا  
 بود که آج آدم است آج که حکیم فی ابایه نبیای یک آیه عظیم  
 نشان او بود که سر و جبهه مبارک او از انجا مخلوقست  
**آج آتیه ج** این که تا و ایل و بیان کنی  
 لوح ما بنیم فرمود محمد ابیا تا و ایل آتیه و الطور  
 و کتاب مستطوری رقی مشهورست از برای آنکه کنی که عذایه  
 فلم است هم بر کوه جودی راست باشد که مکان مستوی  
 هم جای قلم بود که جودی کلمه ممکن عظیم جودی جودی  
 میشوند و بر طور باشد سخن تکلیف و می شود و حال آنکه

درون

صفت



مکان مستوی که با کمال است بعینه همان گونه است که  
 مستویست و آن کوه وجود بزرگوار با رفعت  
 خلیفه الله است که با ج موسی کلمه ملک علم به  
 اذان مکان مستوی عالی تکلم فرمود  
 چون حوزن خط و کتابت بی این ممکن نیست و وحی  
 نیز چون اشارتست هم باین است از برای است که آن  
 حجر که علامه نامش بر سر است و در قیامت خواهد خواند  
 که فاذا قرأناه فاتبع قرآنه هذا اول جنم و زبان خواهد  
 بود صبا باین است که آن جنم و زبان نیز از آن الله  
 خواهد بود و هم از بیان الله وحده لا شریک له  
 حاجب الله علیه الصلوة والسلام که در شب حوائج کالی  
 رسید که از ملک عزت بگذشت شیر اختیار کرد و در این  
 فرمود که احقرت الفطرات از آن وجه که شیر اول غدا  
 عالم صورت انسانیست که بدان غذا شود و نمیکند این را  
 کردن شیر از برای آن بود که اول مخلوقات بود که  
 فرمود اول ما خلق الله تعالی نوری و روحی لا یرحم اول  
 از برای

ایشان

بر آن غذا پرورش آن با که شیر با که اعتبار  
 فرمود و جی که با که ریح از الله در سق یافت  
 شرف و در خود از حق بارزده با فتح الایه از برای  
 این در خود از حق کردن آنست که از ده انگشت  
 است چون جابر حدیثی و بوجوه صورت سفر خواهد  
 بود و حال آنکه آن جابر که حدیثی شنید و سفر میر و ندان  
 و ضلالت که صلوته و حضرت رسالت باز بود  
 بعد از شقیای حیمه میعاد که لفظ میعاد نیز و لایع  
 میکند از آن وجه که موعود الله بود تا روز قیامت  
 با نرزه یا بین کیفیت یا جابر انگشت بیرون رفت  
 و سفر رفت ما داشتش انگشت که که که حدیثی از  
 بدید که حاضرند که حدیث حضرت بران حدیث است از بیان  
 این وحده لا شریک له  
 غنا عالم بند که که نیست که از بود و لایع بسیار  
 لغت و سر بر در بسیار که گفتند بویسم و لغت و سر  
 و حیا باطل فاسد و بیج در ی بروی ایشان از روی

حقیقی و ارفع و راهی نیز و چون از وجه بمنزل اهل  
 نبردند و برقرار در و هم و خوف نمایند چنانچه در حوال  
 نصیب از اهل منزل میکنند و از برای مثال برگرد  
 کعبه که از آنجا دورند و بعد از دایره می کشند و مثال  
 دایره اخلاک و دیگر که از دایره حرکت می فرض و و هم  
 می بینند خلاصه چنانچه یکی وقتی تمام میشود که دیگری چیزی  
 بار بلکه چندین هزار بار دور خود تمام کرده و باز از سر  
 گرفته است و دلیل ازین وجه بر فناء عالم از قول وارون  
 می بینید که هرگاه این دو ایراد با هم کسر با نقطه اصل  
 منتهی که مقصود محکم دایره باشد کار دور ایشان تمام  
 شود تا تکرار و تحصیل حاصل لازم نیاید آری چه کنند  
 چون فکر و هم ایشان بیشتر ازین وجه نمایند که در  
 آنکه از شهاب ثاقب میوزند اگر چنانچه ایشان از این نوع  
 می بود که از عبادت الهی بترانند و این شد و اینچه الله لا یخلف  
 ان الا شانه لظلم که تار هر سید ندی از ان و هم و حیان  
 باطل فاسد خلاصه توانستندی یافت که این نغمه است

را ح الله چگونه از صورت حسن و جمال انسان بسیار و بشمار که در این  
 درمی که فرمود که از ازل تا بود و از ابد تا زل اگر دست قدرت  
 علم است و الهی و است و خدای را بروی ایشان کشد سرگز  
 او و چه همه که توانستند ماند و ممکن نیست که توانستند ماند بسیار  
 دلیل قطعیست نیز دایره او را که بایک که با آن و به کاشان  
 حضور فناء عالم کرده اند حواس که راست و حق بودی  
 ممکن بودی که تاثیر دور فلک می باشد و اینها دی که می  
 به صورت غرض یعنی کار کردن ایشان و حق می ترندی  
 تمام شدی که این سر ای کار دی که می نماید خلاصه چنانچه بود  
 در نتیجه که از سر ایشان پیدا شدی می مکر بودی و حال آنکه  
 به ممکن نیست که چنانچه تا این دم هیچ دو فانی از یک جنس  
 یکم که استخوان از میان آتش که با هم نمایند تا ابد الابد  
 هم بهم توانستند ماند تا همیشه عشق الهی بران صورت است و آتش  
 زست که خدای خود که باقی و با نیده باشد همیشه این  
 عشق الهی بران صورت جدید و تازه باشد و من بعد از این  
 عالم فانی عالم این عشق الهی باشد که فرموده انما باقی و انتم

با آن بر آن صورت ناشناخته الهی خاله نشاند و ما خطم بر باند  
اما فنا و تمام شدن کار عالم از ظاهر مشرق باطن شدن  
در حق آن حدیث مندرج است که حق خداوند تاویس حق تمام  
فرموده است که حبیب او فرموده بود که انفس را  
الوجه فی الدارين والفرح فی وجه النور والفرح فی  
الی الله که درین محل الله در بیان می آورد در میانه  
که عاشق چون بوجه الله رسید و آن وجه که کل شئی با کمال  
وجه و کل من علیها فان وبقی وجه ربی که دو خیال را  
گرام بین می نماید که چون بوجه الله رسید و همه اشیا را در آنجا  
فانی دید و که چه چیز محتاج باشد تا باشد با آن وجه که  
رسد و دید و داشت که بغیر از وجهی دیگر وجود نیست  
و او تمام شدنی نیست و هر زمان بشکل و نوع دیگر ظهور  
ترو جان شکار تر ظاهر می شود و هر چه شد بین عاشق آن  
وجه همیشه عاشق خواهد بود که آن وجه ذات سه صفات  
حق که در کار هر صورت نگارست تمام شده و بنا بر  
آن حسن سه که آنها تمام شدن نیست عشق آنها نیز  
بر آن

جلیل  
بر آن حسن جلیل که بحسب الجلال است تمام شدن نیست و درین  
تمام است که حق آنجا فرموده اند در باب اهل بهشت و لقاء  
خلق و در پیش گذشت که آنجا باقی و انهم باقی سبحانه و تعالی  
لا یشکون ازین حدیث الهی معلوم میشود که عالم محمدی عالم  
سیرت است که سرگرد و خطی من کل الوجوه بهر که نمایند و عالم  
ندیم آن سه حق که بیزل و لا یزال است که در همه صورت  
یا معنی و یکی حقیقت است که در هیچ جا اختلافی ندارد که  
خلوقات لباسند و او خداوند لباسی که هر زمان جامه  
می پوشد و چون گفته شد و کرمی می پوشد و آن سه که  
مطلق ذات حق است دو الجلال و خداوند کم بیزل و لا یزال  
است تا نشاند و حده لا یشکون که و این همه صورتها  
بینه یکانه ذات ازل و ابدی غیر مرئی قدیم اوست سبحانه و تعالی  
لا یشکون علی من انبوع آمدی در بیان آن حق  
در باب دانه الارض که از مسجد الحرام بدو آید می نمایند  
که مراد از دست که آیت خداست و ازین حدیث الهی که با این  
معلوم میشود که از منیه آیات بینات بیکر و ج دانه است





اسماء الکبری  
خواجه نصیر

فرمود که این نقطه مختصه الباقی بعد از آن که مجموع اردوان  
نقطه درج کردن بود بین جنبای نقطه اصل خط و کنش  
حکیم الوله سترایب آن نقطه کنش که راسته در نقطه  
است که وجود او کنش آن نقطه است که از قلم جو  
یافته است که آن قلم اعلی حواله بشر خواهد بود که آن  
حدیث شعبه عراق و مکان مستوی و صریح اقل مناسبت  
آن آنست که فاذا استقرت و فتمت فیه من روضه مقهوره  
ساجدین که سجده از برای آن ادا و احست که بر لواء خط و  
کنایت و حواله بشر نزول احواله کرده اند  
آن چه که از برای شرح صدر بر حق حبیب خود  
دم منت میفرماید قوله تعالی اقم شریح لک صدرک تا انا  
که در معنا لک ذکر که این رفع ذکر که در حق در راه  
حبیب خود فرمود یعنی همان دعاست که حکیم ۴ از حق  
حکیم علیم در خواست میکرد که این شریح کی صدری  
و شریکی اهری و احکله عقد من ابان یفتحه فوله  
تا انا که از برای آن که بیا به حد عقد از آن از برای ظهور و اقامت  
سجده آن

سجده

نمودست همان معنی و معنا که ذکر کرد داشت آن ذکر که در جوار  
دیگر فرموده اند که ذکر حکیم و دیگر جنبای جوی حکیم در حواست  
که از پشت سر برادر من حکم کردن که وزیر من شود یعنی از خود  
بیزاد که وزیر او بود میخواست که حکم شود در آن حسب نیز  
همین بود که فرمود که وضعتنا علی وزیرک الذی القیتم لک  
فان مع العزیز و ابی که از خود که گردانید درین محل می تحقیق  
اب خواهد بود که تا بر خط استوار میورنگند که عبارت از انشراح  
صدر است بیست و عاقلی را بیست و عاقلی که حکم میور  
که از آن و حکم که حکم می باید که از حال با جبار حکم تر باشد  
اشتی بر و جان تواند شد و حلیفه و وزیر از روی معنی  
حکیم شریک اند که جبار استوار همانست که اگر احیایم تر  
از جمیع احیایم دیگر حکم تر و سببه تر نبودی تا بلیت تصویر  
ذاتی نه از این و آن و هر که کسر نوع آن چه حوسی دو باشد  
یک از برای سبکی از برای سبکی این مع العزیز  
دو بار از برای این که هر ماه که برین طریق روشن طالب  
سان بر جبهه مستقیم مفتوحه روزی حیدر و اندر کرد

و بهشت <sup>نفس</sup> ~~محبوب~~ در تواند آمد و از آن سر آتش دور  
 خلاص تواند شد و به سر و راجعت لغا و دیدار جمیع صفی  
 و اصل تواند شد در شان <sup>و</sup> و سبب جنای در شان جمیع  
 بود که در آن فرموده میفرماید و عظم بزرگ میکند که قادر و غنی  
 فاضل یعنی چون از آن سر سبب که راه رستی و فارغ  
 شدی ~~میکند~~ پس از این صفات که وجود آسان تر از آن  
 و آبی رنگ فارغ و سبوی پروردگار خود و جنبه های  
 که این ربی علی هر اوستقیم که قادر و فضیلت من عفات  
 قادر که الله خدا مستحق احترام و از آن که میگویم که در این  
 دوره است و آن کتب من قبل الصالحین که از آن حضرت  
 عزت مبدای بصراط مستقیم فرموده بود در شان ایشان  
 این نعمت خود را تمام فرموده بود که فرموده در محض  
 علمیم و الصالحین <sup>مسئله در وجه چهارم از آن حضرت</sup>  
 که بایست شکافه ایمان که ایام تشریف سه روز است  
 حدیث از آنرا این بیان آمده است که ثلثه <sup>سه روز</sup> ~~میکند~~  
 و اخذ فرمود یعنی چون بی حد است از برای آن <sup>سه روز</sup>  
 سه روز

<sup>نفس</sup> ~~بقی~~ است  
 سه روز و روز ~~نفس~~ که همان شکافان است قول تعالی  
 لا تلوک فی الدین فذنبی الرشد من العی من <sup>مکرم</sup> ~~مکرم~~  
 و یومین بالله فقد استکم بالعودة الوثقی لا انقضام لها  
 ای طالب حقایق و دقائق کلام قدیم ملک علیم چه بدان  
 هر کس که بطاعت کافر شود و بانه ایمان آورد و در شان  
 آن موفق و اصل ایمان میفرماید که فقد استکم بالعودة  
 الوثقی چون طاعت تر اکتبای و به نیست که مباد  
 از دوة الوثقی است پس هر کس که بانه ایمان آورد  
 دست در رسان موبین وجه و زلف خواهد زد  
 صورت اسمای کلر است که خلیفه الله میجو و ملائکه  
 بآن اعتبار بود که صورت نامه آن اسما داشته و ملائکه  
 چه ارباب و بآن اسما تقدیس و تسبیح میکنند و در فضل  
 ایشان بآن تسبیح و تقدیس بود و تقاضا و مباد <sup>نفس</sup>  
 بر خلیفه الله بآن تسبیح و تقدیس اسمای آن می کنند  
 چون خرو و وثق رسایان موبین است و در سکا  
 و کامست که بدست گیرند و انقضام در لغت تنگن



بی حد است چنانچه زلف محبوب که در شکنج بی حدی  
چه حسنها و در غریبهها دارد که سر کس که از روی عشق در  
نبرد زلف افتاد جاودان در آن قیدماند و از نبرد  
جهان آزاد ادا شد با آن اعتبار که خدا فرمود که علم  
تکلیف از او برداشته شد که بسیار کرد که این عظیم ندان  
الصدور چون نماز عبادت قدس واجب شد  
موجوداتی نیز از بزرگندگان عبادت هم بخدیجه قوس آمد  
تا معلوم شود که آن موعده آتی هم سر صفاست  
از بیان آتی هم چه حسیب عالم که قرص محزون علی حیا  
فی کل یوم ولیه فرود از حدیث قدسی استماع فرموده  
بود لا یرحمهم بخدیجه سماوی آتی فرود که حدیث  
عبادی الصالحین مالایین رات ولادان سمع  
ولا حظ علی قلب بشر که اسرار سلوة بود که بر قلب بیچ  
نگذشته بویس نزل بالروح الامین علی قلبی بیرون این  
موعده آتی بوده باشد عینی دلالت بخاطر قرآن کشنده  
ان عینیا بیا فی عویر و باشد که حسیب ملک ادیب  
علیه السلام

علیه السلام ازین جهت فرمود که بخت بسیار است  
تا بسیار الحقیقه <sup>در</sup> آن که قوم حق موسی  
کلمه مکنند که لن نصیر علی طعام الوالدینا <sup>کما</sup>  
راه این سبطان رحیم بود که تا مگر در کمر کمر واحد  
حق با نیت موعودان قرار گیرد که آن یکی که مضن جمع  
کلمات تا مات ذات صفات بود چه که چون قوم  
موسی آمدند و قوم وقتا و عدس و بصل حو استند  
بعد از آن فرمود که بدل میکند با نیت ادنی و فرقیست  
اینجا که خیر است و بدتر است امر فرمود ابطوا <sup>اصبر</sup>  
فانکم ماسألکم و فربما علیکم و الذل و المسکنة که مخرج  
درین محل تمام جنت دارد که خروج حق با نگاه موعودان  
حق ابوالشجره آرزو بود آن مکر در جاده ذکر فرمود  
که در هر حق موسی و یارون جانها سازند از نبره اقوم  
خود که فرمود و اجعلوا بونکم قبله و اقموا الصلوة و غیر  
المومنین که حق موسی کلمه مکر کرد و در قلب بیت الله  
کرد آن المومنین بود تا معلوم شود که قوم موسی از غایت

نوع عام و افاده از آن قوم

بیانش بر طعام واحد قرارند اشنة که معر جامع بود  
و بنواستند که چون قوم پیشین رو با صنایع و معبدی  
کنند که غیر از آن باشد که بعضی قوم <sup>مستور</sup> و بعضی  
که این مسولات قوم نبی اسرار است در عهد آمده اند  
که بعد از آن که دعوت نوح را عا قبول کردند که آدم دوم  
بود قبول خدا را که همان حکایت معر جامع است بدلیل  
اسماء کلها که لا تدرون و داولا سواج و لا یعرفون و یزید  
و کثر که راست چون بقل و قوم و قضا و علس و بعضی گفته  
شده اند زحمه سادات آنها و زحمه توفیق ناشناختن تلافی  
که چگونه راست دراز و پنج صلوات که قائم مقام نبی است  
واقع شده اند که از آن وجه که مظهر طعام حق و محل  
ظهور اوند پس در هر جا که رو کنند تحقیق رود در او دانسته  
باشند بوجهی اما فرق این مقادیر است که خبر را که اشنة  
و ادنی خبر را اعتبار کرد و باشند و قریب از آن کرده  
و دور را اعتبار کردند و باشند که او لکن یادون می گمان  
بعید پس باید دلیل که خداوند فرمودند که نحن اقرب الیه

محافل العرب

من حیال العرب هیچ فردی از افراد را در عبودیت و هدایت  
پرست تمام اقرب از عاشقان مجازی که بر صورت آدم  
میزاد باشند نیست از برای آنکه ایشان که رود در هر  
و مدد کردند آن حکم و مدد ایشان نیز بصورت پیشین  
ایشان و که همان صورت داشتند که عاشقان مجازی  
بر آن گمان است و سرایست و در این بدیده ظاهر مقام  
و فایده دارد که سبب همین معنی بود که آن بت  
پرست نیز بر آن صورت انسان صورت بتها در میانند  
و اگر برین بت مخلوقات که انبیا و اولیا علیهم السلام بودند و  
در معنی کردند که سید کائنات و پادشاه عاشقان صلوات  
الله علیه جبر صمد که کعبه جای سر و پستی آن پادشاه خدا است  
و بیت المقدس موضع صدور و ظهور است بین آن محمد مصطفی  
علیه السلام مابین اعتبار پادشاه عاشقان بود از میان  
آن اهدیه تبارش که در وقت توجه عباد روی در  
رویه کرده بود که معشایان مجازی در عشق مجازی  
روان در فرزندان او دارند و ترک نام و نشانی

راش آدم و حیده من تربت الکعبه اما عاشقان می زی  
بر خزان ز امید سوسن بی معنی چون بر صورت  
آدم زو عاشقان و دانه و سراسیمه و سرگردان  
خده هست در خواب و بیداری و تصور و وهم  
و ضیاع او بجز از آن صورت محبوب چهیزی دیگر  
مصور و شکل و محفل نمیشود و اگر فی الحقیقه  
یک لحظه بیشتر بایدار نیست که آن جذبه عاشقی می زی  
خیال او را بی اختیار کرده است که بکلیت و یک  
لحظه بگذارد که بی مطلقه و شایسته کائنات است  
با باشد در شان ایشانست که علی الدوام با مطلقه  
کیس میکنند و آن زن نگذازد از او با بیکر را جدا  
هزاران هزار اسما و خلیف حفظ جان و در دنیا  
کرد اند و از آن کن ابر و ببر عزت کان کشور از آن  
حفاظت و کوشش و چشم و بینی و لب و دهن و دندان و  
و بیانی و وجه و گردن و سینه و دست و پا با تا حاضر  
و بتفصیل بر خنوی از اعضا محبوب از خبری و خبری

۸۴  
 ابریه  
 واریه  
 ۲۰  
 ۲۰  
 ۲۰



و غیری و اینی کرده و آن نام با بسته نخستین بعد  
 هزاران هزار غیر در بیان دارد و بران صورت زیبا  
 یکتا و خوب مرتبی ندارد چنانچه خدای تصویر  
 خود را از اندان سوس هزار و یک نام می خواند  
 و آن نیز بتعلید و ترس دهند بدین عاشق مجازی  
 چنانچه گفتیم بر معبود خود که حبیب دوست هزاران هزار  
 نام بماند و فرید کرد و اینده است از غایب عظمه و جلال  
 و شوکت و بزرگوارای آن حسن که در حقیقت عشق  
 آن و محمل ظهور ذات نامتناهیست از مقام عشق زهی  
 مقام عشق که همه را از جنس مخلوقات از هر نوعی از  
 جوهرات و جوهرات و صفات و سمیت سلطان ذوالجلال و الهی  
 فضل الله و فیض ربان عالم عشق که نعمه بنا زوال  
 بی انتفال آن است و عجزی باید نهادن که بعد از  
 مقام رفیع الدرجات پادشاه عاشقان که اول خلق  
 و امر آن است و در جمیع موجودان سبقت بخیلت  
 ذاتی دارد که محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم

والله اعلم  
 بالصواب

مقام تمام این عاشقانت که با یافون لود نام  
 ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و یقلله لایحسب  
 ایش نیست که اسم خفیه این پادشاه اند با این اعتبار  
 تا نیست از بیان آن و حده لا شریک له که کمال است  
 ظهورات و خلاصه کاینات و اکمل و افضل موجودات  
 در این بود که پادشاه عاشقان باشد پس بگو  
 شکر و رب بدلیل ذکر حاجت نیست که ازین مقام فرور  
 تمام عاشقان دیگر خواهند بود علی قدر مرتبتهم و دیگر خلق  
 عظیم وجودی که کرده ناهیه فوقه عز آنکه خواهند بود  
 زهی علوتشان زهی علوتشان و این علوتشان از آن  
 از و آنست که محالست و محاربه با عدوی این صورت  
 دارد و صفات کرد که شیطان لعین در دود و دود  
 بی که بود و در وقت سجده با شیطان خندیدند  
 کردند در صلوة و سجده اند که بران جای بود و شیطان  
 بی که در دود و لعنه الله علیه و ملائکه و الناس اجمعین  
 و در روز حشر و یوم المرنید پادشاه عاشقان از آن

که روز خلق سجده ملک بود و شمشیر بر سر <sup>داشت</sup> و ذکر قیامت  
که ممدان روز بود آغاز کرد و دیگر وعید آتش مشغول گشت  
و خوف و وحش و ترس و بیم در جان شیاطین بعین اند  
صفا تا در وقت حرب که در حجاب با سینه و مقبض و <sup>و</sup>  
شود و بر کردن شیطان ابلیس بر تپش مردود و مطرود  
لیکن روز نبرد در سجده آید که در شان او بود که آفرینود  
که واسی و اقرب و حکم رایت الذی بین عبدی اذ احسن شیطان  
ردود و مطرود و حسیس بر تپش علیه العنه و العذاب الذی  
عاشق غایب از آن زنی میکرد و میگفت کای بکجه بن بریت شد  
که روز خدا کردانید که با جردان و زنان غنی باری میکن و خط  
حال و زلف و حسن و جمال ایشان گمان شده و از ذکر خدا و خط  
و عبادت او بازمانده از خدای ترسی گنوا کردن حال سکرو  
از حق و کید شیطان گمان بعین آن عاشق مسکین صاحب  
در عشق جمعی از اعتبار از دست غارت در غش جمال با جمال  
حق حبیب خود ممکن بود که تبلیس آن گداز حبیب بعین  
از آن رفیق حبیب قبل از نورشند اما حق جلیل حق آن  
عاشق

عاشق بیچاره را قوت و نیروی از قوت ازین کم نباشد خود گشته  
فرودده است که بیکر و صید آن چل و علیل و حرم از لقا  
حرم از آن نیز و دکن دور و غ آن غنید را قبول  
نیکو و باو همیشه در حرب و ضرب و جدل است و برقرار  
و خود را از اجزاء خاک قدم محبوب خود بخرد اند چون  
ارادت ذات <sup>سه</sup> صفا نیز نباشد آن که عاشق بکار  
مسکین می نواخت و بر شیطان غنید برید و از آن صورت  
و جمال با کمال او نکرد اند و صاحب آن مردود و بی کمال  
لاجهم حسن خود را در نظر آن عاشق بکشمای و لوب تر و  
و جان شکار تر بیشتر جلوه میدهد که اگر و العیاذ بالله تو حق  
پیدا شود من کل الوجود رفیع آن تو هم توان شد صبا فی در  
چندین نظایر عشق و صاحب جمال آن در زیاده و زیاده  
حسن و جمال این معنی را بخود و شیطان مردود و کور و بده  
نزد تاب و قرار در ویم و ضیان با مال شد و شرک مانند که  
بجناس است که ازین وجه که از آن جان پاک با بر سر  
در است این معانی و محتاج مذکور که ذکر قوم حق موسی است

در شب جمعه احقر شعبان المعظم تسبیح خضر غایب از برکت  
معبودان و کلام الله حفظ بدو در آن درگاه بود  
و این که میفرمایند در اول سوره فسطه که الم ذلک  
الکتاب است که از آن وجه که ذکر شود معانی هم در آنجا است  
ما قوم بنی اسرائیل که اول کافر به که جنایاتی  
ظاهر کردند که اول کفر به افعی حقیق  
اینست که اول کسی که کافر شد خمری بود از فقر و مایه که کفار  
از ابلهین حبیب بود که نگران حقیق و خود پاک ج ابوالبشر کافر  
شد که از برای این معنی در همان در آن صورتی نیز اخذ و بانه  
من الشیطان ارجیم و باید گفت که هم شریعت که خطاب با کفار  
ان ملعون ان زمان خصوص شد که از برای وجه پاک که قرآن  
و کلام الله ناطق آن در سجود نیامد و بعلم اسما سرمد ما از  
مستحرم ماند اگر جانیا این زمان گویند که بتبر از آدم و  
خدای او ابلهین جانیا بود که کافر شدند و خصیان او را  
جواب آن درج می ج ه صریح و روشن آمد است آنجا گویند  
تا عطلوں بر سرند که از آن جانیا باز می آید از این اشتیاق  
بی صورت

ان صورت منکر صورت سرکش بی سجود نه اما این که در حال این  
غیر گویند درین شب مبارک که عیش و رضا طریقتی است که چون  
آن ملعون ابابکر در آن سجود عذرت فرود که و کان من الکافری  
که این معنی حواحد داشت بوجهی که چون در علم الله ثابت بود  
که جنایات سلطان انکار سجود کرد و در حدیث خدا را از دنیا است او  
نیز بزرگان حواحد بود که همین انکار ازینان ظهور کند  
و کافر شوند و چون در علم الله تقدم و تاخر نیست کافر در دنیا  
واقع در آن حال که آن صورت خود بود و باشند  
که این جنایات ایشان یکی ازینان که شیطانیست  
که لا اله الا الله و محمد بنک و محمد بنک و محمد بنک و درین  
محل که میفرماید که و کان من الکافریین شکی نیست که از  
کافری این شیطان بلید ما معلوم شد که کافران دیگر در  
علم او بوده اند بسبب سبب ظهور کفر ایشان با نبیین  
کافر شدند بودن باشد و این که ایشان را حج اخذیت با آتش  
حواحد عذاب جاوید فرود و هم باز بسبب سرکش و بقرآن  
این ملعون شد از فری که حج و بار ج با بود داشت



فرمود که تا آنکه جهم من و من تنجک منکم اجمعین از  
 برای آن آورد در جهم جهم بیشتر داشت و سبب او  
 تابان بود که بر میدید او را لعنه الله علیه اجمعین  
 حالین فیما لا یخفف عنهم العذاب جزا اگر کافران  
 فرمود و اگر منظرین فرمود و سبب نذران مجبور من او  
 الی آخره این عقید برید برید بید شد و این که خبر مستقبل  
 بصیغه ماضی ابتدا در کلام قدیم است و در جیم چه بسیار  
 که با توجه از قراین معلوم شده است و تحقیق رسیده که  
 اول کافران الیه الیه الیه شیطان مردود کی خود است  
 که امروز که روز آخر است سر و ظهور کرد از میان آن وقت  
 علام و خداوند است کلام چه و لا آله غیره پس بوجهی بود  
 بود در روح پاک که خاتم جم غفای بر وجه اسبق بود تا ظهور  
 در هر که در آدم نیز صلوات الله علیه بخین باشد و قیاس  
 عدوی وی نیز بخین کافر اول او و کافر آخر او و انبیای  
 ذریات بی دینا و وکی ازین اصناف الناس خود علمیم  
 لعنه و الملائکة والناس اجمعین حالین فیما لا یخفف  
 العذاب

در بسیار مواضع

لعنم الذباب و لا یخفف عنهم و درین سوره عظیم  
 الشامت که یخفف به کثیر و برید بر کثیر و یخفف  
 به الی انما یخفف به یس باین وجه که کافران موافق بود  
 که در آن کافران که در کلام قدیم بسیار است که کافران  
 میگوید کافران است پس شیطان عقید بید برید از آن  
 و کافران باشد که در حق خلیفه الله کراه شدند و خود را  
 او و برادرانشند که در شان ایشانست که در مواضع  
 حکما و مجرای که و من یومض لکذبین که الم یسئلک الاولین  
 ثم ینفخون الاخرین یذکک تفعل بالمجرمین و من یومض  
 لکذبین قورینا و الا یسئلک الاولین ثم ینفخون  
 به قبل و نیز که در شان حق چیست که در انجلی که یکی از  
 کتاب است خود را سخن خدا دانست و گفت که من سخن خدا  
 پس چون در جمیع کتاب که در کتاب اسماعیل بن غیر از سخن  
 خدا جبری در جود و نیست تا جابر کس که اهل  
 کتاب باشند او را به حق کلمه الله از امر نافذ است که الله چه ایضا  
 باید آرد که عیسای بن مریم چه سخن خداست و از خدا

در او

عظیم

جدا نیست تا آن اهل کتاب از آن جمله نماند که فرمود  
 بر یهود و ان نیز و این و رسول او و لیکن از آن  
 حق چه فوله تعاد در باب صفت فرا  
 ولا یخطون شیئی من علمه الا ما یأت و یستحق صدق  
 الله العلی العظم بوجهی علم از آن وجه که صفت داشت  
 می تواند بود که بقیه باقی عاید باشد از قراین ایاست  
 ذکر که در جی ج هم بعد از این میفرماید خداوند ما را  
 تا وید الله را این هم نیز علم کن بر هر دو یکی ذکر که می تواند بود  
 بعلیه و عطا یا نهم تا وید و افعال این بسیار تا آن که بر این  
 بتجلی تا آن عین بیانه تا و لا یطیع و لا یایس الا کما یشاء  
 بر این عذر علم کتاب دانند و باذن او دانند که دانند که لا یخطون  
 شیئی من علمه الا ما یأت و یستحق صدق  
 خداوند در مشرب معراج در وقت و رخصه شدن صلوات  
 هم بعد از رونق ذرات حقان که هم حبیب مکمل ادب ارجاع  
 شد جبرئیل امین متوب چه که سر آمد جمیع طاعت بود و حکم بود  
 الحمله باز ماند از میان جی ج مابین هر کسی که بدان اسرار عطیه  
 شود

حکمت

عین

تجلی

شود از هدایت علام و خداوند که کلام حق در شان او  
 خواست بود که حق فرمود اعدت لعیادی الصالحین ما یحیی  
 رأت الا اذنی سمعت و لاحظ علی قلبه بزرگ درین محل در  
 جی ج که آمده است که شایع جبرئیل نیز نیست صدق الله و  
 الحمد لله رب العالمین و دلیل دیگر که هر سال علی باوردن  
 صلوات و خروج بر پیمون و سوره طه میفرماید که در حوز علم  
 السلام که بعد از سلام که تم تعلق با هر صلوة دارد و از ایشان  
 السلام این الصالح الا و اح الصالح و البقی الصالح می شنید  
 شک نیست که عمل الصالحی حاصل است که صلاحیت این صلوات  
 ممکن نیست **مسند احمد** و در هر یک  
 از دروز کلام **حق** نام ایام تشریف شده است و هر یک  
 از این ایام نیست از هدایت آیه جی که اول آن ده کن با که در  
 لوح حسی حکم ۳ بودی با سبب شرافت و حال الله شرقی و غایت  
 اسمنا با چهارده که نامی چیست و شانزدن کو سفند که می بود  
 ذبح ایشان دلالتم بر بشرن میکند ظاهر شود و لوح محفوظ  
 حق خداوند حایر مثال جی ج و آن که کشتی ۳۴

قلم است **محمّد** که نویسنده خط چشم خواندن بنمود که  
 این بابین سبب آن اضعف الله باینها از مرد دنیا  
 آتی **ج** که در نون و انهم و ما یخرون و فیهم من یؤمنون  
 که از برای تفسیر آن آیه آمده است از بیان **ج** که  
**ج** که آنجا که صلوات را از جانب بی بی می آورند و در زیر شی  
 ب ج نوشته اند بوجه از مولای آتی **ج** که آن معنی دارد که تا  
 که که بچ و وقت از برای آنست که معلوم شود که صلوات واجب بعد  
 آن اصل کلام شده است که اقل او دو و اعلا او سه اند یعنی  
 بی و جمیع **ج** که **ج** که میخواند  
 قوله **ج** که آن اول قوم بدخلون الجنة علی صورت القریة  
 البدر و فرموده خلق الله تمام علی صورت و فرمود که قریة  
 السعة و انشق القریة صدق الله عظیم بی و این حدیثی  
**ج** که این حدیث بان حدیث دیگر موافق باشد که فرمود که ستر  
 رکبتم علی صورت القریة البدر بیوم النبی از برای آنکه  
 در صورت بدر کجاست خواهد رفت آن قرآدم است که هر که  
 الله و رحمت است که قرآدم که قرآدم است در روشت  
 خدا

است این خط  
 در بیان تفسیر آیه

و فرمود که قریة البدر

خدا می خواند و رفت و بی او که ستون در آن خود که  
 ست و ستو است که آن در جارت ست و ستو در مقام  
 صفت خداست که خدا را این صفت در آنجا دید و صفت را  
 از آن و به که تابی ادم است طالع الله که در ضاقت فرود **ج** که فرمود  
 نفع طبع را در هر وجه بخت خود که در خلقی قبادی  
 و او در جنین پس بدلیل تحقیق از **ج** که خود و در توفیق معلوم  
 شد و شهره غایب که خدا را بصورت بدو خواهد دید و آن را  
 که ستراب در شب و **ج** که در از بر او ظهور این صفت در آنجا اول مقام  
 علم بدرید که در ستر است از اخبار صحیح از بیان آتی و تا در این  
**ج** که ناست که **ج** که حدیثی تالیف شده که در هر طریقه آدم  
 است در سقا اولی تشری و اول ابدال میفرماید که نسبت با ستر  
 الهی که با لاه مفتاح ایمانست آسمان افرو خواهد بود و موافق  
 و مطابق ظهور حاتم رسالت باشد تا رسول او فرمود و خلق  
 انبیاء و کلام الله علیهم السلام و اتبعوا الذی **ج** که آن حدیثی است  
**ج** که **ج** که آمده است که ستر است که ستر است که ستر است  
 بخیر از ستر و جان خاص مایه و از بیان آن معلوم شده است



که از نزد حق تعالی بر آن خلاص می تواند یافت اما این که مخصوص  
 بوده که گفته شده است از حدیثی است که این معلوم شود  
 که در حدیث دیگر چون معلوم شده است که در حال بی خبری  
 بگوید اما بعد به شغف در در نزد که چهارم ملک درین  
 آن مدتی علمند و گفت همان سوره خنص است که عبارت  
 از آن ابواب بسیع خواهد بود و سوره این فرمود که از اول  
 او بخواند از برای آنکه چون بیان حق میخواند اول  
 آغاز میکند که تائید را بگویم که سوره که همان در نزد  
 ابواب است که عبارت از آن است که و سوره این بگویند که اگر از  
 برای آن فرمود که در حدیث دیگر در صفت دعای لعین آخر  
 فرموده بود که کتب بی غشیه کافی می کرد اینست  
 از بیان آن که که در حق خود همان صفت دارد که دعای  
 لعین که در در آنجا در نزد و بر در حق خود همان صفت  
 دارند که دعای لعین که در در آنجا در نزد و بر در حق خود  
 مانند از آن رو که کتب بود و معنی فاعل و الما سجده  
 رسیده بود که کتب در آن در آن کتب که در آنجا  
 و آن آخر

و آن آخر ملعون که چشم باین اعتبار بود که بگویند که آن فرمود  
 و جاسید بن و دیگر که تائید را بگویند که تائید را بگویند  
 التی فی الصدور و آن ملعون را که چشم باین اعتبار بود  
 اما باطل نبود از آن وجه که در خلوت خانه قلب مومن که  
 الله و عز و الله است از آن صفت باب راه یافت  
 بحکم و لا رطب و لا یابس الا فی کتاب مبین و حکم کل شی  
 احصینا فی ایام مبین که تائید را بگویند که تائید را بگویند  
 یابس و در جمیع شمار خارج خواهد بود و سوره آن اسم اعظم  
 در قرآن باشد و می باید که البه حروف تری باشد بدلیل  
 فی القرآن اوایل السوره اسم اعظم از آن وجه که بگویند که تائید را بگویند  
 و بوشه نماید از تشعشع حسوسات خلاص باین دلیل  
 مذکور بدان دو امام مقدم المجتبی صفا دو سه که در جمیع  
 مسلمانان فرموده الله اسم اعظم خدا و قرآن باشد و آن حضرت  
 حلیقه الله باشد چنانچه از اسم بسماعیر سنده از آدم علیه  
 خداست بخدا میر سنده از بیان آن وجه که تائید را بگویند که تائید را بگویند  
 که عالم در علم اسماء کلمات لا جرم او اسم اعظم باشد و تائید

و این کتاب  
 در بیان  
 و تائید

او باشد که حرف نخست  
 و خدا در بیان آورد که اسم اعظم هر یک بیسمان بود که دیوان  
 مستخر او را فرستاده انقضی را از سه سطر خاتم انشیا علیه السلام  
 السلام متعلق دانست که هر نذر آن سه مفصل انگشتان  
 آخر از میان آنها وحده ناشد که تا از اینجا جا رسد نذر در  
 مقابل دوائی و دو لام و یک دو نذر انگشت ابهام در مقابل  
 یکم هیچ اسم ذات که الله است در بایند و اسم اعظم را که الله است  
 شناسند تا دیوار چون سیح و غمان تو اندر که یک  
 تمام موجودان ماکان و مائیکون راضی الی لا بد و یک  
 که الله از جمیع اسم از آن و که که علم دانست اسم اعظم  
 بود در آن محل که آن درجی که بیان  
 کل بوم نمونی شان میفرماید که تا اینجا که بودیم بنقصان  
 و شود و وجه در جمیع مراتب روشن خود صدق الله العظیم  
 یعنی دلیل قطع خداست که آن روز البتة مراتب است  
 که اگر مراتب نبودی چگونه در رویای سپید و سیاه را تمیز  
 شدیدی که نمودن روح و خصوصیات حیات بیضا است  
 و چه تک

لغت

و چه آب کین است و الله تدرب السالین میباید آدم صلوات  
 الرحمن علیه السلام حدیث سید العرب سید البشر بود در سید الانام که در  
 زینب است و از آن فرزند است که جمیع است و آخر ممتعه است  
 مخلوق شد که بین حلیه که موقوف است در ظرف یک بوم  
 الزینب است و بعد دست که در دو یکم یعنی دارند اما اینجا که  
 سید العرب در روز و شنبه از عالم قوت بجا می آید و ظاهر  
 تشریف شریع را زانی دانست یعنی دقیق در حق است  
 دارد که هر که که شمس معانی انام و لایانی بر سر انداخته  
 وقت دوائی را بزال چه که جمیع جمیع آخر ممتعه است شنبه  
 اول ممتعه است شمس را شنبه راست که شمس و زینب است  
 متعارف و دو ساعت آن طرف موافق فقط وقت که مقتدا  
 دو ابر در دایم انام و بیانی را از آن وجه کشت با  
 ساعت اندر خداوند سیم چه باین اعتبار با این جمیع  
 که اتم فرمود و با و از سایر مخلوقات از زانی دانست از آن و  
 که ظرف جمیع موجودات من اوتی آخره جمیع و یکم  
 سیم معانی انام و لایانیست و چون بقسمه خدای برینتر گفتیم

از روی جهات سه شش بار که چون کلام انبیاء  
 شده اند چه در شان حبیب خود این نعمت اقامت  
 که و لغواست که بسیار از ایشان را بر او نیز فرمود که آدم و  
 ذوق که بویایم اقیامت که آدم و غیره درین ستم کلام  
 دارند **ج** ی قول چه چون ای ایلم را گفته اند  
 انبیل ای ایلم رب بکلمات فاکرم تمام ان صوابه که حبیب  
 ان حبه با نزه باشد و از ملة ای ایلم صدق الله العظیم  
 و صدق رسول الله اکرم و سخن علی ذلک من انما مدین  
 پای طالب حقیقت بدان که ح اعدیه تعالیه بیان و تاویل  
 حقیقت نیز بدین میباید که این بی ای ای که در کلمات حدیث  
 و بر تثنی و عبادات کلام و ضروری ما و تمام شدی باید که بسیار  
 از دین و ملة ای ایلم باشد و آورنده ان دین و ملة پاک  
 باشد کلمات آن را که صواب اند ان تمام و بشود ان جمیع صوابی  
 تمام کرد که اول حوی فرقی را بشکافد و رو بیکم ان وجه  
 وجهه لذی در ان رو کرد که کلماتی مانده اند و هر چه که کلام  
 و ایله تر جود و هم بیان می است قول چه و یا  
 کلمه

بیت

و هو

ولا تخطا بحسب اذان رتاب المظنون بل نوا  
 تا یحیی فی صدر الذین انو العلم الله صدق الله عظیم  
 این که حرف منیع اینوشتن بی بین کرد از خداوند  
 بمن صلوات الله علیه از برای بیان بود که خود خواست  
 فرمود تا بنما که بر صدر او نازل شد همچنان از روی ان  
 چه رسول این م در باطن خود میگذاشت فرمود که ان  
 علیا بیاید در سور بقره که چه عزت میباید قول چه  
 و هو ای خلیف لکم مافی الارض جمیع کلام استوی  
 الی استاف و تحسن سبع سموات و هو کمال  
 شی علم از قرست حق و خلاف عظیم چه با این خلق عالم  
 است بلیل مافی الارض جمیع و تعلق با ان عبادی  
 الرحمن دارد که خطاب کافی با ان است الحارثه رب العالمین  
 آدمی چه که ان در محل شاکت نطق آدم بر حق  
 میباید تا انجا که اگر بسیار را رسد که سوال کند که کلام  
 از نفس آدم چون حکم مخلوق شد و میباید که ان  
 گفته شد و حال الله در ان محل هیچ قرینه نیست که ان



کشتن ظهور کند اما از زمان آنکه مالک یوم الدین چه در اسرار  
مخوم اطرام ستم خان عشر و ثانی از او راجی چه دارا و  
راق برادرین در پیشین کبار و حرم مخور روشن میگرد  
که یک کیفیت نو از فیق نشان در آن محل که حضرت فرموده اند  
قول چه عوی عارض و رنج و انقباض و سلب از وجه و آینه کرد در  
تا هو الله که کف آینه از وجه آدم تعقل و توتم گفت که موی که  
پیدا حطبت و عوی عارض که یک حطبت بجهت الله فاصل ندارد  
ازین جهت فرمود که در روز قیامت همه خلق را مادر با خود اند  
و ازین جهت که حق از غرض آدم مخلوق است که صلوات خداوند  
نابت و کون به و الارض صمدی الله العظیم و الله العالی  
بیان در سکنای کرم خیر حمید و در بیان مواضع اهل اسع  
اما چون ابائی داشته اند که تا ابی و قیامت از ذکر آن فارغ  
چون وعده صدق فرموده بودند آن گفته شود درین صفا و شرف  
مبارک آن گفته چه احدیت تعالی نه از صدای صبی و احدیت  
چه احدیت بکوشش خوش این بنده غیر خیر عاشقانی که میسکن  
رسید و از وصال جمال با کمال محبت و جفتی حظ وافر و رضی  
متواتر

در این صفت  
که در روز قیامت  
همه خلق را مادر  
با خود اند

متواتر بجای و بی نهایت حاصل کرد و السلام و الحمد لله رب العالمین  
صدیق سید در حقی چه از آن محبوب خود نقل فرموده اند  
که اسم اعظم را در کتب کجوب بندران فی این بیان میگردانند  
که فایده کل شیء اول صدق الله تعالی است که چون اسم اعظم در کتب  
الکتاب باشد و آن صفت آیت که در ارا و صفت کتابت و حق است  
که آن صفت را نام ام الکتاب یا بنی القیاس است و از آن صفت آیت  
بسم الله الرحمن الرحیم است که تا در بقره الله در حان چه کلمه است  
تا شریع شود اهل طالب اگر فکری در آن و اعتقاد بآن در آن  
که اسم اعظم است و صفت و شریف و کتابت و حدیث است  
حرفه آن کتاب بکرم است و ازین و صفت است که در  
الله الرحمن الرحیم آدم سبکست ای دیو حیم در بیان  
اسم اعظم میفرمایند که فرموده عباد خضره مرد و ابرو و سر و صفت  
خضره از خدای دادگر و اگر گویند که چون فایده فرمود و بی  
باید اسم اعظم جواب باشد صلوات الله علیها جواب است که  
فرموده اند در عیال چه عاشق و معشوق که یک کاه و دو  
سختی از حق بگویند بگویند صدق الله که اگر چه و است نیز

فرمود صلی منها زوجا سجده آن چه در آن ملک  
 که فرموده اند که از برای وجود یک سجده ابوالنضر سنگ نهاد و حشمت نهاد  
 که سنگ در که از اجسام ترائی فکر واقع شده اند و چون وجود ابوالنضر  
 صلوات الله علیه بود تا وقتی که زمین فرو رفت واقع شده است پس با  
 اخبار بیان آن چه فکر فرموده او سبب فضیلت اوست تا حدی که حکیم  
 آن بر حق گوید که هر چه بنظر حق نیز زیاده ای که خداوند که احکم الحاکمین  
 در این سوره تین مذکور است و حکم بر حق است که در وقت سجده ای که است  
 ضابطه برای سبب نام او صفا از برای ابن فضیل خواهد بود که نقل صفا  
 در این بر سنگ است و حکم اطلاق کرده فرمود در روز عید یوم النحر  
 است ایضا که از حج و عمره نیست مد است که به تفریضه و ایضا باشد آن دلیل علی  
 و از دست دادن روز اکر نه انجمن بودی چون او سید الا ایام است و گفته  
 جهت از شش روز اگر چه آنست پس گفته است باینکه و سبب در تفریضه  
 بودند صلوات در بیشتر بودی و حال آنکه در تفریضه شش روز هیچ حاصل صالح  
 خدا پس از هم می افتد نیست و در روز جمع است که فضل صفت میگوید که باز  
 چه است بپوشی و دلیل او اینست که میگوید که اگر سینه بودی باینکه در سینه است  
 نشدی و اگر بر صفت پوشیده بود که با آنکه سینه تمام نبود و خداوند و اما  
از این جهت

سجده آن چه در آن ملک  
 که فرموده اند که از برای وجود یک سجده ابوالنضر سنگ نهاد و حشمت نهاد  
 که سنگ در که از اجسام ترائی فکر واقع شده اند و چون وجود ابوالنضر  
 صلوات الله علیه بود تا وقتی که زمین فرو رفت واقع شده است پس با  
 اخبار بیان آن چه فکر فرموده او سبب فضیلت اوست تا حدی که حکیم  
 آن بر حق گوید که هر چه بنظر حق نیز زیاده ای که خداوند که احکم الحاکمین  
 در این سوره تین مذکور است و حکم بر حق است که در وقت سجده ای که است  
 ضابطه برای سبب نام او صفا از برای ابن فضیل خواهد بود که نقل صفا  
 در این بر سنگ است و حکم اطلاق کرده فرمود در روز عید یوم النحر  
 است ایضا که از حج و عمره نیست مد است که به تفریضه و ایضا باشد آن دلیل علی  
 و از دست دادن روز اکر نه انجمن بودی چون او سید الا ایام است و گفته  
 جهت از شش روز اگر چه آنست پس گفته است باینکه و سبب در تفریضه  
 بودند صلوات در بیشتر بودی و حال آنکه در تفریضه شش روز هیچ حاصل صالح  
 خدا پس از هم می افتد نیست و در روز جمع است که فضل صفت میگوید که باز  
 چه است بپوشی و دلیل او اینست که میگوید که اگر سینه بودی باینکه در سینه است  
 نشدی و اگر بر صفت پوشیده بود که با آنکه سینه تمام نبود و خداوند و اما  
از این جهت

از این جهت گفت و چه دارد و چه بودی نیز که در زمین صید میکنند و از بهر  
 شرف و کرامت و با روضی دست باز میدارند تا که یک نیست از طاعت حق  
 و با و با بی طاعت صواب آن در آن چه که آن بیان و توضیح  
 این است که خداوند عز و جل میفرماید و بیان طاعت از کون بودن و کجا بود  
 میفرماید و چه دیگر از بهر این که حق توان بود که حکم کند حق علیه تعالی  
 و حق و در یک دو الخال و انکاریم که حق حکم علیه تعالی بیشتر حال در دنیا  
 و بعد از آن که حق علیه تعالی در جسد وجود افتاد و جسد از برای آن از هم نیست  
 تا همان نزد و از میان بر حیز و آن حقیقت که وجود حید و نه انشیا از بود که  
 که است و در آن است غایب تمام او شود و با حقیقت و مطابق بیان و تاویل  
 حق الله جل و بالا باشد که درین حق بیان فرموده اند که تا که تبار و از برای حقیقت  
 و مورد در وقت که نیست شد از خود و بهر علت رسید آن که جمیع تا آخر  
 بیان بیان غیبت که حید وجود از برای آن از هم برخیزد تا غایب شود  
 بر حق تعالی است و چه الله قدیم حکم کل شیء تا لی الا وجهه و کل علیها  
 فان این آیه تا فی از برای ظهور این حق است تا هم در درگاه از برای  
 حق که هم سال و چه الله بود و حقیقت این پیدا است که وجود حق از برای آن  
 از میان برخواست که تا و تا حق و وجود و طاعت با آنکه غیر از خود در اینند

یعنی کسی که هر امری که خداوند تعالی بخواهد کند بکند و هیچ شکی ندارد  
 کرد و پس بگویم که این برای تاکید گرفته اند و معنی داشته باشد که هر  
 الامار و هر امری که اله تعالی بخواهد در وجودی بکند بکند و در حق  
 خود بکند و از هر جهت و در هر زمان از میان بر نیارد و حال آنکه در آن  
 وجود خود در این بین ولی بشود و در این بین خود بود و در حق خود دور  
 دیدن باشد و از دید غیر متباین از الی الله در دیده و در پیش و مکتوب  
 دستور بود و مانند ضیای تابانیت بود **قوله تعالی و اعطی حمله**  
 همیشه جاری در شان خداوند کیست این رسول الله اکبر همیشه از حق و امر  
 ظاهر چون ثابت نیافتند هر چه در ظاهر منقذ است نشان گذارنده کشف ضیای  
 همیشه در حق تعالی که کشف در امر و ادب الله جاری چون فضا هر  
 سیاه را از شدت آفتاب حقیقت آن که در شفق صیانت از لیل و درین بود از آن  
 خلعت کتاب و در کشف الله است هر چه از شدت و در یافتن و حق تعالی  
 صفت از آن و بر دو رخ جان شکار عاتقان حق است و آن  
 محاد و نمیداند و در سلوک اعظم که سلوک جمیع در و بعد از آن کتابها و سبک  
 محاد و واجب بود و در حق تعالی و در حق محاد و آن بماند و بماند که در حق  
 با حق و کی خاصیت بود و از هر جهت که آن حبل الله محکم اقرار با الساجده و شفق  
 الحق

این بر این است که هر امری که خداوند تعالی بخواهد کند بکند

انتران دلی کو کسوی مکار که رسول جبهه ناس بود که از طرفین جهان  
 شرق و غرب انداخته تا اهل شرق و غرب دست اغصام در آن جلا اند و  
 جلا بیند و در وقت زود و غم بشتاق اند که با زمان جریا است که در حق  
 این میان دارد و آن عمر نامه این بر این است و حال آنکه خود و زمان مومنین است  
 بیان آمده و وثوق خود از شفاق و آن عهد نامه است که بر این بیان است  
 که در از انقباض سحر کار و در هر چه در میان است که با جبهه و از این حواله  
 حاضر بود و بجز عارضه با بگوید و بجز انقباض طایفه و انقباض طایفه در حق و  
 احد **مسئله** و آن آیه است که از آن و در کتاب خط  
 حلیف محمد در پیش بوده و در حق حلیف بدیدار و در حق حلیف  
 شواهد از آن بود که در حقیقت و در حق حلیف و در حق حلیف و در حق حلیف  
 و آن فواید از آن صورت حلیف بدیدار و در حق حلیف و در حق حلیف  
 و در حق حلیف و در حق حلیف و در حق حلیف و در حق حلیف و در حق حلیف  
 که تا خلدن صورت کند با آن نور الوهیت ازین و در حق حلیف  
 به شرف بسیار خست و کشیدند و جانها بدین شرفی کشیدند و دادند که  
 از حق حلیف و در حق حلیف و در حق حلیف و در حق حلیف و در حق حلیف  
 بجا رسید اما بکمال و قدرت و از الوهیت رسیدند که در وقت

۱۲۶  
 ح



ظهور آن که همان بود که از این اهل بیت و غیره ظاهر می شود  
 شد چگونه آنکه اهل بیت را در دیار و بلاد و فرق و ملل که به این ظهور  
 ملل از افران خود اقرب بودند از اختیار این فرق و ملل قاصدیم از این  
 حیث است که چنانچه او را که مستند خودیم من حیث لا یعلو کون و الله  
 کرد انبیا که اگر در این و آن چنین نیست چنانچه کاین عاصیان بی  
 بصارت بحسن بی طهارت یکبار اشتقاق کردند با آن ملک که بنی قریب شد  
 شکوای دیو غیور و پدید می شود و عید علی الله و الله با انبیا  
 و یکبار در تفرقه را در آوردن دنیا را نام کردند و از آنکه اندیشه چون که  
 چه که نسبت با آن شیاطین می شود و عکس بود و این چنین می شود که از  
 او زدند و از دست ملک می زدند و به جای ملک که کون می گشت  
 بی حقیقتی که در باب ستر از آن ستر از آن که نمی نماید او را و دل و فکر  
 و کرد و در و در آن ستر از آن ادنی با حقیقتی که در آن شده بود  
 که در آن داشته باشد ملک از دست آن دیو و پدید می آید و در  
 هر دو طاعت در گاه از آن مخلوقات حضرت الله و در آن است  
 و در آن است که در محض الله جلیم لعنهم و لعنهم و ساد و خیر  
 حال دنیا را که با حقیقت عظم العذاب و لا هم یفطنون

محمد  
 که ظهور آن که همان بود که از این اهل بیت و غیره ظاهر می شود  
 شد چگونه آنکه اهل بیت را در دیار و بلاد و فرق و ملل که به این ظهور  
 ملل از افران خود اقرب بودند از اختیار این فرق و ملل قاصدیم از این  
 حیث است که چنانچه او را که مستند خودیم من حیث لا یعلو کون و الله  
 کرد انبیا که اگر در این و آن چنین نیست چنانچه کاین عاصیان بی  
 بصارت بحسن بی طهارت یکبار اشتقاق کردند با آن ملک که بنی قریب شد  
 شکوای دیو غیور و پدید می شود و عید علی الله و الله با انبیا  
 و یکبار در تفرقه را در آوردن دنیا را نام کردند و از آنکه اندیشه چون که  
 چه که نسبت با آن شیاطین می شود و عکس بود و این چنین می شود که از  
 او زدند و از دست ملک می زدند و به جای ملک که کون می گشت  
 بی حقیقتی که در باب ستر از آن ستر از آن که نمی نماید او را و دل و فکر  
 و کرد و در و در آن ستر از آن ادنی با حقیقتی که در آن شده بود  
 که در آن داشته باشد ملک از دست آن دیو و پدید می آید و در  
 هر دو طاعت در گاه از آن مخلوقات حضرت الله و در آن است  
 و در آن است که در محض الله جلیم لعنهم و لعنهم و ساد و خیر  
 حال دنیا را که با حقیقت عظم العذاب و لا هم یفطنون

مشاهدات و ترانها که از این اهل بیت و غیره ظاهر می شود  
 بر آن است که در مثال از این منتهی که با حقیقت هم بود و حق و غیره از این  
 واقع شده است که در محض الله یونیس است که لام الی زمان  
 و هر که چون و اخذ است حاس است با حقیقت و غیره در آن که و غیره  
 بر فرد است و از آن و در آن که می نگارند حقیقت در مثال آن اگر  
 که بیشتر که که از این هم از این همه فرمود که و اجعل لی سالیح  
 حقیقتی که از این و در و در آن و در آن که امر و با حقیقت خطا سر  
 که فرد است در مثال نام الی حرف و احد است که به هر که که حقیقت  
 که مسیح که کشند از آن آسمان سرفرو داد و در هر که که و در هر که  
 نزول اهل انبیا فرمود و اگر حقیقت که با افران انبیا یکسند خطا عتد  
 حواصی که از این است و در وسط حقیقت و فرد و در وسط حقیقت  
 فرار و در شیطان ملعون شرک گذاشت که بر آن عین و الله  
 که با دنیا مولا آن قرار گیر و در و در آن که با دنیا مولا آن قرار گیر  
 هر که که با دنیا مولا آن قرار گیر و در و در آن که با دنیا مولا آن قرار گیر  
 بسا و از آن و در و در آن که با دنیا مولا آن قرار گیر و در و در آن که با دنیا مولا آن قرار گیر  
 و در آن که با دنیا مولا آن قرار گیر و در و در آن که با دنیا مولا آن قرار گیر

اول

و چون ندانند که را یکی ندانند و خود نشوند که از آن مجرب و چشیده  
آن عین واحد صمدی است که آن که یکم یکی اند غیر از خود آن که  
بنوکان حقت یکسانی است اند که کسی دیگر در حق ندانند باقی گفتند  
ششم که گوش که را از استاء این صبی و احدی و بود نیست  
و کور خود از این صورت زیبا و صمدی که این صوم است و بر لب لعل  
لال خود که که که از این طایفه که فرست که نفس العین را که الله مالک يوم  
الدینا که الهی این را که در اندیشه است در حق می دانند  
فرز که یا این آدم را که لی راجع رکعات بر رسول واجب باشد صدق  
ا ه العلم العظیم الله با آینه و نفس ناشانی اوج معنی جبین روی  
من خود که بر رسول از برای ان واجب باشد که تا بر خلاف فرزند ان  
صوری و مجازی فرزند صوری و حقیق او باشد که برادر اینها که بود  
و در اظهاری بر نیزگی و علی قدر قریب باشد عاشقان صلوات الله  
و سلامه علیهم مشغول شد و گوشتی که یکی از فرزندان شد نه فرزند  
مگر سلطان دینی این را که این کند و این بیایند قبول کنند خوب  
او آنست که این دیوانی آدم از قیود تنگین بین این که هر فرد که  
را که لی راجع رکعات اگر در واقع همه فرزندان آدم بر نشان غیر  
از این فرزند

خداوند و صمد و سلطان  
صانع عالم و داناتر از عالم

از این فرزند معنی چرا آن چهار رکعت ستم قبول این فرزند حقیقی باشد  
لی او که جنایه در دیدن حق صمد و جمال باد شاه صاحب جمالان کو کوی  
در جواب این شد که لایق شود و نیست و نفوذ کرد و بیان  
چون که هر که مدعی از حق است علم و خداوند است کلام حق باشد  
در باب که؟ تو می پرسید و ما که از این عالم اسما شد آن اسما که در واقع  
باین دلیل که روح حق الله که در جای دیگر فرود که از سویه و تحت  
فیه من روح خفیه است جبرین و چون کتاب آدم حرف حق بود یکم  
صدیق بر هر از اسما اصل سما خواند بود و چنانکه مظهر یک آن اصل  
سما خواند بود و چنانکه مظهر یک آن از جنس مخلوقات و موجودات  
اصل شدند با هم حق تقدیم که در صلات که در و همان اگر بود  
بر عدد اصل کلام نهاد و فرمود که در وقت توبه بر او باصل نماز  
کنید که بر این از بعد در نشان شخص حاضر بود از زبان حق اصل که  
که سر مبارک او که اصل وجود دست و ظهور و دخول ساجد و سجده  
آنها از این سر مبارک است که بجهت الله اعظم است و بعد از این  
است از آن که است از زنده بیا بد شاه عاشقان و بیان حق سلطان  
جمید که و باد شاه جمیع صاحب حسنات صمدان است





که اول امتیاز است **چ** محمد مکه که فرمود انا و استا  
 که باین از برای موافقت آن آیت فرمود که **چ** فرمود و الذین  
 یؤمنون بالآخره یؤمنون به یعنی بکتاب محمد و پیغمبر که  
 ظهور رسالت و قیامت از آن نقلین است **چ** آیت **چ** ازین  
 معنی خبر داد و آیه فرمود که باین بیان دعوی میکنند که بقیامت  
 یان داریم یا ای اویم یان باید که باین رسول ختم ایمان بیارند  
 که در علم ما ثابت شده است از ازل الی الابد یا بدین  
 که هر مخلوقی که خواهد که شریعت برسد و کفایت از او را بدین باید  
 که باین رسول ختم و کتاب او که قبی قیامت ایمان بیارند  
 که ممکن نیست که بی ایمان ثانی ایمان اول نماند شود که بوجهی از  
 برای آنست که شریعت که از آن از برای تاکید مثنی واقع شد  
 اند و از برای اینست که بنده مسمانی بکنند و و کلام است که  
 اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله است  
 چون ظهور الله تعالی بروز آخر داشته و ظهور از دنیا محمد  
 آفرینان خوانست که درین عمر که بخاست که مروجی نیست  
**چ** الله که این دعوی که این وقت مسلم باشد که کو بی سبب است  
**چ** رسول

بجای

تو رسول آفرینان او بفرمود **چ** آیت **چ** صالح  
 صلواتی بر او ایوان از خطاب قائم با بنی اسرائیل **چ** خداوند  
 تا باین و بیان **چ** که صالحیت را از قائم با بنی اسرائیل فرمود  
 از برای هدایت آن **چ** این معنی دارد که هر حقیقتی غیر از خدا  
 کسبت که بعد از او شرعاً حاصل کند که صلاحیت در واقع خدا  
 و رسیست و کوه در آن کس است که گواهی بر بستی دهد  
 از برای ایمان بود که **چ** شهادت الله لا اله الا الله که فرمود و کوه  
 به وحدانیت در حالتی داد که قائم با بنی اسرائیل که اگر راستی  
 و عدل و قسط در میان نباشد صلاحیت را ممکن نیست که وجود  
 داشته باشد بی شک و شبهه و ترویج و صلاحیت گواهی از نظر  
 اینجاست که در ویل بود بلکه باین و نیز **چ** یوم یفزع الصالحین  
 چه فهم که یوم یفزع را چه مقام است و درین راه مقام خود را با حق  
 که در سوره قمرین نیز صفت حقین است **چ** این بود که فرمود و الذین  
 هادوا بالصدق و صدق با و لیکریم المستحق لهم ما یشاءون  
 خدا را هم و نیک جزای الهی باین لیکر الله عزهم الله عزهم  
 او بجز نیکتر از این با حق الذین کانوا یعلمون ان لا اله الا الله مقام

در این کتاب آمده است که هر کس که باین رسول ختم ایمان بیارند که در علم ما ثابت شده است از ازل الی الابد یا بدین که هر مخلوقی که خواهد که شریعت برسد و کفایت از او را بدین باید که باین رسول ختم و کتاب او که قبی قیامت ایمان بیارند که ممکن نیست که بی ایمان ثانی ایمان اول نماند شود که بوجهی از برای آنست که شریعت که از آن از برای تاکید مثنی واقع شد اند و از برای اینست که بنده مسمانی بکنند و و کلام است که اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله است چون ظهور الله تعالی بروز آخر داشته و ظهور از دنیا محمد آفرینان خوانست که درین عمر که بخاست که مروجی نیست چ الله که این دعوی که این وقت مسلم باشد که کو بی سبب است چ رسول

صدق و قسط و عدل و راستی ای که آن گرفتار و دل ازین  
 که گنبد که خند صدق است در یاب که در مقام اعلای علی است چگونه  
 از نه گذر و جو و ظلم در درک اسفل السفلین جاودان گرفتار خوان  
 بود **یا ذل** عانتان را چون تمام فرست  
 با ذات الوهیت چه که این کیم الله حکم و اسرار و اقتربا غیر از  
 آیت قاتن و کیم او ادا است که باز جای گرفته در کمان از میان  
 آهن و حده لا شریک له همان اصابع است که در کیم اسب کیم کلمات  
 بدیه کیم که معنی در نه و قرب و ادنی یکست چون از نه و  
 آهن چه بعضی مانده بود که بظایر مریان مبارکه او که در  
 بود از برای التماس چه و خند فرمود که مراد الله نزدیک است  
 که تمام و در و صلوات و انصوات و لاف و بیهم و بنده است  
 از آن و چه بعضی آیت کلام آهن صفتی در است و حدیث چه حبیب  
 نیز از آن و چه که آیت کلام مجید است مایل که صفتی حدیث باشد پس  
 حدیث که فرمود که در روز قیامت چه که از دنیا میوان کند از نشانه  
 این روز و نیز نزد آن را چه صفتی در رسانیدند انبیا علیهم السلام  
 بیکبار در جوان انید با بر و در کار حیا چه شما فرموده بودید  
 رسانیم

صدق

صفتی در رسانیدند انبیا علیهم السلام  
 بیکبار در جوان انید با بر و در کار حیا چه شما فرموده بودید  
 رسانیم

رسانیدیم چه آید به قبول کند اگر چه بعد از آنکه رسانیده اند  
 کواه طبع کند از دنیا انبیا ائمه آن چه حبیب را بگو ای آورند  
 چون که این بدین بر وجهی هم قبول نرسانید از آن وجه که تنزیه  
 جواد چون آیت چه حبیب نیز کیم خود بیاید و نیز بعد از آن قبول  
 و مانده که شهادت علی الناس و بگو ای رسول علیکم شهادت این  
 جریب و دیگر قیام این حدیث که فرمود علی و ائمه کانیان  
 علی اسرائیل از آن جهت که علی و ائمه در دنیا انبیا بنی اسرائیل  
 اا علماء ائمه نعوام ائمه از زبان آهن چه که شهادت خند علم  
 ائمه است از سر در پی کواه و تنزیه در محل قبول نبود حکایت  
 و حبیب حکایت ادب صلوات الله علیه و علی اولاده الطاهرین  
 تعلیم شود بدین تحقیق که از ذات الوهیت فر و تنزیر  
 چه حبیب است و پس از بر از آن فرمود و بنظر اگر که فلان آن  
 قبول الله فایمونی یکیکم الله و الذین یابوونک انبیا یعون  
 الله و تمام عشق زین مقام عشق که چه آید به باطن عشق  
 صادق خود را با عشق جمیل میخ خود داشته و الحمد لله  
 لعالمین و حکیم الله سیر و نیز بود کیم کواکب مانی که دارد

اصحاب یحیی و شعل در عرض و صاف از بند کمر تار شدند  
 و بر کمر بنام باشند خود جاودانی اشک کردیم که آتیه هم  
 در شان این حبیبان مفرود در پی حبه بیک از میخ حرف  
 او آید بکن منقوسین و او ادنی بین صدقه الله و صدقه  
 الله از هدایه آتیه که حکم سببه اهل قرآن این که بخندد و آ  
 و دیگر که سهو نیز و است باز یاد و تحقیق که باز یاد که دارد  
 باکم ازین دویرون نیست بین دو کج که یکدیگر از سر و ناز  
 کم و ای که در غار جوی و سو واقع شود تا که آن سهو کج و بای  
 کند و بوجه دیگر از بر این است که تا سلوم شود که از غار منصرف  
 شود دست و دو باز که یکدیگر کنایه از نیست و در غار نیست که  
 از بر این رکعتی که یکدیگر می باید کرد و در بر یک رکعت که دو دو کج  
 میکند از این آتیه که یک از بر بعد و یکی از بر اول و شش از بر  
 سجود می باید کرد و وجه دیگر همان تا یکدیگر است تا فرستاده شود و باشد  
 بر سایر افعال دیگر و هم مستند از برای آنکه در قرآن مجید آمده  
 و در خواندن او در صلات سجده و در هر طرف اهل رو کرده که  
 با که حق حلیفه الله است لا ابر هم آتیه که بجا می آید که و ما می توانیم  
 شیطان ابریم

مستند از بر این است که تا سلوم شود که از غار منصرف  
 شود دست و دو باز که یکدیگر کنایه از نیست و در غار نیست که  
 از بر این رکعتی که یکدیگر می باید کرد و در بر یک رکعت که دو دو کج  
 میکند از این آتیه که یک از بر بعد و یکی از بر اول و شش از بر

شیطان ابریم

یعنی همان شیطان ملعون مردود یکو در شکر خجسته که  
 قوی حلی را از صلا کج کرد و باز در حبیبان که باز داشت بدلیل  
 و از قی علم القرآن تا سجده و آن آیه از برای رد قول آن  
 که از آن است که در وقت خواندن این قرآن که در و بعد و کتابا  
 و جام در دست و با چهارده سجود واجبست که بکنند خود  
 بالله بن شیطان از تخم می باید که که باز از خود با الله مع  
 الشیطان الرحیم چهارده حرفه بی نکر و بنیای کج و حقیقی نماید  
 گرفته از آن دویرون و مانع سجود لعین می باید بید  
 یا حبیبنا الرویا الی اربنا که الا فتنة للناس و التجر  
 الملعونه فی القرآن از هدایه آتیه که آن تا یک در شکر و آ  
 واقع شده بود و الشیطان الملعونه شیطان لعین مردود که فتنة  
 است و آن که حبیب است که وقتی ثبات بود که ما بن این که هر که  
 است اول کار تا بود و از برای آن در باب سجود آن منتهی که  
 احسن قرآن که کرد و فرستاده آنکه از برای در بیان حبیب خود  
 جوی آن که حبیب می بود که از جمیع ملائکه ساجد در خالفت بی  
 سوزی مستثنی شده بود لا ابر هم آن تا که بر وحدت دلالت  
 میکنند

مستند از بر این است که تا سلوم شود که از غار منصرف  
 شود دست و دو باز که یکدیگر کنایه از نیست و در غار نیست که  
 از بر این رکعتی که یکدیگر می باید کرد و در بر یک رکعت که دو دو کج  
 میکند از این آتیه که یک از بر بعد و یکی از بر اول و شش از بر





بخوان الله فاقبوني بحکم الله یعنی اگر شما خدا را دوست دارید  
 من حضور را دوست دارم که بجهت حق خداست و اگر نه محبت شما  
 با خداست و اگر نه محبت شما با خدا دروغست و بل بوضوح باین آیه  
 الله تبارک و تعالی که کتابی که با قبل از آن خلق السموات والارضین  
 الذین من قبله ان حتی سبقت غیبی فهو مکتوب عنده فوق الموت قبل  
 از آن که بی چه عذاب الهی در میان خلق است که هر چه خلق می آید و  
 و شش بار **است** که علم و بجا است در روز قیامت که در میان بجا  
 هزار سال مقدار داشته که همان در دست کتابت و است که در دست  
 از عرض که صورت **است** خدا آیت که با نقطه بجا است و دلیل  
 الله صورت این بجا حرف و نقطه در لوح حوری و معنوی از تقدیر  
 آن که درین روز که مقدار و بجا هزار سال است بیشتر از اندازه  
 آسمانها و زمین اندازه یافت و بعد از آن که این کتابت باقی ماند  
 در بین رفیع حضور درین بجا هزار سال که کتب مکتوب  
 شد خلقت آسمانها و زمین هم با این کیفیت از تقدیر حق خلایق  
 وجود اندازه یافت پس آن کتاب که با از این بجا حرف و نقطه  
 وجود می یابد که هرگز از روی تو خدا را زیان آن که در حق حق  
 حکم زار

حکم از آن دارد که هر چه درین حال از خلقت آسمانها و زمین  
 بیشتر بوده باشد که بوجه درین محل که صورت بر معنی مقدم است بجا  
 تفریق برآید و عبارت از سموات و الارض و حط و ج و ص باشد که تا  
 آن حرف و نقطه در صورت بجا آن اندازه یافتند و در کتب مکتوب است  
 باین کتابت غیب نشاند که هر چه مکتوب غده فوق الموت بود  
 از آنکه اگر چه بصورت بجا حرف و نقطه بر آن بجا که تا و ص  
 که عبارت از **است** مقدم انداز از روی معنی چون علت غائی کتابت  
 و ص بود عرض بر همه مقدم باشد و چون این که کتابت و کتابت که در  
 لفظ مدینه یعنی کتاب آمده است و حال آنکه آن کتاب از میان آن  
 که در دست که هرگز در کتاب کریم مکتوب علیهم السلام که کتاب از تقدیر  
 است بجا بر تقدیر بر علت آن که در کتابت بجهت که در روز قیامت  
 این معنی است که روزی آخر است که این کتابت الیوم بقدر الواجب  
 و دلیل آن غضب است که بجهت توفیق باشد و دلیل آنکه الله اول و ص  
 عزت آیت و کتابت آن بر مظهر است ظاهرند و در اندازه  
 حاکم است در تمام صورت و معنی خلقت اشیا که در کتب مکتوب  
 که در است و جای کتابت بر همه مقدم بوده باشد و کان خود





از بنا جنت نهم خطاب با خارجین شما فائز ترجمه و آن علیک لکین  
 الیوم الذین ردود شده ملعون از آن و اید و اینها حاضر و بار  
 سوره مبارکه که آنکه سحر و جادو است از آن حاله پاک که حق و شده  
 که هر که را سود در از ادا اوست که نهد و مبارک و لغایع است  
 و فیه آیات بیتی مستحق و مقام جلیل الرحمن است که نام و یاد  
 جمیع **است** که هر که باین اسرار از قدرت حق کد و در آن رسید

[illegible]

اصل جمیع شجر و سبزه و قرون و ازمنه است بقول صدق  
ج: «بیت قرصون اصل الله علیه و اله العجین بلین و به شیر نسبت جمیع  
انسیا و اولی و اولی آدم است و اصل با بنده که در شان او است

ما بين الحماير

[illegible]

مجلسه که در این پنج خلیل الرحمن و فرزند زاده او به یوسف خلیل  
عالم گفته شد بعد که در جمیع محلی است که احوال طلب جوان و فرزند خان  
محمد که در در فرزند خلیل خود از اوقات شوق حسن الله کرد و در کج و دانه  
او نیز و در فرزند از آن که در تحقیق آن سنا کلام و مان واقعه  
که در این طلب و مذاق و بعد از آن که گفته در این و فرزند از او  
و استند حکم با این حد تا و این و بای من قبله ام ای ای که جو

مجلسه استقامت امام ناصر خوانساری که در باطن حقیقت او این  
چنین از خود بیان می آید این را که می گوید در حدیث او از فرقه که مبتدا  
و متواضع شدگان و پیروان آن ابو الفتح بوده که گویند خود را

۱۵۱

[illegible]

卷之四

که خود را به الاموال غرض الیکم ان الدین عند الله الاسلام  
که حق امام حقیق باین اعتبار خود را اول الدین دانست و از آن وجه  
که عدل و حق خود یکست و از فرزندان حقش امام فخر داشت در رد  
آخرین دلیل باین سودا می خاں فخر خلیفه الله الحمیدی علی الهین  
عدل و قسط نظر آن هدای تمام حقیقت او شد که آن ابو البکر  
علیه السلام که ملاکی ازین وجه در شان او کفایت نموده و  
الدعا که باین صفت دلیل روشن است بر ظهور خداوند قهار که اما  
بجایست جنتی غضبی شفیع المذنبین از سایر انبیاء علیهم السلام  
جنتی نوری خواست بوده گفته بود اول مخلص الله تعالی و حق  
و نور که در کسیت باین مناسب گفته اند بجم در شان او  
این آیه رحمت نازل شد که و اما استغفار الارجحة للعالمین علیها  
عدالتی آن تعلیم عدل و تقابل و فقط که اصلاح و صلاحیت کان و  
در ضمن خود دارد و موقوف بسیف و قتل و فدا و ستم دماست  
و از آن وجه که حق خداوند تا بل و بیان آن فرموده اند اگر فخر  
او غنی لطف است آن رحمت للعالمین نیز فرمود که انما رسول بالسیف  
که خدا آن تکریم و شایسته و مؤخر کرم جهانند عکس نیز فرمود که کسی

آن جناب است و شکر لکم و حمد یغنی الله عنکم و جعلوا الجنة  
 بالسلسل بوجه و دیگر فرمود که بیان مذکور است و چون غضب و خط  
 و قهر و لعنت در وجود نبی ادم هر یک تمام و چون در این دنیا  
 لعین چون تعلیم اسم از زبان خداوند آدم که کل او درین است و  
 تا بعد از آن تعلیم اسم و صورت تمام اسماء در وجود آدم پیدا و در بود  
 این چون ازین دوزخ اندکی و سعادتی سرور بی نصیب و محروم ماند چون  
 علم از آن خروج بکلام خدا که قل الله است که هر کس را که از غضب و خطا  
 کار بجنبه رسد تا معلوم از او و این خود او بدین را که میگذرد و  
 ناشناخته او بی نازند و میگویند لعنت خدا بر او باد هر که بر این شقیان  
 غیور و عیس و غیره پیدا و در و خط و در این تعلیم نبی و از  
 برای او و به یاد که صورت اسماء گشته بود و بر سر و پند و بر دنیا  
 ناری سرکش نبی خود را و علم الله و الملائکة و الناس اجتمعین و الله  
 فیها لا یخفف عنهم العذاب اگر سائی سوال کند که ملائکة  
 در جوارح ایشان با شما و ملائکة لا یعلم لنا الا ما علمت که گفته  
 آن کدام علم بود چون بوجه دیگر که ملائکة بی زبان است آری چه  
 ایشان از آن احدی بیشتر از ظهور یافته بودند آن جناب  
 الله

بعثت

الله

علم تعلیم یافتند و چون آنست بوجهی که هم خود بیشتر از ظهور حلقه  
 حلیفه الله هم خود فرمودند که گفته شد شیخ میگوید و قدس لک انما  
 که شیخ و قدس بی الله باشد که میگوید که شیخ بود و خدا گفته  
 اشیا بدلیل آن منشی الا شیخ میگوید که بعینه همان مقام ملائکة است  
 که خود فرمود و من لا یعلمون شیخ هم با هم چون دیباچه این شیخ و قدس  
 اشرف علم بود و از آن ملک علام که مخصوص حلیفه الله بود  
 از این عالم صورت این شیخ و قدس بر وجه حلیفه الله از بدین  
 آنکه رتب العالیین و ملائکة یوم الدین است که به مکتوب شده  
 بودند بر ملک که از آدم چه این علم اشرف جمیع علوم رسیده است آن  
 وجه پاک با صبی و فریضه بود و خدا و از سر این معنی بود که  
 حدیثی در عالم حکم که بعضی صولان الله علی و سلامه فرمود که  
 فضیلة العالم علی العابد کما فضیلة علی سائر امتی و این که شیخ  
 از اشیا است ان الله شیخ میگوید و در کار خود گفته و گویند که  
 دیگر شیخ درین معنی باز وجود پاک ملائکة است بدلیل حقیقت  
 انما هی انما هی و بدلیل حدیثی که گفته الله و روح العالیین  
 الله علیه که فرمود انما هی انما هی و روح القدس صوته





آن فخر و فطنت با که بایادند و خود را آن توان گفت و توان دانست  
 عدالت و رحمت و حق و انعم خدایت نه و ما اعظم ربانیه و حمد و ثناء  
 و در بیت الهی سر نیز که تجلی در آمد و نماند و در بیرون آمد  
 همان اقدار از دست پیران ما بین بر و خدایت شد از برای آن که  
 الهی سر نیز چون کعبه از آن وجه که قبل بود میان کعبه و کعبه  
 جبهه عدالت بود و یکی جبهه عدالت که در آن درش کعبه  
 فرود که محبت و دار السلام است و لغت کتبانی از  
 من بعد الذکر اما الاصل برضه عبادی الصالحین که عبارت از اینها  
 صراطون مجاهدین و طایفین و اهل بیت بود که در ایش از اوست  
 خود **خود** اند و است یعنی ایشان را دوست داشته است که آن  
 حلیقه الله که این ارض را بعد از قسط مال مال حواس  
 گردانید و کرد این بود پس ارض و آنچه در ارض است میراث  
 بمقتضای حق الله رسید که عند الله همان حقیقی ایشانند آنانی  
 نعمت الهی انعم عبادین و ما ارسلنا که انما رحمة الله علیهم بعد از آن  
 که ارض را بر ایشان صلوات گذارند که رحمت و صلوات است  
 گذشته بود و خبر ناید که درین که گفتیم و احوال خود را علم بلا نیست  
 قوم عابد

از برای قوم بد یعنی از اهل صلوات و قبل که ان قبل اصل از خود  
 یعنی چون آن قوم عابد بود و در اصل ارسلند و عبادت آن ذات  
 کنند که ظلم از جمیع اشیاء از ارض کرد یک از آن اصل ارض را  
 اولی که جمیع **ارض** فرود و نیز تعلق با ایشان داشته باشد  
 و بعد از آن که در شان آن رسول حق فرود که ما ارسلنا که  
 ان رحمة الله علیهم از برای آن فرود که این رسول اصلی از ارض  
 انوی بود و ظلم الهی بود و فرود بود و کجای اشیاء و در آن ارض  
 تمام و بعد از جمیع روی زمین را از برای من و اهل من سجود  
 سجود کردند که تا ان رحمة الله علیهم که مخصوص بن است برسط  
 متابعت من رحمة الله علیهم از اشیاء و رحمت حق نیز در آن چه بجزر  
 وجود با که ابو البشر را چه از جمیع روی زمین آوردند و فرود  
 کرد اندیشه از زمین که بقیه آن حکاک است بجز کس که با کعبه او کند  
 و در حقش بعد از آن که با آن وجه با که در سجود آید و نشسته  
 بکعبه و بقیه ای برده و حجاب و بی نظیر و اشیاء تا تمام ارض و اشیاء  
 نبوده و خط حق خود را بر او این کعبه نیز بر او برود که کعبه  
 تابست حضرت داود است ان حدیث که در این

اینکه انما سلطان صراط در درگاه خود در شای روی زمین است انما کعبه





معنا نشان بود از وی مثل نسبت بخش خود باقیه بیان می آید و بعد از  
خدای که حکم بود از ای بیت المهرست که در آسمان است که اینست  
که اینم که بانی کعبه بود و شنبه بر این بود و در ذی القعدة ماه ماه خود  
به بیت المهر باز داد و نمود باقیه و این دیگر و دیگر که در کعبه است که  
انجا عطا فی انبیا و اولیا و از کتب و صلوات عطا و عطا و عطا  
این بیت المهر در آسمان عطا فی انبیا و اولیا و از کتب و صلوات عطا و عطا و عطا  
در جوین و در وین و غیره میگویند چون در کتابی است که  
سوره ابرو خواست بود که این صورت است که خواستم از برای  
ان در نقیصه کوری این تو خطا میکنند و در ترویج رسول نبی  
این ملاء افضل العلو که فرمود که انقبیوت شغفوا از برای  
آن دوری است از برای من با یکدیگر تا آن صورت برین صورت  
خود که در فرجه غیر غنیه و انقبیوت که تمام مکران غنیه که این است  
که تا نزل بر حقه علی بن ابی طالب فاصح از حق رسول الله و چون در  
این صفت دارد که ما در حق تعالی است که مکرر اصل جسم نیست  
چون فرمود که قولی که اگر کتاب انزلناه البک شیخ العبد  
الصلوات فی انبیا و اولیا و از کتب و صلوات عطا و عطا و عطا  
که در زمین

که در زمین میروند از برای اسما ظلمات است و بعد از نور که سما است  
بر ساری مباح که خود از زمین کعبه خود که در سما است از آن کعبه  
سینه که از برای آن در مابعد این فرمود که انحرار الغیر المجد فی  
که بدین صفت فاطمه که الحقیقه فی السما و المهر فی الانضام که این صفت  
صیحه موافق کلام مجید است که در حقیقت با چون فرمود بر سما و انحرار  
صفتان که در ذرات صفتان که در حقیقت با چون در حقیقت با چون  
فرمود و در شان است که در اندیشه نزلت انحرار المهر فی السما  
جنه المانوی با باقیه که حقیقت در سما و در حقیقت با چون  
چون غیر زمین که در زمین خوانده بود که کلمه یوم تبارک المانوی فی السما  
و انحرار و انحرار این است که در کلام مجید و انحرار که در حقیقت با چون  
فرمود حقیقت و حقیقت که در حقیقت با چون در حقیقت با چون  
و انحرار و انحرار که در حقیقت با چون در حقیقت با چون  
معلومه حقیقت که در کلام مجید و انحرار که در حقیقت با چون  
چون حقیقت که در حقیقت با چون در حقیقت با چون  
که در شان این است که در حقیقت با چون در حقیقت با چون  
تا اگر از زمین میروند از برای اسما ظلمات است و بعد از نور که سما است

حبل انشد که آن قبول و رض و سوا و معنی دارد از برای جنت  
 معوله بخرج شکور و غفور حواله شد بدلیل و جنت خوشه ما که خوش  
 السوا و فالارض و از برای دوزخ بدلیل بنا بر کبر و منکر و جبر و بد  
 شد حق است آن چه در محل استنایا ما الله از برای هر کس که با  
 صریح فرموده اند که گاه باشد که جنتی که ایشان را یک دوزخ حق  
 و یک که مطلق تصور کنند و بنزد و اندک و در آن زمان در جنت  
 نباشد بیک خوری جنت و دوزخ حق و حق نطق مطلق  
 نده باشد و الحمد لله رب العالمین و دوزخ حق نیز گفتند از برای  
 آن چه که فرموده اند که گاه باشد که ایشان را یک زمانه اند  
 بنزد یا داند بایک یا یک از دنا که جاودانی حضرت روح  
 حیات او باشد و خود را بانه من حیث الله الله عصاره دانه  
 الارض اول برینان می نمود از برای آنکه اولی قدره سجد  
 بعد از ای سغور است آن چه از برای و تاویل خدای چه  
 از انجاست و مقصود حق دانه است که سفید و روح را ن  
 روز از سیاه روح و بعد از آنکه یکم نبض و جود و تود و  
 و چون از برای آن در وضو و صلوات می باید گفته اللهم یقین  
 و جین

و چون بوم تبریز فی الوجوه و لا تود و چون بوم نمود فی  
 الوجوه ضایکه امر و از برای آن چه که جدا شد دوزخ و  
 فی الحیات و فرقی فی السعیر یکم حدیث اگر موا که انکس  
 فانه من نبتة طينة ادم و یکم حدیث دیگر که حق است آدم  
 صلوات الله علیه اگر چه جابده کتابه سواد بر وجه دارد و در  
 که یک بر این صورت است اندام خصوصیتی که در دست آدم  
 دست باقر الله در کتابه که در و نیست از ان و به که انسخ  
 حرف است و بین حق عالم حق نیز میخ است آدم خبر نبی  
 بدین صورت به دارد و چون در حدیثی که من نبتة طینا  
 آدم آمده بود که من تبیعین است و حال الله در صورت کتابه  
 الله را که پنج حرف می نویسند گاه هست که بعضی است از ان  
 پنج که ان و هست که کتابه کنند بسیار حدیث صحیح است  
 با کلام آن چه از برای وجه است که حکیم حکیم چه میخواست  
 که تا بر نماید تا این معنی از دانه خود را در و زیاده روشن  
 شود و در ظاهر نماند اول بخشیده میگویند که و کسان بدان  
 با حقان یکم و حتم آنکه از برای ظاهر این حقیقت فیتیل  
 کرد

انکس است و انچه در سوره انکس  
 دوزخ است و در سوره

که نفس را و کونی کتاب به جیمه فاو لیک میزدون کن بوم و با بظن  
 منقلب لآن قنیل خط این بر وسط خود داشت و بر طاق دیگر  
 صورت می داشت و من کان فی قنیل اکتمه و اقبل سبیل  
 درین قل حانی و صفای بسیار و بر شمارست و اقبل سبیل  
 یعنی هر کس که باین خط وسط بنیاید و کور یا ند و از سبیل  
 آت که خط وسط قنیل است که از بنید کن شد بر خط وسط  
 جمیع اشیا از سر که و دانه و غیره نگرشست بود و نفوذی از  
 اخی در شان اوست و وجه ذکر چون این شکافها دانها  
 را از قنیل شکافند که کبی از ایشانست ندید و آن خط صوری را  
 بخوند و کور یا ند بطریق اولی که در شکافنده اولی که کور یا ند  
 بود که تا گاه با لفظ درج هج درین خط هر ادقوله هج  
 فالح الحبت است از دایره سبیل است و ای که ندانند و  
 ازان وجه که در سرای اول است و سرای ثانی جادوانی  
 است و این هر کس که سبیل را ندید و برین خط وسط  
 نگرشست تا تسکین رسد که سران آخرت جاودانست  
 در حق اوست که نفوذی از حاکم اخی و اقبل سبیل که در آن  
 سبیل خط

موقوف امام احمد

سبیل خط قنیل بود و از برای آنکه کور بود که هم  
 در سجده و نه فرود کور را با و با دم کار نیست  
 او خط وجه بر چهره در انست و الا به صدق الله العظیم  
 و دقیقه دیگر که به بای وجود بنی آدم کتاب است  
 اما چون ظهور کتابت در عالم وجود از دست بود و این  
 خصوصیت که کتابت را بدست راست میداد در هر خصوصیت  
 و باین صفت اصحاب یکبار از اصحاب شمال که در دوسرا  
 کور بودند در وضع صحاح از محمد کور جدا میکرد که فریب  
 فی الجنة و فریب فی السعیر - آنکه در سجده فرود که و کل  
 شش اخصیه فی امام حسین و در جاد کور فرود که در سجده  
 و سبیل کل شش این دو آیه جدا که حسب صورت قنیل  
 بحسب جعفر محمد بن زبیر و آنکه امام حسین که نوع محفوظ است  
 است که در اشباراج و را و شش ده باشد و چون چنین است  
 بل شش و تسکین او انشیا در امام حسین نبی باشد پس امام حسین  
 به شش و ترو د آن رحمت آنها باشد که هر یک از اشیا و اسم شده  
 باشد تا از بن مقدسه حادقه طالبان توفیق حق لم یزل را





غیبی است که در جبهه آنکه انعام باشد که هر حال از انعام فایده کم و بیش  
 نسبت کمال ایشان در وجودی است که یک از اجزای آنهاست و در ذیل  
 اضلعه و یک جهاد مطلقند که حیاتی نیز ندارند که کم و بیش  
 است و باره فسردهای که ایشان شقی آنی قولی است از بی حجاب  
 صم الله علی قلوبهم و ابصارهم - ازان وجه که در دیده بیاور  
 بر اعدای جمیع اشیای عین مکرر و غیر از این مقام وجودی است در  
 نظرات ایشان نیست و نور خود از نور که صورت ندارد و شکل  
 الله و همه چه فرمود که خلقکم من نفس واحدة و خلقناهم من طین واحد  
 و یک نفر را جلال کثیر از آب و آتش و روح و جسم آدم را نفس حقیقه که  
 آدم از برای آن خلق شد که گفته ما از خود خود را ظاهر کرد اند  
 از غیر خود و حده لا شریک له سبحانه و تعالی اعلم انکون  
 ای طالب اسرار الله اگر شرفی ملاوت کلام قدیم علم چه که  
 می است شرفی شوی کلام الله را از روی حق و حقایق از بیان  
 حقایق حقایق چه در بابی و شناسی و ازان کلام قدیم را نه  
 حق علم چه بهیری و از شر که پاک شدن و موقد شده در دین  
 چنین تحلیل الله بواسطه ارشاد جمیع الامم و رجمه لعل علی سوره

و اما شرفی که از بیان از این  
 علم و در دو غرض میرسد  
 نیست صحیح

الله اعلم  
 عینها در آمد و بخت ختم خود آنی توان نمود آن ملک باین سواد  
 کردن حلیل خود و میوای که گفته بود که کینه بکینه و کینه از او کم  
 نفوس که گفته و جواب از حلیل خود شنید و فرمود که خدا را به من بطور  
 فقر من میگویم که حقیقت این معنی را ای طالب اسرار در میان  
 بر اسم کوفت چهار مرغ و در میان طلب رویت که کلمه ملک علم چه و  
 شرط رویت او که کمالی است که کینه بکینه و کینه با بدست بیست ازین  
 چهار که معنی در اسم کوفت چهار مرغ و بوجهی در میان با بدست  
 که تمام زنده شدن آن چهار مرغ این که موجودان که نیست  
 که تمام کمالی است که تمام معنی دارد که در خود و تحت کینه  
 روح فصولی است که این تفاوت این مقدار است که کینه سور که از اسم  
 کینه که در وجود و کینه بکینه رویت است این است ازین که شرفی  
 معنایی که که ظهور رسوخ قدیم او در وجه ازان که کینه و به  
 است هرگاه که از اسم بریزد زنده شدن را نیز سبب در اسم کوفت  
 آن چهار مرغ است که هر یک از این که در معنی ظهور و نیست  
 صورت دارند بر وجه که ازان معنی و ازان معنی به آفرینش  
 در دارد که که هر یک از این معنی میتوان رسید به وجهی که در بیان ما و در آن  
 و حقیقه

حاصل کردن چون رویه بجا رفته بود که نوعی از کربس با در  
کم از اوقات آن شایسته در وقت رویه تا بغیر از آن صبل  
که حقیقت حق است که آن صبل با آن حقیقت موجود بود و خانه صبل  
وجود از آن به نایبست بخند و در وقت زنده شدن که با آن  
برسم نایبست کوفته و در خانه صبل کا و بر بعضی وقت زدن تلای صوفی  
بود از زبان آن آخ که نگونیده میان نخ و زدن شایسته که یکی زنده  
بکشد و یکی بمیراند از برای آنکه یک نخ است که با هر یکی میزند و با اعتبار  
میزند بدلیل و نخ فی السور قضیت من فی السور است و از آن پس و بدلیل  
نخ فی نه او که فاد او قیام فیض و آن لول الجوان باز تعلق نخ از  
داشت پس از طایفه توفیر اید و قبل از توفیر بی بی بک و از آن پس  
و در کم کردن و برسم زدن رفته یک زدن می و بکست بی بی و در آن  
و از آن پس آن شد که نتیجه کربس بیرون آورد و در اللام لم بدو و در کم  
یکه که کف و افاضت خدا شده بود و شریک  
عظیم که چاه آن بقوا افضل من کرم فاذا انقم من حرات فاذا  
کرامه خند غیر الحرام و از کرده که بکیم و آن کتم من قبل من  
الطالب امرار حوضه ج قد کرده و پرده از دور کار داشته  
و ختم که در کلام

که تمام این علم ضایع و فانی است و در هر چند سال و اندک روزی از دست می رود

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰

[illegible]





و آله قه قابله بدلیلان بوسه خورد  
 خصایق و دقایق کلام قدیم که ملک علمیم که در باب و بدیده نمود  
**نظر کن** و بسین که اگر نه حیوانی در جمیع دنیا پیدا نمی گشت  
 است که در صورت انوار وجود استقامت **صفت** است  
 یکبار بطریق دیگری که بایمان می باید رفت از برای مثال هر حیوانی  
 حیوانی می باید گشت و در وقت قیامت کردن اول قیامت خود بر  
**حق** جنایت در میان آله قه آمده است که چون مثال من  
 خود گشته است باید که اول ضعف آن با و رسد بعد از آن بیک  
 که بعد از آن که اول خست خود بر داشته باقی را بر زمین گذاشته  
 می باید کرد و این قیامت نیز دلیل خود حیدر و کما نیست ای طالب  
 اگر از میان **حق** و حقایق کلام ملک علمیم در بابی ترا  
 البته البته معلوم می شود که از برای معرفت و شناخت من  
 خود طریق در در وقت است که البته البته آنرا ادبی  
 باید کرد و از آن قصاص کلمات بی صورت بعد از آن  
 و اصل توانی شد از صحت و تحقیق بی دروغی تو بر  
 دما در صورت **حق** که خود نمایی تو اینها  
 الموحث

از این جهت

ایشان

معانی

توبه الا اولی و و قیام عذاب فی فضل من ربک ذلک الفوز  
 العظیم که رخصت خون حیوانات بخشنند عند الله ازین  
 جهت بود که از روح حیوانی بپسند و بر روح انسانی زنده شود  
 که عسی این مکر و حیوانی و موجودی که در قیامت الا اثم امثالکم  
 ازین کافست که بیشتر ازین مدایع آله قه در معرفت نفس خود  
 و خوف پروردگار خود از حبس حیوان جانین که در صورت  
 انسان داشتند و جان که در آن گشته باشند محسوس و  
 بودند فکین ایشان که قبول صدق تو ملک بوم الدی که به هم  
 بوده باشند یعنی چه جانها انعام کنی بحد غنیمت و بدل می گشتند  
 بلکه از آن حیوانات نوری دور از مردم و گزند از مردم بگیر  
 از قتل و دفع حضرت ایشان از ایشان حاصل بشود این نیست  
 و محال مطلق که با از ایشان فرود انداخته شود که سنگ و چکان نیز  
 جمادند و حال آنکه بویهای آرزو جمیع حیوانات غالبند که بر مثال خود  
 آدم و و **حق** و فطرت و شد که آن در مقام دیگر که در  
 امانت داری تا حکم نباشد در امانت خود و جانها و تن خود و  
 که از جمیع اقسام تراب محکمتر و سببتر واقع شده است از تراب

آن تا عود نامه را بجز آنکه سید بنوری در هر جای از  
 برای پوشش از سفیدی غالب تر است همچنانکه در وجه اول کتاب  
 آبی سیاه بود و در دانه آن بود که تا این دم اسرار عهد است  
 برکتی از دیدن نامم پوشیده و مستور باشد و نیز چون مجاد بود  
 قوت حقایق علم آن بود که بحسب ظاهر و قابلیت آن ممکن بود  
 است که در باب کجی امانت داد که اگر در یافتن کجی امانت دار داشت  
 که بیشتر از اراده او انداخته اند از برای آن قضیه خود در ظاهر  
 است که از خدای پس باین اعتبار که دلایل بسیاری است  
 که بجهت گذشتن را که میتوان کرد اما بنظر من از این امانت  
 در سنگ حکم نادر آن سنگ سیاه و تاریک و بزرگ گردانید  
 اگر چه عزائم عین در علم او تیر سفید بود که اگر در اعیان باشد جفت  
 بود و بیرون بود و از او کائنات را فروز کفر و از خلق قدر  
 ان امانت عظیم است ان آن جز سیاه بود و من که شمار  
 و من سوات گشتن سجد و قنات و تصحیح  
 این کلمات از مد است ذات صفتان که بجز  
 در بیانی آید و اگر ذات صفتان چه چنانکه در این حال  
 لایزال

این لای زوال خود را در سده شصت و نهم گردانید تا می  
 سده را نام بدین صورت و من قطره خلی ذات خود گردانید و من را  
 قابلیت حمل خود تجلی ذات خود از رحمت بی نهایت خود چه که  
 و خود تفصیل سده شصت و نهم بر سایر اشیاء باسط آن نهاد  
 که اول نور ذات خود را باسط قابلیت که باود اوج بود و شصت  
 و خود و خود و بعد از آن از اشیاء که تیر مرا نشد و بگویم  
 و کل و خدا الهی که ریلی گردانید و از برای بودن و باشند  
 بزرگان تو عهد خود که در حقیقت موهبت و فنی می تواند رسید که  
 اشیاء می شوند و دوی از میان و رفع شود بدلیل مدتی تعیین  
 که ببارن از خلق حق حقیق است که اگر باور عالمین که ماسوا الله  
 اباها نه بنزد ازان و چه که است الله است راه بر از این حق حقیق  
 نشان می دهد و مفر کما را که فاذ السلیح ان شکر الحرام که بیان  
 حر از پیشی زن از سوا الله الهی که فاقول الله کین صفت و صبر  
 نغمه خود چه از طبع از برای آن در قتل متراکان کجی علی بن فرمود  
 تا طاهر را و هر چه تعلی کانه او دارد که مایه این است یا خود  
 که اول تجر ابو اجم صفت و فرزند حلف او چه رسد تا این بنام فرمود



بگویند خداوند تعالی و العاکفین و الزکوة الشجرة و غیره  
 بگویند یعنی اینست و یا نیست شریعت سازد و سدی و سد  
 محمد صلی الله علیه و آله و سلم بود و لم یولد و لم یکن له کف و احد جای  
 طواف و اعتکاف و رکوع و سجود بعد کان محمد صلی الله علیه و آله  
 شود از غایت مدایفه بنی هاشم و بنی غنار و قایل قول صدق علی بن ابی طالب  
 البیوم یوم الوجدان و ستم بیا که با کثیر و اولاد و کثیر و کثیر  
 دیگران که کلمه کورسال برستانند از برای قبول شدن توبه و عفو  
 انفسکم فرمود اینست که چون آن قوم رود در این کردند که از  
 انعام بود و از برای قتل آمده بود مبروحه انانی و اصل خود و محمد  
 ان قوم ابغری روی که کورسال ناقص الحلقه کردند که هم در شان  
 ان قوم بود که حیران گشته و ادنی را اختیار و از روی  
 دل و در اد جان کرده بودند که حیران گشته و ادنی را اختیار  
 و از روی دل و در اد جان کرده بودند در شان ان  
 اخیر که وضو شریف علیه السلام و الذلک و الکف و فدا و  
 بغض صبراته و در وقت کورسال بر سر کف و کف و کف  
 چون جنبش خود و آنچه گفتند و ان قتل و کف و کف  
 کردند

اخر

بگویند چنانچه بوجهی انعام از جنس حیوانات دیگر انعام و دیگران  
 اینست درین محل که بعد از انابت آن قوم را بقتل نفس خود  
 مشغولی می باید شد چنانچه چنانکه کعبه الله العزیز طواف  
 فرمود که بوجهی خاصیت کعبه فرمود و توفیق طواف و کمال  
 استوار و حمانست که هرگز نباشد و کمال شرف از بنی  
 لعالمین و ذکر که قریب العالمین که کردن و ذکر با  
 و کثیر حرات کردن و بان درستی می بایست که در بعضی  
 شود که در علم قدیم که چنین توفیق بود که آن نفس واحد  
 از میان جمیع نفوس فردا و واحد چون بر حلقه آن  
 برسد و حقایق حلقه را اول از صورت نفس خود درای  
 چنانکه در کشف خوریون عفو شده بود که تیره و مفت  
 شایع که مصحف حیات را فرمود در پیش هر دوست و بی خود  
 فرمان شود و آن وجود باک نفس مطمئنه خود را بکشتن دهد  
 چنانکه داد از برای این علت غالی بر جمیع انبیاء و اولیای ایشان  
 صورت و حال با کمال آتی که واجب و فرض عین بود  
 که چون با آن شال برسد و شرف زیارت آن مدتی بماند

و چنانکه







اما نشاء الله ان حواس بود که آن بزم افضل که در آن وقت تفضل  
 آمد طعم آن نذرتا براسط آن قربان از قربان شود و زنده  
 جاودان حکم عیان نیز بهای المیزبان که دو اما چون از آن وقت  
 ناقص بپدید حقایق شد طعم دودان حیدر که فضل خود کرد که کما  
 نیمی نیمی جلوسیم بدین هم طعم دیگر با بر اسط تغیر و تبدل از  
 منزل قرب بپدید و دلپذیر شده که اولیای دنیا و دین صاحبان حیدر  
 سالهای بسیار و قرنهای بسیار که از عالمین و ابد الابدین که  
 تمام بعضی را طول زمان مراد است و ممکن است که باز باین صورت قریب  
 نجات داری و از آن عذاب جاودی خلاص یا بپوشیدن ماده و مویلا  
 صورت او بعد از این صورت دیگر که بشود که آن فطرت باز نماند او  
 شود و خود را در این دنیا حکم آن کتاب الابرار یعنی عیسای جوانی  
 محیط و مبسط تواند دید چون همه اشیا بواسط اهل قرن جلالت  
 آن است که در مظهر انسانی در ایند و مطلق حق خود بود و کار  
 صورت نما خود چه که شوط بین بر ماه که مطلق انسان که صلاحت  
 این امر موقوت و ثبات دارم با بیا کیفیت و با بیا حقیقت بپندم  
 اشیا مطلق ظاهر حق کردن که از اینها خاص است که هر حد و ثبات و این  
 ۲۰

چه در تنی جری فرموده اند که حقیقت عظمی که حق است و حق  
 اعظمی که حق است و حق با حق و رسولی که حق است و حق  
 و با حق و الله و الفضل العظمی ای طایب اسرار و انک  
 حیدر در حق و حاکم در بر و از انداخت چه از بر و از این  
 حدیث بپایان سه صفات خود می نماید که ما میگویم الله اکبر حق  
 که حقیقت الله را شایسته است که در آن حالت بر و از نگاه داند  
 ایانا و در آن موی حیدر را که میگویند و حال آنکه خبر  
 از قوت ازلی با حق خود چه کیست که در آن بر و از نگاه داند  
 اینست که هر کلمه الله آن قوت ازلی را بپدید خود خواند و طایفه را  
 حضور این او و خود را سخن او آن صداد اصوات و الحان که از قوت  
 ازلی لم تنزل چه از ذات آن فرغان ظاهر شود و بسبب قوت ازلی  
 ماه دانه این نیست که حق الله حقیق آن قوت سه صفات هم  
 سه و دلیلی دیگر فراتر است که بحسب صورت در آن خود است  
 گاه داشت حق این با وجود قوت ازلی دو مال این است و بر  
 چون آن ظهور نیز که نام و اما که حقیقت اینست که حقیقت  
 دو مال اینست نیز چون دودست این را خواهد بود

این  
 لا انزیر که نزهه در



قصه میکنیم در راه رشت  
 جویانند و ما به غیر آید و انرا که کس لم غیر طوطی و انرا  
 من غیر لفظه گفت برین و انها من علی حصی و این جهان را  
 که در بهشت است آن چه عاری اند در شان آن جهانند که در صورت  
 مجسمه کم بود آخرت و در آن روز در سرای آخرت هر صفت  
 واقع شده اند که میگویند قوتی که در این عالم نیست و این عالم  
 و جویان را که در آن قوتی که در این عالم نیست و این عالم  
 انقیاد و حال آنکه برین رسول الهی از زبان انرا در بیت گفته  
 و سوره الممتحنه را که گفته و نیز اصحاب کرد و در ظاهر آن  
 شریک برین بود از برای آنکه در شان او فرموده بود که و لا یخف  
 برکم الا و ان کان فرار در سرای اوست و او نشسته جانی  
 فرایمان را که از این فرود نرسان این جهان را صفت بهای که کرد  
 موصوفی بصفتی که در این بین بود و هم در سوره مذکور شد  
 مخصوص به محمد حبیب الله بود و السلام علیه و آله و سلم  
 و السلام بلکه این با وجود و ما بود در زمان دو نویسنده  
 صفی قیاد اند یعنی چون در عهد و انوین بودند که هر دو  
 دو فرستاد که در تاسیس ظاهر بیا به آمده است که اسفند را در این  
 بوجهی از برای

بوجهی از برای آن گفته اند که خداوند که بگوید که بوجهی از برای  
 باطن است آن با وجود و ما بود که در سوره بودند که میگویند بود  
 بوجهی از برای آنکه در صفت روزگار آن آفرید که کار و جویان  
 خواند بود و در کلام نیز میفرمود که با جفت این و آن این آن  
 استظم آن شتند و این اقطار است و این و الاض فاخته و این  
 الاستطال که در جمیع آن در کلام قدیم تاویل جویان بیان کرد  
 چنین این شتین تا آن اعتبارند که از این که در اندر خود بر جای  
 میخواند کرد و در حقیقت خود و این تعیم میخواند شدن که آن  
 المستقیم از برای این معنی است و این وجود که خفیه الممتحنه  
 فاخته و الاستطال الاستطال که عبارت از حق است  
 و در این جمله قول امام شافعی است وجود و این با وجود  
 و ما بود که شتین اند در معنی مانده اند و این با شتین و این  
 که اند و باز از برای این معنی است که آن در فاخته و این  
 و این با شتین است این از برای این معنی است که از برای این که  
 حقیقت جویان از برای صفت بود و این اگر کسب صورت بود  
 خداوند کلام و ملک کلام آن جویان را که در این شناخته کرده

بوجهی از برای آن گفته اند که خداوند که بگوید که بوجهی از برای  
 باطن است آن با وجود و ما بود که در سوره بودند که میگویند بود  
 بوجهی از برای آنکه در صفت روزگار آن آفرید که کار و جویان  
 خواند بود و در کلام نیز میفرمود که با جفت این و آن این آن  
 استظم آن شتند و این اقطار است و این و الاض فاخته و این  
 الاستطال که در جمیع آن در کلام قدیم تاویل جویان بیان کرد  
 چنین این شتین تا آن اعتبارند که از این که در اندر خود بر جای  
 میخواند کرد و در حقیقت خود و این تعیم میخواند شدن که آن  
 المستقیم از برای این معنی است و این وجود که خفیه الممتحنه  
 فاخته و الاستطال الاستطال که عبارت از حق است  
 و در این جمله قول امام شافعی است وجود و این با وجود  
 و ما بود که شتین اند در معنی مانده اند و این با شتین و این  
 که اند و باز از برای این معنی است که آن در فاخته و این  
 و این با شتین است این از برای این معنی است که از برای این که  
 حقیقت جویان از برای صفت بود و این اگر کسب صورت بود  
 خداوند کلام و ملک کلام آن جویان را که در این شناخته کرده





از تمام خود مرکب را بجنبه شایسته با وجوب متابعت واقع نشود و انکه  
 علی بن ابی اهدی ... نور خدا را آن اول الناس با بر ایمان پذیرد  
 استعد و موالفتی و الذین آمنوا و الله ولی المؤمنین فی الله حجة  
 این که از جمیع ماس از انبیا و اولیا و خاصان و خوبان و خود  
 از برای متابعت کردن صلاحیت در دین مدی اولی مرتبه را با ایم  
 حلیل خود را صلوات الله الرحمن علیه خود و بعد از آن و خود  
 که و بعد از آن که باز این بنی حاکم انبیا از خاصان او بود از  
 و اولی که اول از انبیا پس که عارفان حاکم و بعد از آن که در دین  
 حلیل بود و دستیار می بر خود را می علیه که بعد از بنی اقی علیه  
 افضل الصلوة بود و بعد از آن و بعد از آن با ایم نامای و بعد  
 الله از دربان او و خروجه اهدی درج اهدی این موالفتی  
 خود که متابعت آید ایم باین و بعد که قبل او با دربان و بعد  
 شود مثل این بنی امی پس متابعت کردن جمیع صلاحات از جمیع  
 انبیا و اولیا و غیره اولی است این دو و خود را صلوات خود را آن  
 از برای حصول موی نظم و بعد الله بوده باشد و بعد از این  
 که آن صبیح الحرام البیت البیت حاکم و بعد الله است است که

و در ضمن کار موسسات خیریه و  
و این سخن را باطل بیان آوردند و از مصلحت  
م اینها گفتند که بجهت فخر و درازن زمان  
کار این سخن را و از ترس این آدم بدین ابراهیم

مجلس مقام احد و نده کلام چه چه حسب خود را چون خواست که بخوا  
خداست کردن چه او بایم حلیل از غلام قدر آن و جلاله که از ظاهر ایم  
که جدا و بود از روی رتبه و جاه بکند و از و عاشق و از و  
کرد و پادشاه عاشقان کرد اند از خود که قول و و حکم و العجب  
الحوام تم در آن حاضر بود که ناخود ناواقف و جلاله چون بر  
طرفی که خود بنویز متوجه و جلاله شده باشد من طریق اولی  
که هرگاه که متوجه اصل جمیع زمین و آسمان و جمیع انباشته  
باشند تو توبه بود الله کرده باشد که کل خشی مانگ و انا و جلاله  
گویم بواسطه این معنی بود که عزیز دنیا چه بنی اقی با به عید الله  
همه ارباب و عید از متوجه فی بابیت شد تا در حکم فنا باشند  
که بنیفر و جلاله چیزی باقی نیست زینما بزرگی و قدرت و جاه و حال  
این دو وجود پاک که بنیفر است که لم یزل و لا ینزل از ازل از ازل  
بود که تا به آلا بود باقی و بی بنیفر و تبدیل نماید سجاد و تعالی که تا که  
و چون ن وضع پاک که بنیفر از صفت انشا موجود بود و جلاله  
باشند که از بایم حلیل که متوجه او شده از برای از غلام و جلاله که بایم  
از بایم که بکلام فاعلمت سید خود را که بنیفر و جلاله انباشته

اصفہر

عاشقان بود و در آن طایفه کوه و پشته ای بر زمین زماره میزد  
 که قربان کند که در آن حالت در بیان تاوی فرموده اند که این  
 سدا کو السحاب انما من آية الله في ما يبايد انشا و ابرهه بلی شرف  
 و جاح و غیره که دید که آن جابلیک نفس ایما کافیه کسی که در  
 در آن خانه که در در سجود اید و سر خود را قربان میکرد و متوجه آن  
 خانه که پاک با جرحه شده نام جمیع طایفه از کرم و حقیقت آن خانه  
 چه تواند شد بطریق اولی که آن خانه پاک با جرحه و غلظت موی  
 للعالمین باشد که جابلیک حقیقت ناس که سر اید مامور الله و کمالین  
 است که الله تواند کرد و پس جان و تنه عالمی شود - ح ۱۱  
 قول سدره القدره رسید که آنرا کج و جمال و زینت بر پیشین  
 که فرمود هیچ شری و صفات آن نتواند کرد و سبک را گفته شده است  
 که سدره القدره چهار جو که از و بیرون آن آید حقیقت و کسیت  
 انما الاله صدفه الله العظیم و صدفه رسول الله الکریم و حق علی ذلک من  
 لیس مدین و الحمد لله رب العالمین ای کرامی که چون کوشش  
 نه از این صدفه واحد الله را از کجا توان شنید و کس که  
 که در چون دید که بصیرت نداری آن صدفه و جمال و زینت  
 سدره القدره

سدره القدره را از کجا توانی در یافت و ای لایزال چون قلب  
 در پابنده نداری حقیقت این معنی را کجا فهم توانی کرد و تو توانی  
 آورد که هر نایب هیچ بشود و صفات آن نتواند کرد و با وجود حقیقت  
 آن علیا بیانه است در بیان می آورد که تکرار گفته شده است که حقیقت  
 و کسیت زنی در دله ازل و ابد که تو متوقف نیافتی که از آن چهار جوی حقیقت  
 مختوم مسکه است را بیانشی و زنده جاودانی کردی و از غدا بود  
 طالع جمل این جهان و آن جهان بی صفی مایه حیرت دنیا و الآخرة  
 ذلک هو الحشر ان البقی - در آن عمل که جهان زنده کردن  
 چهار مرغ را از ابرار الطینان چه خصله فرمود و صفی مانند که چهار مرغ  
 هر یک صفی سطر دارند ابطال با بهر که چگونه کسیت ظاهر غیر از قدر  
 چه خداوند تاویل مواضع و مطابق تشریح است که بعد از آن که انشا  
 زنده که دانید از آن چهار صدفه اندامی توضیح نمیشود و آورد فرمود  
 که مثل الله یستغفر الله الکریم فی سبیل الله کفر حشر انیت کسیت  
 سبیل تا آنجا که از سراسر جان خط است و ظاهر شدن صدفه کمال است  
 آن فرمودند که والله یصاویح لحشا و اگر چه در دو و غنچه است اما  
 بوجهی که چون بر آن زیاده بشود دلیل بهشت نیست و قرینه





از آن عالم خارج شد و عالم ظلمات را رسید عالم نورانی را دارند  
 در وعده صدق او بود درین بعد از آنجا فرستاده السلام  
 فرستاده شد اندک آنرا خفته چنانچه تا به بدین فی الاقین  
 و الاقین و العاقبة السعیدة این فرستاده کارخان سلطان بنو مایه که  
 یکی از ایشان فرعون بود که اعلی فی الاقین در شان اوست باجم  
 چون نماند بود در دین خود و حق و نیست و نفوذ نه گاه بود که  
 که در حق صدق از وی عاقبت و عشق ذاتی در آمده بود که کل اینها  
 عناصر را در ساطت اصداد میگویند و حال آنکه جنایاتی را میگویند  
 نیست محلی که در ترکیب باشد که از اثر او دارند در ساطت سر از جم  
 جدا باشند که در اول با یکدیگر میمانند بل ایشان را با جمعیست نه ضابطه  
 حال دیگر که صدق اوست سر و حقیقت است اگر سر و صدق نیست در  
 مایه عین صدق نیز باقی میماند پس تضاد حقیقتی نشان گفته ملک بود  
 صدق و روح عین صدق و السلام و دان که یکی که هر از صدق  
 و مایه عالم بی توفیق میسر و میرا میگویند که لولا انتم نکند  
 حوضین که تا جان نقتضد و متبرکان همان و فضل در جواب  
 نقتضد که حق صدق نام عین الله بن عبد الله جاعلکم الله ربکم  
 نقتضد

و این باب هم و این باب هم و این باب هم  
 و این باب هم و این باب هم و این باب هم

که در حق و باز آن ضعیفان بی توفیق مدینه و دانش در جواب  
 گفتند و در واقع راست گفتند که مگر لیل و النهار از نام و دنیا  
 لا تفر ما لله و جعل که اندادانی آخره این سوال و جواب بظاهر  
 و فضل بی توفیق مدینه و ضعیف در حق خود و حق خود در حق  
 تا جان نقتضد که مگر شما و روشها بود که ما از انداد و در حقیقت  
 از انصاف تفریق لیل و نهار معلوم شود که آن که فضلان علوم  
 و صلوات لیل و نهار ایشان بوده باشد و زمره و نفوی سر نه بای  
 از آن ضعیفان بی دانش از راه برده باشد که از لوازم است که  
 سر گاه که از حق بعد از حقیقت مدینه و میرا میگویند و در میان  
 قوم آید اول کسی که با آن مدینه و توفیق میاید کیست که در میان  
 قدم نشود و موقوف علم و زمره و نفوی و ریاضت نیست که با غایت  
 صادق که از زندگی و ریاضت شده است عین صدق بر کس و واقفیت  
 بین رویت را نشود و تفریق و تفریق بیرون میاید و باید و حقیقت  
 سخن در کلام تفریق و حقیقت جلیل بسیار است ضابطه در اول مدینه  
 توان آمده است که از آن قبل ام آنرا کما امن الناس قالوا انفسا  
 کما آمن السفاها تا آنجا که در جواب ایشان فرمود که لا تم تم شها

و این باب هم و این باب هم و این باب هم  
 و این باب هم و این باب هم و این باب هم





آسمانها و زمین نبوده باشد که آن آفرینش آن حق حبیب خود را خواند  
 باشد تا جرم آن نماید در شان این اصل ارواح و اهل انوار که کلام  
 لا خلقه الا فلان و این که فرمود باین عالم موافق آن آیتست که فرمود  
 که و ان کونتم کافران فاما بعد و ان کونتم مسلمین فاما بعد و ان کونتم  
 ان یک روز فرمود است که کان عرش علی الماء است که بعد از آن خلقت  
 آسمانها و زمینها و ما بینها در سه ایام باقی معتمدند اگر سوال  
 کنند که روزی چند است و خلقت در سالها در دو شبته بوده است  
 از روی مولود جو این است که خلقت صورتی جدیدی درین روز  
 بود اما خلقت نور و روح در روزی بود است که اولد تر است  
 در روزی بود که فرمود و ان کونتم مسلمین فاما بعد و ان کونتم کافران فاما بعد  
 زنی عشق عاشق حقیق و زنی حسن عاقل و ان عشق حقیق که نیست  
 کاینات و کل الوجود از میان بر جاست اند ظهور یکبار تا  
 بنیز از عاشق و مشوق حقیق فردی از افراد موجودات وجود  
 غایت و این دو ذات و با یکدیگر باین نیت از غایت در هم  
 آویزند و میان وجود یکدیگر کشند و کاس یکی عاشق باشد و یک مشوق  
 و کاس یکی مشوق باشد و یکی عاشق و گاه یک و آن یکی عاشق  
 شود

شود و خود را بکشند و در مشوق حقیق نیست و فیانی شود و گاه  
 این که بچین تائید ابدان بدین نیت از غایت آن اصل اولی بود  
 و در این عالم که کلام خدا و دیگر هیچ وجه از جمیع وجود  
 و وجود باشد من الازل الی الابد و همه لا شریک له تا نشان بچین  
 ما انزلنا و برزنا و الحمد لله رب العالمین که آنکه فرمود  
 و یسئلونک عن الروح قل الروح من امر ربی اطالب سر و روح اگر کسی  
 که بی بیگانی و بر روح حدی زنده شد میان این اثبات را از آن آیه شود  
 قطعه محقق بگوید که فرمود و کذلک اوحی الیک روحا من امر الله  
 ندر ما الیکتاب و لا انا یان الی از آن حقیق روح که سوال کرده بود  
 و آن حق و بیان میگوید که محقق است و اخوان او که از ایشان از میان  
 بر میزند حیاتی را وجود باشد و نگفتن بر او نه با نیت حقیق آن  
 روح که آن حق و باین رسول فی حق علیه افضل الصلوة از روی  
 و حق محسوس گردانید این مطلقه رؤس است که بود که از غایت  
 بر نهایت حق و احب فکر و العبادة در بیان آمد و در اول بود  
 نیز از آن باین معنیست که فرمود و محقق کند که روح الیک و الی  
 الذین من قبک الله الغفر لکم و السلام از آن

این که بچین تائید ابدان بدین نیت از غایت آن اصل اولی بود  
 و در این عالم که کلام خدا و دیگر هیچ وجه از جمیع وجود  
 و وجود باشد من الازل الی الابد و همه لا شریک له تا نشان بچین

این که بچین تائید ابدان بدین نیت از غایت آن اصل اولی بود  
 و در این عالم که کلام خدا و دیگر هیچ وجه از جمیع وجود  
 و وجود باشد من الازل الی الابد و همه لا شریک له تا نشان بچین



نباشد از زبان آن چه معلوم فرام قبول نموند کرد و این چون  
 کتاب بلیغ علیهم السلام حرکت بود غیر آن دو وجود اصل بود  
 صلوة الله علیما سرکن ارث دبا عمل اصطلاح خود متوالی شد  
 کرد بخلاف خود آن که صلواتی آن داشته که بر لفظ که خود را  
 شود و بعد از آن که بندگان صلوات خود دهند شانه گرفت  
 آید که لم یلد ولم یولد ولم یکن له کفو احد است از زبان نور  
 این صفتی که ملک خبیث دان گرفت بجا است چه درج ماه  
 از برای ارث دشمنان و کوری شیطان جیم ملعون میماند  
 که از غایت کوری او بود که جنس خود را در لوح محفوظ اندرید  
 نابان جنیت سجده خوش غلظ که منظر دان صلوات است  
 توانی که بعضی چون او ناری بود که غلظ اصل خود را در آن  
 لوح محفوظ بدی از خدایت و انکار بکشتی و غریت و غیر کن کن  
 بکشد اشی و از برای اصل خود در سجود آندی که هونا آیت  
 که باقی موسی حکم این انا الله فرمود و اقم الصلوة لیک که صلوات  
 نیز از روی لغت در آتش رفتن است و بار علی غای صلوات نیز  
 همان بود که شیطان مط و دو و دو و دو که قول نما  
 بود از آن

نبود از آن یک از آن بر خورده بودی که آتش برده  
 آتش از برای او و دیده بودی که کردی موسی او حق سعاد  
 نبود این چون و از طاعتش را بر سر بر باد آید صدق الله العلیم والحدیث  
 رب العالمین ای طالب بداند که بکشت ظاهر از زبان آن چه در طاعتها  
 الصلوة و السلام نصف آن کتابه آن که فتح آدم صلوة الله و السلام  
 علیه و السلام و در میان عالمین یا حق و از زبان آن چه از فرزند آن  
 اشی از آن است و ذکر و بر این و شهادت یکیش از زبان واقع شده  
 اند و این صفت بود که در اجزا کلام تفریق حسیب حق جلید  
 در سوره جیم چون صورت و در او ظهور کرد و است که آن سوره است  
 از خلایق آن اول جز و پانزدهم واقع شده است که نصف سیه باشد و از این  
 که در کتب کتابت مخصوص بود جیم است صلوة الله علیها و آن صفت  
 کتابت و است جوشت که در اجزا کلام اول و آخر واقع شده است که  
 است که بوجهی چنین است که بکشت ترتیب صورتی اما بکشت جیم در است  
 از برای اول آن و سورتی که بر قلب پاک حسیب از حق آید  
 چه در اول احیان فرمود سوره افراسیم ربک الذی خلق بود که  
 بکشت ترتیب صورتی در جیم از حق آید است سیه بوجه و ذکر که





نقطه و آنچه ازین و این در احوال و حسی علم ملک علم ده  
 آیه بود او را بیست و شصت تا علم حق آیه به جان می شود  
 و چون دو خط بنویسد بعد از آن خط از زبان آیه می آید که از آن  
 ظاهر بود و او حق و روح آدم را از آن خط حق بود و روح  
 و بعد از آن خط از آن خط چهار خط اول را بر آید و در  
 دو خط نام از آن خط و آن آیه آدم را بر سر بود و در خط  
 در خط از این جهت ظاهر بود و در خط از آن خط ظاهر بود نام  
 خط از آن خط که حضرت انبیا و رسول علیهم السلام بودند ظاهر بود  
 حق از زبان آیه که در خط از آن خط ظاهر بود اول و بیست  
 ابوابی علم و انبیا علیهم السلام و ابوابی علم و انبیا علیهم السلام  
 کردن و در خط از آن خط بیست و شصت خط از آن خط  
 اشراق نیز بود و در خط از آن خط از زبان آیه که در خط  
 شکست و در خط از آن خط و در خط از آن خط  
 لایب از آن خط از آن خط از آن خط از آن خط از آن خط  
 است که تا این خوانند از آن خط از آن خط از آن خط از آن خط  
 بخیر اند و بخیر از آن خط از آن خط از آن خط از آن خط از آن خط  
 در او آید

بعضی خط طبع اولی  
 با خط کاتبی  
 در خط کاتبی  
 در خط کاتبی

در خط کاتبی  
 در خط کاتبی  
 در خط کاتبی

در او آید و آنچه از آن خط از آن خط از آن خط از آن خط از آن خط  
 این خط در آن خط از آن خط از آن خط از آن خط از آن خط  
 قرآن می شود و با علم خود که در آن خط از آن خط از آن خط  
 کرد خط از آن خط از آن خط از آن خط از آن خط از آن خط  
 ظاهر از آن خط از آن خط از آن خط از آن خط از آن خط  
 نمودن که در آن خط از آن خط از آن خط از آن خط از آن خط  
 و در آن خط از آن خط از آن خط از آن خط از آن خط  
 حقیق خط از آن خط از آن خط از آن خط از آن خط از آن خط  
 موجود است و در آن خط از آن خط از آن خط از آن خط از آن خط  
 در آن خط از آن خط از آن خط از آن خط از آن خط از آن خط  
 حقیق از آن خط از آن خط از آن خط از آن خط از آن خط  
 مقدم آمده است خط از آن خط از آن خط از آن خط از آن خط  
 ری می بیند خط از آن خط از آن خط از آن خط از آن خط  
 نام خط از آن خط از آن خط از آن خط از آن خط از آن خط  
 حاکم از آن خط از آن خط از آن خط از آن خط از آن خط  
 آنگاه از آن خط از آن خط از آن خط از آن خط از آن خط





و از برای حق آینه محمد لم بدو لم بدو که کنه او را دیده  
 که آن یکدست صفات است که که نور اول و روح اول و  
 افضل الصلوات از منی و وضعت او بر دار که فرمود و کان  
 الله و تم یکن صفه شایسته که الله ان کان ذلک من فضل حکمت  
 و علی الناس و لکن اکثر الناس لا یستوفون ما حرم چون درین  
 نعمت بماند و از او و با استقامت شاکر نباشد نعمت حق ذوالجلال  
 ما و منتهی حق بر ایشان زیاد شود بیک بیک نطق باز کردند و در  
 سیاهان دو جهان بیشتر و بعد از آن شدید در روزی غفلت  
 که فرمود لایان شکرم لایان بیکم و لایان کونم آن عذابی شدید  
 که حق امام المعین را از مقام توحید صرف که رسید و بر فرمود  
 که انا اول و الاخر و احسن ما رجع چون در سبقت داشتند و  
 و بر پیش العیر اصل خدا را بداند که انداخته که چون وجود او را  
 و فقط بود و باز با نور آن نور او بود و بهیشتانی نزار  
 سال بیشتر از خلق و حلیفه الله که ازین داد و از آن و به  
 که ازین بیشتر بود که آن بهیشتانی و صلوات این معلوم او را و اول  
 ازین حقیقت بود که آن بهیشتانی از آن و بهیشتانی است  
 بشر حق مقدم بود

الایم  
 السعید بنیون

حیثیت

الله مقدم بود و آن صفه که وجود عزیز حق امام المعین  
 بود در اختیار او بود و بهیشتانی که غیر حق و باز با یکتا بود  
 که فاطمه و از آن فقط اصل موجود شده اند که او فرمود  
 لعلم فقط نزلنا لیا مملون **و الله** الله در نوریت آمده است که  
 اجتنی و سعت کل شیء و کتبنا للذین یتقون و یولون  
 لرؤفة و الذین یأبوا یتألمون الذین یتقون یتقون الرسول  
 البی ایقنی الآیه ابی طالب ابن رحمتی بی تنبیه حق خداوند  
 مدایحه حق و بدایه توبه یتقون معلوم شود که آن در سبقت و سعت کل  
 الی را خصوصیت خاص با معزاد است که این رسول نبی حق علی فضل  
 الصلوة حق بدین الم ذلک الکتاب لاریب فیه مدی للمعین  
 و باز فقط حق که بر یکتا کاسه از آتین که بر کسب حقیقت خاص است  
 با خود دان که حج دارند و روح امر المؤمنین و امام المعین امام المؤمنین  
 از برای آن بود که وجود خود را فقط نزد واحد دانسته بود  
 که بهیشتان ازین فقط که عالم تحصیل است عالم نکر آن دو بهیشتان است  
 که در حق ایشان فرمود که نزلنا لیا مملون و چون رحمت حق در آن کسب  
 الواسع حق از برای مقتدیان نوشته بود و آن خاصیت صفه



گفته است که در شان او است که ایامی که فحش میباید  
 گفت الله ما تقدم من ذنبك وانا اخر ویتیم نعمت علیک  
 مستقیما ویتیم شکر الله نضره عزیز او مستحق جزو کشتن  
 نیز وجه دلیران معنیست که از جنبه در بیان احدی که  
 را از آن خط عبودیت قیادت میبست شکاف تا خدا را که این  
 اسرار آید که کار عبودیت کار بر و نوشته بود از خود کثرت  
 آید و حق حلیفه الله است و حوا نده شود و از دست سودن  
 نبی آدم بران حکم سنگ سیاه که عیای فرزند آن خط آدم  
 ظاهر شود و چون زر که عیار که در آن میروا از برای حق و غش  
 آن خط کاران در آن سحر سحر که بر نیا چون سحر و  
 غش باک بسوزند و نیست و نابود شوند که کلمه علیها فان  
 و یبق و بعد که دو الحامی و الا که آن سنگ که عیار  
 آن وجه باقیست که آنکه فرمود و الله علی الناس حج البیت  
 من استطاع الیه سبیلا و من كفر فان الله غنی عن العالمین  
 که آنکه در حال حق که دعوت الهی کرد و بزیارت وجه چون  
 سحر که عالمین بود دیگر که سحر است بافت و فتوح و پیش  
 سرای است

سرای آن حدت جاو و آن بار یافت و این شد و هر کس که این طوطی را  
 قبول نکرد و در سرای باقی در دنیا بود و سرای فانی که مکتوبی  
 الله است باز که عیار از عالمین است از خودی که داشت در دنیا و فنا  
 غنا شد و چون حج بیت جای و جاتی بود و عالمین و ماسر الله فانی  
 از هر حج چون فرمود بود که کلمه شایسته که تا وجه بعد از کلمه  
 ما فیضا سبقت فرموده فان الله غنی عن العالمین که از عالمین که  
 از حق الله از برای آن غنیست که مجموع فانی الله و در حکم عدم غش  
 سینه ذات که هیچ کار ذات سبای ذات موقوف نیست بودن و نبود  
 سبب بخت ذات علی الله است سبای غش که الی عالمین از خود را  
 آن سنگ صاحب عیار با کیفیت نبردی که عیار و تمام عیار  
 انقیاد که در میان که آن سنگ است فیض حلالی که از هر و نیکو  
 بود و حق چنین بود که در آن که بود باقی تقیم من کرده الله  
 نکر و حق خالست کواه و صدق الله العظیم و صدق رسول الله  
 و کن علی ذلک من ان مدین و اوطیه رسا عالمین  
 الواح و کسر حرات در شتر الحرام که از پیش گفته است که نوی کلیم  
 در آن وقت که غضب بر شترکان بخش کوه سحر است کرده بود



که کسر لاج فرود و قوم که انابت کردند فاقضوا انفسکم از باران کنه  
 بوجه که در علم ندیم میگوید که چنین بود که در وقت ظهور آن جناب  
 کتابت افتاد و در آن کتابت بعد از ظهور بر هر مظهر المستقیم یک کتابت افتاد  
 انبیا علیه وعلیهم السلام هر که از خبر این بیکار خدای خود نمیدانست  
 که در کتابت یکم اسم عالم و حبیب و ملک و علم چه حکم خدای بود و هر  
 چنین بود که از آن کتابت الاثنی عشر المظهر المشرکین صفت و ظهور  
 که این سنج ماه با بر صفا بعینه همان معنی کسر لاج و جبره داشت  
 و مثل نیست که اگر قوم موسی و هم شرک نمودند و خدا را را نخواستند  
 و منزه کوسه ناقص و بی موانع شدند خداوندی خداوندی که این  
 زمان معلوم و در جهان و حسی خدا در دنیا که جاودانی است  
 انفس را از این آزار ناپا یادین بود در اوج حقیقت شرک  
 خبر این انبیا قبیله در این که چون نایاب بود که در اوج از عالم  
 حاکم عالم که فراتر از قیاس و خبر این که در ذات تابیین و تعلیل اند  
 و نیست شوند که بعضی از تنزیه ملک جلیلی چه که فرموده فلان نبی  
 المحمد الم و فرمود فاقضوا انفسکم المشرکین هم درین سوره که نام  
 توبه دارد که حق موسی کلیم شرکان قوم خود را از برای انابت میخواند  
 فاقضوا انفسکم

از انبیا علیه السلام  
 که در کتابت یکم  
 اسم عالم و حبیب  
 و ملک و علم  
 چه حکم خدای بود

فاقضوا انفسکم فاقضوا انفسکم فاقضوا انفسکم فاقضوا انفسکم  
 که فاقضوا انفسکم فاقضوا انفسکم فاقضوا انفسکم فاقضوا انفسکم  
 عیادت از اینست که رود وضع میکنند و در وجودی سید چون بان  
 مقام مبارک و مظهری للعالمین که در این انبیا انبیا انبیا انبیا  
 و در جمیع باید که تا بحقیقت عند الله انبیا انبیا انبیا انبیا  
 رب العالمین و مالک يوم الدين چه تمام ادیان و ملل در دین  
 حبیب خود را از غایت محبت و عشق که با او داشت و آورد و میزد  
 او بکین و یک میزد که در اندیشه جانی بدیده حقیقت فایده میرود  
 که این عالم است آسمانی سواران جامع تمام انبیا مبرور و پاک  
 صفت حق چه که درین روز در جهان حاکم حاکم حاکم حاکم  
 و هر مطلق او تو خود و بنودیم خود در جهان خود فرود که لله العالی  
 انبیا و جانی چه حق موسی کلیم از ظهور که برزاق آمد لاج انبیا  
 نیز از انبیا انبیا انبیا انبیا انبیا انبیا انبیا انبیا انبیا  
 بکنند و جانی چه حق موسی کلیم سبیل جبار از برای حقان آسمان  
 که آن نیز تمام است با خدا چه دار که همان مقتداست که بعینه همان عهد  
 که موسی کلیم از برای تمام مبرور بود که جانی انبیا انبیا انبیا

سیم

برنج آید همان قدر سنگی می شکند و سخنی را در آن کفر کند  
 و خدا را در آن شک می آید و آوردن و جاری کردن از آن  
 سنگ جدا ظاهر میگرداند که بوجوهی خدا بدیده که همان مخلوق کن  
 بود این بود و **الحکم** بهم الله الرحمن الرحیم تسبیح و التواضع  
 الحکم انک یوم الرسولین علی مراط مستقیم در رسول نبی اقی را ایست  
 انبیا علیهم السلام خصوصیتی که با مراط مستقیم است یک است  
 که آنرا از وجه انبیا میتوان دانست که سخنان کتابی بر وجه دارند  
 که هر یک حرکت از جهار مراط و خط الله است مطابقت صورت است  
 سه رسول نبی اقی نما و از آن وجه که البته خط الله است و در  
 است اول بر وجه میگرداند و صورت خطی که در وجه  
 ظاهر نموده پس با این وجه مراط آن سه آتی که رسول نبی است  
 علی افضل الصلوة و اکمل التحیات بر خلاف انبیا دیگر بر مراط  
 مستقیم نباند که چون این رسول نبی اقی بر مراط مستقیم بود و  
 اخبرنا قائل او را پس خواند که هم است و هم خود درود  
 فتح نیز که همین فتح خط الله است اما دوی حقیقی که خط خود  
 هم بر همین جیب خود تمام کرد انبیا ازین مراط مستقیم که تمام  
 بعوض

بعوض آن چهار را بود و در مرفته که در مثال آن مرفته  
 اصل است بر خلاف است اول محو کردن نماز بر و احکام گردانید  
 و بر آفاق او که هم از انبیا آتی که انبیا نبند و در روز آخر که  
 حلقه محکم جمیع اسماء آن محو کردن نماز تمام کرد انبیا و بعد  
 از آن انداختن مثال نماز و آن خود در مورد محو مروت خود که  
 نماز است الصلوة فاستندوا فی الارض و استندوا فی فضل الله  
 و اذ الله کثیر الکلمه تنقید و ازین جهت که رسول نبی اقی را  
 در مثال آن مرفته بود که مضمون بود و خط الله که هم بر آن مرفته  
 میکند نماز مرفته خط الله محو خط خدا که ظاهر شود این  
 رسول نبی اقی در مورد که مرفته آیت در شبانه روزی محو کردن  
 نماز با جیب میکند و در سر رکعت در قرآن آن مرفته آیت  
 از آیه و رب العالمین و مالک یوم الدین که یک خط  
 مدینه با جیب مراط مستقیم و ظهور او در روز دین میکند و با هم  
 انبیا از آن مراط مستقیم را مخصوص حق میگردانند که تمام  
 از جهت مالک یوم الدین آتی یافته بودند و ایشان خبر المصطفی  
 علیهم و الاضالیین بودند نه مرفته و نه مرفته و نه مرفته

منتهی که نماز را  
 ظاهر بر مراط مستقیم  
 دوی خط الله که  
 در مرفته که  
 در مرفته که

اما در حقیقت رسول نبی اقی افیج که وقت میرسد که  
 کیور استناب بی کعبه دوی که در اندو بران خط را به عبور کرد و  
 زیارت حج را نمود و حد او حفظ است و از این پنج که در حقیقت  
 شیم وجه داشته باشد از این خصوصیات که محسن و معبود نه  
 حبیب الله که در بعد از این پنج با آن دو خلعت از این بدی شرفی کردید  
 که یغفر الله ما تقدم من ذنبک و ما تأخر و از این زیارت از این  
 ایضا حبیبان و دیگر امور و در جهان جاودانی که در اندک  
 اذا احببت الله عبد الم یغفر ذنبا ما معلوم شود بقیان که آن  
 فتح که بر سر بر ملا حقیقت و در اقل شد است در در اوقات  
 جاودانی که یغفر الله ما تقدم من ذنبک و ما تأخر و در حق  
 این فتح است چون رسول نبی اقی که از این فتح به رایج بر ملا  
 مستقیم یافته بود و مغفور گشتان بر سر شده حبیب الله شد  
 ایشان نیز که با این تمام مائی مقصد صدق عند ملک مقرب و به  
 حبیب الله باشند و بیک حکم و بیکه نیز از آن ذلک فضل  
 یوتیه من یشاء الله و استیع علم الم یغفر الذنوب العالیان  
 الرحمن الرحیم ما یک یوم الذین ایاک یغفروا ایاک یستغفرون

که در تفسیر این  
 که در تفسیر این  
 که در تفسیر این  
 که در تفسیر این

اما در حقیقت رسول نبی اقی که وقت میرسد که  
 کیور استناب بی کعبه دوی که در اندو بران خط را به عبور کرد و  
 زیارت حج را نمود و حد او حفظ است و از این پنج که در حقیقت  
 شیم وجه داشته باشد از این خصوصیات که محسن و معبود نه  
 حبیب الله که در بعد از این پنج با آن دو خلعت از این بدی شرفی کردید  
 که یغفر الله ما تقدم من ذنبک و ما تأخر و از این زیارت از این  
 ایضا حبیبان و دیگر امور و در جهان جاودانی که در اندک  
 اذا احببت الله عبد الم یغفر ذنبا ما معلوم شود بقیان که آن  
 فتح که بر سر بر ملا حقیقت و در اقل شد است در در اوقات  
 جاودانی که یغفر الله ما تقدم من ذنبک و ما تأخر و در حق  
 این فتح است چون رسول نبی اقی که از این فتح به رایج بر ملا  
 مستقیم یافته بود و مغفور گشتان بر سر شده حبیب الله شد  
 ایشان نیز که با این تمام مائی مقصد صدق عند ملک مقرب و به  
 حبیب الله باشند و بیک حکم و بیکه نیز از آن ذلک فضل  
 یوتیه من یشاء الله و استیع علم الم یغفر الذنوب العالیان  
 الرحمن الرحیم ما یک یوم الذین ایاک یغفروا ایاک یستغفرون



از انبیا و اولیا و اجداد اهل بیت و ذوات  
 مکررند چون ازین آیه که ایمین از خوف عدم رؤیت اولی  
 از نبود لاجرم از جمیع مذکور اولی او گوید که تا اولی مضمین  
 و از برای اینست که هر کس که بفریاد جان و جان پاک برودند  
 آن کتبت و هر که چون لوح شکست و رنج بر خیزد استواید  
 طوافی میکند که آن سینه که بر میان آن چرخ سیاه است ازین  
 آیه که کتبت که لوح در شان اوست که کان انا و  
 کفر فای الله غنی عن العالمین که عالمین از آن و هر که بگوید  
 ۲ الله اند و سائے ذات الله واقع شده اند و چون بر ذرات و  
 از انبیا و حقیقت بطریق اولی که ذات که خلق وجود  
 نیز که از اینج کار و خوفی عالمین که ماضی الله اند  
 با وجود باقی جمیع عالمی اند نباشد که بجهل الله مایه و حکم مایه  
 و السلام الله که هیچ کس که الله که ظهور از هر مکرر که صلوة  
 الرحمن علیه که اگر که اهل ظاهر از دریافته آن در شکی  
 و خیالات فاسد باطلی حال افتاده است و سر حکمت آن  
 که با حقیقت نیست و نظر رسیده و غیر و تا وین بعضی کلام  
 تفسیر

عالمین که بعضی ظواهر  
 واقع شده و بی نیازی  
 باشد و بیکدیگر پیوسته  
 حق تعالی صمد

تفسیر بعضی از کتب که یافته در آن خل که در سوره که مکرر  
 سلام الله علیه که هر کس که است از خوف عدم رؤیت اولی  
 الیه و قلنا فضلنا بها شیئا سویدا که باج مکرر آن روح الهی که مکرر  
 نیز در آمد بود است در تکلم در آمد و گفته انا سوره یک معنی این آیه را  
 از سوره الرحمن الفصل در بیاید یافت که از یوسف جلیل بود و نام  
 دید که ان ربنا احد عزه کوکبا و النجم و القمر سیم که ان ربنا احد  
 که در تعقیب با تا وین ان رو با با احادیث فرمود که اگر در واقع  
 تا وین احادیث تعقیب و یوسف بنودی و اگر بودی ممکن نیست  
 که یوسف از رؤیت خود چیزی دیگر از علم معنی بیام حدیث خبر و نسبی  
 آورد آنجا که تعقیب با از ویم فرزند آن که یوسف جلیل بود  
 و رفع یوسف علی العرش که کردند که الرحمن علی العرش است و آن  
 مظهر آن که یوسف جلیل بود فی الحال بی توقف چون عالم بعضی اولی  
 احادیث شده بود تا وین رو با خود مشغول شد و گفته یا ایة خدا  
 تا وین رو با یمن قبل قد جعلنا ربنا خانیة که الله که در هر کس  
 صورت نگاه داشت آن حرمان را است که دانید که آن من فضل  
 الله لیثا و علی الناس و الله الرحمن ربنا تبارک و تعالی و حال الله

دو کوندر که مریه  
 جلیلی در کوندر  
 که برکت نبوت









७५

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰

عقبت رفیعاً و شوقم در بار ابرو زد و خطم  
چو آتش زده شد و آواز بیایه ایام جوانی خفتم  
از در خانه خونی و غوغایم در آید  
تا که آواز من بر آید و آواز من بر آید

عالمی

طهره از آفات و اوقات هم حصاده ولا تفرقا  
 الله لا يحب المشركين البربار فرمود ولا يتبعوا خطواته  
 الشيطان الله لا يحبهم وحيث كد لاله شجرة خلد وملك ابليل  
 ميكرد و بان نگو ما ملكين او نگو نامن الخالدين بكلف ابن عوف  
 ديولعين فرمود كه و ما جعلناهم حبيدا لا يكونون الطهاره  
 و ما كانوا فيها خالدين تا معلوم نمود كه شجره خلد شيطان بخور  
 بوده است كه خدا كل و شرع است و آن شيطان عدو دين ديول  
 انا و جنين غور و لاله كه كه گفته ما نگو ما ملكين الله شجرة  
 الا ان نگو ما ملكين او نگو نامن الخالدين و قسم بتردين خود  
 تا كند و ما نگو كه و ما جعلناهم حبيدا لا يكونون الخالدين  
 تا كند و ما نگو كه و ما جعلناهم حبيدا لا يكونون الخالدين







که قاطع الحکم بودند بآنتم قوم بچگونگی خطایان فرمود و چون  
 ایشان را نیز چون قوم نوح باب بگشاید که در میان که با او  
 ایشان هم ناز و خوار بود که با حقیقت از خود فدا گشت  
 نارالاجرم جوشش عشق را بن عذری در خجل خود برین ناز  
 شایه طایین این زمان که جای ایشان نیز ناست و عذاب ایشان  
 با آتش است و باز آست نسبت آتش بر من جوشند و از بزر  
 ظلم و جهول طرفان نوحی میکرد و چون برنجشده حکم  
 قارالتور از مقام آتش خروج میکنند اما چون عشق حقیقی  
 از همه نار آتش و خروج و ظلم و دار آن را بکشت زار  
 روان میکنند تا بنا بر سرای جاودانی از و حکمت و استوار کرد  
 بین این عشق ازین رو که ازین بوده است ابدی نیز خواهد  
 بود که خاتم آن چه فرموده اند که هر کس که چنین عاشق نیست خود  
 نیست و جادوست و طریق عاشقی را ندانسته است اخذ با بدست  
 الله عزوجل و التائب الحسیر چه کسی حکیم عالم را  
 که در بار مبارک بخورد و از آن و به که چه بود تا مثل جلد نر خواضیه  
 چه اقتدریه نیز نه در آتی مناسب حال او و من المؤمنین فرود  
 که میشود نازود

بپیش الحسیر  
 ازین که با آتش ناز  
 و ناز و خوار بود که با حقیقت از خود فدا گشت

که میشود نازود که ملک با شد که نسل او حمل و مقام ایشان شایسته  
 و در آتی دیگر این مرتبت که فرمودن بیکت الحسیر ان بگو  
 عبد الله و الله الملك المتوبون و الله المتوبون که از پیش گذشت  
 که آدم و حوا صلوات الله علیهما از آن و به که از خود فدا گشت و از آیم  
 مخلوق شدند که جسد بود و چون بر فرزند که از بطن حوا برای وجود  
 می آید شل نموده و وجه جواهرت که به به قدرت حق تعالی از حق  
 لم یزل چه بود و دارد بین باب و میشود بود که هر خطی را راه  
 روزی واقع شده باشد و از حجابی سرچ باید که تسلی با دین کرد  
 الحزین است داشته باشد که از فضیلتی که چون روز جسد دارد سر آمد  
 جمیع خط و اوست و اوست که از روی توحید بداری که گاه گاهی  
 تا باقیات وجود را فراموش کرد از این آتش و نیز اوست که از آن منته  
 مکر نیست چون آذین فرود است و بر سر که وسط وجود است محو است  
 که در روز جسد چون آفتاب بوسط آسمان رسد که از آن غار جسد است  
 بخلافی غارهای دیگر و حقه گفته الله که در آسمان بود نام مبارک او  
 بابین اعتبار هیچ بود که خط استوای آن چو بارگشته حال و حمل  
 موی سرست که بر آسمان وجود بود که در وقت و صحنه کلبان دیگران

که میشود نازود که ملک با شد که نسل او حمل و مقام ایشان شایسته  
 و در آتی دیگر این مرتبت که فرمودن بیکت الحسیر ان بگو  
 عبد الله و الله الملك المتوبون و الله المتوبون که از پیش گذشت  
 که آدم و حوا صلوات الله علیهما از آن و به که از خود فدا گشت و از آیم  
 مخلوق شدند که جسد بود و چون بر فرزند که از بطن حوا برای وجود  
 می آید شل نموده و وجه جواهرت که به به قدرت حق تعالی از حق  
 لم یزل چه بود و دارد بین باب و میشود بود که هر خطی را راه  
 روزی واقع شده باشد و از حجابی سرچ باید که تسلی با دین کرد  
 الحزین است داشته باشد که از فضیلتی که چون روز جسد دارد سر آمد  
 جمیع خط و اوست و اوست که از روی توحید بداری که گاه گاهی  
 تا باقیات وجود را فراموش کرد از این آتش و نیز اوست که از آن منته  
 مکر نیست چون آذین فرود است و بر سر که وسط وجود است محو است  
 که در روز جسد چون آفتاب بوسط آسمان رسد که از آن غار جسد است  
 بخلافی غارهای دیگر و حقه گفته الله که در آسمان بود نام مبارک او  
 بابین اعتبار هیچ بود که خط استوای آن چو بارگشته حال و حمل  
 موی سرست که بر آسمان وجود بود که در وقت و صحنه کلبان دیگران

و علی بن ابی طالب از این دعا و دعا را در جای دیگر نوشته اند

آن چهار اسمی می باید کرد که در آن وجود و بقاء که در وقت و صفت  
 مخلوق دیگر آن پنجاه اسمی می باید کرد که چهار اسمی  
 و پنج است که هر اسمی او داد و در وقت خلقت چهار کون را افکند  
 بواسطه آسمان سبز و زرد ارجل از آسمان کرد عند الفارقه الیه  
 شرقی و مغرب که باز شاست که خلق می داد و در آن علیکم بالواد  
 الاغلم که خداوند حد شده با بنی محمّد که فرمود الفخر و الفخر  
 سواد الوج فی المآرب و فساد و فساد و فساد که از  
 آسمان آمده است چون طور وجود آن از روی زمین و زمین  
 است و بیضا بود پس از آن جهت فرمود که آن روز که این معنی و معنی  
 در و نزولی و ظهوری است که در آن بیضا و زرد بود و نازل  
 موافق و مطابق یکدیگر باشند پس پنج فی ملک السموات مع لم یزل  
 قرین معنی این حدیث را از کلام قدیم است که در جای بیم الله و  
 شده است بخوبی که در اینجا و ما بر قرآن آن را مشتق می باشد  
 یکبار از برای سواد یکبار از برای بیاض و در کلام تشریف نیز می بینیم  
 آمده است که لا یخفی علیکم انبؤات السماء و لا بد صلوٰة الجنة حتی  
 یخجل من ستم الحیاط چون آسمان می بایست رفتن با جنبه  
 و اخذ شود

داخل شوند بعد از آن که چهل و یک اسمی که در خط فرمود که هر دو حد و نه دفعه اند  
 یکی در اول که بخت و یکی دیگر در آخر که سوزن است پس آسمان از آن و یک که او  
 تعلق می داد و بد که دوست داشته باشد و جنبه بیاض و بد باشد که در کتب اقدم  
 آنهاست که معلق با آنهاست دارد که بیاض در کتب ایشان نیست اگر گویند  
 که چهل و نه تعلق با آنهاست دارد آن را از وجه آنهاست بخوبی که آن معنی  
 بیاض و بد که می دوست در کتب آن سواد دوست که اصل جنبه بر آن صورت  
 حدیث جاودانی خواهند بود تا معلوم شود که جنبه حقیق بیاض و جنبه  
 و در بیاض الله بیضی و جسمی از زبان الهی که جمیع سواد و بد را از زبان  
 می دهد خواست تا سه بیاضی و جسمی که سرای جاودانی کردند که در کلام تشریف  
 است جللی که به تشریف می بینیم که فرمود کل من علیها فایان که دوست  
 که بر زمین و جنبه که در شان اوست که بیضی و بد رنگ و بد الحیاط و آن که کم  
 بی قولی که به جاه این اعتقاد است ای یحیی یا فتیله از حق بدید با سیر  
 حقیق آدم را و احمد را بهم فهم کن پس رسول ملک قدم از آن  
 این معنی بود که در برادر حقیق علیه افضل الصلوٰة و در حدیث می بینیم فرمود  
 که تنوّه الی ابناء الحواریین کیون من بعدی ثم یخبر فی حدیث الله الحدیث  
 فرزندان آن حلیفه الله صلوات الرحمن علیه این فرزند الله باشند که بر



این معنی از جمله ای که **ق** رب العالمین الرحمن الرحیم مالک یوم الدین  
 ۱۰ رسید باشد آن ملائکین که از تابعین شیطان رد و بر حق خود  
 صلوات میروند و از این امر از خبر باشند چنانکه **ق** الله ملک یوم الدین  
 ۱۰ در جاد و دیگر باب فرموده اند **ق** الله یوم الدین **ق** الله یوم الدین  
 ۱۰ بر نهاده چون وسط خوانند هوا سبحان ما اعظم شأنه و بر نهاده  
 و این که در روز جزا بر **ق** الله یوم الدین **ق** الله یوم الدین **ق** الله یوم الدین  
 در نظر **ق** الله یوم الدین **ق** الله یوم الدین **ق** الله یوم الدین **ق** الله یوم الدین  
 علیه السلام بوشانند و هر چه دیگر از این باب در دست مبارک خود  
 کل بر شست و جامه در مقام مبارک جای و جبهه **ق** الله یوم الدین **ق** الله یوم الدین  
 بوشانند از میان آفت و تاویل حدیث و نهاده اند که هر که  
 قول **ق** الله یوم الدین **ق** الله یوم الدین **ق** الله یوم الدین **ق** الله یوم الدین  
 کند جای خداست و **ق** الله یوم الدین **ق** الله یوم الدین **ق** الله یوم الدین **ق** الله یوم الدین  
 با فرموده جامه سیاه بوشانند بنسبت **ق** الله یوم الدین **ق** الله یوم الدین **ق** الله یوم الدین  
 آیتست چون اعلام حکام الله صورتی که بر وجه حق علیه السلام  
 که کلام معنویست از این قدرت **ق** الله یوم الدین **ق** الله یوم الدین **ق** الله یوم الدین  
 که این اسم مبارک بعد از **ق** الله یوم الدین **ق** الله یوم الدین **ق** الله یوم الدین  
 مادر

۱۰ مادر بر آید حق بود و الله از این و نایب بود از برای آنست که  
 و اجابت کند و خود را از این نام بوشند که صلی الله علیه و آله  
 چنانکه مادر و پدر و برادر و جعفر و کندیگان **ق** الله یوم الدین **ق** الله یوم الدین  
 فافهم الکفر و شکی دارم و السلام **ق** الله یوم الدین **ق** الله یوم الدین  
 بد و شکر مادون و ذکر که این **ق** الله یوم الدین **ق** الله یوم الدین **ق** الله یوم الدین  
 که **ق** الله یوم الدین **ق** الله یوم الدین **ق** الله یوم الدین **ق** الله یوم الدین  
 با کمال او میرسد و خواهد رسید که متولد شود که از رحمت مقصود  
**ق** الله یوم الدین **ق** الله یوم الدین **ق** الله یوم الدین **ق** الله یوم الدین  
 بایند از این کمال که حبیب باشند بر چیز بر نیاید من شاء که مبارک از این  
 حوائج بود که چشم و جبین و در شان ایشان کرامت فرموده اند و الله  
 که **ق** الله یوم الدین **ق** الله یوم الدین **ق** الله یوم الدین **ق** الله یوم الدین  
 اذ احب الله عبدا لم یضرب ذنبا که کمال که **ق** الله یوم الدین **ق** الله یوم الدین  
 هرگاه که از شرک آن **ق** الله یوم الدین **ق** الله یوم الدین **ق** الله یوم الدین  
 و بگو دادیم که **ق** الله یوم الدین **ق** الله یوم الدین **ق** الله یوم الدین **ق** الله یوم الدین  
 الحرام آمده است که **ق** الله یوم الدین **ق** الله یوم الدین **ق** الله یوم الدین  
 حدیثی که **ق** الله یوم الدین **ق** الله یوم الدین **ق** الله یوم الدین **ق** الله یوم الدین

تا بدین مقام نرسد موقوف شود پس چون بان مقام خود را  
 نرسد شک نیست که موقوف باشد و چون موقوف باشد البته مغفرت  
 خواهد بود پس غایت و مطلق و حتم و غیره که آن آیه در  
 بندگان نشان حال با کمال خود را از آن آیه از آن در  
 انداخته اند که الحمد و السلام و غیره است و این  
 که قبل از این در تفسیر آیه ام و عبد الوهاب و حج الکعبین بر آن  
 بنده از سواد خواهد بود و از آن تفسیر است که بفرمود  
 اصل فرموده است که از برای ما در هر کتاب متنبه می شود  
 در آن روز نیز که از سواد است و تا ما به سبب الله الرحمن الرحیم  
 مافی السموات و مافی الارض الملک القدوس العزیز الی  
 تبعث فی الامم رسولاً منهم یتلو علیهم آیات و یتزکون و یعلم  
 الکتاب و الحکمة و ان الحکیم ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء الله ذو  
 الفضل العظیم ان طالب تقوی و دقایق کن جالب حقایق  
 که بزرگ این امان بیانات از سواد است و از سواد است که به  
 حقیقت و عیان در تفسیر صلوات الله علیه می کند که فرموده  
 بود در بنا و تبعث فی الامم رسولاً منهم یتلو علیهم آیات و یتزکون  
 و یعلم

این آیه در تفسیر صلوات الله علیه می کند که فرموده  
 بود در بنا و تبعث فی الامم رسولاً منهم یتلو علیهم آیات و یتزکون  
 و یعلم

و یتعلم الکتاب و الحکمة ان الله العزیز الحکیم که در تفسیر  
 و اما آن طایفه تا آنجا احاطت که حکمت الهی را اقتضای بود که  
 حاکم خدا را که همان و حقیقت در تفسیر الله که از برای خود را در  
 در موضع که دور از سواد عامه باشد بدین غیر از برای تفسیر  
 برای الهی است لطف قدیم که در سواد و در آن و در آن  
 از جمیع بنی آدم از آن و در آن و در آن و در آن  
 دعا که برود و در آن و در آن و در آن و در آن  
 دعا که در تفسیر در تفسیر صلوات الله علیه می کند که فرموده  
 تبعث فی الامم رسولاً منهم یتلو علیهم آیات و یتزکون و یعلم  
 و این که در آن و در آن و در آن و در آن  
 رسول بنی را از این بود و در آن و در آن و در آن  
 ظاهر تفسیر که در آن و در آن و در آن و در آن  
 این معنی دارد که از جمیع بنی آدم لطف که در تفسیر صلوات الله علیه  
 که به ام الکتاب لطف و واقع شده است که در آن و در آن  
 حاکم که در آن و در آن و در آن و در آن  
 ام چهارم است که در آن و در آن و در آن و در آن

چه بادشاه عاشقان محمد صلی الله علیه و آله و سلم را با نیت که سید کاینان و سرور موجودات  
 بود از خون بود با نیت نسبت این باشد و از این را نیز از آن و در  
 که منم فرمودم آن فرمودم که در ظهور از آن نشی بان فرمود **و**  
 مع قوت من اولاد فاطمه صلوات الله علیها و در خانه الهی  
 نیزه ه جنین اسم از برای انبیا آن صفت که بیا ام الکتاب است  
 اگر چه بسته تحویل الله بایست شکافه اما سبب این رسول نبی  
 اقی که او زنده دین و ملة او ایست بود اشکارا شد تا از آن صفت  
 صفت که بر الهی مشه شود و از دست خود کند و در سرور الهی  
 که رسول نطق و صلیف الهی است چه قرار گیرد و بدلیل علم آدم **و**  
 کلها که کل این اسماء عبارت از آن صفت که نزل است و چون  
 دیگر چون اقرین از ایشان بود که آن صفت بود که هیچ چیز  
 را با نیت او در چون ایست نیز با منسوب شد کفای دیگران  
 او نیز از بود بر نیت اقرین ابان صلیف الله در سرور نزل  
 اجلال کرد که آن سرور منسوب به يوم الاخر است از برای انبیا  
 سورن رسول الله صلی الله علیه و آله است که فرمود لا تقوم الساعة الا بکم  
 ایضا که اقران با هم است و این که فرمود ذلک فضل الله یؤتی من  
 یشاء و یختار

می باشد بوجه دیگر آن معنی دارد که جنات است نطق الهی از روی  
 ظلم و خصوص بقوم عرب بود و آن چهار رکن الهی در میان جمیع  
 قوم عرب چه متراکست برین باشد که بجهت آن فرمود که اراده فانی  
 را و آن بود که از زبان جمیع قوم چه بقوم فرس که این فرمایند که  
 ظهور قم الهی چه در میان او جنین بود که ازین نوعی خبر است  
 که تم انبیا نبی در شان ایشان است و چه صلیف الرحمن که در کائنات  
 دیگر کرد و گفته و اجلال بیان صلیف فی الاقرین عبارت از این  
 عبارت است که از روی او از برای آدم با جمیع اکر چه بر قوم علی صده  
 باینست و صحت الهی مکمل نبیند غیر عرب و این حزب الله خصوص  
 که لو کان الايمان مکتفا بالانتمایان در حال این انباء فارسی صریح  
 رسول الله اما چون از روی صورت است و صحت در کتب است  
 و چه در دندان و اطراف وجود و صید شخصه متصل به نیت  
 آن است که و صحت الهی علیه السلام با نیت نیزه که اگر از این صفت  
 باشند و روم و ترک و غیره که بتعالیم جهان و شاکر آن چه صلیف الله  
 تکمیل جمیع اسماء کنند که فرموده اند در عتق چه قوله سر که او را صورت  
 آدم بود **و** را با نیت که در حق این دم بوده اما در صلیف است







سر اید که فی حق الله و فی لا یسع فی حله و فی قلب علی علیه السلام  
فی نزول کلمه صلی الله علیه و آله و سلم و بیان و تاویل آنست  
که آن معلوم می شود که چون از انبیاء رسول خدا پیوسته بودین  
او سر خدا باشد که انوار قرآن را بر کوه آدم ارازان و بر کوهین  
حققت کتاب اوست بتمام و وفای حق بود که سر خداست جهانی  
که سر اید است از انبیاء علیهم السلام و علیهم السلام بر کوه  
ادم و کوهین و کوهین است و کوه ادم و کوهین و کوهین  
که آن آتی می نماید که احسان رسول علی السلام بر کوه انبیاء  
خاصی چون کوه احسان و کوه انبیاء از انبیاء علیهم السلام  
آیند و گویند که شما بچند حدیث می یازد و می یازد و می یازد  
شماره انبیاء بتبلیغ رسالت خدا که امانت است بر رسول حق  
سر علم و دانش بکوه ایشان مشغول شوند و گویند که از کوه  
احسان آن حجر عصاد که رسول است علیه الصلوٰه و السلام بر دین  
مقام آن می نماید که قول تعالی پس این خضران است اینان  
که علم کتاب با وعای باشد از انبیاء و کوهین و کوهین و کوهین

یہودی کی کہن و سوسن اور ان کے سحر و جادو کی  
کے ہمیں یقین ہے کہ اگر عبد اللہ ازلم و دیگر جادو  
کے نام پر صاف و سیر از اصل جادو کی بودی است

ان الله طاعة مخصوص خواسند بود که علما داشت با شیعه زائد  
و باید و نیزه که آن وجود اصل موجود آن که ترکیه این است  
شمار است فرمود که انما یفرق العلم و علی ما با و درین حدی که  
۱۲ آن چه صفت ترکیه ذاتی در مثال خود می نمایند قوله ای  
برید اگر کسی سوال کرده که ترکیه شهادت چیست تو از کسی معلوم است که  
کائناتی من علی ما لا اله الا الله و گفته زینا السماء الدنیا کما یحیی  
من کل شیطان رجیم و درین علم چون صلوٰه فی کل یوم و لیلۃ  
و مثال آن آثار از میان ترکیه ذاتی در مثال و مانند معلوم  
میشود که آن ترکیه دیگر که آن نام آن چه در میان آمده است  
در حق دیگر غیر نیست یعنی آن ترکیه را خاص از برای بندگان  
خود فرموده اند بدو قید یکی وجودی و دیگری در کفر خود  
را شهادت باید که گویند که شهادت باشد و تارک الصلوٰه  
نباشد با وجودی که فافهم و التام حقوله تعالی با معنی الجبن  
والاثر الم یأثم بعد بقصود علیکم ابائی و بنید و لم فاعاد  
بوعلم متدقوا و شهادت علی انین و غیرهم حیثه الدنیا  
شهادت علی انفسهم انهم کافران و کافران که کفر  
کافر است

مصنفا  
١٥٦



یکی مملکت شری بظلم و املوا غافلوت ای طالب سرار  
 حق پروردگار چه اگر ادراک داری و ریاب که آن دو کرون  
 با جو و با جو حیدرون فی آثار حق محارض ذوالنون این  
 جن و انس بودند که خود بر نفس ناشناخته خود کواش دادند که کافر  
 و آن نیز وجود ایشان را از خیرات از برادر آن ملک کرد که اهل آن قریه بود  
 زاکان ایشان بود از صورت وجود و صفی بودند و به وجود خود  
 بنده بودند که هر حرف نشسته فتنه حرف رسته و حرف بایشان رسیده  
 و فتنه دواش نزار آن غفلت با نفع اباست بنیات اگاهانید و ای  
 سبحان برقرار آگاه شدند و در آن جوان غفلت مانند نازیک ناه  
 ملک شدند و از حبیب باشند معنی و آنکه روز از روز و روز از روز  
 حواله بود و این جور آمده و قریه آگاه و ظلم باشند و از ملک  
 باید باشند از این قریه معلوم شود که غفلت و نطق سر و دعایین ملک کردند  
 بدیدند خدا آگاه که نور علی نور اما در آن کرد این جن موقوف  
 معادیه اوست که فرود بپیشی الله لیسریه من خیا از برادر  
 معاین محبت که قریه صورت ساینه عمارت از اهل خود که دو  
 سالند دارد که چون اهل او از سیر و ن رفتند و کجایی

نهاد نابودی بکبار عالیه که با فتنه خبا و خبیر و  
 مضرت آن ظاهر از هر چه در حق بر علانته دلیل و حجت و آیه آورد  
 و محض صاق عا فروده است از هر ارق مابین و غیر الذکر الخ و آیه  
 اینست که او را ندی و نه ندانند خفتا گاه اینند از خفتا گاه اینند  
 خفتا گاه و کما بی بیخرد که در بهار زیان کنند و ضرر از ضعف حالت خود  
 خود داد و آن وقت العظم منی و اشعل الراس شیب کبر  
 حق با حال صورتی او مناسب بود و معنی حدیث نیز بر وجه بیان  
 است از برادر الله سر کس که تقاضا نند که کند از او هم کس اولی  
 باشد چه آراجم حبیب که عام جای و الله بود که با نطق  
 و لغش نمود از آن و کما است که سیر بیرون و صریحه طلب در خانه  
 و شش و کبر و ندانند با جرم چه صلیت الله نیز در اثن زده خسته بود  
 دلیل و شمار کرد تا بعد از آن ملکیت بان و بعد از آن یافت و گفت  
 این در صحت و حسن للذی فطر السموات و الارض که آن مساوات  
 از حق در شش روز مخلوق شدند بود کما فی و صادم مخلوق الله  
 علیه که از آن خاک باک مخلوق شدند بود که بی بیخرد ما روزگار کرد  
 و آن حقیقت اهل در روز فرید بود که و کما فی خسته علی کما فی

این است که این صفت  
 از آن است که این صفت  
 از آن است که این صفت



اما حقیقت آن ملائکت فوقی ما بین روز قیامت بود که یکبار  
 ملائکت شوند و نیست که در تاج و جلاله ظهور در حرکت آن صحیح  
 صافی داشته تا بمقام جمیع ملائکت شود که کثرتش با کمال است  
 که الحکم و الهی تر جمیع و جفا بی عدلین در باره قوم ضعیف بود  
 که در آن صفوح **الکمال** و انبیران آری اریکم بخیر و نیکو  
 احاطی علیکم عذاب یوم محطه آن روز که محط است بهر روز  
 ظهور و رخسار آنست که فرمود که وسیع کریمه السموات  
 و الارض در روز ظهور **الله** واحد قهار است که فرمود که والله  
 علی کل شیء محط و فرمود که وقد احاط بکل شیء علما تا احوال  
 باز قوم شعیب را نیز بان صیحه و آمده که رفت و فرمود که فاصبر  
 و اطمینان تا احوال که هر یک فرمود آن فی خالق تا این حقیقت  
 خداوند که هر یک یوم جمعه که الهی و خالق بود که **الله** و **الله**  
 رسالت صلوة الله علیه چون فرمود بدو در حسن اذکر  
 الکنه فقد اذکر الصلوة لاجرم بود فی این صلوة در بیان  
 فرمود که در بین راز زمین فرق نمیکرد تا آن تو حدیثی از آنکه  
 ظاهر شود و چون این بیان خوانده شود آن بود بیان جبر الاسود  
 که چون او

این جمله در حدیث آمده است  
 که هر یک یوم جمعه که الهی و خالق بود که **الله** و **الله**  
 رسالت صلوة الله علیه چون فرمود بدو در حسن اذکر  
 الکنه فقد اذکر الصلوة لاجرم بود فی این صلوة در بیان  
 فرمود که در بین راز زمین فرق نمیکرد تا آن تو حدیثی از آنکه  
 ظاهر شود و چون این بیان خوانده شود آن بود بیان جبر الاسود  
 که چون او

این جمله در حدیث آمده است  
 که هر یک یوم جمعه که الهی و خالق بود که **الله** و **الله**  
 رسالت صلوة الله علیه چون فرمود بدو در حسن اذکر  
 الکنه فقد اذکر الصلوة لاجرم بود فی این صلوة در بیان  
 فرمود که در بین راز زمین فرق نمیکرد تا آن تو حدیثی از آنکه  
 ظاهر شود و چون این بیان خوانده شود آن بود بیان جبر الاسود  
 که چون او

که چون او سیاه بود و وسط استوار بود که بیان و به داشت  
 در رسالت علیه الصلوة والسلام فرمود که چون بکرم میفرم او را  
 تعریف میفرم که چند نغمه میفرم بیشتر از من بکوش من فی امدار آن  
 جبر این بود که مردم که نسبت که در پیش است او در جبر این که نسبت  
 حکمتش را به من اگر چه بوجه دیگر در موضع دیگر نموده شده است اما  
 و چون دیگر که اوست آنست که چون جبر الاسود بیان و معال  
 با و در **الله** شایع خداوند چه بود این و هم باشد از حدیث ظاهر  
 بیان که نبی چون جبر الاسود از حقیقت آمده بود که کند صدقه الهی  
 بیان جبر این نیز چون در مثال او بود و پیش رو حضرت رسالت آن  
 وجه که چون بود شده بود هم در مکان در آسمان داشته بود در صدقه  
 الهی که خداوند جنته الهی است **الله** طالب برگاه که بد آن از روی  
 تحقیق و وجود حقایق فوقی بود که و قط است که در باب  
 حقیقت **الله** حدیثی که الارض عدل و قسط آمده بود در بیان که تحقیق  
 وجود **الله** است **الله** بود که بر هر عبادی الصالحین و فرمود تا هر کس  
 شود که بجز صالحان تا لب شکافته از بر او آن بود و نبی چون بخیر  
 اینها بود بواسطه شکافی لبشتر عدل و قسط بود که در جبر



حقه فرموده صالح را حاکم را ای جهان از خطای عالم پاک  
 بانظردان باغ سینه **بسم** و بفرموده بر این قیاس کن چنانچه  
 حاتم انبیا علیه وعلیه السلام را سبب خواند تمام انبیا و  
 در این قیاس حروف الهی در میان فرموده **ح** که از حروف  
 بیست و چهار است که مجموع حروف یک وزن دارند و یک در تو اند  
 یافتن توحید باشد که طبیعت حوزون داشته باشد از حروف هجده  
 و ده کلام فسخ است الله و نعمته و الله علیهم حکم و السلام و دان  
 چنانکه که آیه در حق آیه ای نیاید که در سوره مراد آمده  
 یکجا جمع فرموده اند تا آیه که قل لی اجمع الله و الخ و الاثنی  
 عشر علی ان بانو ائمه اند القرآن الایما اثنی عشر که آیه در حق  
 درین سوره مخصوص نمیشد این قرآن میخواند بوجه قبول اند که  
 و از این قرآن هجده باشد که نزد درین شد مجرای کرد و هم این  
 سوره است که قرآن میگوید و هجده که از قرآن الهی است  
 مشهور که بیشتر ازین فرموده اند از فی الصلوة له نور الشمس الخ  
 البلی و قرآن الهی که مشهور است که بیشتر ازین فرموده اند از فی الصلوة  
 این اسم ایشان را میخواندند و در این باب باقی الصلوة و حق  
 باشد این

اینست که از انبیا و ائمه  
 و در این باب باقی الصلوة و حق  
 باشد این

باشد یعنی اگر چهار رکعت باشد رکعت نخستین آن در باره دو  
 رکعت بیاید و حال آنکه چون تواند آورد که با صلوات کند و الله  
 فراموشی و بی قرآن عند الله مقبول نیست چون قرآن طاهر بن  
 از طاهر شده است که حسن و انس را در آن تمام فرموده است **الحمد**  
 که آیه از اهل بیت خوانده اند و فرموده که از قتل که دارند بر روی دنیا  
 عالم اند و در جبهه و آن بخندند که در کربلا و کربلا فرموده اند  
 با معنی الحی و الاثرین ان استقیم استقیم ان تنفذ و اما اقطار  
 السموات و الارض الایره که بوجهی که باره از دعوی جبهه است  
 که فرموده و جبهه و جبهه که در السموات و الارض اما درین اوقات  
 علم اینان را ثبت که در باره این دو طایفه فرموده اند که  
 استقیم که ایما الشکات این و الله و حق با حق و الله که  
 رحمت نام در درخند و سینه بر وید و یکدو و حق در درخند  
 نماند و بر رخ روشن شود که طایفه را بر حلالیتیم در آن روز  
 و از این بود که در نور دیدن آسمانها و زمین باشد که آن را  
 علی حلالیتیم که اولین قسم او قیلتیم لا اله الا الله و خیرون  
 در بونجه که بیشتر بر منبر میزدند و جبهه از بر آنست که تا دلالت

اینست که از انبیا و ائمه  
 و در این باب باقی الصلوة و حق  
 باشد این



انشهر بک رسول الله و الله سبحانه و تعالی و الله سبحانه و تعالی  
 الشافعیان کما یزیدون و در جاد و دیگر می نماید که درین بوی می کنند  
 که درین روز این و درین برین می افتان که در این بود که معلوم  
 شد ازین انی و ک و عدل و خود بود و جاد و برین می افتان که در  
 معین که درین بود که انی الشافعیان فی درک لاسم من النار  
 اخذ ما به من خط الله از آن رو که سر در این می افتان که در این  
 شیطانی ناری دروغ گو بود که انی هر چند می گفت و سر و کوب  
 و برین زده آدم مشغول می شد از این که تمام انی و شریف است او  
 بیرون اندازد که وعده داده بود که در حقیقت درین انی  
 این نظر که او گفته در لغت عربی ازین بر کندن دارد و لونه  
 بر لب نهادن و سرور این می گفت که لونه می نهاد از این انی  
 خود و کسور که ظاهر صورت که روح انی است از کل و شریف است  
 و چون کمر بند و کمر بندین که از این می بر کندن می نهادند  
 بیک و درین می کنند باین این زمانه باز در ماه که از این  
 خود که در درک اسفند می شوند و درین می بر کندن لاسم  
 و از این انی که درین که در حقیقت که باین انی و لونه  
 واقع شده است

حاشیة و در  
 درین می نهاد  
 درین می نهاد  
 درین می نهاد

و انی نه از انی سلم است که جاد و حست اما حست که بیت المقدس  
 بر طرف دست چپ که حست و انی نه است جاد و حست که آن  
 موضع مناسب حال بیت المقدس است از آن رو که جاد و حست  
 ظاهر است و چون آن جاد و حست را که داود علیه السلام می گفت  
 که امر خود و ازین انی که که کسکی را چنان بر کمر که کسکی  
 ظاهر شود تا دانا نباشد چنان کند که در عزت افتاب است و الله  
 رب العالمین و انی که در سوره بود که از حقیقت است  
 و انی است که در این سوره فرموده حال انی که جاد و حست  
 این سوره عظیم انی بری تمام شود که در دلم است و در این  
 حروف از اول سوره حقیقت که انی که انی است تا این  
 در صورت و اگر حقیقت انی که حست که سوره که حست  
 و در این سوره می نماید که ازین سوره که حست که حست  
 شما که حست که حست که حست که حست که حست که حست که حست  
 در انی که حست که حست که حست که حست که حست که حست که حست  
 با انی که حست که حست که حست که حست که حست که حست که حست  
 حست که حست که حست که حست که حست که حست که حست که حست







معلوم کن که چون جزئی از این کتب معصی را آورد از آن عهد نام  
 الکتاب و کتب را بر آن رسول آن کتب است و این رسول حق در حق  
 هر کس علیه بکشد تا آخر که در این در جواب گفته که کتب علم است  
 اعلم و آن عهد نام الکتاب در آن حق و نیز باید که تمام چه و جواب  
 در آن تمام که لا یعنی خداوند که تو را در آن تمام که هر کس گفته  
 بود دوست ائمه لا آخر قضا الله صدق الله العظیم چون بر این کتب  
 نباید بکشد که در آن کتب که تو را نیست رسیده بود که با فایده  
 بود که اگر ندانید میباید میباید علم آن اصل تمام که با فایده رسیده  
 و صورت آن است که در آن است نه بکشد و دوست چون در آن  
 بود و در آن که هر کس را از کتب و دانستی که این حق و خصوص که او که  
 سر این بود که حق وجود اصل او را با این اعتبار حق خواهد بود و حق  
 ام الکتاب چون ظاهر و صورت حق او بود و او میداند با و  
 نازل شد که فرمود و الله انما که سبب من افانی و التوان الی علم  
 که بعضی از طریقه صحت و الحمد لله رب العالمین  
 حشر و کتاب صورت مصطلح چنانست که کتابت  
 نه از خود نویسنده انجا که در لغت آمده نویسنده یعنی آن  
 لی فی

حق فی حشر نام از آن در لغت آمده یعنی به حرف و در  
 همان کتب پیش تصور و دانسته که در صورت کتابت و دانسته که در  
 حفظ و ام الکتاب نیز از آن توفیق و اول فضل الله ملک  
 ما که در کتب حق است به این حق و این حق از عباد حق و کلام و کلام  
 تمام که آنست که اگر در آن حق بودی و کلام او بودی بر نیای  
 ان شاء الله بعد از این گفتن بودی که با کس شد و گفت الله بکس که  
 والله صلی علیکم از آن و کلام علم با این سبب است که بعد از این  
 یا علم فرموده الله یا بعبر ما که کتب حق است بر حق الی الله که علم الی الله  
 لا ترصد چون در روز قیامت مجرای مخلوقات را در حق خلق عظیم  
 چه بازم با بکشد که از آن روز که نیاید در روز عظیم  
 که در حجب رب العالمین عبودیت که در حق باز گشتند و آن حق  
 آن روز از کتب و دانسته که در کتب حق و کتب حق و کتب حق  
 بود که بکشد فی نفس ما که تا اوقات که کتب حق و این عهد را از آن  
 آن عهد بود که در کلام محمد چنین بود که و الله انما که سبب من افانی و التوان الی علم  
 بودند به که در علم قدیم حق علم که چنین بود که در کتب حق است از  
 سایر اینها و الله و فرق و علم و الله از این حق و اوقات او که



بین ما را با برادر خود که با زنت است از آن او امان او باشد  
 و الله قوه تمام و رحمتی وسیعته کل شیء ان کتبها للذین  
 یقربون ویوتون الزکوة و الذین یمسکون ما باینا یومنون الذین یستقیمون  
 الرسول النبی الامی الخ ایطالع بحقیق تمامه توصیف مدائن و دریا  
 که این رحمت چه حقایق عارف کل شیء چه در کمال شایسته است مدائن  
 موسی کلیم ۴ در توحید چنان صبر داده بود که از میان جمیع نبیان  
 مخصوص شده است تا بیان رسول الله بنی امی علیه افضل الصلوات  
 و السلام الخیات بیاطالع اگر چه صفت است و تا به این رسول نبی امی  
 شده که کلامی دیگر آن می باید که این دید و معروف از حواصی ذاتی تو باشد  
 بلکه بر بر دهنه از آن کتب و بر بر جزوی از اجزای موجودات  
 رحمت را حکم و الله و بهم میجو و ضبط توانی دید که اگر ام  
 دیگر ادراک این معنی نگنجد و نتواند که بر زبان در پیش از پیشین  
 از برای آنکه در کمال نام الکتاب چه این رحمت را از ایشان دریغ داشته  
 و نه شده بلکه بتوارد آن و کرامت فرمود پس اگر نه این رحمت را  
 از آن و هم که کعبه الله که نام آنرا است و در شان نام الکتاب نیست و  
 ۲ ابو الفیثیست چه که این رسول نبی امی چون بوجه دیگر از انبیاء  
 بود آن بود

بود آن بود و خوانی و از طایف جای و جمله این معنی را در نیاید  
 و شک و تردید از یک نویسنده بود که هر سون بتی چه فرمود که کس را که خط  
 باشد و بان کعبه الله نزود و شرقی زیارت او در نیاید بلیغ بود  
 بالو نصرانیاتکم انقل ما حدیث مطابق قرآن باشد که آن بود چه  
 این استطاعت نبود و این رحمت الهی را بر کعبه اشیا و حق محیط و ضبط  
 توان دید که در میان وجود شب و روز فرق نمی کرد که آن چه در میان  
 عاشقان و هم وجود با الهام و العشی نیرد و وجود هر کس خود  
 بود در موضع دیگران غدا و عشق را نور علی نور نیز خواند بود  
 حقیر کرده که چنانکه الله انور من شایه آما چون این عالم را بر  
 نبی امی باین مراتب از انما بقا این رسول اصل رسیده بود و در  
 بحقیقت آن رحمت و وسیع وجود کامل محال بود و در مابعد آیه حق  
 هدایت باین معنی فرمود تا در عالم توصیف در این و این معنی را در بیان  
 ما آتیا الناس ان رسول الله انکم جمیعاً الذین له علیکم السعادات و الاغنی  
 الخ از برای آن در وقت تمام اقرن در مصلحت نام الکتاب را در آخر  
 که صفت الله است و در وقت زیارت مستطوف می کنی که از برای  
 حق سرود و آید و چهار از برای چهار مرتبه که در جنبه کعبه است

بعنا

خواهد در آمد خلف آن لعین رود و گرفت مابین خود و بین  
 شنید و در سجود نیامد تا از آن صفت بفراتر رود و بعد از آن  
 ترا خود مایه من الشیطان الیهیم ای طالب این صفتی وقت تو  
 روشن شود که از سر صدق و افاضه شرف تلاوة کلام قدیم بگذری  
 چه را در باب اسم الله الرحمن الرحیم و چه را در انتساب چون میرده را بدین  
 در قیامت افاضه بدارم ای طالب ای دان که مایه نسبت است نصیب طایفه  
 بین ما هم چه نسبت است از این اسم زوال حاصل گشت و در حقش باور کرد  
 هر که باشد او زلف بوالشیر مایه را انداختن مایه را بر این سیر علم درین  
 صفت خود بود ذات حقیقت اندر حقیقت باقیات حق تا در این صفت  
 دان ای طالب تا شایسته حق باقی خبر چون تر اتم از پیر شد علوم  
 اوست بخشنه حق اسم اعظم است و در خود در حال کسب نشد سجد  
 کرد حق خدا را طلب از آنکه کان و عبادم را خدا داده بود  
 ای طالب اندر کعبه جان صدق الله العظیم و صدق رسول العظیم  
 و سخن حق را که من است مدین و الحمد لله رب العالمین در روز  
 قیامت که ایشان صفت العظیم مایه خداوند کلام حق را طاعت کردند  
 از پیران آن بود در جواب السمت بر علی بن موسی و در کتب و قرآن  
 شنید و صلوات

آید که جلوه که در نطق آمده بود و پیران از روی کار بر می داشتند  
 که در حق جلوه دستور بودند ای طالب و بگویند که پیران از روی کار  
 ایشان را بر افتد و سوا و در جهان کردند آنچه گفتند که کم شیدم غلبا گفتند  
 جلوه در جواب گفتند که ما نه تنها بنطق آمده ایم و پس و کواهی میریم  
 بلکه می شنایم حد و نه کلام و معنی علامت چه در سخن آورده است تا از  
 قرینه جلوه و سخن ایشان معلوم شود که هر شی که در سخن آمده از پیران آن  
 و کواهی در سخن آمده بود و موقه در از تر که چون این تمام برسد و در دنیا  
 فطر نطق به بنیاد بر سخن و در حق و وسعت کلی شئی برسد از حد و ای طالب  
 ای طالب که از خود و آنچه بینا می بیند نصفا علی علم حق و رحمة الله و کم  
 است که از خود و آنچه در حق حقیقت فانی عالمیان است چه خداوند اورا می  
 عالمیان فرمود و در وقت توبه با آن طرف در صلاح از پیران آن تیرا  
 و آن در دست قیامت که کعبه نشان در حق اسما و مقامات و شایسته که هر شی  
 است و بود و باشد و خواهد بود و این و خارج از آن شایسته از خدا ای  
 خواهد بود و آن شایسته اسم خواهد بود و قرآن خود است که از خود و طاعت  
 فی الکتاب به حقش و لا یطلب و لا یابین الا فی کتاب مبین ای طالب و  
 فنا سبقت و یکریست میان قرآن و کلام اسماء و کلمات که بخیل می آید

فاین  
 او را اولی مرتبه  
 فارسی  
 تا رفته تا اولاد

[illegible]



که حق تعالی فرموده و حق تعالی نور را باین دلیل بر حق تعالی  
بود که نسبت با مخلوقات دیگر از آن وجه که در کمال و نور و نورانی  
او چون از روی وجه جمیع ارواح و انوار است اسم اعظم  
نیز وجود کامل شکل و باشد از این نسبت که هر که اسم اعظم را بخواند و درگاه  
و سخن خود را در آن پیشانی صفت جمیع محسوسات را او شوند و نسبت  
که این صفت و قیاس می شود که این کس در دنیا و قافون این رسولانی  
باشد و او را در یافته باشد که حقیقت اسم اعظم الهیت در درگاه او  
از هر اولی که در دنیا پیدا شد که هر خود را رسد که اما حقیقت الهی  
از آن وجه که او رسول الهیت صلی الله علیه و آله و آصل و قیاس تواند بود  
که حقیقت بر همه مقام باشد از هر آنست که اول از وجه برین آدم است  
و آدم نیز است که با حق تعالی خود را می شود و از آنجا که هر کس  
از این جهت از خدا در این آیه که آدم و نوح و عیسی و ایوب است و حق  
رحمت الهی کلام نیست که خود و رحمت و رحمت کل شی و ابی رحمت  
حق تعالی از آنجا که این رسول و صوفی بصفت این از هر آنست که  
که او بر حق تعالی مستقیم در وجه جمیع انسان صورت خلق او و هر چه است  
که او اصل این اعتبار است و ناگزیرین نسبت را پیدا کنی و او را در حق  
بام که از آنست

بام که از آنست و در حقیقت بصورت آن که تواند داشت که شیطان را در آن  
هفت گنبد است و خود در صحنه بار که خدا از آن اولی که خود را با خود  
شد از حقیقت از آنجا که این است بداند و نسبت که هر کس که نسبت این رسول  
این نباشد به بام خود که هر کس که اسم است از این آیه و از هر  
یست که این به و انوار کلام که صفت جمیع محسوسات را او شوند و نسبت  
حادثه از آنجا که این کس در دنیا و قافون این رسولانی  
باشد و او را در یافته باشد که حقیقت اسم اعظم الهیت در درگاه او  
از هر اولی که در دنیا پیدا شد که هر خود را رسد که اما حقیقت الهی  
از آن وجه که او رسول الهیت صلی الله علیه و آله و آصل و قیاس تواند بود  
که حقیقت بر همه مقام باشد از هر آنست که اول از وجه برین آدم است  
و آدم نیز است که با حق تعالی خود را می شود و از آنجا که هر کس  
از این جهت از خدا در این آیه که آدم و نوح و عیسی و ایوب است و حق  
رحمت الهی کلام نیست که خود و رحمت و رحمت کل شی و ابی رحمت  
حق تعالی از آنجا که این رسول و صوفی بصفت این از هر آنست که  
که او بر حق تعالی مستقیم در وجه جمیع انسان صورت خلق او و هر چه است  
که او اصل این اعتبار است و ناگزیرین نسبت را پیدا کنی و او را در حق  
بام که از آنست

سوره  
تین



شد  
 باو داشته باشد و حال آنکه این صبیح الله در مرتبه انا که داشت رکن  
 نداشت و اگر چه در الح نیز بود باینکه داشت با بر عرض کلام آنکه آن  
 حق بود که در ویم و حیان کاران بود و این بنظر می آمد  
 والسلام **قوله** این الذین قالوا ربنا الله ثم استغفروا  
علیهم الملائكة لا تخافوا ولا تحزنوا و انما لیجنه الی الی **قوله**  
کن اولیاءکم فی البیوت الدنیا و فی البیوت الدنیا و فی البیوت الدنیا  
و لکم فیها ما تمنون **قوله** لا یستغفر ربهم و من استغفر لکم فی دعا الی  
الله و یجمل صلی و قال ایقن من المستغفرین **قوله** لا یستغفر ربهم  
و یجمل صلی و قال ایقن من المستغفرین **قوله** لا یستغفر ربهم  
 حیا جلاله و ازان ملک تا چون نظام ماطه انداخته تو کو کوبین  
 آیات تو در حقیقت کشد که تو نظام روزیبت از فضل کمال تمام  
 اوب و دست داشت تا است و این وقت و ذات تو **قوله** لا یستغفر ربهم  
 و این کاشیا هم قائم باوست **قوله** ایمان ذاتی که وصفی است  
 فضل بر ذات ذات است **قوله** بود و خلقه کرد از ان از ان  
 حیا مومنین از هر لباس **قوله** کرد در بر حق جبر ای شناس  
 از هر لباس که در فضل شست **قوله** رویا شد از حق از فضلها  
 درشت

درشت چون آن زمان که مومنین از خود خود بود  
 اول از الله در کبر و جوان **قوله** ایمان است او فانی از غیب دل  
 پنج **قوله** ایمان است او فانی از غیب دل  
 هر یک مستد ازین جو هزار **قوله** ایمان است او فانی از غیب دل  
 کردی از فضل و این **قوله** ایمان است او فانی از غیب دل  
 اول از تو دیگر از دستیا **قوله** ایمان است او فانی از غیب دل  
 زان ملک هر روز از حق **قوله** ایمان است او فانی از غیب دل  
 میکند بر کرد تو هر روز **قوله** ایمان است او فانی از غیب دل  
 یک **قوله** ایمان است او فانی از غیب دل  
 داشت چون مقادیر **قوله** ایمان است او فانی از غیب دل  
 وای بر شیطان که منتهی **قوله** ایمان است او فانی از غیب دل  
 ای طالب منور غیبه **قوله** ایمان است او فانی از غیب دل  
 جاد و در و در وجود خود **قوله** ایمان است او فانی از غیب دل  
 وجود و دست و د و یاد **قوله** ایمان است او فانی از غیب دل  
 حکم بوم کالفا **قوله** ایمان است او فانی از غیب دل  
 توانی کرد که مقادیر **قوله** ایمان است او فانی از غیب دل

پنج



طه افند و لیکن چه سود که راه بیت المعمور باین کیفیت نذرند  
 که آن جبرئیل امین مقدم الجیش از برای او فرود که آن بین و بین  
 سبحان الله تعالی با عتق نذر و نذر من بعضی آنکه با هر قیاسی که در  
 اندر درین مقام دلیل کلیست که آن خداوند عالمیان و ملائکه وجود که  
 و کان درین مقام محسوس که فرمود همه اشیا محیط از کار و کار برای  
را درین عالم کار قال النبی علی ما طلعت الشمس افضل من  
یوم الجمع ای طالب اسرار حق که کار خداوند از اوید کار چه  
 بداند که مناسب در میان نفس و روز جمیع نیست که شمس طلوع  
 نکرد که افضل از جمیع باشد بلکه از او حاصل باشد مناسب است  
 که خداوند بسیار است که بواسطه نور او ضلالتی محسوس نمیکند  
 شامه و صیدانند که در حال آنکه روز جمیع که آن جبرئیل است الاسی  
و المرسلین آورد از حق و علام حق در راه صورت بهضاد  
 و حال آنکه افسان بر این خاصیت است که بواسطه نور او ضلالتی  
 محسوس روی نمیکند پس در این حرات بهضاد را خاصیت ذرات است  
 که جمیع ملکوتات را محسوس و معقول روی خود را درین درج  
 بهضاد بیند بلکه از آن احدیت تعالی روی خود را درین درج بهضاد  
 دید که خود

ع  
 معرفت

دید که فرمود لا تقدم الله الا فی یوم الجمع باین طالب  
 فضیلت نعم که کجا و فضیلت مراتب بعضی از کجا اما مناسب  
 کلام در بیان هر دو این بود که کجا اشیا ظاهر را بر کجا محسوس نماید و کجا  
 و کجا محسوس ملکوتات محسوس و معقول را در خود می نماید و ماه که جو  
 هم و مناسب است ملک افسان نور از افسان محسوس کرد و قیام تمام اوقات  
 و اوقات خود قیام تمام هر دو است و باین فضیلت از بیان آنکه  
 نفس و نار محسوس برستند شده بودند که این فضیلت در ذات این  
 فناء بود که این زمان از این حیات تا اوست و ظهور کثر و السلام  
 ای طالب بدان که در کلام مجید حق و لی جمیع در صفت قیامت  
 میفرماید که لا ظلم الیوم سب بدلی این است که باید که قیامت نشود  
 و آن یوم محمود در میان نیاید وجود ظلم و تقوی نشود و برتر از حق  
 باشد و در نیست که حدیث بخیر صادق می باید که موافق کلام قدیم ملک  
 علم باشد پس از جمیع سیدگان و سرور خدایه موجود است  
 خیر و او که از اسم ارباب السوء من جانب المراسن قاتل  
 و لو حیوان فان فیها حقیقه الله المهدی علیه السلام و در حق و معطیات  
 جورا و ظلم اگر نشود که نیکو خدایه و خداوند مطاع و موافق در

میان آتیه و حدیث چون خواهد بود و چگونه راست آید معلوم شود  
 تا علم الیوم که وجود کبریا الله سبحانه و تعالی چه ظهور در ظاهر جلیند  
 خود خواهد کرد که کتب مثال اوست و مادی و مجرد عالمی است باینجا  
 مناسبه نام و بیست الله است که حکم تا ثانی انعمی الظالمین ظهور انعام  
 عادل از انعام است که عباد الارض عدل او قطعا کمالیت ظلم و جور را  
 ایشان را با و است چنانچه در بیان دایه الارض که کم فروغ از مری ابرام  
 جای اتم خواهد است که در دوران در زمان اویوسف رو کند و یوسف و یوسف  
 خواهند شد و در این حکم حدیث نیست و حکم قرآن که خود یوسف  
 و چون و شود و وجه با اتفاق اصل ظاهر در روز قیامت خواهد بود  
 انی طالبی اگر میخواهی که آیات بیانات ذات صفات را از روی  
 تعیین دریابی و بیاویزی تو حیدر و از سر که مخیر کنی در نظر و نظر  
 را این دان و بدان که بعضی دارد که در وقت ظهور دایه الارض  
 خواهد اند از سابق خبر صادق و حق رسول و حبیب خود که تعالی  
 در میان از حق او اند صلوات و صلوات و صلوات باشد که باینجا  
 که بسیار خواهند شد از شکست زین و کها و ام و حق هر کس که هست  
 آتیه چون دایه الارض ظهور کند که از زمین آید است که بعد از آن  
 حق لا ینفخ

حق لا ینفخ آتیه آید و خود اند و باقی بر مسلمانان و مسلمانان نامان بر  
 اند که چون از این شرط است که یک باید و بعد از آن از ایمان که فرمود است  
 نه توبه فاسق و فاجر و جزای صادق نیز برین با طاعت که در آن وقت  
 نماز بر این مسلمان قبول نیست از آن جهت که دایه الارض در هم خواهد  
 که بیشتر از ظهور دایه آتیه نکند که بود تا بعد از آن انحصار موسی که  
 چه دایه داشته و سیاه شد بخلاف اهل توبه و سوره بیشتر که در و خوی  
 صلوات از این ظهور این اوزن با بیست گفتند و در وقت شش رو  
 که انهم بعضی و چون بوم بقیض فیه الوجوه و لا تسود وجوه یوم ذی  
 الوجوه بدان رو سیاه که توبه نکرده بود چون دید که دایه ظاهر  
 شد و توبه او قبول درگاه چه خزن نیست چرا که از دور و دراز میگردد  
 و این حال از دور و خالی نیست یا نیست که به وجود خیزد دایه الارض  
 نیز و است با انکا و کلام آتیه دارد این مسلم عاصت از این که اند و  
 که بقول او دایه ظهور کند همین حال خواهد بود اغلب وجه است  
 که از غایت شیطنت که دارد به وجود دایه نمی نهد و نمی تواند بود که اگر  
 را بر روی که دایه ظهور کرد و او بی توبه و ایمان بود و بدین  
 تحقیق و تبیین که از اهل دوزخ نیست هم که آتیه و هم که حدیث







این جیبان در مرتبه یافته بود فقط کلام ملک علام به ندرت  
 فرمود که شوقا ای سار و شوقا ای بکون من بودی هم بمنزلی خنده  
 بسیار بنیاد داشتند و ~~بسیار~~ لکون و اشهراد بقدر و منزلت  
 خدا الله ای و بر منی ~~بسیار~~ نزل که الله تا قدم من ذبک و ما تفره  
 برسی که در سور و نوح انانجی است که نوحا و بایز نایب است که قدیم  
 النجی لا ینفع الذین کفرو باهم و لا هم ینظرون ~~بهم~~ و جبهه نیز  
 آئینه بودند که جیب چون حفور کنایان بنشین و پسندیدم  
 نقی کلام الله و دانست که دیگر جیبان حواسند آمد و برادران  
 او حواسند ~~بسیار~~ و در فرمود اذ احب الله عبدکم لم یفرقه  
 دنیا در پی مقام نمی بیارست که اگر بیایان بود حواسند خود  
 بجای حواسند رسید که و لو ان ما فی الارض من شیء فقام و ~~بسیار~~  
 من بعد و سببه اجر انشدت کلمات الله اما ینم من ادر که اگر گفته  
 فدا که الصلوة چون یکی در عالم و جبهه فام مقام جمیع کلمات  
 شمع شمع که خود آن آئینه از من قد ما جمیع که در صخر  
 این فوج میزد و در آن حواسند کرد از ندرت حق کلام  
 و خدا و بر سو کلام سحانه ما اعظم الله و لا اله غیره سبحی نیز تعالی  
 عاشر نون

بسیار

قاله که لو لم یفرقه الله عبدکم  
 و لو ان ما فی الارض من شیء فقام  
 من بعد و سببه اجر انشدت  
 فدا که الصلوة چون یکی در عالم  
 شمع شمع که خود آن آئینه از من  
 این فوج میزد و در آن حواسند کرد

عمر بن عبد الله

عاشر نون قوله ساله یوم تبدل الارض الى ایه که چه خبر  
 داد که روزی که بدل شود زمین بنیز زمین که سر کس کسب  
 ادر که خود از خلوقات از برای غریبان کرده اند و در حقیقت  
 گفته اند و خلق مانیات و موجودات بیان فرمود که تا بدل  
 ماحول خود شوند که آن آشیای بدل بکند و کلام شوند شک نیست  
 که در آن حالت حکم کن الملک الیوم لله الواحد القهار و حق خدا را  
 کلام حواسند بود و این روز شک نیست کام و راست که ~~بسیار~~ کل شیء جمیع الارض  
 کلام و ملک علام حق و لا اله الا الله و فرموده اند حق حق نقطه سبب سرگاه که ~~بسیار~~  
 این و بر این آشیای محیط ~~بسیار~~ سر بر آشیای نقطه حق صلیط  
 قوله تعالی و لقد آه منزلته اخرى عند سدره المنته از آن  
 وجه که در ~~بسیار~~ خدایتها عبارت از وجود اصل موجود است  
 نقطه عند من درین محل مناسبت با مقام دارد که فرمود روشن  
 کرد اندک و ما کان قاب قوسین او ادنی یعنی نور ذات حق آئینه  
 که نزدیکی در خدایتها دید فرمود که این قرب بمان تا به غایت  
 بود یعنی تا و ابر بود که به وجه است تا کلام بشود و چون  
 از لام الف و جارجوی در خدایتها خبر دار بود او ادنی









العالمین کرده است و مدینه بصره استیم بخیر آمدی باید که بدانند  
 چنانچه کعبه الله مدی العالمین است و از آن وجه که در کتاب  
 است از کتب جمیع باوره است آن سوره را نیز مخصوص باو  
 باشد و سبقت در سوره علیه السلام فرمود که فاحکم الکتاب دو  
 تنزل **بسم الله الرحمن الرحیم** و در حجت بن یونس الایه بالیها  
 انما قد جاءکم موعظ من ربکم وشفاء لافی الصدور وروند  
 ورحمة من ربکم قد یفضل الله ورحمة فی قلبه فینزلها  
 جامعهم ان کتاف اهل بیت من کفی فلو لم یرض فی اذنیهم الله  
 عرفوا واهم غدا ربهم ما کانوا یغیبون قال لا صلوة الا  
 بام القرآن بدلیل بیان خدای که در جحش جده اقرده است ام  
 الوان ح حلیف ابوالنضر است جده از بزی الذور و قد اب بیان  
 دلیل قول صحیح و بی خودی آورد که فرمود بود که انکلام الله  
 النطق ما کان فی حجر اما انهم من رجا لکم و لکن رسول الله و حاکم  
 السابق از بر او ان توبه در صفا بام الواسع و السلام و ابن  
 عم در جحش جده آمده است که صوم باز استادن از کلام نیست  
 غیر کلام خدا باشد و بدان حاله میفرمایند که کتب حکیم حکیم  
 کما کتب

در حدیث  
 در حدیث

کما کتب علی الذین من قبلکم یعنی از فرشتگان است معلوم میشود  
 که صوم تعلق کلام خواهد داشت از نیاید و صدها نشد  
 و دلیل ضابطه یکدیگر هر چه در جحش جده آمده است که در جحش  
 که سبقت در جحش جده باشد در بیان یکدیگر الواسع  
 فرموده اند که چون ملک در صورت نشان در میان  
 می آید که شش هزار بار داشته باشند سیمانه تالاف نمایند  
 الله در توبه آمده است که نشان بخوانم و بافریم که  
 حاکم در میان می آید که در میان آدم را با فریدم که بر  
 صورت ما و محبت ماست بی آن ظهور که در جحش جده  
 که ما میگویند که باید که نگاه دارند ایشان انکشافند که  
 حاکم ایشانست که بر صورت جحشست و فخر جحشست تا به  
 در حدیثی گفته در که دجال لعین در کشتن اند رفت  
 بواسطه انکه هر که در ملک در با نند و هر که باید که  
 حقیقت امام استغنی باشد بدلیل حدیث صحیح و غیر  
 اتم علم که فرمود انما الله و حاکم انما و در جحش جده  
 در آن ملک که فرموده اند که باب سلطان ابی انبه



آوردن اند که در وقت نماز و در وقت دعا و در وقت استغفار  
 بود که در سوره برای منع شرکان بخوانند از خانه و یا که ام  
 الوائز او کرده بود تا معلوم شود از وی علم الغیب و علم البین  
 که شرکان بخوانند این همان و چنانکه در آیه مذکور در آیه  
 گفته در راه خدا که من انزل الایه بر دو و دو و یکصد و یک  
 بنام و ظهور معانی این است باینکه من انزل الایه بر دو و دو و یکصد و یک  
 داشته تا معلوم شود که گفته در آیه من انزل الایه بر دو و دو و یکصد و یک  
 الله که کلام حق صادر و علم و وحود یک در یک است بود که در  
 خدا و سخن خداست و السلام الله که صلوة حسن او که  
 بنجامه وقت فرود بود و از ده یکی قرار گرفته که آن  
 چای و نوره اند که هر دو اول ده بار بخند نهاد در  
 میخانه که از برای آنکه بعد از علم است که در آیه مذکور و از برای علم  
 از این بیان آن چنین معلوم میشود که در اول ده از برای آن  
 شده بودن است که با کلام از ذکر آن زیاد ترست و گفت این  
 معنی از بیان نه تنه در گفته و کلام دعا و نفوذ است و از  
 که بعینه بعینه صفت و السلام هرگاه که بنده خود کتاب و حق  
 خود را

اینست که در آیه مذکور  
 من انزل الایه بر دو و دو و یکصد و یک  
 الله که کلام حق صادر و علم و وحود یک در یک است بود که در

خود را بر کعبه اشیا و منسوط و در جلاقی قیام که در سینه و کاند  
 فید کرده اند و در زندان و در زندان بنده توقیف نمیشود و کشته  
 که اند آن ابراست که پیشین مقام عالی او را از ضایع خود در  
 وقت وفات بدعا خوانند که گفتند توقیف الابرار در آن  
 حق در حق چه حق چه حق فرموده اند که اگر کسی بخواهد که  
 انکس که فرمود که کتاب را در وضو بر و رسان ستر انداخته  
 باشد خود را میفرماید که او در عالم کشف این معنی را فاش کند و خود  
 بود در آن وقت که این را با فاضل بدین میخواند که و ما کان  
 این بیکه الله او و جبار و من و از جانب او برین رسول الله  
 حق و از برای آنکه کتاب حفظ و عهده ما کتاب بنیطق انبیا کتاب  
 حفظ و فاعلم که بنده حق فکر صد کم بود و کم بود است  
 چه این کتاب است که هم در سوره قطعه الله است که بگوید  
 ما شایسته و عهده ام کتاب چه آیه ای که که دانسته اند  
 خود و انسان کامل که نظایر ذات صفا دوست خود  
 بین بوی این از برای ظهور حقیقت این معنی راست است که فخر  
 ظاهر دانسته از بوی چه نسبت کرده اند از برای آنکه احسان و خود

بشیر  
 با حق صو

رب العالمین مالک یوم الدین چه در بیان ج خلیل خود مینویسد  
و که نگنزدی ابراهیم ملکوت السموات والارض و لکنیت من انوار  
و درین حالت تنبیه مینویسد که هر که در ملکوت سموات والارض نرسد  
از موقوفه آن بجز اندوخته و ازین بادهای جنین معلوم میشود که چه دانه  
از ارض چه در فضا رحمت شیاطین عینیه بیدار سازند که آن درم خود را  
شکنند و بنیت و نفوذ کردارند که کوفتین بقدر دندوبی بوی خود  
و عیس و تعلیه صرف بودند که فرموده اذ وقع القتل علیهم اخرجوا  
لکم دانه من الارض لکم و ان الناس كانوا ایاها ثانی بقون  
فدری قلب و بر که در فتح تاج چون نماز از آسمان آید و گاهی  
آی آیه از بیان آن جنین روشن شود که چون صراط از آسمان آمد از  
برابر رفته که مناسبه او باشد و رسالت مقرب آسمان و کلان قیامت  
شدن بود تا آنکه در قیامت بطور المسجد الحرام شد که علم آسمان و وحدت  
که جان آن وجه باقیست که کلماتی مالک ابو جهر و چه در بیان آنند  
العلم و علی باجهاب فاحمد مینویسد که نهاده عید نبی ابراهیم کنست  
مع انبیا و شتر و صراط معی هر برحق حیرت او باین اعتبار حاصل بود  
که بای علم او واقع شده است که دلالت خبر میکند و آن مفتوح است که

فرا رسد و بطریق قبیلہ تشریف آرد در این حالت  
چنانکه آن روز در خدمت پادشاه رسید







که طمعه الله در آن کتب از خود وجود آمده بود که آن طمعت را از  
 از برای آتی و توفیق نامتناهی همان بیان میکنند که الله  
 از من قبل و من بعد تا آنجا که کلمه الله فرمود که و احیا بالصلوة  
 والذکوة ما دمت حیا که در حقیقت حبیب رب العالمین  
 علی الصلوة و الذم تا نور الوصیت را چه در حدیث آن قرینه  
 صحت و بر و واجب و فرضیه شد از برای آن فرمود  
 که حبیب آتی من دنیا که ثلث طیبها و نساء و نازقة عین  
 فی الصلوة صدق الله و صدق رسول الله که حقیقت این مسئله  
 از آنجا در یابید که در وقت وضع حمل رحم از خود فرمود  
 آتی نذر الله لرحمة صوما فلن اکل الیوم اشیاءا الا انما  
 به یومها کلمه قالوا بحکم آتی که خدا را و در جواب گفت  
 قاله مؤمن عند الله ان الله یزق من یشاء و یزکب الیوم  
 که این سخن بجز بود و بحسب ظاهر بود و قول نبود بجهنم سخن  
 خود که از نذر ما نذر و معلوم خود را نه گفته باشد با حق  
 خود که بفرموده الله سخن را بجز نکند بیک بر فرمود که قاتل  
 الیوم در شان اول العلم علی من اتبع الهدی و این که  
 در شان

در شان آن بجهنم بود که هم معارج الیوم بود و آیه  
 اکلکم تسبیحاً تموی بیان بقیاست بدلیل بانه تسبیح است  
 اتم الکتاب که فرمود بحواله ما شاء و نیت و عهد ام الکتاب  
 تا معلوم شود که آتی تا بنفد ام الکتاب که در حدیث صبا که کلمه  
 ام الکتاب را بجهنم داوایان معنی که فخر ظاهر این متن نیز از  
 مسیح این امر که او شد که هم جملین قبل مسیح و بعد عبارت ازین  
 و جریست از بیان جمیع پیغمبران دو پیغمبر را چه و تاب وجود در این  
 صبا حکم و حکم بان مناسب داد که این نیز از خود و کلام ما فهم  
 و این که بر وجه ایشان کتب خود را بود و کلماتی شده که از  
 شایعها نیست که فرمود و ما علم تا وید الله ان حدیث حبیب  
 خود را که چه آیه در بیان آورد الله که فرمود که زهر و سبک سوره  
 نبوه و آل عمران در صورت مرغون در آیتان خود آمده  
 امروز نیز بماند رسید و بظهور پیوست که معلوم شد که در حرف  
 سخنانگاه دارند آیه ایشان نیست بغیر از آن که در اول آن  
 از برای ظهور این معنی فرمود سبحان الله الرحمن الرحیم اتم الله الامور  
 الی الیوم و صدق الله العلم و صدق رسول الکریم و سخن خود از این

ان تدعوا والحمد لله رب العالمين يوم نزل الله تعالى على كرسية  
 وانا اقوم عن يمين الله اين حديث صحيح از طرقات بيان آيد  
 خبر از ان حديث صحيح ديگر مي رسد كه خود آية الكرسي را در قيامت  
 تا خزانة حق در صورت رجل در آورد تا معلوم شود كه نزد بر  
 خداست كه كرسى حقيقى الله است در باب اين طالب اگر فهم  
 داري و انتم چون بر حوى را كه بر وجه است با دعا بآيه  
 كنى اعيان از وجود اى بر آيد چنانچه از انا الله انشئت و من الله  
 سميع و شفيق استخوان بين صادق يا شريف حوى كه خود  
 الملائكة يدعونهم عليهم من كل باب سلام عليكم اى و انتم  
 قلنا انما اجتمعنا الله والحمد على ان يا تو قبل من القرآن يا تو  
 بنفله آتيد اين حديث را در صورت جواب خود و كاهران نماه  
 اول الصلوة را با فرك اند و از اين قرآنى صلوات فجر خواسته  
 كه اكثر صلوات فرض بود كه چون اهل را شنوا شد آورد بطريق  
 اولي كه اكثر را شنوا شد آورد تا دانند اينها از مديان آيد آيه  
 كه چون است كه قرآن فرمود و ما در صلوات بوازيه را الله صلوة  
 بقرآن قرآن درست بنود بگفتن فرض ديگر و از روى توحيد  
 تضمين اين

بسم الله الرحمن الرحيم  
 الحمد لله رب العالمين

تا اين سوره بگفتن فرمود كه ولا تجزى بها و ما را در انست  
 كه فرشتگان و انتم تا كماله گفته تعلم ما في نشر ولا علم  
 ما في تسليك اينكه ان علام الغيوب حقيقته اين نفس را بوجه  
 از وجه از بيان علام الغيوب ميتوان دانست كه در بيان  
 قرآن مي نمايد را بوجهي نشر و بجهي اند و بيان مي كند كه هر كس  
 فرود آيد حلقه كنس بين حق كه وجود حق پس بويست با كماله  
 كه همان و حقايق از او ظهور مي كند فرمود بود كسب على نية الله اين  
 اما اين نفس وجود ذات حق بود كه در شمس جوار در صورت  
 امد فقط روى نمود على كه در ذات خود ان بالحقه بود  
 در كسب بالفضل روى نمود از بركت اين بيان آيد اگر سي در  
 صورت رحمة در آمد كه موقوف آيد بر خيانت بود و دم در ان روز  
 كه يوم نزل الله تعالى على كرسية و انا اقوم عن يمين الله حقيقته  
 اين بيان را از ان حديث قدسي بر برده رب در اين حديث كه خود  
 گفت كنز الحقيقا فاحسب ان اخوف خلقه الخلق والام على  
 من اتيه الهدى بوجهي تا كماله الله از بركت آن فرمود كه بار  
 ديگر كه بايم هر چه گفته ام انرا در بيان آورم كه اول كماله است



که خود است بعد از آن کلام که هر کس است از کتب گفته بودند باطله بعضی  
 از وجهی عین حقیقت که در بیان آمد که بعد از قدرت و وسعت  
 کلام است بعد از آن کلام که خود است از کتب گفته بودند باطله بعضی  
 کردن فرمود که تا کلام الله الطیف در بیان ما که گفته که غیر از آن نیست  
 و در بیان ما که گفته که آن نیست و فوق این قدرت است که معانی  
 و حقایق را نشان با قدرت است و در آن با فعل از برای  
 ح الله به صورتی که هر کس که میگوید که است بر آمد و بر کسی نرسد  
 اعلان فرمود که کس که نمیگوید وجود بر حق میگوید در افعال و فرمایند عالم  
 علی هذا و التمس انما حقه که گفته شد که بسبب صورت است و تا در حق نرسد  
 است از بیان این که گفته نطق خدا را داد که هر کس که میگوید حق را بر سر  
 بدو را از همه و هم و کمان بیرون شده و این در حق تعالی احد  
 در تو هم در صورت در بیان و در بیان ای بر در هیچ حال نسبت  
 باین بیان آن که گفته میگوید که نسبت نفس از حق برکت  
 بود و التمس که کس که میگوید که در آن و اگر کس است اما در  
 و به که عمل و فرمود است و غیر از خود در در کتب نمیگوید که خود  
 رجوع داشت و اگر آن که هر کس است با خود حقیقت شد از برای آن  
 ح روح الله

و کلام الله فرمود که تعلم ما فی نفس و لا تعلم فی نفس که الله عالم الغیبه  
 ح خداوند از که اسلم و زمین را و خود را کتب طالع و کتاب و این در  
 جهان گفته است طالع این را از برای خود کردن فرمود که بگوید  
 این در حقایق طالع است که حالند در محل حیات طالعین  
 از برای آن گفته که از حرکت این طالع و اعلی حیات در  
 طالع و سجود بود از هر خود از روی طالعیت فرمود که طالع  
 از من دارد آنکه بعضی خود نیست و اعلی حیات و سبحان فرمود  
 آن ذات که سجود بود از عالم حاکم داشت بواسطه آنکه بر زمین سجود  
 و اعلی حیات بین طالعین باین اعتبار گفته فافهم و التمس و الله ح  
 الی دار السلام از برای خود و السلام ح ای ح که در این خانه بود  
 از حقیقت فدا و او بهرستان که گفت روز نهاده از زبان آن  
 ح که چون بیشتر معلوم شد که هندوستان آن سواد کتب است  
 که بر وجه داشت ح حلیفه الله لا یومر ان نطق الله که حقیقت خود  
 او است و التمس باین دلیل و علم آدم آن سواد طالع را از زبان  
 که روز شده است و حقیقت است و ظاهر شد ح حقیقت است  
 که ذات حقیقت ح در آن کتب سواد و حقیقت و رو به پیش بود

بعد بخلاف این که روز رجعت که در خود نیم درختی چه درین  
 مقام قوله چه مبارز از راه سواران بازگشت مبارز یکبار و اگر نشد  
 ادم را دایم سر بر سر تا نباشی بخوابی <sup>خوابی</sup> این  
 فرموده اند قوله چه راه رو چون راه بر یکدیگر نهد در دو  
 عالم دین بزدان بگذرد - <sup>عالم</sup> الله صدق الله العظیم اما اگر از این سر  
 خود بگذارد که دین این جهان و آن جهان یک شود که بوجهی بود  
 بر این که در آن جهان ماحور شوند درین جهان هم ماحور خواهند  
 شد چون چه یکم و الله الاخره و الاولی و قیامت اشباح از خود  
 اند و کتاب بکریم می خود چه والسلام شوق رتبه با اباها الدین  
 اعتقاد ان تستحق الله حکم قرآن و یکنیز غنکم سبائکم و غیرکم  
 والله ذو الفیض العظیم هر گاه که غنیده اند ایمان این باشد  
 که قرآن و قرآن بدلیل صدق المتقین بر سر وجود متقین  
 که از حد این چه که رب العالمین و مالک يوم الدين چه قرآن  
 شده باشد نه نسبت که امام و هادی تواند بود و این خبر که  
 این قرآن را مهدی نداند کافست از برای آن که مهدی موجود نیست  
 اگر حقیقت خود را ازین قرآن در بیان نیاورد بماند که هیچ کس  
 که از اصل

و مهدی و امام تو را بنابر کلام

که از اصل ایمان باشد و را با من و مهدی قبول نخواهد کرد  
 این آیتا جلیل الله تعالی عذاب بسیار کس خواهند آمد چون  
 بر این معنی رسیدند با هم مهدی بنودند پس وجود طلق  
 که با این سر رسیده باشد و بر تقوی و زهد و ورع و پاکیزگی و شرفی  
 نباشد بنگهد که بقوله قرآن که کلام قدیم چه که علم است محمد  
 او خواهد بود اگر نگار این معنی کنند بقوله چه خدا انصوری  
 خود کافر خواهند بود که بقیه لولم یؤمن بعضی و کفر بعضی  
 او لکن تم الکافرون <sup>صفا</sup> در روز حبه که بوم المیزید و عبد المؤمنان  
 و چه که کاین است از برای ادا حق او و در آن سبب بازند  
 در خلق عالم میدید از برای اجماعی تا دالالت برین که عفو  
 قدر و رفعت ان صلوات کند اما چون دانستن این سخن چه  
 خضر در سبب باز شده است از سنت آن و تقدیر از برای چه که  
 لم یزل چه که از برای آنکه ان سه نام که بر <sup>بچه</sup> از عالم ازل  
 بتین محیط است در سوره حمد سبب بازند که رسد که معبود حقیقت  
 چه که آله و انتم علی من اتبع الهدی و این که سوره که ان  
 لبنت الله صفا در روز حبه که معنی است بخوانند از آن و چه

که من موراخست دلیل تحت آن حدیث است که آن حبیب رب العالمین  
 ع و علی السلام فرموده اند که هر کس که سه آیه که باز در این سه صلوات  
 از اول سوره که این خواند از شر و حال لعین ایمن باشد که در دنیا و آخرت  
 فرودمان بود که آنجا سه آیه ای که باب ملک کان و السلام آن  
 حدیث معتقد در که دعای لعین عقید را با خدا مخل میخواند که در دنیا  
 میخواند بود که آن التوی باشد که شرکان بس لعین از اینجا درود  
 و فریاد است که بر آن التوی بعد از آن سه صلوات طواف و بایست  
 کرد و آن وجود اصل علیه الصلوة و السلام که آن حدیثیه العلم فرمود  
 از آنجا که آن بود از آن التوی بود که معتمد در دنیا و آخرت کلام  
 و ملک کلام ع و حبیب خود را که منع فرات من قدیم و بیان  
 او فرمود بر این آیه تفسیر کرده فرات فاذا قرأنا فاتبع قرآنهم  
 ان علیا یأمر به و حبیب که از این آیه آن سه صلوات بود که این آیه  
 که وجود اصل او را سبب حشر بود و حال آنکه از کیم کردن که از  
 ترکیب است چون من فرمود بود پس که در بیان توانستی آمد  
 و آن وجود بقوله این وجود که در آن حال و تقدیر صلیت و کلام  
 خواست کرد و وجود که کرم خود کلام الله فرمود بود که هر کس که

ست علم

ست علم که در فخر او ظهور کرد و بیان تاویل کلام قدیم  
 خود فرمود که اگر فقط ترکیب بود تا تصدیق حدیث من نور واحد کند  
 با آن از آن رو که کلام الله بود بین خود آن بود حلا و کس بعد از آن که  
 و مال بود که آنجا تبارک و تعالی علم کرد و در آنجا فرمود که بین و مال بود خود را  
 هم فرمود است علم که در آنجا احلیت و جهت تاویل و بیان که نور علی نور است  
 نور و منیت و موافق کن باصل که بیست نه حرف بود که هر کس که در آن حرف  
 غیر خود بخواند که از زبان ع و آ در بیان که لام الف حرف بود که در آن حرف  
 الف البیضاء که از زبان ع و آ در بیان که لام الف حرف بود که در آن حرف  
 غیر و تاویل و بیان و دلیل ذکر روشن است که آن کلام که در آن خود  
 بود او را کلام بواسطه همان و آن کلام را که ترکیب حرف بود چون حدیث صلیت  
 و توریث و غیره کلام بواسطه آنکه هر کس که در آن حرف بود که در آن حرف  
 خود در بیان اصل خود را دید که کلامی که از این آیه که در آن حرف  
 بعضی حرفی بعضی کلمه الناس فی المهد و کلاما بعضیه علیه من دارد که  
 مهر مقام ترکیب است و کمال سه و سه سال که از این آیه که در آن حرف  
 مرکب است که اگر در مهر نمودن و سه و سه سال نمودن و غیره که در آن حرف  
 آنانی القاب استخوانی فرمود و این کلامی که در آن حرف و سه و سه سال



اهدیه نماید مانند میوه در از انکه بگوید خدایم  
 صبر کن که خداوند را در روز قیامت

اگر چه چون خدا را بر تمام و مقدس و دهم چه حجب آن علیه افضل  
 و نزد آن معیت که میز خود جلوه کمالی عالم اعظم آن آورد که از برای  
 آن میز خود که معیت که چه از جنس او بود که بس و نور آن یکیم  
 اینک من او بسین علی هر اوستم از آن وجه که باین کم بود بدید  
 فرود که من او در آن رکعت نماز در آن الصلوة آتی اند واجب کرد  
 بود بر برون بقی آن خود و من واجب فرمود بود بر توبه اعطاست  
 حجب آن که با افضل الصلوات و اکمل النعمات تا به باشد که آن دو  
 یکی نافذ و یکی نفی بود که در قاعده چه روح است که این یک است باز و تا  
 صلوات واجب نیست و چون آن مفت کتبه و هر را که اهل است بهشت  
 می بایست شد این نیز فرمود که تعب علی ثانی و من کم است الا و من التوبه  
 و اخیر الا انی صدق رسول الله و از این هر روز است که چه خدا نام  
 و سر بر آستانه چه چه صدق داده بود که توبه الصلوة الروحانی  
 بوم کان بعد از آن حسین الف سینه توبه از آن باز آمدن هر اندر  
 و در این روز که در شب حرم و در غیبت کشن بجان صلوة چه روح انان  
 که قدم الجین عالمی است میز خود که آن سینه و سینه سبیل عالمی نور  
 نفوذ کن بود تا مفتا و دو باشد که تا بجا هر حرف و نقطه علم معین  
 مفتا و دو دو

مفتا و دو دو و مفتا و دو و با سینه آتی بود که بوجوه آن روح  
 موقوف باقی نام تمام قدیم آتی باشد در مصاحف ملک از اسمان آمده بود  
 که در خود آتی نیز چنین بود که از مصاحف خود خود و از سینه  
 خطا خوان تا که در قیام کرده اند و در خود که بجهت و در خود  
 بپوش آتی کند فی بوم کان بعد از آن حسین الف سینه که آتی نماز در مصاحف  
 در آن بجا هر حرف و نقطه صورت کتات فیه بود و در آن نیست که آن دو  
 و در دو که این ضایع از خود کرد که کلام الله و روح الله بود و در کرم  
 قدیم علم خود را سخن خدا و علم الله دانسته بود و بین و تحقیق و تحقیق  
 این سخن از معنای آن علم و خداوند و علم الله چه از اجاست که در  
 نظام قدیم علم و علم چه روح که در آنست که نیکوست که بسین از  
 و در آنست که حقیقی و در آنست که من او در آن رکعت نماز که اهل  
 بهر دلیل خوان میز خداوند آن عمل است صحت نیز فرست هم بر سر  
 آن آتی به در این سوره است که فرمود تا بهر صلبان آتی بهر  
 که علم و حق در آنست از برای آن صلوة با فرات درست است  
 که در آن آستانه آتی چه که در سوره مواج که در سینه که سینه صحت  
 در در آنست که در سینه فیه که تا بهر الله حسین تا بهر حق











تا به بود که این است و نیست که حقیقت اینها برین  
 ماحور باید معلوم کنند نه بیک در در آستانه صفت کردند  
 ای خدا که کاشف و معشوق یکی شد در غیر موقوفه خدا این خدا  
 دان در جسم با کمال و با یکون و صمد با شریک و انتم  
 شباهین که فکر قیامت از مومن و کافر که دارند و در  
 بحر الاسودند از آنکه فقال و به آید ادم که گشت فی الجبل ازین  
 فرستیدند از آنکه از حقیقت آمد از شریک اقول عدلی فرزند  
 ادم است بنیاد بود و عدل این بود که هرگاه که او سیاه  
 شود ظهور قیامت باشد بار بار درین وقت که برین آفاق برودند  
 و بنید که در آن جزایح سفید مانده است یا نه اگر مانده است  
 از جمله مفسرین باشند و اگر نه سیاه شده است بعد از قیامت  
 مکاران که مملو شده خدا و رسول و بنید مفسرین خدا کافران  
 تمام و همه اینها نیست و موافق این آیات این حدیث است که فرمود  
 صادق علیه السلام و الله یغیث فی غیره فی غیره و الله  
 که این حدیث صادق است و حدیث رسول الله و بنیاد و انتم  
 اینهمه فاستبقوا الصراط فان یبصر من انکم من انفسه  
 که بر میان

که بر میان هر سیاه است که از سیاه شدن نیست که آن خطایست که  
 خدا را استوار است که فرمود صفت از آن قدیم و ست و از این  
 از اینها خودشان نیست اما چون تا غایت نرسیدند که آن فرستاد  
 بی بصارت ایشان سیاه است اخذ بانه من خطا لله و الله  
 فافتر و اما بنیاد من القرآن را از اینان می چه حدیث نیست  
 که این چون مودات که اصل و فرع قرآن عبارت از این نیست  
 بلکه این اند و بر یکدیگر مودت در کمال خود نیستی فرستیدند ازین  
 بعد از آنکه که خوانند و این تر باشد که خداوند بخواند و در جمیع  
 که فرمود و فیه من ابایم آخر چون می بیند بر دانه بنیاد  
 و اما بنیادیم بنیاد عبارت از تقید ترکیب است و حال آنکه در  
 روز قیامت است که کلمات از قرآن خود است بنیاد فی قیامت  
 آسمانی و زمین و نه قرآن خود از آن کردن بود که کافران  
 علم از آن نه عالم فراد و پس قبل از خلق استوار و ناخوش  
 عباد و مودت خدا و رسول خدا این که طریقی که هر چه از اصل و  
 بنیاد است و الله یغیث فی غیره و الله یغیث فی غیره و الله  
 بنیاد برید با و مع الله عزاله له و اعطاهم انما کانوا کافران

قرینه از اینست  
 که در این حدیث





البته یک دور در میان فرزند که تمام اقامه در هم صلوات میکنند  
 بجز از برای صلوات و غنیمتی نمودن آن جهت است بوجوهی که خواهد بود  
 حاد شش است و حاد علم و دین است که در رسالت که حدیثی نام بود یکی  
 از این جهت که خود که اطلب العلم ولو کلان بالصدیق و خاد خود است  
 که علم حق است البتة (الا المشرکات) و حق است مطلق و خود الهی  
 تمام فاذا اتوا النبیوا لای یوجیه دیکر سر حد را از حد است و الا  
 و ذال می بیند و در باید باین اعتبار که جانی ظاهر الی سر حد است  
 جهت نیز ظاهر سر حد است و دو خاص آنکه از حد بیرون سر حد است  
 که علم چهارست فعل حد که یک حرف و ربطی دارد که تلفظ نیز ظاهر  
 چهار دست بیرون ازین وجه که با اعتبار سر حد است و با اعتبار  
 چهار حرف باشد لایم چون آن نقطه که عبارت از حد و  
 نقطه است بر او اضافه شود علم مقید شود که خود حق  
 است سبب باین جهت و چون دال فعلی است در عالم بود  
 روی که سورخ ظاهر و نور در عزت نشاند که الله تعالی  
 بین حد و الله و الله و الله و الله مثل دیگر اقل در کل آن  
 که در تلفظ در هم افتد ماه است تا معلوم شود که از برای آن  
 در حد

بر حوت و کائنات مکتب گردان است که در حوت حد حد بوده است  
 سیزدهمین راجع به یازده در باید باین اعتبار که ماه بی روز دوازده روز  
 راقطه میند که آن دوازده برج از برای او مقیم است قسمت شده است که هر  
 از آن مقیم بی در حد است بیست و یک سبب باین جهت که راجع به آن که در توان یافت  
 که دوازده برج و بیست منزل در حد باشد و بیست و یک در حد است تا از برای  
 فتنه از حد است که در حد و در حد که آن حد در حد خود حدیثی است  
 چهار حرف بود مثل نقطه و در حد بود و در حد بود که در حد است  
 از قطع کردن دوازده برج و بیست منزل و شصت و یک است که در حد است  
 هم است و هم بود که شصت و یک در حد بود و در حد بود و در حد بود  
 کسی که باید بوجهی تا در حد مقید شود از برای آنکه تا معلوم شود که در حد  
 کسب که خود در حد است و یکبار که در حد بود و در حد است و در حد است  
 صلوة و رکوة که از برای آنکه در حد دادن واجب شده است و در حد  
 ماه چون آن بود از آن وجه مقید و در حد مقید و در حد مقید و در حد مقید  
 که در حد است از برای آنکه در حد مقید و در حد مقید و در حد مقید و در حد مقید  
 از حد تا در حد است که در حد مقید و در حد مقید و در حد مقید و در حد مقید  
 بود که از آن مرتبه باشد که در حد مقید و در حد مقید و در حد مقید و در حد مقید





که این و ستر در باب چهارم فرموده و هم فقال است من جنس  
 انکم الکتاب روشن میشود که چه فرموده و پنج نفر دارند و یک نفر  
 دیگر نرفته است آن معنی را از آنجا که در بیان نص  
 ماها فرموده اند که رسالت نصف ماها را بنظیم فرموده است از  
 برای آنست که چهارده را بدو نیم باید کرد تا شود درین حق  
 دوخته و هشت نفر را و شش و دو بر سر نه و چون در حال این معنی  
 که بتدریج ازین اتم که انداخته اند و در وقت تفرقی ایشان که  
 میان کتاب نوشته و خوانده شود حق ایشان را بیان باید داد که  
 در وقت بیت فقال بودی با قدر دیگر این معنی باید گفت از  
 قوت بنظر نیامدی یک کسی نداشتی که فرموده در زای چهارده است  
 که اتم الکتاب است و نصف در از او شش نفر و بعد بن قول از بیان  
 آنجا که است که فرموده که هر چند باشد تا که الکتاب که ما بهر  
 تعلیم کند و حفظ هضم کند در باب هزاره صلوة آمده است معانی حکم  
 نصف دارد و آن معنی نشان را می بایست شفاف که تا نشود و نصف  
 سه باشد و از او شده اند شش و میراث ایشان که زن گاهی در میان  
 نصف میرد و غیر یک و میرد و اتم که غرض علم الکتاب از فرموده

ازین نصف

اند نصف ماها را رسالت بنظیم فرموده اند از برای آن بود که در  
 می بایست شش کرد از این مرتبه بنظیم شش بران و باید رسید که هر  
 ماها در نصف نشان واقع شده است بجهت آنکه یک شخص در حق  
 حجب الله است که شش نفر نیز از جماعه است که هر یک را یک  
 راسته و خلیف از آن جهت که آورده حقت او بود و شکافه که در وقت  
 قدیم اتم شرح لک محمد بن علی بن محبت و انکم اقال رسول  
 الله سلم الله افضل عندنا من افعی حدی رسول الله حلف  
 این حدیث صحیح از آنکه سوره دفع بخوبی که فرمود بعد از ذکر حبیب الله  
 محمد رسول الله که والدین حدیثه افعی الکفار رحما و بنیم تریم  
 انما سجدوا لشیخون فضلاء مع الله و رسولا علیهم السلام فی وجوههم  
 من انحر سجد و ذکر منظم فی التوریه و منظم فی انجیل از آنجهت که چون  
 رحما بودند که با سید مخلوقات جوان حق خدا و رسولان او بود  
 و چون جوان او بودند که من طلب نشاء و حبه و حبه نشاء است  
 که یافته باشند پس با هر کس که خواهد که حق است با اهل این و مالک  
 یوم الدین حق نبیاست و چون او عده از حق که جوان او بودند  
 و یافته باشند و حبه آن را در حالت کوع و سجد و شیخون بودند

این حدیث صحیح از آنکه سوره دفع بخوبی که فرمود بعد از ذکر حبیب الله محمد رسول الله که والدین حدیثه افعی الکفار رحما و بنیم تریم انما سجدوا لشیخون فضلاء مع الله و رسولا علیهم السلام فی وجوههم من انحر سجد و ذکر منظم فی التوریه و منظم فی انجیل از آنجهت که چون رحما بودند که با سید مخلوقات جوان حق خدا و رسولان او بود و چون جوان او بودند که من طلب نشاء و حبه و حبه نشاء است که یافته باشند پس با هر کس که خواهد که حق است با اهل این و مالک یوم الدین حق نبیاست و چون او عده از حق که جوان او بودند و یافته باشند و حبه آن را در حالت کوع و سجد و شیخون بودند



ولایم بجز نون که اخلاص در انعام است من فضل نامیست

فمنها نصيب ولا يمنة فيها لغوب دار المعاد ودار التو

حققت از غایت ملکوتی و از روی حکمت و در خاک پاک نهادن

الحمد لله رب العالمين - قوله تعالى يا ايها الناس قد جاءكم

حفظتكم وبنيتكم في الصدور وبنيتكم في الصدور

عن فضيل الله وبركته في ذلك اليوم هو افضل مما يجمعون في حاد

دو اولی که در آن نوشته شده است که ملاقاتی که در میان آن دو صورت گرفته است

نقد و بررسی کتاب که عبارت از بیان و تاملات است بر سر هر یک از

که در بیان اعداء و اهل کفر رساله اگر چه فاسد و ضعیف در است

فرود در کلام قدیم نیز قضیه بود که فرود عند سده الهی است

اما عجب صورت آن سرور است که به نظر آید که در میان او و خدا  
در روی زمین است که نمی آید و این است که در میان او و خدا

العالمين ووجود صفت نیز نمی یاریم از نام و سوستان و آب و

روانست

Handwritten text in Arabic script, likely a continuation of the previous page, written in a cursive style.

الكتاب

روئے حاصل و ظاهر از وی زمین است و حکیم آن حدیث که فرمود

این کتب اقدام الامتانات بنی من باید که حینت را که خصوصیت بهیچ

باب شد و لهذا در جنبه بصورت ایشان که در همانند و اهل میدان

شد و این حرکت است بوجهی از بیابان الحاحه که در عقبی درویش بود  
یعنی آنجا که ایستاد و آن است مسکنه تا این صوابی یاد کنند

و همه جان زمین را باج خواهاست بخیر است از آن که باج آدم صلوات

الله عليه السلام اكرم آدم ايماني من خاكيت اما از آن وجه كه از اين

الحمد لله الذي جعل في كل مرض اسماً فلهذا ما دم دارد ورسمه اذا  
 في كل مرض اسماً فلهذا ما دم دارد ورسمه اذا

صورت و اقصی تقویم است و در حقیقت در آن صورت مقیدان

در آمد که صورت سماوات است که دنان جبین است و خود از نظر

من باید و نباید که بتیغ خاشاک حق است صلوات الله علیه

[illegible]

نموده و بیا این زمان لیدر که میاید و با در هر یک چون میاید  
کنند و دست و بازو را میاید و دست خط و قضا را در

یافته بروم رخن آمد بیرون خط سیر با چرخد بیرون













گفتند نعم فرمود که ادر الله <sup>سخت</sup> حرف بود معلوم شود که آنرا از عالم باطن  
 ظهور خواست که در باطن هم از آن سخت ظهور خواست که در عالم باطن  
 قبله سبعا عبارت ازین بود که هیچ بنی از بشر از آن چیزی را ندانند  
 بود که در حقین که هم در بود بعد از ظهور کرد و بعد از آن جهت که در  
 یک بود <sup>در حقین</sup> و معانی بودند و انعام <sup>مف</sup> حیاتی را که در حقین کلمه  
 الله فرمود که بهشت انشتی میبرد دارد و یکی از اسماء آسمان و زمین  
 بارای آن نوار که قدم برین بند و آن را بکشتاید و فرمود در حقین  
 بنده من بکنیم معنی که خود را <sup>حقین</sup> و کلام <sup>حق</sup> بنده حق که ظاهر  
 شد و کلامت حقین و بنده از کشتاده و نوار شد چون ملک  
 و انبیاء را و ملل آسمان و زمین را حال بارای آن بنده که قدم برین  
 بند و آن را بکشتید در حال معین اعور از هم استرنا و حق الله  
 در در بنده بنده در کلم عبارت از آن حق حیاتیست چگونه و افضل  
 تواند شد که ملک از آن جهت که از او نتوانستند که در بر او بکشد  
 سبب در باشد که درین مقام که علی علیه السلام است رسید که رسید که رسید  
 ما بود بر فرمود که می هم الله وقت لا یسعی فیه ملک مقرب و لا بنی  
 رسول از خود بود که انما مدینه العلم و عقل یاب و حق قبل درین مقام  
 بود که انور

بود که فرمود <sup>کلیف</sup> کلیف عالم از هر این معنی بوده تا حق الله از  
 آسمان خایه و بیان نزع فی الفضل دنیا و النور فی کرسید کائنات و حق  
 موجود داشت دنیا فضل السلوات و اکمل السعادت مشغول شود که  
 در بنده سید کونین و یادی و یاقین با بن علی بن ابراهیم خط استوار  
 جمیع کائنات ظهور کند تحقیق نرسد و بر حق الله باشد و چون آن  
 حلقه در ظاهر شده خواست بود نشسته ایام تا آن خاصه که در حق  
 منع حکم فرمود که اگر ایش <sup>حق</sup> است آیه با آن کتابی که در حق است  
 آن حیاتی که در حق است <sup>حق</sup> دلیلی که الله الف نام خود است  
 موجود است آن آب نطفه خواهد بود و آن سبب آنکه از آن کتاب  
 سواد بر بروشیده است بدلیل از برای شریعت و اسلام <sup>حق</sup> که در حق  
 و در حق سید داود و حق ما یما الله <sup>حق</sup> کلینا نطق العیروا و حق  
 حق کلینا <sup>حق</sup> انما الله الفضل <sup>حق</sup> انبیین نطق انما کلام نام بر حق  
 با حق که فرمود انان از برای معنی است و دیگر نطق کردند و انان  
 دیگر از حقین حیوانان از حقین که سر دارند و ایشان نیز نرسد و حق  
 انبیین که بعضی از حقین با لاده گفتند و بعضی از غیر لاده و نرسد  
 که از غایت غایت حق خداوند کلام و ملک عالم <sup>حق</sup> است از حقین بدلیل

نطق الله است

داغی در لایم خود  
او در

انما علم بطعن حاصل بود است و در کتب باطله خاصا  
 تنگ نموده چنانچه میزدی و در وی چنانچه خطای که در کتب باطله خاصا  
 با کبریا تنگ میکنند و کسی اصطلاح ایشان نمیدانند پیش و در آوازها  
 و در آواز سر داده که نیست یکسان است از بقایر مسلمان بودند  
 در خطا که حرف ایشان از آن لغات که اصطلاحات ایشان مخالف  
 و در خطا که در کتب علمیه و فقهیه است که از مدبر مطلق بودی  
 از کتب لغت که بعضی که اصطلاحات باطل خطا و محکمین سبب و باین  
 و در میان از کتب علوم که آن بود که از لغت او ظاهر شد که در ضمن  
 خود این معنی داشته که از نظر آن لغت از مدبر مطلق و علم تمام  
 بر تاج سر و پادشاه او و خطا است و باید رسید که از آن سبب او آمد  
 بود که تاجها و تاجه تقبیل بود که سبب معنی در دانش و کمال توفیق  
 و وجهی مغز النعم بقدر حق و حق خود خداوند سبحان و رحمت  
 معنی بود داشت و بیست سنته حلیل از آن که اول آن شد  
 تاج سر و پادشاه باز و لغت است که در ضمن خود دو معنی نورست  
 دارد در صورتی که بعضی سلام الله علیه با ظاهرش و در آن در  
 سربار کسبمان باستند قبل از آن که حلیل که باین معنی آورده  
 و این بود در

و این بود در کتب که دو خلعت بر و سیاه و سفید یکم با بغلة و العقی  
 در بین روز و عدو و عید و بیاضید لازم چون مدبر مطلق بود و از نظر  
 بودی و او سیمان نام این معانی را که میگرد از میان آن که آن  
 بود در ضمن خود این الفاظ را داشت که باطله خاصا این معانی  
 از آن الفاظ مطلق میکنند که گفته اصطلاح تمام خطا و محکمین سبب و باین  
 یعنی بود که آن لغت بود که سبب از اصطلاح لغت بعد از مدبر مطلق و اگر  
 دوبار و اگر سبب این معنی در ضمن خود داشت که دو معنی اسم مدبر مطلق  
 شکاف بود بدین معنی که آن که از بر او قرب است مشتق شد و معنی مشتق  
 شد که در لغت معانی بود که در حواله بود بدین سبب و در کتب فارسی که  
 لیل الله بر و مطلق الفقه و کلمات از است و لغت و آن لغت بود و از آن نیست  
 صورت بعد از کمال قدرت خلاق و وجود متعالی و وجود سیمان  
 از علم که در کتب الذکر المذکر علم باطله آن سال عالم علم دریافت که چون  
 آن سال مطلق طبع و نیز باطله و لغت ایشان را فهم کرد از این که ایشان  
 رفت بدین اصطلاح الله الذی انطق کل شیء که فرمود و او است و کل  
 شئی چون از حق رب العالمین که باین مدبر مطلق رسید که خود باین  
 که خود بود و این بود و این بود که از حق رب العالمین لازم بود







که از خود و چون کلمه من الیل ظلم اولیای صاحب الطیبه السلام  
 فیما سادون و ما یخبر ربکم ما کم لای تم اعلم که خود  
 که استیگ فیما من کل زوجین انشی ربیان حی ج د بر منی که  
 کرده است که چون تم دو زبان بود چون خصا و شعبان چه میگو  
 حلیم که که چون نام در بین داشت زبان و سر زبان و سر زبان که  
 زده یکی کافی بود و یکی نون که که کلیم که آن مد لغتی سرگاه که  
 از سر که آتی دوشه آتی دوشینه در هر روزی نو عهد چنانست  
 که که شاید آن گشتی که در آمده اند بدین بیان و تاویل توضیح  
 ۲ ملک بوم المود نو عهد که که از خود اند قوله که ملک بیلان  
 او بدین معنی قوس و ذی بیبی که بیشتر در کلام تنزیل  
 حبیب خود مرداد بود که اما از و از از دشیا ن بید که که  
 بسیار که که بدین معنی کلام قدیم معلوم شد که که اما شیخ خود  
 از که که شده اند بطریق اولی که سر جاک این دوشه اصل در کمال  
 خلقه و اینده شاید در آمده باشند و در نظر اسلک غیر غلبه  
 روشن است اما معلوم شد که مال گشتی و تم ثابت بوده است  
 که نشین نیز اسلک است مشابهت بسیار که گشته داشت ازین  
 که بر زبان

که بر زبان این اصطلاح جاریست که در سبک گنبد میگویند و الا  
 که غیر از آن که در سبک انرم اندی علم بالعلم در صفت ایشان وجود  
 اند بعد از ذکر اصحاب پس بر وجه اصحاب قلند که از زبان این شخص  
 یعنی است که و من گانه فی منزه اعلمی فمونی الاخرة اعلمی و اصل بیجا  
 و قال لعین از آن رو که جا نیست و جهل ضد علم است در حدیث  
 علم و وجود یک محمدی مدخل ندارد که بر و منف جا نیست و چهارده  
 ملک در بان و از این جهت بود که شیطان ابلیس نیز انجسته  
 را اند نه که جای اردوان و امثال است که که بر و وقت کتابت  
 آن حار که سوره الفتری عید الحما و است که حسیب دبار خدای  
 خود را ازین جهت در قرطه وید که عبارت از اصل قرأت که بیان فرمود  
 رب ربی فی قرطه خطی و الحمد لله رب العالمین سلام الله الرحمن الرحیم  
 و الحمد لله رب العالمین بالی او حنا الیک تم لایحی لک عت و کلام  
 الا که که که ربکم ان فضل کان علیک کبر این و ای که که از فرمود  
 که اگر حایم که از لوح خیمه حسیب خود بر می آید عت و شام  
 بر چه داخل و حاست است اما بقرینه که در سوره حواج و انچه شد  
 خصوصیتی با و حی صلاحت دارد که که در شبع و از فرمود که

و از این جهت که که در سبک انرم اندی علم بالعلم در صفت ایشان وجود  
 اند بعد از ذکر اصحاب پس بر وجه اصحاب قلند که از زبان این شخص  
 یعنی است که و من گانه فی منزه اعلمی فمونی الاخرة اعلمی و اصل بیجا  
 و قال لعین از آن رو که جا نیست و جهل ضد علم است در حدیث  
 علم و وجود یک محمدی مدخل ندارد که بر و منف جا نیست و چهارده  
 ملک در بان و از این جهت بود که شیطان ابلیس نیز انجسته  
 را اند نه که جای اردوان و امثال است که که بر و وقت کتابت  
 آن حار که سوره الفتری عید الحما و است که حسیب دبار خدای  
 خود را ازین جهت در قرطه وید که عبارت از اصل قرأت که بیان فرمود  
 رب ربی فی قرطه خطی و الحمد لله رب العالمین سلام الله الرحمن الرحیم  
 و الحمد لله رب العالمین بالی او حنا الیک تم لایحی لک عت و کلام  
 الا که که که ربکم ان فضل کان علیک کبر این و ای که که از فرمود  
 که اگر حایم که از لوح خیمه حسیب خود بر می آید عت و شام  
 بر چه داخل و حاست است اما بقرینه که در سوره حواج و انچه شد  
 خصوصیتی با و حی صلاحت دارد که که در شبع و از فرمود که



فاوضی الی عبده کما اوحی الیه و حی بهم ترشحوا و احدی او بود که  
تغایبه احدی از مخلوقات بر آن ترشحید که کل کل بدو عمل می ناکند  
عبارت از این است و هم درین سوره عظیمات لغت گزینا کسی  
ترشح و دست خدا را ترشح بدست ملک او عمل می ناکند که در کتاب  
از این اشکالست که در وقوع و توضیحات آن با خیال باین هم رساند  
تا مرتبه آن احسن اشکال باشد بر سایر اشکال دیگر که آن معاضع را  
بطلان باین اعتبار فرموده اند که کجب ظاهر بکافی و در حدت و با احوال  
است که آن دست خدا را که در کتب این جمیع است و این عمل  
آن با آنکه اینها از قرآن هم دلیل این جنبه که تحدی که ترشح با اول  
و خود از آن و در کتب ترشح با اولست که چون خدا بود و حکم و با اول  
الاله از روی وقف یقین کردی باین فرمود و درین کلمات از آن  
از جانب و تا قبل از آن چه سلسله بود مثل و بیان او خواهد بود که جنبه  
این جنبه و این از انقالت که داشتند و بر روی این ماند بود از انقالت  
آن چه خروج در جنبه و این است و در بیان تقدیر او در حقیقت  
آن نیز خرم بود که بخواهد بود در پنج جا و از طرف و در آن  
فخر شد در وقت و پیوسته که اگر از آن جهت که در حقیقت  
که خواهد بود

تر نسبت به شتر از این ملائکه الهی است چه که معلوم شود که هر کس که علم ملک  
 علم صلوات الله علیه بکره طریقه باضای خود در میان زبان بر زبان  
 تکلم فرموده باشد که در تورات آمده است و چون عالم سمع آن نسبت  
 با رضایت گشت آن در روشن ترند با این مناسبت مقام وحی و لوح  
 شریه او که سخن گفتن بر زبان است و در لیلی یکی از اجزای رسالت بر زبان  
 عبور کرد چون سوره الشما رسید و خدا را در قرقره دید و باقی الی  
 عبودیه با وحی شنید بگوشت و پوست بدلیل نزول بر او و از این پس  
 بر قلب نسبت الله او منزل احوال از آن که تا معلوم شود که آن و جان  
 بگوشت و پوستی نتوان شنید بلیک بسیم دل و جان از کائنات متعلق کرد  
 از ملائکه الهی و وحده لا شریک له و جمیع قرآن را در جبریل اعلی که در شرف  
 بر رویه طبع که با عبارت از قرقره است می آمد و می آورد که در این  
 باقی کتابهای وحیست می آورد که منزل القرآن یک سوره اعراف در میان  
 و دو ابرو و در میان حرا اند چون نور ذات را در کتابهای سوره التین بود  
 و در باقی مناسبت فاکه الی البیضاء و او فرمود که وحی را شایسته با آن کتابها  
 است که کلام در نسبت با حرم حق موسی علیه السلام قبل از آمدن در ملک  
 شام بر جای طریقه او البشیر نزد صلوات الله علیه و او ناده القابریه بود  
 اعتبار مقام

اعتبار مقام غایتست که در حق فرموده شود طایفه آباد حق ظاهر است  
 نور محض است دوست و اندر دو دوست و در وجه دیگر چون شام در  
 بست که جان ظاهر بوده است که غایت دیگر آن باشد با این دلیل آن  
 که مشرفست به وجه دیگر جان و وجه بوده باشد که و غیر باقی قرآن از آن  
 وجه که وجه ظاهر است جفا به مشرق خود و نسبت به یوم باقی الله باشد  
 مع التشریق که در غایت کتاب و علم الکتاب چه بیان و ما و در طریقه الهی  
 از توب نوع دیگر فرموده اند در آن محل که بنید که عبارت از بعد و فرشت  
 هر چه که بتوجه حقیقی برسد بدانند که با اعتبار مشرق و غربت و با اعتبار  
 مشرق و غربت و مشرق است که فرموده ایم و در وجه طلب حقیقی و انوار  
 مع التشریک که در مشرق خود توحید بود و مشرق که شمس الهی برسد و در  
 در محل توحید و توحید است و حقیقت خواهد بود که با کتب و با کتب  
 را نسبت با توحید است که اگر آن با یک میگویند و وجه فاضل آنست که از غیر خود  
 با یک باشد و اگر فاضل میگویند نیست که از غیر خود با یک باشد و غیر خود است  
 قیاس بر این که کلماتی مشرق که یکبار در دو تصور کردند است و از مشرق  
 مرد و یکبار در تصور میگویند تا هم از انجاء که در دو آن اند است اگر  
 این را در میگویند این معنی است و اگر آن را در میگویند این معنی است

و غایت







و گفته اند در پیش چشم او و در حق کافر میفرودد و اگر بگوید که با من باشد  
 و ای از آن روزی که عالم نبرخود عافیت نامان باشند و از نسبت کفر  
 روزی خواهند بود که هر حلقه از حلقه الله علیه و آله بر حق از آن روز  
 داده اند که قرآن از سنجاب رود و از روی مصاحف خود شود و نیز در کتب  
 عریضه قرار دهد و در او از آنید که خواهند نمود و بنی عمل کنند و از او  
 مثل او از **آن** باشد که آن آیه تا اول و میان خود اند که از آن جهت که  
 کمال خداوند و حق است از سنجاب و حیوانات و ملک نیست از آن جهت که  
 بجا اول و اول آن بود که خداوند که او از او فضل و از خداوند و حق باشد  
 آنکه در ظهور قیامت خود که تره الناس شکای و ما تمیم یکبارگی بکن  
 خداوند الله شد به که نصیر این آیه در حق دیگر میفرودد که یا ایها الذین امنوا  
**ان تعربوا الصلوة و انتم سکران** حق تعالی ما تعقلون چون گفته  
 سکر خداوند آن بود است که مست و قه با باشند که ندانند چه میکنند و ضایع  
 آن رسالت و خود که با صلوة الا نفاکه الکتاب به این قاریان معصیه  
 هستند که از حد و قیود و قرآن صلوة مختصر در آن برین وقت  
 این قاریان الکتاب و ام الکتاب از مزاج میفرودند و خداوند حسیست  
 و این حکم مختصر در پنج وقت اجراست و به وقت و به وقت و به وقت  
 از وجهی باشد

سجده  
 بری

از بعضی شده و در اصل پنج بار بود و در سوره سجده  
 مثل ای که ملک و نگاه چاشنه است و حکمت آن در حقیقت  
 که فرموده است حقیقتی که اول مایا سببه بعد بوم القیامه  
 بصلوة باقی بر آن و زکوة و حج و طواف و صوم و جهاد  
 و قیام ثریه اقیان برین که در ظهور بر حقیقت جریان  
 و نماند و پنج خون سابر عوام و اقوام دیگر برین الله  
 و بر نقیض حرف خون سابر الناس دیگر چیزی ندانند  
 این موعود آتی بود که در قیامه همه عوالم با شرف معنی بود  
 که از میان آتی بظهور بیست که اول از میان نامی آنها و دنیا  
 که فاضل و عوالم حضرت الله از اینم خلیل را دو بار خواهد  
 بر شایسته که آتی در میان او رده اند و تا وین فرموده که اول  
 آن چون خلیل الله دو بار افرام بیست از بر او حج را بر این  
 حضرت از بهشت شرایع دو حقه برون بدو شد دست خداوند  
 بنیان محمد قی الله الهی الوفی و صدق رسول اکرم و کن علی  
 ذلک من انما مدین و الحمد لله رب العالمین **سجده** چون خداوند  
 ۲ سوی کلیم ملک آن خداوند علم بود در آن حال که تو چشم شستی و  
 عیلم

آنجا هستند که فرمود که این آفرین بصرک الحرف فافوت  
 منه اثنا عشر عینا قد علم کل انما یسخرهم که خداوند  
 تا و تدو بیان که فرموده اند که مژگان خود را ناس خطا  
 داشت چون آن عصا که قلمی است و از آن میرود و در  
 آن دارد و همیشه از بزرگتایی که مژگان خود را ناس مستحق  
 حفظ و کتبی که خود از آن داشته تا جرم دانسته و خواسته  
 که کار با آن بچرد و داشته تا جرم معلوم شد که آن عصا در اصل  
 وضع چون قلم بود غنای از جوده او آن بود که از دو دوازده  
 بر جوده بزرگش که وجود آن که از قلم قدرش آن از دوازده  
 بیشتر است از بیان آن تا و تدو مژگان و صده تا شریک و عالم  
 آدم و من دونه که لای یوم بقیه عین حقیقی را از بیان  
 آن که در بیان در آن قلم که فرمودند که در بیان بی وجود  
 آدم است اما طایفه دیگری است که در آن عالم از آن  
 وجه که تا بود حافظ وجود و برود و در روز قیامت این روزی  
 لای فرود آن حدیث دیگر که فرمودیم در روز قیامت که  
 آیه الکسسی در قیامت رحل در آید و با آن کس که در آن  
 ۲۰ درین

که درین محل آیه میمانند که قلم که در فارسی گویند کرسی  
 دندان آیه از آن وجه که دندان کرسی نطق است چون کرسی  
 بر می آید آن آیه که خلق با و دارد که خدا آیت و است  
 خداست بعد از کرسی بر کرسی نژاد اعیان میماند که در  
 سخن میماند آیه جنبی آیه قرنی آن و کرسی این بود که از بیان و  
 تا و تدو بی که در بیان آیه و از آن وجه که بظاهر آیه آدم بر  
 خام بود چهار دندان اول بر می آید مود و از زیر و در آن با و این  
 چهار را از آن دیگر همیشه سبقت ذاتی است جنبی وجه دیگر  
 چهار آخر را که تغییر کرد که وجهی چهار اول و دمازی چهارم لای  
 که آید دندان که چهارم لای را در آخر من نویسد مانع نیست که دندان یک  
 است با همه دندان خلق عظیم او این با این اعتبار متعلق چهار را در  
 چهار آخر میدان کرد و آن در وضع اصل چهار را بر سر قدم که  
 است و همه در کتبی با اینا مشربین آید اندک کفای کن با خام  
 و از آن وجه که همیشه نگاه دارند تا فیروز خود آدم خام  
 بودن است کفای این چهار کرسی که مخصوص بدیگر است جنبی  
 از تمام وجود کرسی مخصوص دندان بود از بیان آن



در دندان نیز من مخصوص بآن داناست که بانی از او  
وحاید و نیک الله را معور داشت بر شاست و کرسیم <sup>حقیقت</sup>  
ایشان که نام ایشان کرسیم از پنجه است که نام ایشان بر شاست  
که عبارت از سحر و سحر است و است بر شاست که بگویند  
که بیان عرش و کرسی ذات خود کند و الله علی الله  
در جای که که آن فضل و جمیع بر ج حدید عالم بندگی  
کعبه بود که بیت الله و مقام خدایت و بعد از این  
جلیل العدر با شهادت و در که ولی عارف تمام در بیان  
این بند و حق و این معنی را بنده در کتاب آورده است  
و اما حقین عند الله نیست بفرست ولی عارف تمام در بیان  
که از عاقبت ادبی برقی رود و چیزی کرد که آن چیز تمام است او را  
چون جان در میان داشت و از شش جهت رود و کرسیم  
رت خود میکرد و با هم از عاقبت ادب که خوف از تمام است خود کرد  
و از دو رت و رت است که نشان رسید و عقب با جنت از او  
خانه یا دشت عاشقان یافت و صل الله علیه و آله که عاشقان  
دیکرند و الله <sup>حقیقت</sup> از حدیث دانت الارض که در زبان او  
سب و عقید

و شود و جوهر  
ان روسیا مانند

سیاه و سحر خوانند شد و از مول او و زمان در حال  
ای دور و دراز خوانند که بخند و از این بوم به جنت و جود الله عزوجل  
معلوم بود که این روسیا که از آن ظاهر تصور کرده اند یعنی آن کاروان  
صورت از این که ایشان چون هرگز ایان نیارند و در میان هر شان  
چگونه صادق باشد که میگویند که لا یکنون الله نفس الا و سحرها چون این  
روسیا که در این واقع شده اند از آن رو که ایشان که انداشند  
خودند استند و ایشان که داشتند نم گذاشتند <sup>حقیقت</sup> در جنت من الله  
تعالی و بی شبه برایش <sup>حقیقت</sup> که در جوی خوانند خط و کتابت کردند و در  
آخر خوانند خط الله از لفظ و حدای از غایبان که عاشقان  
جاری اند و این بند که در میان ایشان است که خود و الله عزوجل  
والآخره و ذلک هو الحان المبین <sup>حقیقت</sup> و ظاهر که محبوس که کلام حق  
خلق به خالی از حرف و صوت است مگر از برای آن میگویند که از غایت  
اشکار و ولی الله و مکر حدیث که بنی الله میباشند از برای الله عزوجل صادق  
رسیده است که الله عزوجل در شب حوارج حبیب و رسول و غیا  
خود که مکر میفرمود با و از حق علی ما میفرمود سبیده که او از کلام  
فریاد که مکر علیه که شب با و از حق علی بوده باشند و شب چون



حکم الهی میکند که از میان آن قلم قدرتی خداست که قادر میکند و از  
 حاکمانی لوحی را خواهر بود که تا بجا کتابت آیت و صحت  
 آن حواله صلوة الله علیه مناسب با لوح است از اخبار صادران  
 رسیده است که در خلافت عظیم چه آن حواله صلوة الله علیه می  
 از ابو جعفر محمد بن حنفیه خود آورید خالشان و از آن وجه که از این  
 طرف آورید که طرف کتابت آن بر آن دارد که صفت او است که کجی  
 مایه و شب و غنچه ام کتابت از آن وجه که ام الکتاب بخند  
 بود دنیا پی خواست که با طرف کتابت او را محو کرد و صحت در  
 آن خبر بران صورت او را خود در پیش خواستند رفتن و در  
 آن بنی آن نماز آن روز در پیش است که حرارت بیضات کمالی  
 سواد حسن فرود آمد که بود نیز از الله تعالی علی مرتبه و آنا فرود  
 کن یعنی الله یغنی الالون و از آفرین که از او بین و آفرین  
 او بود و تا میان او صاحبی در تورتی آمده من اوله تا آخر الالون  
 یستعین الرسول البقی الی حق الله و صدق رسول الله و  
 ما صیرت کلامه بکین بیان خدیجه ان الجنة حق الله  
 انتم انتم یخدی به لیلان آنکه از خود که نفس پاک کجی رفته  
 الی الامام

[illegible]







المیزد باین اخبار است که حکیم کل یوم نمونی نشان که فرودش  
 اعم است از خلقت در یوم المیزد که روزش آن است که قیامت  
 ظهور کرد لاجرم چون جمیع حجب جو در است فرود بود که  
 مراتب بقیاد یوم المیزد است فرود که اناوات عتبه که نامش  
 زمین خنایه و زمین عاقله و زمین حرکت و زمین میراث که هم درین  
 ایه حجب خود فرود و خبر اندیشه را صریح کرد که لیس علیکم میهم  
 و لکن الله یبصر می بینا. لاجرم از آن وجه که حرکت عالمیان بود  
 رو در حرکت عالمیان داشته که حاکم مادی عالمیان است که نور  
 عالمی نور بر هر یک الله نور بر هر یک عالمیان نور بر هر یک فرود است  
 عتبات کینه که نامش حضرت خضر علیها السلام است اگر در میان زمین  
 و آسمان علی بن ابراهیم است آن مابین آسمان را که چون کل یوم  
 آسمان هم مفتوح بود کلمه الله چه غیره لا و لایا و آخر تا فرود آمدن  
 انرا بر زمین آن بقیاد جمیع در می باید رفت که آن مراتب بقیاد و حجابها  
 که از آدم بود که عبارت از وجود جمیع بود و تصور از جمیع بود و در  
 مخلوق شده بود که از آن وجه که اصلش بر بود عید اول او بود با وجود  
 ظهور قیامت هم در جمیع خواست بود که یوم آقا چه عید آخرت بود  
 که در رسالت

که در رسالت صلوات الله و السلام علیه و آله الطاهرین بواقعه این  
 ایه فیلهم انان و خود از روایت <sup>چند</sup> ایه که میگرد و لا یکن  
 بعد از آن و آن حدیث دیگر از خود المومن مراتب المومن نامعلوم شود  
 که هر یک از این دو مومن حدیث دیگر واقع شده اند که از بیان الله و اولین  
 حدیث آن چه حدیث عبارت از خود است تا ایه مومن از آن مومن بوجود  
 خود از روی بنیانی باز کرد و در آن مومن از این مومن که در رسالت که  
 سعید و شمس روست در آن شمس در هر یک یک مومن که در رسالت  
 از آنست و در آن شمس مفضل است که یک عید دیگر از آنست  
 دو عید واقع میگرد از تقسیم شمس شمس شمس از این ایه که  
 یک عید از برای است باشد و یکی عید بطی از برای سوسا باشد و یک عید  
 که هر یک دو بار ده اند دالست بر دو بار ده برج و دو بار ده ماه  
 که در جمیع خود و شمس عدد دارند و از هر یک یک عالمیان  
 الله در هر صادق احد است و آن ایه در بیان آورده اند که کلمه الله  
 از آسمان نزل کند و دست خود را بر اهل عالمی انداخته  
 باشد که و از این ایه که ایه مومن دارد که اهل عالمی که بیان  
 بر روز میگردن شمس و ثلث و ربما بود کلمه الله غیر ظهور و شمس

سعید و شمس در یک













کرده اند که خاصیت دارند و در بیان کلام تنزیل از تامل  
 حق جلیل چه وای بر آن خضران که در <sup>شان</sup> این است که من  
 فیه القرآن برای بقدر که فایده بسیار علی الناس حضرت ذاتی  
 ایشانست که در آن عظیم و عذاب الیم و عذاب جهنم را چون  
 خوانند که در غضب الله علیه و لعنهم و اعدائهم و مساوئهم  
 حق الله چه و عذاب ذکر و السموات مطویات بسمه که فرمود  
 سبحان و تعالی عما یشرکون که درین حمد بیان و تامل اسمها  
 بر آنست برداشتن حق احد نیست در حق حق که در این دفتر  
 حبیب آن دفتر که حواله بود که فرمود فلیکلم الله الذین  
 لا یوتون الزکوٰۃ که جنایاتی از ده انگشت یک انگشت جدا  
 میکنند از برای گفتن حق احدی از فقه که آن از اسمی  
 حواله است چون زرق یافته اند که بیرون نمیکند  
 و تعالی عما یشرکون حق احدی در سور جمع که خبر نماند  
 نهاد السموات بیفطران فیه نور من کلام تنزیل از تامل  
 تا و در حق جلیل چه این زمان ظاهر شد که آن سخنان حق  
 حبیب تا چون شکافند چه که جمیع ظاهر ازین نماند  
 جنایاتی

حق احدی از برای گفتن  
 حق احدی در سور جمع  
 خبر نماند  
 نهاد السموات بیفطران  
 فیه نور من کلام تنزیل

جنایاتی فرمود در حدیث که زهر اوین در صورت ابرای سیاه  
 در آیند چون نور آن در تحت ظلمت آن دمان حبیبان که به بود  
 لایم چه و فرمود که نهاد السموات بیفطران فیه نور من کلام تنزیل  
 سبحان حق ربکم و استغفرون لین فی الارض الا الی الله  
 العفو را اجیم بیان تا وید هدایت حبیب الله که فرمود لی الله  
 و الله لا یسئرن و یسئرن و یسئرن و لا یسئرن از حق حق که در  
 پایند در آن محل که فرمود قوله حق احمد رسول جوینوست از حق  
 غیر ذات حق بود آنجا عیان حق الله این فایده است ای بر آنست  
 رن برد آنجا بی شرار بر او این کرامت است که حق فرموده اند در آن  
 خطبه حبیب حق حبیب خود که آن الذین یبایعونک ایما یبایعون  
 الله الذین فوقهم و قد انکم یخونون الله فایده است که حکیم الله  
 در شان حق حبیب این رسم حق احدی بین که هر کرامت فرمود در آن  
 آیه که فرمود انما السیف فی یمین ربکم رسول الله و کلمه العالیاتی  
 ربکم و روح من الله بواسطه آن روح الله بود که او بشارت خود را بیک  
 مؤمنان و غیره شد و امین بواسطه و درود زن و اهل  
 کشت بدید لای سوت و خطبه فیه نار و حق فقط الله حبیب

معلوم شود که روح الهی آنست که کلمات که پیش از آنکه روح را  
 روح خود خواندند آنست که آنرا آنی حرم فرموده بود ابطال کرد  
 توان یافت از نعمت شرک خلاص شدی که خداوند و روح خود  
 یکی اند که بولشده که که خود را که بواسطه اسماء و کلمات  
 و کلمات از روح الهی که در او دیده شد که عبارت از دو سه  
 ازلی ابدی الحیث اما فی این خدا است که آن روح الهی  
 که که در حرم یکدیگر دیده شد و روحی که سخن خداست که در  
 اول آن روح در روح ابوبشیر که در میان ملکات آن روح  
 که اسماء کلمات شد و خود ایشان کردید که هم جمع آن است  
 ابی واسکبر و کان من الحارث بن بابن و لیس معلوم شد که خود  
 از آن ابی و بن و خود ملک است که از آن ملک که یکبار بود که خود  
 بر او حرم آمد و گفته اند رسول الله که چون آن حرم که بر او  
 بعد از آنکه نفس خود که گفته و آن نیستی نزد آن که آنجا نیست  
 آنی شد از بن و خود و کلام آنی که بعد از آن که در آن  
 که و آنی که روح خاتم نبی با نفس خود که که کان من حارث  
 بر آنی که بعد از آنکه و چون آنی که روح آنی که شده فرمان  
 بجای آورد

بجای آورد و آب روی قاضی که از او چیزی فرستادند که بگویم  
 تا چون در میان قوم خود بخت و علامت و سوزش قوم یکبار  
 اختیار کرد و بنابر این جوابی دیگر در میان خطاب و سرش بین  
 ندانست که چون گفتند آن یک بعد از خود که کان من حارث که چون در  
 واقع از روح خدا بود که نیست که کان من حارث که خواسته بود و در  
 بقیع الکوت ایشان هم با بن فرمود که الله عز و جل من تا بن  
 و اسم علی بن ابی طالب که خود را با آدم اسکن الله و در  
 که آنست و کلمات خدا که حارث بن نبی و لا غیر با بنی النجریه که  
 من القاضی بن ابی طالب که با بنی که خداوند تبارک و تعالی  
 آن خود است که فرمودند که که بنی که حارث بن نبی که با بنی که  
 بعد از بنی که حارث بن نبی که با بنی که حارث بن نبی که با بنی که  
 که ابی بنی که حارث بن نبی که با بنی که حارث بن نبی که با بنی که  
 بنی را با و لالت میکرد چون خدا را که در بنی بود در حرم خود من  
 کل الوجهه قطع تواند داشت و چون انسان بنیان  
 الله بود و منهدم و در آنست خدا بود و ابی بنی که بنی که  
 از بنی که حارث بن نبی که با بنی که حارث بن نبی که با بنی که

این کلمات  
 که در این  
 کتاب  
 مذکور  
 است  
 و این  
 کلمات  
 که در  
 این  
 کتاب  
 مذکور  
 است



دبو ملعون نیست آدم ز سبب نیستن از خلقت آدم صبرا  
 صدق الله وصدق رسول الله وصدق اولی الله که قوله چه حق است  
 از نبوت اجاب وایسته شریک بدان حق در ذات حق از حق رسید  
 و الحجة رب العالمین حکم عین و بیان تا وید حق جلیل  
 جوهر روشن و مبرهن شده که عرافان حق است که آدم و حوا  
 قوا ملعون الله و اسمی لها در ان مقام مبارک مافوق صریح  
 و حق بیکر شده اند و بعد بیکر در ان موضع مبارک یافته اند  
 چه در کلام تنزل از روی تو خج و سر زدن نازلان نازلان آدم  
 و حوا را برت و میکنند که تیر غلیم فبناج ان شیعوا فقلان  
 زلم فاذ انقضتم من خرافات فاذکرو الله تعبد الشیطان و زارو  
 کما مکرمکم و لکنتم من قبلین الصالحین سکر چون سحران نیست  
 ادران خوانند بود که بر و جفت الله کتاب الله چه دارن تا بر  
 از بعد و بهار دهنده قرآن مجید بوده که منسوب است به الله  
 که فاخته الکتاب و ام الکتاب است از آیه منوره و روشن شایان  
 و کفار و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر  
 او تمام آیت رحمت و اقی شده اند از برای الکی رحمت و رحمت  
 العالمین

العالمین چه در بهشت مرسل بنیوان کرد و بقیع دار خانه  
 طاعت و بنیوان شد بر فرمود و لولا فضل الله علیکم و رحمته  
 فی الدنیا و الآخرة لکم تمنا انقضتم منه عذاب عظیم و از دوزخ  
 ان الحمد لله رب العالمین الرحمن الرحیم مالک يوم الدين  
 ایاک نعبد و ایاک نستعین اعدنا لآخرات المستقیم صراط  
 الدین انعمت علیهم غیر المغضوب علیهم و لا الضالین که  
 مدایع بصراط مستقیم بر زین منه آیه رحمت است که ای انا لا  
 شق صراط به قرقر بهشت طو و دان دخول بتواند کرد و عالم  
 چه رساله صلاوة الله علیه و الله الطیف الظاهرین و ظهور  
 قیامت را و روز ظهور عرش خدا را و روز خلعت حق حلیه الله را  
 که آج بیضا و عید فرود آن حق را از توبه خطبه بود که معلوم  
 میتوان کرد که آج رحمت است که در و در و در و در و در و در  
 بین هر گاه که عوف مراک فوس باشد باید که آن دو فوس حجاب  
 در آینه نظر میکنند و وجه خود را بیند هر گاه که در دهم شده  
 حور و نیکو بکیرا به بیند حاصی آج از و هر دو ظاهر شود  
 از بران ظهور بین حسیست قابل آج بیضا و عید در آن روز

جو <sup>بر منبر</sup> ~~جود~~ <sup>منبر</sup> ~~منبر~~ که عبارت از غرضه خداست برآمد و قرآن آن دو خطبه  
 روی خود را از برای آن خواند که اقتدا بروی او کرد تا آنکه تمام  
 مقام قبله ظاهر کرد اندک وجهان دو خطبه از میان آن چه بر  
 قاعدت اهل اسلام ظاهر نماید تمام شود که هر که از آن خطبه  
 بوجوه از برای آنست در استماع دو خطبه که در منبر علم حکم  
 امام قرآن می شنود و موعود و چون از میان آن چه  
 معلوم شد که آن که جای امام است او را بر آن نام  
 شد که جای هر سبب با شیطان میسر بود که در وجه اول خطبه  
 نکرد و او را حاذق خدا ندانست و از برای خدا بعد از آنکه  
 در سجود نیامد و این فصل بخواند که در آن تمام بر خطه طایفه  
 خیمه بلند و در وجه الله کند و در سجود اندکین او را در این  
 مقام با تلبیس خیمین بر سر هر چه باید کرد که آن چه با آن  
 فرمود که آن موضع را چون با این معنی نام شد و حال آنکه  
 خطیب نیز در آن حالت که در در خواند می کند تغییر که  
 الله عز و جل و قتل و ستم است از آن برونست دارد و  
 حراجه بیضا و نوشان شده است تا معلوم شود که آن خطبه  
 معنی

معنی آن تغییر که الله عز و جل و ستم است لیکن نیست و چون خطبه  
 ان خود و مبارک شدن است خطیب جمعی که آن خطبه خطی است  
 در سجود بر منبر بر آمد و روی خود را که حکم الولد سر ابراهیم را  
 یافته بود قیام تمام قبله کرد اندک تا حکم کلی بر وجه اول خطبه را در روی  
 او باشد که نکلیست که روی او روی خداست که اگر سودی از منبر  
 مودی بود در خطبه که آن الله یا بگویند یا یا بگویند  
 الله که خطبه را بوجه موضوع از برای حصر و قصر است و در حق  
 حق و در حق حق و در حق حق که آن بکرات این معنی آمده است در  
 مواضع خود بگویند تا بطور جاصل شود آنست و الله و شش هزار  
 سال با آن قرآن که حق جبین امین در وسط سوره الممتحن که کما  
 کرد قیام دو رکعت نماز جمعه بود مگر آن دو رکعت خواند و در هر دو  
 در حالت دو خطبه که اقباب بطریق میرسد یعنی در مقابل کعبه که وسط  
 ارض است از آن جهت که شمال و جهه الله که با غنای رشرق و جنوب که  
 و شمال و وسط ارض وجود واقع شده است از برای آن چه در آن  
 حرات بیضا و کبر خیمین بر سر خیمین و در خیمین طایف منبر و  
 با آن چه عز و جل و ستم است و آن دو خطبه را که بوجه تمام تمام دو

کما هیئت ایستاد  
 الامور ایستاد

دور گشت ادا میکنند در حالتی که در در عید کرده اند اکل  
 بر حج الی الصلوات ازین نعمت است و الله حبیب الله فرموده بود  
 که روز عید عرش خدا بر حواله شد که جای ظهور رحمت حکیم  
 الرحمن علی العرش استوی که فی السموات و فی الارض و ما بینها  
 و ما تحت التریکی این روز عید و یوم المیز بود که از دنیا آید  
 و بعد از آن تا شصت اوج در بیان آمد و السلام علی من اتبع الهدی  
 صلوات الله علیه که بذات بی تمای خود اضافه فرموده بود  
 و در توبه و عسی کلمه حکیم علیهم السلام با در فرموده که رحمت و رحمت  
 کل شیئی و بجای آن مخصوص و ازین فرموده که نبی است از سبیل  
 انبیا و مرسلین علیه و علیهم السلام با این تشریف رحمت خود را  
 و تشریف کرده بود که و ما ارسلنا فی الارض رحمة للعالمین که اید رحمت  
 عالمین را در ظاهر لفظ اضافه بذات رحمت و نبی خود کرده  
 از قریش عالمین که عبارت از اناس و ک الله اند و رحمت و رحمت  
 که اگر این رحمت بودی عین ذات حق نباشد بلکه نسبت که هم ازین  
 حق جدا نخواهد بود چنانچه در حقیم عسی که فرموده **رحمت** خود  
 حق حق نبوده و تصور از طلب در حیل جا و نول افضل  
 حیل

علیکم و رحمة تبارک فی کل من احب ابا و لیکن الله عز و جل من تبارک الله  
 سیم علیکم تا معلوم شود که بدین تعیین که تشریف وجود در موجودی  
 من کل الوجوه موقوف باین دو قید وجودیت و بس حیا چنانچه  
 دعوی بدو گواه عادل بین دو گواه که تشریف داشته باشند که خود  
 قلی فی باب شریعت نبی و نبی و من عیده علی الکتاب با معلوم کرد  
 این نقطه من که دلالت بر علوم باشد تشریف او علم الکتاب است  
 و الحمد لله رب العالمین و قرینه دیگر آنکه این که آن رحمت را و رحمت  
 کل شیئی صفت اوست که از برای امتان رحمتی للعالمین است  
 رنگ الاکم الذی علم بالکم نوشته بود از کتاب آسمانی در کتاب  
 توبه که از آن عسی کلمه حکیم با بود یاد فرمود که او را اما و رحمت  
 خوانده بود و الله **قوله تعالى و سبق الذین آمنوا ربهم ان**  
**الجنة نورا** اما و قالوا الحمد لله الذی صدقنا وعده و اورثنا  
 الارض نبوء من الجنة حیث نشاء فیم اجور العالمین صادق  
 شدن وعده الله و در باب ارض که تنفیذ او وعده فرموده  
 و کرامت کرده بود بعینه همان ارشاد است که فرموده بود و  
 در زبور رح داود خلیفه کا نوشته که و لعل کتبنا فی الزبور



بن عبد الله كراي الارض بيشه عبادي الصالحين كراي مملو  
 بغيرها ساند که در جای دیگر روشن کرد اندیشه اند که این از طرف  
 بزرگها من یا کون عباد و العاقبة للفقير بفرست عاقبة که از  
 کار است معلوم میشود از وی یقین که در این دار المقام خواهد  
 که فرود آید در المعاقبة من فضيل لا يمتاها نصيب و امتا  
 فيها تعذب الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على خير  
 الطيبين الطاهرين **مورد** تعال و اتفقوا في سبيل الله  
 تعلقوا بكم الى الملكة واحسنوا ان الله يحب المحسنين  
 این نفع در سبیل خدا آن نفع است که فرودیم درین سوره عظم  
 اثان جلیل القدر و بکمال حرمت و التسلو الله لا یحب الفسار  
 که در این سوره است **ت** که حرث الکرم که جنایاتی خوانند و  
 سب میباشند بر خفته آن مفسدان را دشمن بود و تفسیر این مفسدان  
 سوره در جای دیگر میفرماید که فرود مثل الذین یستقیقون  
 اموالهم فی سبیل الله کثرت حصیة سبع سنابل که حصه درین مقام  
 خواهد بود که بپرو جانان ازان حصه در درج امتات  
 امت خود میروید و بعد از آن سبالم طلوس الد و علی در  
 عالم صور

انتبت

عالم صور و دو مئة میفرود بدلیل والله یضاعف لمن یتق و الله  
 واسع علمهم کرم درین معنیست که فرود مملو آمن الطیبات و اعلم  
 صانی که عبادت از صابن است خلاصه بواسطه قوتی که از آن کل  
 طیب حاصل میشود بخلاف شیاطین مغر و مکرک فرست  
 ریس عطف و جلاله حق خلاق عظم و خداوند کرم و مکرکار  
 صورت نکار که در شان بزرگوار اوست که هر دو فرود مملو  
 بقصود کرم فی الارحام کیف **ت** لا اله الا هو العزیز الیم قوالا  
 ومن ین وجهه الى الله فوفین نفع است که بالبروق  
 الوفق و الى الله عاقبة الامور شکس بروره و نفی عوفن موحی  
 سلم است که حکم بجهنم و بجهنم برادره حبیب الله نبانده موحی  
 را شکافد و **ت** کتابه الی را تبلیم **ت** الی که در اند تابان و  
 و شکا که کسب است شک کرده باشد جنایاتی حبیب الله کرده  
 بکرم ان از مملو خداوند کلام و ملک عظام **ت** که فرود  
 فان عاجز که فعل اسلمت و حسن الله و من اتق که اخوان اندیشه  
 بودند که رحمتی و مبعث کل شی در توریه از بند قدره **ت**  
 زکی الاکرم **ت** از برای ایشان نوشته شده بود که فرود

بود که الذين يتبعون الرسول النبي الامي الذي يجي بخبر من عند الله  
 عندكم في التوراة والا انجيل که در آية ما قبل من عند ارسون تبع  
 بعينه بلين منبست که فرمود فلن الذين اولوا الكتاب والاميين  
 انما ارسلتم فان اسلموا فقد ائتمروا وان تولوا فاما عليكم ان  
 والله بصير بالعباد ان که فرمود بنی امی را و ایمان دیگر را و پس  
 می بایست کرد از برای آن بود که ایشان که عز بودند و خداوند  
 خدا بودند و در و با اول کسی که نبست تا به کتاب را بطور  
 می شکافتند که محشرش فرمود از آن رسول دو فرست که دست فرست  
 داشته بود و به خود را از ذات صفات بخشنود که در لایم  
 از برای روزیم به بود و نصاری جای من اسم الله فرمود و در شان  
 رسول امی بخلاف ایشان فرمود فان حاجوک فقد ائتمروا و وحی  
 لله و من اتبعوا از برای ایمان معنی بود که خطاب باین رسول امی  
 فرمود که بستی و القرآن انکم من المرسلین علی حراست مقیم  
 ای طالب اسرار به الله ظهور این معنی از برای آن که خداوند کتاب  
 است که علامت است که در کتاب خدا ایضاً فتح بقرآن می باشد  
 و مثال خود فرمود و حیاتی من حصصی که کتاب نصف کرد آن  
 کتاب را

نیم

کتاب با و میکنند ضیائی و بر عری اضافه این که حق که اصل جمیع کلمات  
 که بپیش و شطین غنید بپیش برای غنید بپیش و اگر که از کتاب خود ما متعلق است به الی  
 بخیرند که هر جا که بپندگان خداوند کلام می رسند از آن آیه ای که کلی شیخ و حق علامت  
 حبس خود به پست پیش می وی و دو و قمار نیکو اندازد و ج ۵ صحیح  
 طین و تسخ و پس انداز غایب حاکم و جلد کرت که در فرخ و میان  
 ایشان میگویند و افرار بر عظمت و جلالت قدر عالی ایشان میکنند  
 حیاتی ابلیس بنی بر سر در جواب این آیه میگویند حلقه حق حواء  
 و خلقت سر طین میکنند و از عظمت و جلالت عالم خاک و آن که داده  
 طین اندازند داشته کتاب که بر دارند که خاک است که برش نیست حکم  
 و کان عرش علی الماد عالم عالم نیست و در شان او است  
 و من الماد کل شیء حی الماد چون ابلیس خیس را این ادراک  
 با که نبود و جن العین کردید و از آن آیه با که بن طهارت مانده و جن  
 شد بخلاف فاجر که دنیا فانی را جسم و آن علیک لغت الیوم  
 الدین که کلمات عبارات از یکجا می و در رست و دفع اینها  
 ما را آن که خداوند کلمات باین دو جزو اظم بشر بخلاف آن دو  
 جزو دیگر که با دست و آتش ابطال در باب اگر از برای است

خداوند کلام حق کلام حق نه نصب الهی داری و الهی علی بن ابی طالب  
 شیطان لعین که در کلام قدیم ملک علیکم در مذهب موصی ائمه  
 الهی سرانجام غلیظ او به پیغمبر که آن مذهب در وجه خلیفه او  
 مذهب بود که مذهب باشد از آن ملعون که روزگاری یکدیگر  
 که اسم او علم آن تھا بود چنانچه در حق آن از میان و تاویل الهی  
 شده است قوله **ما** از برای مذهب خط در مذهب جا **ما** محضه لعین  
 است و شیطان از خدا دور کن تا حق تعالی ایسر از برای آنکه مذهب  
 خط خبر هر خطی جا رست و باشد جا مذهب مذهب شیطان از نور  
 تا بوضع خدا بانی الباطل که این سخن کن نیست **ما** **ما**  
 از حال شیطان که مذهب کن به آن برود از روز و چون بدین  
 خداوند از نظام یافته اند که آنرا خوانند و در پیش مضمر بر زبان  
 بیرون آمدن با جرم در تاب تو مشهور در آن تا سرجه که تا خرافات که  
 غضب الله علیه لعنهم و اعدائهم که مذهب حقیق است شیطان  
 و از شما داس خود و شما مذهب علی از اسم خود علم و تا مذهب  
 باسم خود نتوانست یافت و شما و آن اسم بیست و نه رسیده آن  
 مردود و مردود را خدا این بنمایند که به بنید و در با بنید  
 رکن الهی

رکن الهی که مذهب با علم حق که مذهب و وجه خلیفه خود  
 که در صورت آنرا از روی قدرت در اسم خود او آشکارا کرد  
 تا معلوم شود که بر وجه روانی اسم و سواد خود که دانیده است  
 که شیطان است که آنرا که وجه چاره ساز که قادر بر کار و خداوند  
 لا اله الا الله از غایت قدرت ذاتی خود از خود چنانچه  
 بود که نوشت و لطفنا علی ائمتنا ما تتبعنا الصراط القادر  
 پیغمبر و **ما** عقیده از حق الهی با وجه پاک اصل حق و جان  
 با کمال به حبیب قدرت العالمین ای عاشق صادق بدان و  
 ببین که به عبادت و نهایت کمال رسیده است که ذات بی چون و چگونه  
 شد مد و مشهور و خود را در حق الهی او کرده دانیده است که در حق آن  
 در بیان و گفته اند که حقیقت که آن در سطح القلوب مشهور و علی آن  
 که فرموده اند که اگر سوال کنند که مذهب که مشهور و علی آن باشد که  
 حضرت آیت الله عظیم است که میفرمایند که در کلام تشریف در بیان  
 آمده است که جمیع و بنید و حاد و اهدا باشد چنانچه فرموده و حق  
 ملک حق تعالی با او صیانت که اندک الوان و انکس من  
 قبله و خافین در حق آن در بیان آدم و من دوین گفت

که این کلام خود را با آنست که آن ایسر هم کاران اجتماع شده  
 یعنی در این مقام آن حق





بر جمیع انبیاء محیط و مستطاب بنده از آن موفی قلبی که در حق  
 وجود دارند ممکن نیست که بر هیچ وجه از وجود او شائبه  
 و اندام **ق** شد و فزون که ذوق فطری که در بدن خرفه  
 حکم و استیانتی است بآنچه بلیغ و معلوم است و استیانتی است  
 از حدیثی است که در دست خود و ملک شدن است بر توحید  
 و ماریون گفت و در جواب خندید که آنان و هر ضمیمه هر ضمیمه  
 نه الکافین و منصوص صلاح که بعینه همین دقوی کرد و او را محاکمه  
 امام با این سبب که گفته بود بکشتن دادند و ملک  
 سوزانیدند و حال آنکه ایشان که این قدر بر او وارد شدند و فزون  
 دادند و عقیدت و زدند هم ایشان بعد از این **ق** که می شدند در  
 ولایت او و بعضی نعمت الله رحمت الله علیه گفتند و ای خدا  
 میگویند و حال آنکه از ظاهر حال و ظاهر گفتند که او اندست از کفر  
 عنون در حال ملکیت از آن گفتن خود را بگشت و منصوص را بگشت  
 صحت که او را برادر کردند و قطع دستا کردند چنانچه فزون اهل  
 انانرا که سخن موسی و ماریون میکردند و لا قطع است بر این گفت  
 شک را کردند و از آن گفتند خود بگشت سبب خیر خود میان این  
 دو وجود

گفته

دو وجود

از آنجا خواهند کرد که فزون را که از اندک حضور را می توان  
 مکرر از آنجا نیز توان کرد که فزون از آن دعوی باطل بود بدین  
 رد که تعلید میکرد و بجز دوی که در باطن او در آنکه که در آن نیست  
 حرق خواهد شد از آن که تعلید بر کردید و حال آنکه حضور  
 او بود و این مسلمانان تعلید که حضور را تعلید آوردند و بعد  
 بکنان گفته اند که تعلید شده از آن جهت بود که تعلید و توار  
 حضور را قوم زمان او شنید که از این کنایه انانیت بر کردید  
 گفته اند که از این جهت که از این تن سیرید و همان میگفت چون او  
 برادر کردند همان که صیغه و چون قطع بدین او کردند بر وجود  
 این می گفت میگفت و در حالت سکسار از این نیز بر وجود بود از  
 غایت تعلید و هم و همان میگویند که چون او را از در بر آوردند  
 و اندر دوزند و بعد از این که بی باده خاکستر شدند بران قول  
 خود بود و از غایت بیان خاکستر او را در شرط بعد از گشتن بر  
 آن آن خاکستر و در او را انانیت در آمد تا هم چون تعلید از آنجا  
 این حالت کردند چنانچه ظاهر بهیچ وجه از وجود ممکن نیست که انی  
 در حضور و هم و حیال فاسد ایشان آمده است و وجود ممکن

داشته باشد لازم بجای نعمت الله که دياره فرعون تنبیه شد  
 خود میگویند حق حضور رحمت الله گفتند و چون فرعون و  
 شرک کردند نو تنبیه از برای آنها خود را چون **عبدالله**  
 دیدند هر جامع معنوی که جامع و لاشریقا آقا فیض که اگر در این  
 حکم جامع معنوی که ام القیاس بودی حال بیضای این بود  
 که واقع شد احقر از آن وجه که خواست که شرک او را بر او  
 ظاهر کنند از پیغمبران و پیغمبر با و فرستاد که موسی و مارون  
 بودند که موسی کلمه بود و مارون انصاف می آید که موسی و مارون  
 و پس از آن شد که او را وند **حق** بود که هر جامع و خود او را  
 بر هر صورت خود آفریده بود و خطرات خود را دیده بود و فرعون  
 تنبیه از این معنی پیغمبر جان الله ملک ملک است و خود را بر لایحه  
 است بود که ملک لایحه نمکونی نیز نموده و مانع صادق از حضور  
 بود رحمت الله علیه از غایت شرف جباری بیدار شرف حقیق رسید باین  
 که گفته اند که جبار قدرت حقیقت است و راست که در حق است  
 در میان این سخن خود اند که ایمان علیهم السلام اصد در شرف  
 حال مانع صادق است که مثل حضور نبی است که در شان این  
 مانع صادق

عاشق صادق فرموده که **حق** منصور صفت نافذی است  
 ای دل ما که از این حضور زانی بود آتی بیا فرموده که  
 نور رحمت آقا دینی در دل حضور و با داناتی باوان  
 بر آمد که در مقام دیگر تنبیه فرموده اند فرموده که  
 مجموع حضور از انا **حق** دم فرزند پیش نامحرم دم از خود من  
 با آن مقام آخر که قلمه انا دین خبر داده اند که از انا **حق** دین  
 انا **حق** و او دین خودی خود کواهی از خون تنبیهی در قید  
 سو و موسی را این مقام کبار و زی خواست شد که در شان  
 اوست که بعد از این **حق** الله **حق** فرموده اند در مانسی از آنکه ایم  
 در بند زو و سواد کاهای و السلام علی من اتبع الهدی فرق دیگر نیست  
 در میان گفتن فرعون و منصور که چون فرعون دشمن باطل  
 کرد و دشمن **حق** با و رسید در حالت اختیار خود قبول نکرد  
 و حضور که دشمن انا **حق** کرد و از فریق موسی و مارون و دو  
**حق** با و رسید از برای آنها ان **حق** بود که جباری در خدایک او کرد  
 بود و سوال گفتند که در جواب آن حدیث چه میگویند که **حق** است  
 فرموده اند که عکاد **حق** فانیان بنی اسوئیل که از تنبیه دینی سرایش





عالم تا نبوت عالم چون یک سرود و بواسطه این راه آن **حق** وجود  
 رحمتی که عالمین **ناجی** رست بر آنست که همیشه را در یاد و تضرع  
 زبان شریف او مشرف شود که بوجهی بخواند و بگوید که با وجود **حق** که  
 رحمتی که عالمین او در شان آن عاجز ترش باشد که **حق** القادح  
 فرموده اند قوله **حق** و **حق** صاف تمام **حق** جنسان و **حق**  
 ربنا عابدين والصلوة والسلام علی مری **حق** عابدين و **حق** عابدين  
 من فضلك یا ارحم الراحمین و سب **حق** نیز **حق** از زبان حیوانات  
 بتخصیص حیوانات خود به تسبیح خاص ما از خیمه دوزبانان  
 مشرف بخش العین دارد با ما را گوید که حکم **حق** و آن مشرکانند  
 ما و دوزبان دشمن خواهند آمد و **حق** که آنرا گفتند و ما آنرا  
 باز از زبان باره زبان گفتند که **حق** و از زبان **حق** دیگر میکنند  
 که **حق** فضل جلیل **حق** در **حق** الله عالمی **حق** فرموده اند  
 که چون قوه ازلی در باطن ما در آمد ما **حق** که در  
 حالت و احد مانده **حق** که **حق** است از زبان **حق**  
 از آن قوت هر اولی که از یکبار به زبان او ظاهر می شود  
 یکبار به دیگر همان اولی ظاهر می شود با هر **حق** زکوة  
 اگر چه در لفظ

حقاقت

از زبان در لفظ **حق** که بصورتی مخالف بودند اما بعینه در معنی  
 یکی بودند که **حق** است و **حق** است که هر کس که با ما **حق**  
 خدا او را دوست میدارد از برای اینست که هر کس که با ما **حق**  
 می باید که **حق** از آن حیات و دینداران و **حق** مشرکان  
 دارد و در کلام **حق** **حق** جلیل **حق** در باره مشرکان **حق**  
 العین فرموده اند که قاتلو المشركين كافة **حق** که **حق**  
 ما است که از زبان حیوانات قاتل تر واقع شده است و در جاد دیگر  
 خود که قاتل **حق** **حق** و **حق** و **حق** مشرکین العین  
 می خواهد که بر خلاف توحید دویی اثبات کند چون ما را **حق** و **حق**  
 که ما را نیز **حق** است از زبان العین **حق** که از هر دو باره زبان **حق**  
 که **حق** مخالف **حق** که ظاهر کردند و این **حق** نیست که سرگزاور  
 می شود و **حق** و این **حق** **حق** مشرکانست و در دین **حق**  
 اند بتخصیص مستقیما که **حق** **حق** **حق** **حق** **حق** **حق**  
 ایشان را قدری خوانده است از اینجهت که در سعادته آن ذات احد  
 حمد لم یعد ولم یولد ولم یکن له کفو **حق** **حق** **حق** **حق** **حق**  
 خود اند از **حق** ذات دیگر میکنند و **حق** **حق** **حق** **حق** **حق** **حق**

از فایه نزل ذاق در انداختن با نوحی بر ذوق و بهر من یکیند  
هر یک را صاحب اختیار برود به حدیث و خبر از انفساد الهی بود  
نیز نذر اند که ایمن بر تریس چیس بود که با وجود خباثت او را  
خود را خلق حاکم حقیقی میدانست به نفع و عافیت او را  
تعلیق مایل بود و بغیر از ملک و اقرار ملک و ملق من نایز فتنه  
من چیس در بیان و تاویل و ما را سنای الارجحه للعالمین  
که حق جلجله چه در حق چه فرود اند که بی حق جلجله  
الله علیه رحمت جمیع انبیاء علیهم السلام باشد از آن چه که  
عالم مبارک از ماسو الله است پس یعنی ازین مبارک الله چه  
صلاقی را بدو وجه واجبست که متابعت حق رحمت للعالمین کنند  
تا از انعم جنبه خود یک بیان وجه که برتر در رشت میران  
رفته و از زبان جمیع انبیاء حق رحمت للعالمین است که است و  
دیگر آنکه حق آدم چه بهر شست میروند که فرود در ستون داران  
فی السما و حال آنکه از انبیاء جمیع انبیاء با انبیا اندازند که است که  
خطاب بوجود رحمت للعالمین است که خداوند در حق جلجله  
چه فرود است و القرآن الحکیم این من المرسدین عاظم الا  
مستقیم

مستقیم که باز بی عبور بر اطمینان خون برشت نغمه میوان کرد  
تا و دان نغمه میوان شد که این وجه نداشت ازین وجه بود چه  
که حق رحمت للعالمین صلوات الله و التسم علیہ الولد تر ایه فرود  
و قبل خود را عیالیت جد خود را ابراهیم حلیل ام که ای حاکم  
لنفس انما در شان اوست انما التوی که در اندک فرود از چه  
مبارک و بعد للعالمین است از انجست که موضع رأس وجه  
چه ابو البشر و عبود ملایک است حکم خلق الله تعالی رأس آدم و  
من سر تا الکعبه که خلق آن مفت کنایه اقیست که آمدن حجر الماسو  
که قدر طواف مفت از دست از جنبه باین عیست و الحمد لله  
العالمین ایضا بر سر قرآن از غرانی حق سبحانه چه  
چون تر معلوم شده است که صلوات نبوی قرآن قرآن لیل چه  
از وجه قبول چه در و قرآن نسبت از انکه که در شهادت  
که صلوات بر وجودی که علیہ الصلوٰۃ ان قرآن صلواتی قرآن  
وجود است ندارد عین بعد است حرفی و نیست و در حفظ  
که بخانه انداز قرآن مجیدی ازین حدیث و بر من ترجمه میوان کرد  
در باب اگر خواهی که از حلقه یوسفون بالغیب و میوه انصلون

از انچه در شان او است و از انچه بیجا بود از انچه در شان او است







بکلی بر او بود و بعد از او این دو خطبه جنبای خلق الله را در روز  
 او روی در روی بزرگ و مجامع با و افتد کرده با دای کعبه  
 نماز مغفول شد که فاضل از عبادت شش هزار سال قیامت که بزرگ  
 بود که افضل جمع عالم است منف علی هذا السلام قال علیه السلام  
 والدم حبيب الی من دنیا کم ثلث طبعها و سائر ما و فرة فی فی  
 الصلوة معنی این خبر را از امر ایستاد و علام وضو و نیت  
 کلام جمعی ای طالب در باب و از روی توحید هر سه را بی و  
 طیب که فرمود مبارک از آن خط و کتابت مناسب و طاعت  
 و موافقت این حدیث از روی حجت با نبی است که در این  
 در شان همین رسول الله صلی الصلوة و فرمود در این که  
 نفرة اقیوم یقول من حیث یقول فیه فی کسر طبعها  
 و صلوة خود صلوات بخواهد از زبان و تاویل و تفسیر جلدی که  
 عدد بیان کتابت است که تا در شش مجامع که بخارج از چهار سال  
 نور فراج الوصیة را در نیت العذر من کتابت ام قریب حق به  
 الصلوة نیت صلوة بر آن عدد در و در این شد در باب را در این  
 دارا ای همان نام هر عالم توحید در آن از جمله ثالثه ثلثه که  
 ثلثی

جنبای چون توحید طلب و سائر در باب بدانی که در وقت و اقام  
 جنبای مباشرت علان مراست طیب نیز از نوایم اوست و نماز نیز  
 که تمام مقام آن دو بود از جهت سود حاصلست که هر است جنبای  
 مناسبست توحید در صلوات بر و آن حالت خفیف مست و از آن جهت که  
 تا و صلوة را با بد مناسبست ظاهر مست در حالت مست و صلوات  
 که از این ساقط میشود و او را فضا نیست و چون تا که تمام تمام  
 آن دو بود و از روی تحقیق بر آن از این دو بود و در حدیثی باین  
 معنی مقرر بود و بعد از آنرا کردن مشیر معنی یازده رکعت که بعد  
 آن یازده رکعت که در روزی فقط نیامده اند بود و در خطاب  
 فانی و الاخری خبری که من الاولی بوجود مبارک است که تا زمانه  
 او بود همی برین عدد افزون بود و چون از این او قریب باشد که از این  
 هم در شان او بود و بی فاصله که و کوفی بعلیه و ثانی مرتضی  
 که آن تمام محکم است که چون در آن مقام از بزرگ نماز باشد که بعد  
 از شش بر خیزد و از ثانی رضا و شنودی که داشته باشد و ثانی  
 الاوّلون و الاخرین گوید و بدو و چهارمین است بر خیزد و بدو و بدو  
 صارا دومی است و سر دومی است و خدا و نیت است

راست است





حق جلیل؟ آه این که چنانکه لایحه الله اندودین  
 سورة محمد فزکو ندر نار این روز عبدالمؤمنین نیزند در نار  
 تا بعدد علم آدم الاسماء و کلماته خدا برینش روز نام کرده باشد  
 و مهور با مردیکر نه علم فاذا اقصیت الصلوة فاستبرأ فی  
 الارض و ابتغ من فضل الله و اذا ذکر الله فکبر لعلکم تتقون  
 که باید در حق برین راست بود با فتن تا اهل صلوات بخوانند  
 که بعد از اتمام صلوة بر ایشان این دعا را خطم ایشان عین  
 و نصیاست یکجست؟ فضل الله؟ و یکی ذکر او بسیار کرده  
 تا از اهل نماز باشند که هم در اذان صلوة بخوانند و الله  
 را یاد میکرد و با وحی شناسیدند و السلام علی من تبع الهدی  
 مسئله علی علی از عوالت الهی؟ چون بکرات در آن از سر  
 کتابت ملک کریم علم؟ معلوم شده است که حلقه دودست  
 آدم در آن است نطق؟ حاصل واقع شده است و نسبت  
 با الهامها مخصوص باوست هم از میان نیست که در روز قیامت  
 از یک الله که کلمات برین بر خاسته که مقام محمد است بیست و بیست  
 الاولون و الاخرین فرمود و از برای ظهور این شخصیت  
 که ملائک

که ملکیت و نجات جمیع بنی آدم در قوی کلمه شهادت نهاد که  
 فرمود و هم ایتی و ما نمیم که اگر خلاص خود خواهند اقتل یا سیر  
 ایشان را باید گفت که استمدان لا اله الا الله و الله استمدان محمد  
 رسول الله و اگر نه هلاک شدن در وقت کفایت این کلمه چهار  
 مسجده را ایشان جدا کردن و راست داشتن که استمدان  
 لا اله الا الله و الله استمدان محمد رسول الله و باین دو کوا که در جمیع کلمات  
 خلاص یافتن و از ابل نجات شدن پس درین مقام راست بوده  
 باشد که فرموده باشد که یغیظی الاولون و الاخرین و هم برین مقام  
 بوده باشد که خبر از حریمت خود فرمود بخلاف مخلوقات و موجودات دیگر که  
 لی مع الله وقت لایسعی فیه ملک قرب و لایسعی مرسل ان وقت  
 کفایت کلمه شهادت است که کلمه حق محمد رسول الله است که در آن وقت  
 لی مع الله است و بس حق جبرائیل امین آدم از برای ان فرمود که میباید  
 که درین مقام در یکی کجده ان بنی وینه سبعون عجا بن نور لودنوت  
 من بعضنا الله لاحتقرت کتخ الهی از برای ظهور این معنی فرمودند  
 قوله جبرائیلش را در آن عالم چه کار صدق الله العظیم  
 و الحمد لله رب العالمین ان حدیث صحیح حبیب که در بیان

تاویل حق فی جمیل چه آمده است که غفار الذنوب  
 و ستار العیوب چه در مهر شرب جمعه شش صد هزار عاصی  
 از آتش دوزخ خلاص می دهد و بجات روزی میگرداند که  
 فرموده اند چه آن شش صد هزار از برایشش روزیست که  
 به برکت شرب جمعه که معلومست با نفع از بیان الی حق که وقت  
 اواز کیست برابر هر روزی صد هزار باشد از هدایت الهی  
 و نقش نامتبی این معلوم میشود که بقیه در راه وسیع سبیل  
 فرمودنی کل سبیل مانده جبه پیشش که عبارت از شش  
 سبیل است که درین خود شش صد است باشد که حکم و ان بود  
 یک لایحه تمامه و اول متن شش صد هزار باشد که آن کتابه از پیش  
 و از خود چرخه در وجود کسی باشد عظیم برانه و قیاسه و عظمه  
 در آن محل که خدایه تاویل و بیان چه در حق حق عظیم جای  
 حق خلیفه آه خود میفرماید از جهت خلیل خود دم غوث این جمیل  
 طلب خوش بر و خوش در اندر ضرب عاشقی را از خلیل امین  
 ای عاشق صادق دریاب و بداند که این چه مقام است که  
 می خورده است یعنی حق خلیل از حسن آن و جگر و روح جمیع

و ستان سعاد که بداند و متوجه ارض شد و روزی بود در  
 کرد که ظهور وجه جلالت از آنجا بود او را شیاطین ناری در نا  
 انداختند و سوزانیدند و از برای این بود که با بدست خان  
 حق مصطفی صلوات الله علیه که آورده ایمان دین و ملت حق  
 جلالت بود در روز خلعت آن وجه پاک بنشیند از برای  
 بر آمدن یکم آن الدین یا یعقوب نیکو یا یعقوب الله و حکم و ان  
 یکم آن فاطمه و حکم الله و وجود را قائم تمام و بدید کرد  
 اند که تحقیق و عین میدانست که اگر باستی شد در درسته او  
 نباشد شیاطین همان فعل بید خود ظاهر خواهد کرد که با دنیا  
 عاشقان از غایت عشق که داشته بران رو سبب جزئی چیزی  
 بدست آورده اند از قصود و از خود با وجود و شیطنت شیاطین  
 لعین باز نمایند بنشیند از آنکه شیاطین خواهند که او را از ان  
 عشق و محل خبر یابند و دارند و در نماز اندازند و با صل خود باز  
 او بان بنشیند از برای بر نندازند که بر فوج احق و از نماز  
 بنان از برای آنکه در شان ایشان است شوق الله و کمال  
 بیشتر از برای ایشان عباد که فعل بخشش خود را اظهار نمایند

کلامی که در این کتاب است از کلامی که در کتاب دیگر است  
 و این کلامی که در این کتاب است از کلامی که در کتاب دیگر است  
 و این کلامی که در این کتاب است از کلامی که در کتاب دیگر است



کرد که وقت رسید که سبکبار نیست فایده بشود چنانچه  
 بخت دیگر بر روی خاک با یک بنقشه ساز و بد که صادق بود و بعد  
 و عده همدیگر فرمودند و از غایت عبادت چهار بار تکرار فرمودند  
 قورح ه ه ه ه که گوید این کلام الله نیست انست انست  
 کرد در نیست نیست بر و در کار ابریز و خط و قدر است  
 و بیست چهار خط از ای ابدی تو که بر روی زودست نشاید  
 بخت از خانه پاک چهار خضر مکرتم حکم پاک کرد ای که در عالم  
 از آن جمله اند که هیچ حال مدخل نکرده اند و بکنند اندر  
 که در پیشان ایشان فرموده که این گفتی اتم اتم اتم  
 و لا بد خلون الجنة حیاتی الجمله فی ستم الحیاط از آن و در حلقه  
 جل و ستم <sup>حیاط</sup> نرسیده اند و الحمد لله رب العالمین <sup>بزرگوار</sup>  
 بود که نود و نه نام داشته باشد و حمد و ستایش از بزرگواران  
 داود حلیه و از آنکه بیست و کرد که از چهارده حقیقیان  
 یکی دانست که مستحق سجده است و حقیقت خود را از این  
 نکرده اند که اگر در شریعت حکم همدیگر حکم من و کما  
 اما از آنرا که بر سر آورد حکم آنرا از سبقت خود که بگوید  
 حکم

باب سیم

در بیان

که نماند بخت اند و ندانسته اند که امام از آنکه علم حق و احد  
 عین همان <sup>سست</sup> است تا بداند از وی نویسد که انجبار آید  
 نیز عین عین آمده بود که فرمود من آدم که از کعبه فخر آدم  
 و چهار دیگر از سرادار که یک بر سر آمد از فخر یک که آمد تا معلوم شود  
 که نماند حد و نرسد و ستم <sup>سست</sup> و رسول بی اثر که نام از  
 بر او خطم در بسیار با س و در تیم خوانده اند اما آن فاسد  
 از نوریه موسی و حدیث ابن در تیم اتم علیه افضل الصلوات  
 ندیده اند بلکه تقلید سخن گفته اند از بزرگواران که باین معنی نرسیده  
 اند که در نوریه موسی کلمه هر حکم حکم حق و فرموده اند  
 که اول چیزی که هر سال باید درستی بود و ستم که ستم را  
 آن نورست که فرمود اول ماضی الله تعالی نور تا معلوم شود  
 اول خلقت را کنیم در <sup>سست</sup> بوده است و یک نام نور و نور و احد  
 در نور سبیدی و روشنیت و علم نور با آن اعتبار است  
 که نویسنده نور است که قرآن نورست و عقل نیز نورست  
 از آن وجه که از بیان این نماند است که باز چهار راجع است  
 که آن معنی نور الهی را در بند کردن است بدلیل نور <sup>سست</sup> نور

که قط و عدول حضرت که بیهوده از حق قبل و بعد خبر است  
 از ایشانست فی بعضی سنین که قبل از تدریس آنرا بود سنان  
 در بعضی مناسبت است که خداوند باین و آن بفرموده اند که آن نعمت حوت نعمت کا و بوسن می آید  
 باین داشت چون سوره عظیم الشان آیه غلثت ارقم  
 منسوب بروم است لاجرم از شمار خاصه و بیان موهبت  
 است که گناینها و جوار و رفعت تمام کردن بران و بیایم  
 مقام سلام گردانند و اگر چه ازین تعظیم مخصوص غافل باشند  
 اما قادر مختار و فعال مایه بر اینها را دست اوست  
 برادران در این صفات خود از آن و در هر کس غنی باشد  
 الا وجه در شان اوست در برابر او قضا و محالها  
 نشانیها دعا است تا در وقت ظهور از جمیع انبیا ازین  
 ره بود **ص** حقیق شود تواند بود و وجه خود را باین نشانها  
 تواند شناخت و سبیل و آسان قالوا بلی تواند کرد  
 جنان است بر بکم و الحمد لله رب العالمین **ص** مثل آنکه  
 لغتم که در تدریس موسی حکیم نام حکم خلیف و خلق خیر در

خود نور

خود نور

بر کوارح حبیب خود حواست از بر توان نور و غفور  
 حقه این معنی از فرامین با روشن می شود اول آنکه اول  
 حلقه آن در رابا و نذر و بنظر رحمت در و نظر که تا از نور  
 رحمت معلوم شود که آن در کین و جود باکی بی معنی انگشت است  
 که در شان او فرمود و ما ارسلنا که الارضه للعالمان و کبر  
 انکم بعد از نور رحمت و کون لا فضل الله علیکم و رحمة لکن من الکمال  
 چون آن در آن خبر بود از کد اخلاص از کمال آن انبیا و اول  
 موهبت **ص** که عبارت از افلاک است که علم در شان این نور  
 و در کینا بی بینا بود که هر فرمود که لولاک لاصلحت الافلاک  
 این طایفه اهل خجسته و توحید بکنشست دیر تر و با بود از  
 برای این میروند تا حقیقت وجود محمدی را که حکم بقض قرآن  
 حکموا بنورهم فی التوریه و الانجیل بود بر ایشان بابا کفایت  
 که در بیان اقرار از اندام الله و توفیق ناشی تا نبیت گردانند  
 از بر او آن غیر و ند که بر زمین کنی از کمال ابرار تقویه و حسن  
 کنند او را الله من سخط الله بکنشست بهود از بر او آن غیر و ند که  
 برایشان **ص** بکنشست که فایده که نبی موسی حکیم مکن حکم بید

صیاد بود که و الحاله نزد بیت المقدس که در داود حلیه  
 کرد و در همان که دانسته زبان مرغان بود تمام کرد قیام سنان  
 صید صیاد البیت که لایق در بوم بود و خود صید کرد چنان  
 کرد که از هر قوسی که نام صاحب نشان که از او آتی برستم است و در آن  
 موضع داشتند و آن موضع باکی را قبل خود و خانه خود صید نموده  
 و حال آنکه حکم حدیث این در یکجا صلوات الله علیه ثابت شد است  
 که آن موضع منتهی بود و منتهی صفت ظاهر صفت او است که می نطق  
 در شیر باکی است که بدلیل الولد سر اربعه یکبار از او بود یک  
 آن که تحت شست تا معلوم شود که از سر این بقیه بود آن در نیم بود که  
 و حسی حکم با جمیع اینها و بنی امیه علیه السلام رو در خیمه نایب  
 که نسبت المقدس بجای اوست داشتند از برای آنکه قله نایب  
 خیمه بیت المقدس بود و علت نایب بیت المقدس ظاهر بود الولد  
 بود و علت نایب که از این نایب لطفه کشفی باکی بود که بعین خود  
 باکی که الولد سر اربعه بود که در خانه و در ناوین و در البیان و در  
 آن خود که نایب حق مدینه فرمود قوله **آه** آن ده  
 آن در نقطه آن که بدست در مقام ظاهر صفت از آن دست علم  
 از برای

آن صید و آن صید است که بهیچ بر وجه آن

ظهر

از برای ظهور این بین و تحقیق است که در حق خود فرموده  
 اب بخله چون شود زادم بدر **آه** حد ششم و شش باشد  
 هم بر **آه** حدیث است: لعنم علیا بنی تخیف وجود اوئی و از برای خود  
 خود اولین و آخرین نیز و در آن موضع نیز الوجود کرد و در سحر  
 آمد چنانی در حق **آه** از برای آنکه **آه** در بیان آمده است  
 قوله **آه** که در جوارح سوی کعبه کرده بود **آه** بیت الله شش  
 فرمود بود **آه** در حقیقت و بسوی حوش داشت و روی جان  
 دل بروی حوش داشت **آه** حدیث **آه** حدیث رسول الله و در  
 ولی الله **آه** که با طایفه خود داشته **آه** سر و وجه الله بدست سلمان  
 از برای آن میروند که در شفا حارون ایشان که امان و نادان  
 و بشوئمان ایشان شده است که طایفه الله و روح الله فرموده  
 که حسی حیات را که بر کرسی بزرگوار می نهاده الله و بیعت انشیر  
 هر که الله که هیچ ملک موت و بنی رسول آنرا نداشت **آه** در  
 میایم و از آن بکشتیم ماهی که از غایت جلاله فرمود است  
 که نیست از اهل آسمان و زمین که قدم پیش نهند و آن هر که از  
 هر چه من به بنده علم من بکشتیم تا معلوم شود که حسی حیات



خشم من بود و دست کار از کشتاده شد آن بار که آمد چون  
 مهر از صفی صیاح بر نداشت از برای آن بزدی اختیار فرمود  
 این بار که در دین حضرت بنی امی و آن صفت در بر داشتند  
 تزلزل و تا قتل اختیار کردند بوم نیز الله خالق کریه و الله  
 اقوام من بین الله تا نرسایان بنامه گویند بخبردار تا قتل  
 بر کسی که این سخن حقیق غالب بود از آن وجه که صفت میکردند علم  
 زعم ایشان و قتی که خدا بر کسی صورت خود و حرم که نرسون  
 گردان غنی بایک از مقام راستی بر حاسته ای طایفه با نرسایان  
 از آن مجربند که از سبک بگوشان که ایشان بران غالبند و دید  
 سخن حال الله نمیکند حقیقتی محمد بن احمد بن صلوات الله علیه  
 حکیم گفت با غنیم فی التوریه والا تجلی بر ایشان بدست حقیقی  
 الکویت اگر بعد انصافی داشته باشند تا به که الله از برای آن حقیقت  
 خشم کلام که کلام الله است که حواری از احوال آیند خبر  
 دار میگردد این نامه اند که بعد از پیغمبر ایشان پیغمبر دیگر خواهد  
 آمد نسبت تمام آن صفت خاتم جمیع پیغمبران علیه و علیهم  
 الصلوٰۃ والسلام باشد و احشوا بر آن الله قبله او هم از آن است  
 و در صلت

که توبه بایم توبه کنیم توبی رخو بود در کتاب و قرآن و کلام  
 انبیاء بر این هم گفتاب نازان باشد و خوانی حج و برون آمدن  
 چون هم قرآن را فاخته گفتا بست که صفت آیتست و چون  
 آن صحیفی صیاح که صفت مراد دارد که مبارک از صفت کتابت  
 وجه مادر بکر و ست علیا سلام صفت باشد که او نرسایان  
 و حکیم مادر منجند نسبت خاص با رسول امت کبیا افضل صفت  
 ازین جهت بود و خود در مدینه علم خوانده باشد و خبر داده باشد  
 که در حال لعین چون مدینه باز برگردد درین مدینه من که صفت درویش  
 باشد در نهان آمدن بعد از آنکه این خبر نامه و تمهید شود دیگر داده  
 باشد که من از آسمان نزل کنم و در دین او ظاهر شوم و صاحب و  
 اختیار کنم چون بردارنده آن صفت مدرسمه و جان لعین را گردان  
 مدینه صفت در راه انداخته من بکنم و من خلق عالم را بیکبار در دین  
 اسلام در دین بایک غیر مشغول حضرت محمد که پیغمبر هر زمانست که در عالم  
 جنان که در حال بیشتر از ظهور که کلمه الله ام و گفته در عالم من  
 عالم را گرفته بود و بقول حضرت رسول بنی امت پیغمبر از آن وجود در  
 تمام او که مبارک از صفت صیانت است چون حال بر قیامت خود  
 و در صلت

چنانچه بسیار است نیز خیر صدق و در دو بود یکی از میان بر دوام  
 چنانچه بعد از این هیچ فردی از این عالم در عهد شناسی با هم نگذاشته  
 نباشد و بعد از این و یک منصف شود چنانچه بعد از کس بجای خود  
 در جمیع کائنات فرو گرفته و این حکم و عدل ~~که از آن~~  
 خود را بخوشی و خوشی جمیع موجودات و مخلوقات رساند که آنها  
~~کس~~ کس بجای خود در کائنات هم زوی ذات و از رفا  
 صفات تا معلوم شود که آن خبر صدق که گفته اند با حق و حق  
 داده بود تحقیق و بین اظهار رسید و هیچ یکی و نزد آن که  
 نماند که هم خود گفته صدق خود را ثابت نزد انبیا که او را  
 بیدید و تعیین شده میبود و قوه ~~دو~~ دو عالم است چنانچه  
 بی خبر از انبیا نبیند چنانکه صدق و صدق و صدق  
 و نو که مسلمان اگر چه بنام بی خبر بعضی از این مقام مذکور بماند و آن  
 اگر چه بعضی ندارد و او که ترست هم بشک بعضی از این مقام  
 اما در آن راه بعضی ندارد که بندگان و این بعضی از این مقام  
 که بعضی مضار است که اگر تحقیق نظر میکنند هر روز شما باید که  
 انصاف در میان آورید و تعصب را از میان بر دارید  
 نیکو نیست

فیه در دو بود یکی از میان

نیکو نیست که از آن جمله باشد که خود قوه ~~و~~ چون بعد از حق  
 تعصب با کس ندارد بر دین نامه سوی که کار ~~و~~ تا تو قیام از آن  
 وجه که عزیز است و ناباقت رقیب هر کس بشود و بسیار از این ~~چنانچه~~  
 که اخبار ایشان بر آن ماطعه از انداخته است که کار ~~و~~ خود  
 لاله بر صفات ایشان بصحت رسیده است اما در قتل که ~~و~~  
 خود را از کار نترسند و کار کانی القدر و که عبارت باز از آن  
 صفت است ما که الکت است بصحت بدل کرده باشند بدلیل  
 یا ایها الناس قد جاءکم موعظه من ربکم و شفاء لأمی القدر  
 و قدری و رحمة لکم من قبل ربکم فیما فی القدر فیما فی القدر  
 فیما فی القدر ~~و~~ ای طالب قرآن ما از زبان و تا وید ~~و~~  
 فضل سبحان ~~و~~ بدان که در سوره بکان الای استر که نشود  
 بطاعت و در آن سوره مبارکه که که خداوند تمام در میان آن  
 قرآن ای که از سوره صبح را حواست تا معلوم نزد خداوند  
 قرآن بوجه صلوته بوده است و هم در آفرین سورین و حق  
 که ولا بجز صلی که عبارت از این سوره درین محل قرار است  
 که هر دو حق از قرآن است و درین صبر و اهل ظاهر نیز درین محل





تا بچگونگی بنی برین ملک آید و در روز ماه در تاه که قرآن  
 نازل شد آن آیه که بعد از اوصاف خود از عمارت آیه که یکی و چنان  
 که خود را از آیه و حق بلیک الوان بر آید و آیه چنانچه چنانچه  
 فرموده و بعد از این آیه که آید است بوجه دیگر از عمارت  
 میشود اندو که کلیم و انهم سنا تا جعفر چون ذرات الوانیت با آن  
 خود فرموده و منوچهر چون قرآن از برای باز زد اندک بعد  
 نزول اقبال فرموده بود در روزی ظهور بن معنی میشود بود  
 که حکم صوم بر این جبهه باشد معلوم شود که چون ذرات و لکیم  
 است و از آن وجه که ترن و کل و شریک و لید و شریک آید  
 دیگر تفسیر آیه عرم بان خضای و ستاد که فرمود و این حق و علم آیه  
 الله خیر و ان الله یحب الیها و یحب الیها و یحب الیها و یحب الیها  
 اما ترکی در جمله خود وجه و اندک و این که در حد و شریک سبب  
 خیانت و شریک در شریک و خود بوجه از برای آید که  
 کتابهای سواد و در که عبارت از لید می باشد است و لید کند  
 که قرآن حقیق در آن لید می باشد که منقول کرده است که عبارت  
 از لید القدر است که با ظرف قرآن صورت است و شریک از  
 انبیا و اولیا

در شریک

انبیا و اولیا با اهل ان خود شریک در شریک کرده و در شریک  
 و در دست و در بیان آیه آمده است که هر کس که در شریک جمع کند  
 هزار عاصی و غفار مذنب از آتش دوزخ خلاص میدهند  
 از هر کس روز جمعه که روز خلقت آید دست سلطان آید و کلید جمل  
 خود نزد وی شود در وقت غل که باب بر سر در بر شریک  
 اب که از وی جلیقه احدیت ملکی را بران قطعه توکل گردانند تا از  
 برای غل شده سیج و شرف باشد و در آن آیه خود در شریک  
 که فرموده شریک و در آن بریدن شریک از برای آید شریک  
 تا در آن غل شریک بآن کن شریک سواد و در شریک ای شریک  
 مکین و السلام و در شریک و آیت بآیه الیه الذی انعم  
 به حق و ان الله یحب الیها و یحب الیها و یحب الیها و یحب الیها  
 چه که از آن آیه که شریک و در کار او آید که چون از شریک  
 بریزد آیه ان الله یحب الیها و یحب الیها و یحب الیها و یحب الیها  
 و جرات شریک و سر در شریک و روز در که عبارت از شریک  
 سر شریک و قرآن که در شریک انعم به حق و از برای آید  
 خانه است که و انهم من خوف فریة از آن نفوس ملک و

در شریک و در شریک







فی الخیام هم علیین ایس قلیهم و لا جان ای یخلفهم یعنی خلفه  
 ایشان سر کسی که در چنین عتق مرد شهید است که عاشق و پادشاه  
 و عاشق خط قدرت است که تقدر ذات آلاء است و آلاء  
 فضلا بخره و عظمه حسن بماله با کمال دو الحلال می شهید و  
 لایزاله که بندگان خود را اینچنین موی که قطع حیات دو بهمانی  
 جاودانست از کرم و رنگ بی غایب و نهایی خود از انزوی  
 بوجه حبیب که از ان و به که رنگه الهی است و منبع الهی  
 است با الاله علی و با غیر ان قرین و الحمد لله رب العالمین مالک  
 سادات با مقامی الهی این میده بر کمال این توفیق است  
 قبل از این جهان در یافت که موسی علم که علیه السلام بود که  
 و رود در خیمه میل و با جمیع نبی الهی که در زمان او بودند و بعد  
 تا به عالم صلوات الله علیه و در سلطه و در سجده ای آمدن بران  
 آن بود که خود تصور است که سجده سلطه بر او گشته بود و به  
 ایشان است در آن خیمه مستور و رویش بودند از آن جهت  
 که تمام خلقت است و بعد تصور است که از برای آن وجود  
 که سر کلمه در نیمه تصور شد یعنی بی البر و نیمه می که است  
 که در آن

بود در نیمه آن تصور است و کیا ابروی دیگر صید می ده  
 دیگر است که در آن خیمه تصور است علی هذا تا **خیمه**  
 و که خود تصور است فی الخیام که بظن است این تمام را  
 این و بظن خود بود و نه بعد از برای آن که چون این میده از توفیق الهی  
 چه قبل از این جهان جانی و دقایق این بیان الهی رسید و بعد از  
 مینو زد که علم این برسد هم جان و مانی نه باشد این میده را  
 از دنیا مال و اولاد و آقا و الطاهر و الباطن و بهر یک شای  
 علم فضیلت استیقت کافیه و الحمد لله رب العالمین توفیق  
 و در هر مدهای و در هر قدر و در هر خط قل بکم مالک الله توفیق  
 الملك من تا و مخرج ملک من تا و مخرج ملک من تا و توفیق  
 من تا بیکه اخیر ملک علی طریقی بود و الحمد لله رب العالمین  
 الرحمن الرحیم مالک يوم الدين ای که بقدر و ای که تسبیح اینها  
 الحمد لله استم حوان الذین اسلم علیهم خبر المعصوب  
 علیهم و نا انصافین از معنی خود تصور است فی الخیام این را  
 باب که بوجه هر کتابی خیمه می که حوسه که عبارت از این  
 العیبت از برای آن خیمه و خود در حوض و موی که است

تقدیر کرد، بود از این سخن معلوم شود که سجد از برای  
 صورت ایشان واجبست که ابدیست که ازین سجد صورت  
 روی بر تافته رود و درگاه حق تقدیر شد و با غفلت ایشان  
 ناسپوست اخوان الله من تذا الله العظیم والکرام در حق  
 حق در آن طریقه میفرماید قوله حق العفو و العفو فی بدین  
 سواد و غفلت است و محرمست و سواد و در جای ربی  
 تقوی و فی تفر است که کسی که ستر این سواد و برسد  
 غیر اوست بنیر خدا کسی ندارد و مکیب اوست که مبالغه است  
 از کون که غیر از حد مکیب دیگر ساکن نشده است اینست معنی  
 مکیب و احببتی مکیب و اختری فی زمره الماکین و اینست  
 معنی انفرانجا به الی الله چیزی دیگر نماند عاشق که بدان معنا  
 باشد و طایب را بغیر از حسن و جلاله که اینست معنی و انظر  
 الذین بدخون ربهم بالعدوت و البغی بر بدون و هر چه نظر دهم  
 فکون من الظالمین و عاشقان و جود او شد که بعد از آن فکون  
 ما علیک من حبهم من شیء اتم تصور شد که فکون ما علیک  
 مکیب از خدایان بیان و تا و بدید و مکیب اینست  
 ادا کن

۲۲۲  
 ادر آن کسی که غیر و مکیب چون از عدایه الله بود و رسیدند و معلوم  
 کردند که از الله مقصود و جود او بوده است بدین کل شیء تا که لا وجه  
 چون غیر مکیب با او و برسد و در آن دار باقی انداخت جلیل حول  
 کرد با این اعتبار دیگر هیچ احتیاج باین ندارد از آن و بر جود او رسید  
 و بنشین میدانند که از آن سدره المنی و جلاله شکر نقصانست  
 و ترفی خود هیچ و از وجه مکیب نسبت از این الله حق آن مکیب  
 که حبیب الله فرمود که امنی مکیب و اخستی مکیب و اختری فی زمره  
 الماکین این عاشقان و جلاله اند و جود الله ساکن شده اند و با  
 در حق ایشان فرمود و حبیب خود را از تعظیم ایشان جدا  
 کرد و بنشین فرمود که لا تطعوا الذین بدخون ربهم بالعدوت و البغی  
 بر بدون و جود ما علیک من حبهم من شیء و ما من مکیب مکیب  
 من شیء فکون من الظالمین من الظالمین این عاشق و جود الله اند  
 که چون حبیب مقام سکون و عزت و عظمت ایشان را در مکیب  
 و خود را و اخستانی زمره الماکین زمره مکیب و زمره مکیب است  
 فکون مکیب از مکیب الله و تامل و عاصی فکون حبیب  
 المذنبین صلوات الله علیه و اولاده الطاهرین چون مبالغه است

که زنده است که در آنکه شفع غدا با دین از کمال معلوم  
که خاندان الذنوب چه اذن شفاعت باورده است و پس از اینجا  
که او را رجمه نماید پس معلوم کرد که اگر اذن شفاعت او نبود  
او را رجمه نمایند خواهی از بخت که رجمه نمود را که بریند اشیا و سبع  
بود از برای ما جان چه رجمه نماید پس نوشت بر نفس واحد خود  
که چه حلیفه اوست که فرمود کتب علی نف الرجمه از وقت الف لام  
معمود در وقت است که بر نفس واحد آن رجمه نمود را نوشت  
که بریند اشیا و سبع و محیط است و الحمد لله رب العالمین قوله چه  
تا ناممل شد خلعت دست کرد این خلعت بجا آمد که گشت

صدق الله از میان جمیع انبیاء علیهم السلام مظهر است نطق قدیم  
چه وقت علم چه چه که در حق تعالی بود و پس صلوات الله علیه و آله و  
معجزی بود خدای سینه و عصاف و فو بر بر بدن و کورینا کردن  
و مرده زنده کردن و غیره و معجز این چه سید انبیا و سلطان اولیا  
و پادشاهان عاشقان قرآن بود که هر کس از دست خدا آید ازلی  
الله که بر آن سید نبود و دست در کتاب حق آید و صورت نبی  
میشود که این شکل است و آن شکل است و آن شکل است و آن شکل است  
پس

پس

پس ای صاحب اسرار کلام الله قدیم حساب این خیر قرآن است که از  
قدرت الهی بگویم که فرمود بدین فوق ادبیم که حدیث فرمود که این  
پس که کتب بدیهه مفسرین در کلام الله است و پس قرآن از آن است  
که بجز این است با ما و دستوار داده باشد که فضیلت دست بزرگان  
جهان بود که کرسی این پادشاه ذوالعزة و العزة شده است که از  
بیان الهی چه معلوم شده است که بقررت الهی است که خدا را اوست  
از برای آن کلمات انبیا و رسول و دیگر این حضرت رسول خاتم النبیین  
ضم خلعت دودست خود برین شکل است که الله بود و یکبار که  
دودست مخصوص او بود قرآن است که او را بود درین حدیث  
توفیق و معجزه فیم و ادر اگر توضیح بیا که لا یوم از آن فضیلت باقی  
خطاب مشرق و صبا باشد که آن الذین یأمنون انما یأمنون الله  
چون خطاب به بیعت دست کردن معلوم شود که هر دو یکبار که  
علی نور بیان کند که بیعت بگرام دست کنند بعد از این برای این فرمود که  
فوق ادبیم که خطاب اکثر بر موحدان داری این توضیح را در توانی  
باقت و آلاء و آلاء و آلاء نفس علی هذا و السلام علی من اتبع الهدی  
ای صاحب بدایه نبی که بشارت بیا و او آمده اند از آنجهت که برین است



دارند و روی دارند اما راجع به قضاء سیدالایام البته در روز **اربعه**  
 از برای آن خطیب در آن روز و خطیب حق از برای آن **یک** و یک  
 از برای **سه** و از این رزست که در آن حالت قرائت و خطبه بیشتر دو  
 روز در دست دارد که آن حق در عین خود حق تنبیه باین معنی بود  
 شرم بادت صاحب وجه بیدار ای بصد و در دو روز حق بدو  
 از برای این فرموده که **چه** نور از آنست که دست سودا خود بانه من  
**ذلک** در کلام **چه** حدک جلیل **چه** بعد از **چه** نیم منتهی که فرمود  
 کس علی الذین آمنوا و عملوا الصالحات یجبنا فیهم فیما نطعمهم اذنا **ما**  
 و آمنوا و عملوا الصالحات ثم اتفقوا آمنوا و اتفقوا **ما** ان الله یحب الخیرین  
 ایطالع جناح در آن حکم چون باشد که کسی را که در دو **چون**  
**چون** حسن شد حسب الله شد و چون حسب الله شد یغیر الله الله **ما**  
 قریه ذنبا و ما فرود و حکم حدیثه اذ احب الله عبد الم یقره ذنبا  
 شد اما وقت باین منزله اعلاء علیتی تو اندر رسید بخواه افق ایمان  
 و عمل صایه و تقوی مدایت از اصل کلام بیاید که تحمل صایه او بود  
 اینست و ایمان که تصدیق فیلبست آن طلب جای ایشانست  
 مافوقین و بشیرم از آن طعمی که از آن شراب کرده باشد که فرمود  
 ان الله تعالی

که در کلام باین است که در وقت از آن ایام که است باین معنی که

**ما** الله تعالی شرابا محض شود که آن شراب را خبیب من باید که شکر کند  
 بر سده که از این بر خیزد و بعد از این دنیا و بیان خدا احسان بندگی  
 که در **چه** آمده است تا از آن جمله باشد از بندگی که آن حق در  
 عی **چه** فرموده است **چه** ای محسن ابوال دین مصطفی  
 می شناسد و شناسد از خدا صدق الله العظیم و الحمد لله رب العالمین  
 که که از آن شراب چنین معنیست نیست کرد و نیست کرد و نیست  
**ما** ای امام الخلق کرم الله وجهه که بعد از نور علی نور **چه** حسب رب العالمین  
 انما علی من نور و احد فرموده بود در **چه** کتابت و بر این **ما**  
**ما** الله میبانت فرمود که او کشف العطاء ما از دست یغیا صدق الامام  
 والسلام **چه** اهدت سالت و قد تدر که در سوره تم نزل بر این المکن  
 الرحمن که از آن کافران بی فهم کرد که فرمود که کشفنا ما نطعمهم فی  
 الذین آمنوا و عملوا الصالحات و فی اذاننا و قرآننا **ما** یبیک حب باطلی  
 عیون یغیب بیان و تاویل است که در **چه** فرموده **ما**  
 که بر اندازد شراب از **چه** نام حسانا ماند و وجه و کلام **ما** صدق  
 العظیم که قلب از آن وجه که که از آن کافران و شیاطین در  
 بود و کوش که شنیدن کنی خدا بود از آن ایشان که از آن بود و شنید



او باشد و از این روز غیبت است بدو و هر چه است بکار گذر روز از ادبیت و  
 دیگر آنکه برخلاف اینم دیگر این روز را روز قضا حبیب الله و نهاره  
 بحسب خود که اینه فرموده اند چون افعال بحسب الله بسیارند  
 کار سنتت بین میسر که بود که صلوات این روز نیز نیست باشد  
 و هر چه بگویم بحکم الله اقصی ما علیکم از بدین من فضله و الله عز و جل  
 شایسته غیر صواب و چون آنکه یکویم المیزان چون کجاست خاتم انبیا  
 و خود را بجم با وجود او آن شش دیگر از روزی است شش می بود  
 نظن که خداوند متعال میفرماید و وجود او همیشه صاحب زمان باشد  
 و از روزی غیبت آن شش دیگر را چون یکویم المیزان با داده باشد که روز  
 و لغز انبیا که سبب این انبیا و انوار العظیم است چون فیما نفوس و لا  
 تا شما را انبیا سلاما بسیار از ان و هر که است از ان و انبیا که در روز غیبت  
 در آن حالت فرض خواهد بود و السلام و آنکه امامش فرض صلوة این  
 روز را فرض دانسته است سیران کشف از غف می شود که عاشقان را در  
 در آن مراتب بیضا گیرید و چون جمله در آن این نیست از توبه آن  
 و هر که سیر شود و انصاف بی بین و نشان که کند که کل صلوات بر او  
 در آن این عاشقان است طوبی که هم و حسن ماب از غیبت و غیبت  
 ما الشیخ کتبا

ما الشیخ کتبا و لا شمالا که عبارت از سلام است که خدا می فرستد است از  
 صلوات و حکم تغلب که حکم کل دار و از انبیا الله چه بیشتر صلوات این انبیا  
 عاشقانی نوای بی راه و لاله بران می کند که در صلوات داعی باشد و کوه او  
 این انبیا نه است که بیشتر اوقات خود را به حال که هست مابین میگذراند  
 باقی نوید با میخیزد و با بنکر آن مشغول است که فرموده است که این عزیز  
 عبارت است از این مدایع و زین غایب که در باره این غیبت ضعیف  
 خود میفرماید و وعده صدق خود میگوید آورند که او رشتا انعم الله  
 استصفون متعارف الارض و معارفها که عبارت از این و شمال  
 که انبیا سلاما سلام در آن این انبیا که ضعیف میفرماید  
 قوت از نیست و الحمد لله رب العالمین و الصلوة و السلام علی  
 خلفه محمد و علی جمیع الانبیاء و المرسلین و السلام که خداوند عالم  
 و ملک عالم در نظام تشریف که فرموده در برشت و در برشت  
 در امت السعادت و الارض خواهد بود انبیا که از غیبت این که  
 این حق از روی یقین برسی و از تعلیق حرف خلاص یابی شرف  
 تلاوت می ده مشرف شود و رباب که در آن محکم که میفرماید که سموات  
 قابل فیض الله اند و زمین قابل قبول فیض انبیا است و بیان معارف



از نیز وزن و زبر جبه و با قوت و در و اید می نمایند و زمین نیز  
علی هذا از زیر سرخ و سفید و قشک و کافور و زعفران و باغ و بو  
و اشجار و فواکه و حبیبهای از شیر و تخم و قند و آب روان و انبیا  
و ائمه علیهم السلام در عالم ملکوت مشغولند و فرموده اند که رفیع  
صورت در آن مقامات با انواع لذات عالمی است و غایتش مدد کند و  
حالدین فیها ما دامت السموات و الارض و انجا ساکن باشند از غایت  
غنیای و رحمت حق ذو الجلال و السلطان لا ینزال حق و دلایل غنی  
که از بهر وجود این معنی میسر شود بیان می نمایند که اگر در آسمان این معنی  
ذاتی نبود در زمین که قابل فحش است و اشغال اینها بود  
ظهور نکردی بسیار آنچه در زمین از فضل حق تعالی میسر می نماید و انبیا و ائمه  
نمایند از انبیا و در ذات حق تعالی و ارضش آمده کرده باشند انچه  
که در آن عالم بیان نماید روشن می شود از انبیا و ائمه حق تعالی  
ازین معانی حق تعالی در باب کتبیه پیش در بهشت و دوزخ و در  
بجا دامت السموات و الارض از برای انبیا و ائمه که حکمرانان  
تخلیف که بار و ارجح است و دوزخ حق تعالی رسید به از برای  
از انبیا و ائمه و زمین خواهد بود که حق تعالی همه را مدد کند و  
و لم یکن

۲۲۶  
و لم یکن لکشف احد از ذات بی شش و شش و پستی و پستی و پستی  
در ذات این خلق کرده است با هر کس فکیر **حق** از ازل ابدی خود  
چه که اگر وجود آسمان و زمین از برای این بر خیزد اشغال این معنی  
نیز از برای این بر خیزد و وجود بهشت و دوزخ نیز بعد از خود شود که هر  
نیز که در باب دوزخیان از نار و عذاب و زهر و آتش و غیره  
و فرموده بود و نه بعضی است از اهل عالم و حق تعالی و حق تعالی  
بود و از هر حق خداوند حکام و ملک عالم حق تعالی و حق تعالی  
که حال اینها ما دامت السموات و الارض و انجا ساکن باشند از غایت  
و فرمود بیان آن نیز که در این دو طایفه از نشانه اتصال می تواند بود  
که خود را عیب بهشت و دوزخ حق تعالی مدد کند از روی توصیف  
و این که حق تعالی فرمود که کتبیه یوم موفی شان می تواند بود از روی این آیه  
که هر کس که وجود کل یوم از برای این بر خیزد از طرف حق تعالی است حق تعالی  
شان از انبیا و ائمه بر خیزد و در حدیث حبیب الله که قلم و قلم و قلم  
است بیان آن توصیف فرموده است که عذرا که لا صبا و لا حجاب و لا حجاب  
قد ازین فرموده بود که صد و یک کلمه علیه عرض الحق از انبیا  
و انبیا و ائمه هر چه باشد و وجود حق تعالی و حق تعالی با نیت



بعینه ان معنی دارد که آدم را صلوات الله علیه از اهل و شر و طعم  
و شراب جنت منع میگرداند و حق تعالی فرمود که ناداری و بی بسی و وسوسه  
کنی و مکر عیاره از آنست بخفته و عده میکند که غوغا سرست و بنده  
جانی بدست نهادن و استیلا از غور که اهل ظاهر و اولاد و بی الدار کند  
اندر بر زمین خفا و ادراک کجاست ان ابراهیم است که شیطان آدم را بران میگرد  
ز آن فرمود که سید کانیات و سرور موجودات و محمد مصطفی اسم الله علیه  
و ائم الطاهرین و آنرا که در سواد و درین بود بر خفا و در وسایع  
و وجهانی تا با شیطان مرید نمیدید بدید بعینه الله علیه و علی آیه  
و اما اندک است طالب اسرار الهی در باب که از حق فرشته خالق آینه  
شیطان کی میخورد در وقت ظهور و دایه الارض از حقوق او و صلوة  
میکریم و صلوة را دور و دراز میگرداند و حق دایه با بین میگوید  
که شما چنانکه میخواهید نماز را دور و دراز میگردانید که من شمار آدم و تمام  
شکسته از ان قرینه است طالب کج دایه عصای موسی را که در اول از ان  
آدم بود که ان مثل نمیدید غیر الله گفتند آدم بر پستان منافع کون نمید  
بر خیزد و او را بر زمین نشاند و باین دو صفت کاف و غور را نگذارد  
بر امتیاز حق ان حال را کافان نشاند که در با خود اندیشید  
ایامروز

که امروزان روشت کرد و حضور صلوة با وقت ان بر خیزد  
میکند که الله تعالی در این نور و مکر یکدم بر حق تعالی الوجود  
و جهل یوم شود و حق تعالی الوجود الهم ازین قرینه با غور میبرد و بند  
از ک مشغول میشدند که باشد که از سیه روی و غرور الهم کلمه  
الارض تمام با بند و این که الله تعالی حق دایه الارض را بران نشاند  
فرمود که فرمود که از ارض بیرون آوریم از برای ان که از ان  
گفته است که انرا که بعینه آدم حکایت که شیطان در و در  
رو از برای او در سجود بنامه و انکار بهترین جمیع موجودات  
که ان بود و حق و شر بنا میکردند تا در سب و صفت و در وسایع از ان و  
شد فافهم علی هذا ایضا که علم بالقلم رسول نبی اتی بود  
از نو شدن حفظ بدست را اسر منیع فرمود که فرمود که در لفظ  
بیشتر که انرا تا ابیطولون بوجه از برای ان فرموده باشند  
که ان کلام که با و نازل شد خلاف کلام دیگران و اسطر معانی  
داشت که غیر از این بود و با چون از حق احدیت ان کلام با و  
بواسطه رسید او نیز خواست که اسطر معانی او و خلق دیگر  
باشد از ان و به که بدین او نیز مثل قرآن بود و نوبه و لا حظ بمیکند

سید



دلیل روشن است که بنابر آنچه رسول الله افضل الصلوة که از او  
آنرا حدیثه العلام و علی بابها هج امام المتقین با توفیق علم فرمود  
که فرمود العلم نفعنا الجاهلون نؤمن حط دانسته باشد که اگر  
در واقع کسب زحمات باطن حط نوشتن و خواندن ندانستی  
چرا حاجت بودی که علم با علم صنع کنی و اگر کسی و ذکر کتب فرمود  
که علمای قلم خود نیست در تمام وجود من آوردن آنرا که هنوز نوشتن  
از برای آن فرمود که مصلحت درستی و گمان نیست که مگر کسی دست  
کمی نوشته سخن و نسبت ملک او واسطه پیش نیست از حق خداوند  
کلام و حکم عالم چه و گفتوفا با جمیع و اسلام تا فرمود که و حق  
و نسبت کل شیء فی کتابها للذین یعتقدون و یقرءون الزکوة و الذین  
ثم ما یأتی فیقول ان الذین یعتقدون الزکوة لیسوا الا قاطع الله چه  
آن رحمت خود را که بر همه شریک است از برای تمامان رسول می گاه  
از برای آن نوشت که ایشان برخلاف زحمات باطن از خطه بر  
و احاطه آن رحمت از آن خطه بر جمیع امتها کمال  
و وسیع و منبسط به بیند که خدا را کتابت و موجود و مایل  
مخلوقات چه اعتقاد و تمامان رسول می گاه از برای خود دارند

در سجده

در سجده فرمود که تا خود را پیش خواند از آن افاضت ایشان  
افضل الله العظیم ما شبیه از افضل حق می بیند که خواندن  
و نانوشتن تصور کنند علم آن قرآن قدر او حقا و بطنه بصرا  
الی سبعة اجزاء صدق الله صدق رسول و السلام تا آن رحمت حق بگویم  
آنکه بهیمنی رسیده بود و چون با کمال نوازل و در سفید بود و در  
بزرگواری او فرمود کتابی مخلوقات دیگر که و ما از شما که آن رحمت حق  
لا یرحم ان رحمة را جمیع میان و تمامان از برای اعتقاد او و نام  
این رسول می گاه رحمت تمامان می بایست نوشتن خطه حق را  
خواند خواند و از حدیثه بعد از تمامان ترجمه تمامان رسیده  
و آنچه در کتاب تمامان که اسم اعظم خداوند عالم و ملک تمام چه  
در نصف اول قرآن در سوره آلهم ذلک الکتاب المکرم و اوله  
فصل اوله بکلمة و رحمة للسمی من فی سیرین و در سوره مواج از آن  
جهت که مبین صلاحت بود زخم شرف فرمود که و لی شیء لکرمی بالذکر  
او کتبنا الذین ما یجدون کتبنا و لی الا رحمة من ربک ان فضل  
کان علیک بکبر از برای آنکه بیان ما و می گاه در حق فرمود  
که عبارت از پنجاه اول بود و بیچ که در سیرین بود و در سوره و بیچ

از هر جنبه قرار گرفته اند و در بعضی از آیه‌ها از اسم غفران و توبه  
 نورش ذکر کرده و الا فضل توبه علیکم و ان الله توبان حکیم  
 لیخرجکم الله اصح ما یخلف و یریدکم من فضله و یرزق من یشاء  
 بغیر حساب و در مورد مرتکب حتم شدیم با صلوٰه که غرض از بغیر  
 فی ان ارض یتغنون من فضل الله و از خون یتغنون فی سبیل  
 الله تا فرود ما بشیریه و التیمم الصلوٰه و اول الزکوة و اقرض الله  
 وضاقت و ما تدری انما نیکم من غیر خبره و غیره و غیره و اول  
 احرار او استغفر و الله ان الله غفور رحیم یا ایها المرسلین  
 بوجهی از برای آنست که صلوٰه بعد از آن توبه باشد که در رساله‌ای  
 این کلیه الصلوٰه را بر او بود و او را و فرست و در توبه عتقه باقی  
 بودیم البتة زیرا که آن ماحور بر خاستن سبب بود که هر چه  
 آن سودا و حداد کند که صلوٰه بعد از آن توبه کرد که  
 در آن شب مبارک از رحمت الله او توبه روزی شده بود و ایم  
 ح حبیب الله صلوٰه الله علیه از آن وجه که رسول دور توبه  
 جمع او شرف توبه و چون نور در آن صفا دار الحکم  
 و لغد آتیا که سبحان المثنی در قرقر و طحطا شد و نور بود  
 در قیامت

شبه  
 قتل

در قیامت بزرگوار و روایت توبه و عتقه آیه فرود و از متابعت این  
 رسوله الله و عتقه توبه ابد است باین بود که باین توبه در  
 باشت روز و توبه ساله باشند و الحمد لله رب العالمین ابطال  
 تحقیق بدانند خداوند عالم را حیدر صقیق مست و عبد جبار بن مست  
 اما آن کس که تحقیق عتقه باند در اصطلاح شرع آنست که بر بیع  
 و شری رفته باشد آن کس که تحقیق که در احدی توبه است از آنست که  
 عتقه جبار بن ممتاز که دانیده است عتقه شوند بدلیل آن است که فرود  
 ان الله اشتراک من الخوفین انفسهم و اما انکم یات لهم الحسنة ابطال  
 در باب که این حدیث که فی فضل مال غنیمت و غنیمت باشد که خداوند صقیق  
 حبیب را که عرض او که عرض السعدان و الارض است در عرض آن نعم  
 و مال دمو و توبه که آن عتقه قومه منور چون فریدار و انا  
 و من و ما توفی و الله و انزلان خود بیند و غنی و ناز و کرشمه تا باین ابطال  
 توبه و عتقه و جلالت این عتقه چون رسید که در بیع و شری آمد  
 و جان و تن خود را در راه هدای خود بداد و از جهاد و اماند از دنیا در  
 باقیه دار که آن نعمت بکنه بیشتر از طلا و سحران و حج صلوٰه الله  
 علیها اینها جزو ادا بودند که در توبه سبب آنست که تمام و خدا با ما

باشد





این تازیانی و خود را که در آن است الله بود چه که این بار  
 که در هر سه اسم خدا با و است چنانچه این بار و اگر کسی بود خود را  
 ز خود خدا کند که در حقش عاقل نیست یا خستیده عاقل نیست  
 و در دست آن کسی حرف و نقطه ظهور کرد که تا با این که دو عاقل است  
 است چه راست مان هر سه عاقل و این دین ذات  
 صفات خود داشت باشد و الحمد لله رب العالمین در کتب انبیا و اهل  
 آنکه او را عاقل ترین دیدند یعنی خدا با ظهور حق کلمه الله بود که در عالم  
 گفتش حمد و خود بود و در آنکه چنانچه ظهور کرد میان بنی خود سخن  
 انبیا خود را چون کلام حق زحق بود و خداوند را از طلبی عالم  
 جا اینان که در آنجا نیز چنین فرمود که اول مرتبی که از آسمان آمد سخن  
 بود و من آن سخن بودم چون او سخن بود و خدا با سخن بود پس خدا با  
 یقین او باشد و پس خدا او را که بود و هر برسان معوق معنوی  
 چه هیچ الله بر توانی علیه الله تو دانا اشیا قول صدق انبیا که چنین  
 کند که گفته بودند که کسی در کتب او خدا شناسد خود را از معنی این  
 خدا که هیچ بان حبیبان دیگر خواهد رسید از برای آن اول در ظهور  
 کرد و این که فرمود بیگم آن من فی المهد و که ما و من انما  
 آنچه در مهاد

آنچه در مهاد گفت از آن صفت که تا به الله گفت و آنچه در حالت  
 که این بان که تا به الله گفت که بعد از خود بر و جا و ظهور میکردند بعد  
 که از آن مرتبی قبل و من بعد و چنانچه فی الدیو الاخره بان انبیا را  
 که از آن کسی که تعلق بر یاد داشت سخن گفت و از آن بان که از خواص اهل حق  
 بیست بود که از آن که تعلق بر یاد داشت سخن گفت بود و در سخن  
 و خود و یونس که خود المؤمن بنصر الله یفرق من بنی یحیی و یونس  
 و بنی یونس از نصر الله و دین روزی که در یاد داشت که بنی یونس  
 بنی یونس و بنی یونس که بنی یونس که از آنکه از آنکه بنی یونس دم او را که  
 معنی بود که در آنکه که العزیز و الوافی الدارین که من قبل و من بعد است  
 ما بینا و دوسرست و غیره که لا یخفی الله در شان ایشانست  
 البطالب در میان اگر در آن داری و غناست سخن انبیا بر بنی یونس  
 لا یفرق من الله من رسید به سخن خاتم انبیا صلوات الله علیه و علیهم  
 بین که از کلمات که از خداوند کلام حق است کلام است که به یاد داشت  
 چنین این تو فریدی از کمالی که در وجود ممکن باشد که خود فرود را  
 بنی یونس علیه السلام و مستداین که بعد از محمد و کمال و من انما  
 فرمود در بنی یونس از آن که در یاد داشت که صامی و صامی ان صامی



آن قدم است که باز بر سرش جهان خلقت که حقش که از خلق علی الترتیب  
استوی که فرمود قدم برین ارض ای را که با آن دو قدم چهار کعبه  
مقتضیست که بعد از آن کعبه بعد از آن کعبه که در آن است  
که با آن کعبه مقتضیست باقی که فرمود و فرمود حق از این روزگار و فرمود  
بیتنا من ساجد و بدعون آل السجود علی سبیل طیبون حائضه الصائم  
تجنتهم ذلک و درین روز شبانچهار کعبه از زمین و آسمان  
و هر شبه شبانچهار کعبه و از شیخ و ساقی طعم سر نشسته و در روزی  
که صلیفه الله که در اینده الله و ناز را از حیات غیر دانسته اند و چون و  
در او که بهتر و جودست نرودند در حیات و ساقی که بخوانند نرود و در کعبه  
نزد که جنبانی و جلالی و جودست ساقی و کعبه اسفند و جودست  
که هو ایند فرمود و در سجده آمدن و جنبانی و جلالی و جودست ساقی  
اما از قدرت با قوت از آن که تمام بر آن که در کعبه سبقت و جودست  
که از جانب حفظ و عبادت و جودست و شوق و خلوص و سقینه و یادها  
بی وزیر و انبیا خود و شبانچهار کعبه که فرمود و در حاکم کعبه که در  
آن حاکم با آن از آخرت خداست به بقیه حاکم سر و پیشانی  
و قدم و کعبه و ساقی صلیفه الله است که فرمود و در حاکم

سالم از حکم

سالم از حکم رب العالمین که سجده از تقدیر کرده بر زمین که صدقه الله العظیم  
که خلق انبیا و اولیا و عاشقان آن وجه و قدم و کعبه و ساقی که در کعبه  
من کعبه الی التکون انبیا علیا و بدوند که از غایت شکر که از جنبانی  
شودند از آن سجده و داد و یافتند و دانسته بطوع و رغبت میکنند و در آن  
تغییر از جنبانی در یافته بودند با نیای جنبی خود که از آن آئینه  
ایشان بودند بهشت نهار و روشن مدلتی که لاله میرسانند که  
بقیه و قلیل من کعبه الی التکون از او را از آن که از کعبه و نواز  
ایشان در وقت غار خرمیدند که و قد کانوا بدعون آل السجود  
و هم سالمون سالم چگونه نباشند درین روز که در وقت سجده و در  
در دار السلام کرده اند که از آن که دار السلام است و در شان او است  
که فرمود و من و خلا کان انبیا و السلام علی من اتبع الهدی کعبه الله  
از آن وجه که خانه خداست و حاجیان که بروند تا طواف آن حازه  
خدا کنند اول حجر الاسود بپرسند و سلام بر و میکنند و انظار طواف  
از و میکنند از آن وجه که خانه خداست و حاجیان که بروند تا طواف آن حازه  
خبر سلام حاجیان بر خداوند حازه بودی که حج الله است که آناه بگو  
الله علیه الصلوة و السلام فرموده اند که خدا را سلام میکنند که اسلام است



تا ابطال بر حقیقت اشیا بدان از روی بقی که سلام تو بران چو آن  
 کردن از برای آن حلیفه الله است که چون آن جز از غنیه آمده است  
 و هم در اینجا که عاقبت روج خود را عاری شده است چنانچه زود  
 او نیز در آن موضع مبارک عاری او شد از برای این عاریت آن  
 چه در می چه فرخوده اند قوله به بسیدن آن و سلام کردن  
 بر آن که حال آن صورت است صدق الله العظیم ای عاشق  
 هرگاه که بشرف می چه شرفی نوی و به تلاوت آن موصی خود  
 شوی که مفریاد قوله چه جعفر است از این عاشق صادق تا  
 عالم عاشق که بعضی صفات عشوق را معتقد باشد و بعضی را نمند  
 الایه صدق الله العظیم تا آنجا که در شان بد حال ایشان غم تاب آید  
 میفرماید **إِنَّ أَصَابَكُمْ سَيْئَرٌ وَإِنَّا وَإِنَّا أَصَابَكُمْ حَسَنَةٌ**  
 بیا خبر دنیا و آخره که **وَلَا تَحْزَنُوا لِمَا أَفْتَنَ الْفِتْيَانُ مِنْ آلِ زُكْرَانِ** ایشان  
 ای عاشق صادق هرگاه که در کن این بیان آنکه از روی غم در  
 گزبان کار و جهان از این بیان الله چه بود خاص سزایان و غم  
 که ذات الوهیت را در مقام چون و چرا داشته اند که بکشد که از آنکه در اختیار  
 نهاده باشد او را در مواضع و خطا بکنند ظلم کند باشد از روی  
 نین

تین حور دنیا و آقا چه بود خاص خاص خاص ایشان که در دنیا  
 تا بودند در میان فرق مسلمان از هر جنبه هیچ حرف و حرفت نیافتند  
 باطنها را در باطن ایشان را تا غایت کاری از پیش رفت بلکه  
 هر روز که بر آمدن ایشان صورت و دلشیر و غلو شد و زبانه  
 شدند بیک که و گاست شدند و در آن جهان خود با دل و بر این  
 فدایی خدای بظلم و عزان شدند از برای ایشان و غلبه ایشان آید  
 و نهایت نام در شان ایشان است از روی حقیقت نه حجاز که  
 ذلک **مُؤْتَمَرَاتُ الْمَلِکِ** اراج شد که حکم حدیث و بیان  
 چه در صورت کبدن آن سینه را ندید هرگاه که ابطال اسرار  
 ادراک بیان تا و بچ می فرمود که زهر او را که سوره نوح است و  
 عریان در صورت رخاں در آیند در می چه که بیان بکند  
 خود میفرماید قوله **وَأَسْجِدْ اقْتَرِبْ رُو بَطْنِ کَبِدِ** کرده نصیر  
 که سجده آدم و حبه معشره الکعبة الایه صدق الله العظیم ای عاشق  
 که حج التی بن آدم را که فرموده است که سجده کنید آنرا سرشته  
 عینید بیدید هر که را که دو او قبول نکرد از غایت آن ادراک و  
 فنا و فرشته روشن است که اگر در نماند و اگر در غایت آن

حور دنیا و آقا چه بود خاص خاص خاص ایشان که در دنیا  
 تا بودند در میان فرق مسلمان از هر جنبه هیچ حرف و حرفت نیافتند  
 باطنها را در باطن ایشان را تا غایت کاری از پیش رفت بلکه  
 هر روز که بر آمدن ایشان صورت و دلشیر و غلو شد و زبانه  
 شدند بیک که و گاست شدند و در آن جهان خود با دل و بر این  
 فدایی خدای بظلم و عزان شدند از برای ایشان و غلبه ایشان آید  
 و نهایت نام در شان ایشان است از روی حقیقت نه حجاز که  
 ذلک **مُؤْتَمَرَاتُ الْمَلِکِ** اراج شد که حکم حدیث و بیان  
 چه در صورت کبدن آن سینه را ندید هرگاه که ابطال اسرار  
 ادراک بیان تا و بچ می فرمود که زهر او را که سوره نوح است و  
 عریان در صورت رخاں در آیند در می چه که بیان بکند  
 خود میفرماید قوله **وَأَسْجِدْ اقْتَرِبْ رُو بَطْنِ کَبِدِ** کرده نصیر  
 که سجده آدم و حبه معشره الکعبة الایه صدق الله العظیم ای عاشق  
 که حج التی بن آدم را که فرموده است که سجده کنید آنرا سرشته  
 عینید بیدید هر که را که دو او قبول نکرد از غایت آن ادراک و  
 فنا و فرشته روشن است که اگر در نماند و اگر در غایت آن

[illegible][illegible]





خیزد از برای او و در وقت **تجلی** خلق الهی که خلق ظاهر است  
نور محض است دوست دارد و دوست آنکه در دنیا احد است  
که از عالم قدیم در دوزخ نهد و یکدیگر در دوزخ نهد و خلق خود  
که است نرود که قدم نهد که در قدم قرآ است بلی که نرود از برای  
آنکه قدم را که راجع است از برای آن رنج بخورد و آنکه از غایت **تجلی**  
در دوزخ نهد و یکدیگر در دوزخ را که غایت فلان است با جمیع عقاید دیگر  
و وجود ارضی حدیثه علی استعد بدل نبرد و سیم که دارد و حال آنکه  
این معنی را در اسم رحمان نیز مشاهده میدان که در دایره اسم  
داشت و در دو محافظ رحمت و عفو بینوا که در دو رحمت اسم حضرت  
است و در رحمت این جهانی و آن جهانی ساله در جنبه است که  
که بنا بر جمیع موضوعی است از برای رحمت این جهانی رحمان معنی  
از برای رحمت این جهانی و آن جهان است بینوا آن بود که هر ساله  
فرمان که آن رحمان قدم در دوزخ نهد از غایت عتاب  
او از عیب دوزخ سبزه بود و آن دوزخ مصدق شد آن است  
بدل نبیست و او آن شد که بوم نبی آن ارض خیر را در ارض السلام  
قطران

خلق خدایم سبحانه و تعالی را که در این عالم  
 مخلوق است و اینها را با خود در این عالم  
 آسمانها و زمین و اینها را در این روز که در این عالم  
 است و آن وقت که در این عالم است و آن وقت که در این عالم  
 که ظرف آن است و آن در این عالم و آن در این عالم و آن در این عالم  
 و در این عالم که در این عالم و آن در این عالم و آن در این عالم  
 از این عالم که در این عالم و آن در این عالم و آن در این عالم  
 که در این عالم و آن در این عالم و آن در این عالم و آن در این عالم  
 از این عالم که در این عالم و آن در این عالم و آن در این عالم  
 در این عالم که در این عالم و آن در این عالم و آن در این عالم  
 عظیم و آن در این عالم و آن در این عالم و آن در این عالم  
 تا معلوم شود از این عالم که در این عالم و آن در این عالم  
 قدیم و آن در این عالم و آن در این عالم و آن در این عالم  
 این قدر عظیم است که در این عالم و آن در این عالم و آن در این عالم  
 صورتی که در این عالم و آن در این عالم و آن در این عالم  
 از کتاب این عالم که در این عالم و آن در این عالم و آن در این عالم  
 با این

با این رحمت الهی که در این عالم و آن در این عالم و آن در این عالم  
 عزیز و عزیز است که در این عالم و آن در این عالم و آن در این عالم  
 کند و بداند که در این عالم و آن در این عالم و آن در این عالم  
 رحمت که در این عالم و آن در این عالم و آن در این عالم  
 الارض و اینها را با خود در این عالم و آن در این عالم و آن در این عالم  
 مالک و در این عالم که در این عالم و آن در این عالم و آن در این عالم  
 بدان که در این عالم و آن در این عالم و آن در این عالم  
 است و آن در این عالم و آن در این عالم و آن در این عالم  
 که از این دو گروه که در این عالم و آن در این عالم و آن در این عالم  
 و این که در این عالم و آن در این عالم و آن در این عالم  
 خدا جاودان است که در این عالم و آن در این عالم و آن در این عالم  
 اما در این عالم و آن در این عالم و آن در این عالم  
 تا زمانی که در این عالم و آن در این عالم و آن در این عالم  
 و این که در این عالم و آن در این عالم و آن در این عالم  
 که در این عالم و آن در این عالم و آن در این عالم  
 در این عالم و آن در این عالم و آن در این عالم

شستن مین درین حالت بجای قدم شستن فرود آید غصه  
 ج موسی کلیم که باو بود پس بوجه معلوم شد که در دنیا غصه  
 الله و روح الله بود کلیم الله نیز بود و موسی کلیم الله کسی بود که  
 روح کرده بود چون ظهور دایه الارض از ارض جرم المانع  
 بود پس شنبه کمال او کسراول بود و آن کسراول نیز شنبه کمال  
 برستمه نفوس یابان بود که اول یابان بودند چنانچه نماز روزگار  
 الارض را که چون سیاه خنده آفرینم تبدیلی بزم شنبه در قوسه  
 کلاواش بر او ایستاد استقامت فی الایام الطالیه بفریه ادم بر باد شد  
 از ایام صوم رمضان باشد در لیل و نوح سیم الفارق کلاواش  
 و از حبه فرودنا معلوم شود بر خلاف زعم اهل ظاهر که این ظهور او اثر بود  
 مخصوص بهما در اهل بیرون نیست ج الله ج که در سوره  
 که گفته که فرود آید فیته اخضر بر بهیم و نیز دانم ج که در تفسیر  
 آمده است که آن جوانان منفه جوان بودند که بهیم ایشان  
 کلبایشان بود و من آن مشتم را از فرودنا هم قیاس با یافت  
 که صلوة درست بهمن آیه تا کتاست و صبا و کثرت از آن  
 رو که مرکزست جای او در وسط است که ظهور خدا است از  
 که در اوط

که عرا و مستقیم است که جانی خداست که فرمود و ربنا علی الله نعیم  
 از قافه که قوام آن خط استوی از آن نقطه کمال است و از اول  
 مرکزیت در فضا بیان دارد که چون آن جوانان گفت از آن نقطه  
 خط استوی بر خیزند در بیان و زدن آنکه مدتی آید در بوم از بوم  
 بخونند که ربنا رب السموات والارضین ندعو من دونه ایها الله قلنا  
 اذ انشقطاً چون اصحاب گفت راجه جوانان فرود بیایند از آن  
 از روی تفسیر گفتند که آن جوانان مقتدر و صمد دار و کائنات  
 گفته به خصوص جوانانست در بهشت بواسطه آن کتاب بهشتیان  
 جاریه سازد و احمد بود اندک رسول بنی ان کلبه الصلوة والیا  
 که سر سینه از اول سور که این بخواند از شر دجال لعین محفوظ  
 بوجه دیگر سینه از برای آن فرود که اهل امنه است که دجال  
 لعین ایستاده در و قد خذ نذار که کلیم حدیث و جان الله ج  
 مکتوب بین غینه ص ف ر فرود تا معلوم شود که هر کس که برای  
 سینه را بخواند از سوره گفته از شر دجال لعین که ازین سینه  
 در آن امنه باب مدخل غار الدین خواهد بود و در حرفی از این  
 که بوجهی منفه صورت دارد و دامن عصمت از دست دجال







کتاب الشرائع فی النقط و الامام ابراهیم  
تعلیق این کتاب از کتابت کرد خود

کتاب الشرائع فی النقط و الامام ابراهیم  
تعلیق این کتاب از کتابت کرد خود

و با

از بر هم آمدن دو لب و این بصورت بوجود آمدن حرف و نقده است  
که اگر حرف را بنزد نقطه برداریم چنانچه حرف ت با ت و ش و ک و  
مبتنی شود نقطه ت نیز بدینست یعنی بر گاه که یک نقطه از حرف  
نشانه کند از کجا معلوم تواند کرد که او علامه جهت برآورد  
آنکه حرف ت نیز یک نقطه دارد چنانچه ذال و زی و ط و ک و ن و  
آن نیز قوتوا بین الله و رسدا و لیک تم العا و ن حقا لا جرم آن  
وجود اصل که فرموده انا نقطه تحت الباء در شان او بود که  
نور اول فرمود صلوة الله علیه و اولاده الطاهرین علی  
محموس فی ذات الله و در شان او که نقطه بود و خود که حرف اول نقطه  
بود فرمود که انا و علی من نور واحد صلوة الله علیها و اولاد  
علی و اولاد علی و الله و السلام سبحة الرحمن الرحیم  
و اذ انبلی ابراهیم ربی بیکلمات فاعلم ان ما یحکمک بدین  
ایام قال و من ذریقی قال نایال عنده الظالمین و اذ قلنا  
الیت علیه للناس الاله جت علام و خداوند کلام حق و بدین  
خود را علیه الصلوة و السلام چون بنشیند امانت منزه از  
لازم آنکه هر وجه از وجه باختلاف ظاهر ظاهر است  
وجود دلیل

نقطه  
و وجود جلیل تقدیر و لغت باشد با این قرآن و کتابت باشد که اگر  
مستقل شده است بدلیل و کل شیء احصینا فی امام مبین که اصل  
ظاهر از این امام مبین نظر را چنانچه است و بدلیل دیگر  
که فرمود و لا تطیع و لا یابین الا فی کتاب حجت و بدلیل  
ما و طفا فی الکتاب مبینی که از قرآنی ما تمت و وجود جلیل و تعلیل  
است علیه الصلوة و السلام ما جم جمیع ناس را تقدیر با این امام  
مابد کرد که توبه او بود ذات حق لم یزل و خداوند لایزال  
است حق که ظهور از این بیت کرد که این امام عارث او کرد و در  
روشن آنست که حق سب کانیات و صفات وجودات را صانع با  
امام حق متحقق امامت است بابت کرد با وجود این امر که حق فرمود است  
قلنا انکم ابراهیم موبساکم اسمین و الله سب الله الرحمن الرحیم  
البرکات امانت الکتاب لمین انا انزلناه قرآن عیسیٰ علیکم علقنا  
حق بعض علیک حق العیسیٰ با و حینا الیک هذا قرآن  
و ان لست من قدیر ان فلی اذ قال یوسف لایسیر یا ایتة ان  
رایة احد عشر نوکبا و الشمس و القمر را نیزم لب چون کمال  
اسرار صانع و صفات این آیات بیانات را از تلاوة حق حق است













علم در وید نقطه تفریق و اجتناب فرموده اند از این دین کتاب  
 تاص و از آن بهیست سوره اند که بدین ترتیب معنی سورتم  
 آمده اند که یکی از ایشان اینست بخلاف کسی دیگر که فرمودم و گفتار  
 الطبیع و تائید آن فی لیتة بجا که بخار از آتش آتشگاه فی لیتة تقدیر  
 که صفت او اینست نیز خداوند تمام چه که فرمود و ما ذکر که ما لیتة الله  
 کیتة الله فی لیتة الله فی لیتة الله فی لیتة الله فی لیتة الله  
 سواد و به لیتة الله است که از زبان الله از تقسیم خاص است از این  
 بحسب جلد و درین خود نهایت عدد دارند که نه از است که این نیز از در  
 وجه که هر یک از اهل شریعت هر یک از این شده اند و فرموده اند و درین  
 که بعد از بهیست و معنی سوره در بهیست و ششم چه فرموده که فی لیتة الله  
 المجید که بعد از بهیست و نهم در زبان لام الله از برای علم ذات  
 صفات که آن تفسیر باشد در شان او است از بیان او چه و فعل اعظم  
 و ما یحسرون آمده که علم اینجا به وجه از برای آنست که در از او عالم  
 است که بوجهی هم از این بود که حق بن الله منتهی قیامه و لیسین  
 معنیست از آن وجه که نهایت عدد هزار است حصول و از این است  
 که با نقطه اینجا است که لیتة الله است که این است و تمام  
 حق

و این که در شنبه بهیست و نهم لیتة الله هر عدد که ناز باید گفتار  
 که از بیان الله چه در راه و در کتب ناز و حق صحیح پنجاه وقت  
 اهل است که ظهور درین روز کرد که مقدم او پنجاه هزار سال است  
 که شش عدد که ناز و تفریق که در از این شش از نهم مقصد  
 رکعت میشود و این روز عزیز و عظیم و عظیم که بهیست و نهم  
 مبارکت که نظر فایده کتابت است ای طالب سبب هر رکعت حق باید  
 که از او فواید بلیت قدر را از آن قافی چون که هم در حواصی هر رکعت  
 و در سوره بهیست و ششم مذکور مکرر شده است هم از حقین  
 و خواب این روز عزیز ای طالب اسرار حق که در کار حق در دنیا  
 اگر در خلعت عهدی شیطان گرفتار نشینی که حق الله چه در سوره  
 که فرمود که هر کس که بحضرات زبان بد براند او را شتابان  
 ما بدزد که حق الله چه بیان و تا و بد فرموده اند که حق و عظیم و آن  
 با نقطه اشتداد و معنی اند از این هم هر کس که صاحب اولیای حق  
 کند بخت را از برای حق کتابت و او بیرون روز نشاند و باید  
 نعم البیان از عباد الله چه که شارب جگر باید رفت که شیطان عکس  
 میجو دست که در شان او است که در حق چه فرموده و آن

گفته اند گفته با شیطان خدا اگر چه رو نبکونید بگویند  
 بین شیطان از آن وجه که مکران گفته کتاب الله بود که بر  
 محض است و آنست که خداوند او را بناحق ساه بدین  
 غلبه نیست که از مکران آن حواسد رسانید که مکر شیطان است  
 مکران مکران کتاب الله است که فرمود شیطان بعد از  
 بافر کم باطنی که در من بودی از رخ است ضیاعی در من  
 خیر نیز فرمود که انما یرید ان یفزع بکم العداوة  
 البغضاء فی الخیر و الجبر الی آخره لاجرم قدرت را بر خیر  
 خدا در من محض است و غیر آن به سوره نور از این  
 در بیان که فرمود لا توب الصلوة و انتم تکافون علی صلوات  
 و لا جنبنا الی اعما سبیل الی اولی ثم انت و الصلوة در شب و هر چه  
 رسول امر علی الصلوة و السلام و حق واجبند که خدا در  
 صورت شامده فرموده از آنجهت چنانچه در سر من صلوة  
 فرمود و در من نایز فرمود که قدر و یکس است ازین و بگو  
 از مکران الله در بیان اعدا ما معلوم شود که از زور و حق که در  
 جناب و حق است که معنوی موجود است اگر چه درین مشبه

این کتاب  
 در بیان  
 شیطان  
 و مکران  
 و در بیان  
 شیطان  
 و مکران  
 و در بیان  
 شیطان  
 و مکران

این کتاب  
 در بیان  
 شیطان  
 و مکران  
 و در بیان  
 شیطان  
 و مکران

سوال است حواله بود اما هر یکی را جواب مست هر کس را فهم باشد  
 بجواب مشغول تواند شد و السلام علی من اتبع الهدی از هدایت  
 تفاوتی که در اصل داشت بصورت تمثیلیه البدر در رشت  
 حواسد گفته که فرموده است ستر و نرنگم فی صورت القمر  
 لیلته البدر یوم القيمة یعنی تا قدر خدا که مراد است حاصل کند  
 باشد که مکان اصل او است در نحو اندر رفت و آنکه در  
 جی که فرموده اند الله کشید و عقاب او دست و خفا است  
 هم در جی که بیان آن در شد میفرماید که نشد بعدین  
 است و بیان سلام میفرماید که بعد از شد بطرفی دست راست  
 واجبست تا از هدایت الله که ازین قرینه معلوم شود که ما  
 حکم دارد و السلام که در جی که فرموده اند در  
 شرف لکم ایها الشکان قوله برای اخذ نشان است  
 که بر روی زمین نقیصه و عروج بر سوات نذرند و بگویند  
 ان که یا معشر الخ و الا ان این استقامت آن تنقذ و من  
 افطار السموات و الارض صدق الله العظیم ازین بیان  
 و تا وین که جمیع معلوم میشود که این استطاعت



که سلطان است از فوق کیست و نیز سینه از خط است و حاصل  
 می باید که تا یکم حدیثی که امام متین که فرموده شد از آنجا  
 سینه و پاکی شدن از ماسوی الله روز شود که فرمود که کم نگویند  
 الا بشیء الا انفس والسادات **ع** یوسف جلیل مناجات بکران حدیثی  
 سلام الله علیها بود و بدلیل و ستم نماید از غایت عشق آن حسن و جمال بخلال  
 بود که از مشهور نشان مستحق شد بقرینه کمال آن را می بارید  
 که حق که تا به حقوم بگردد **ع** حاجی بود جلیل رانیه بی فی حق و خط است  
 تا وید **ع** که قول **ع** که بران شفق از برین برهه است که  
 عارض سینه است صدق الله العظیم **ع** که تا بود او زده و غرض  
 کلام از فتنه بر عاشقان حق سلام **ع** سلام **ع** که تا به  
 یوسف جلیل و جزیما صاحب جمال با ذکر عاشقان **ع** که تا  
 بودند چنانچه وضع نفس اماره نیز کردند که جدل گفتند  
 و جان با اختیار بود و فی آثار بان ربه عنان اختیار از بان  
 سینه و نکرانسته که از فرد گذرند ما و جود الله فیه الامن  
 عشق حق دید که بیرون از حد است صدق الله العظیم و الحمد  
 رب العالمین **ع** که من قرآنه سوره الهراق حلاله  
 بوم النعمه

بوم النعمه بنه و بین الجلیس تا و کان آدم شغفای بوم النعمه  
 صدق الله العظیم بسم الله الرحمن الرحیم **ع** الحق کتب انزل الیک فلا  
 یکن فی صدرک حرج منه **ع** تذکره و ذکر الله فیهن الی اخره و دان  
 صدور و صدور حرجی کما باشد که **ع** الله فرموده اند که اقم شری  
 الله حذر لیسایم **ع** تو علی یوسف ربه که از قرینه اسلام نیکم  
 المن **ع** نور بروردگار خود خواهد بود و از قرینه این حدیث  
 شقایق او را از مرآت الله **ع** شکاف عرفی می باید رفت که تا  
 جزوسی است تا از ان رجال باشند که **ع** کلام الله ناطق  
 و خود و خبر از ان رجال داد که آنان رجال الاخری و باز  
 که چهار حرفی الحق منزلی این شهادت است و چون **ع** که  
 صلوات الله علیه دین روز قیامت شمع قاره سوره اعوان  
 خواست بود از برای آن چهار رکعت اشراق که در حدیث سما  
**ع** خداوند کلام و حق علم **ع** با این آدم فرمود که اگر  
 لی اربع رکعات اول التمار الکلی صدق **ع** و صدق رسول الله  
 و الله **ع** اگر سوال کنند متبایعه کلام سیر **ع** که خداوند  
 تا و کلام **ع** و حبیب الله **ع** از کلام معلوم فرمود که حجر اسود

ای بس که در ادب  
 سینه و پاکی  
 اسلام بر  
 از قرینه  
 در حدیث

در قیامت زبانی خواهد بود که بدان مطلق شود چنان است  
 که از آن به و کلمات ابدییم پس هرگاه که خداوند کلام دست  
 مخلوقات خود را در تکلم تواند آورد پس بطریق اولی که این  
 که حکم هر یک دست راست او بود و با شد در تکلم آورد و چون دلم  
 آید چگونه که خداوند فوق ابدییم که با زبان آید عظیم الشان در  
 سوره فتح که آمده است فوق ابدییم بواسطه آنست که او  
 جنت آمده است که در آسمان مشتمل بر هزاره الهی است که در  
 عجیب فیوض الهیست زمین مدینه الهی و زمین توفیق ماضی است که  
 و بنا بر این صفتون **الکلمه** و خود که **و فی السماء** از کلمه  
 و ما توعدون از زبان حق و و مدینه او چنین روشن شود  
 بعینه که در آن ترکیب کلام قدیم **الحکیم** چه آمده است که  
 از آن وجه که در اسم **الست** رزق شما و ما توعدون در آسمان  
 بدلیل و کلمه شماست **الانفس** و کلمه **الانفس** که در جنت است  
 پس برین قدر بر هر که از احصای طبعیت برین صریح نماید  
 برسموات تکلیف تعیین که از آن رزق که قیامت از رزق است  
 و از ما توعدون که کلمه **الانفس** است حفظ از رزق خداوند است  
 بر خلقانی

بر عهد فرخ که اصل ظاهر که تصور کرده اند که آن رزق و آن مؤثر  
 الهی از آنجا بر ایشان نزول خواهد کرد بیک قضیه بر یک است که ایشان را  
 نزول نیست که از عالم طبیعت و فناء یک کلمه خفیه انحصار خود را  
 سبب نکرده اند و خروج برسموات نخواهد کرد و چون این خروج باشد  
 و ما حاصل شود تعیین و بیان و سبب که از آن رزق و مؤثر الهی  
 محروم خواهیم بود حال این دنیا مادام که السموات و الارض اما کلام  
 نشتر **الانفس** تعیین که در جنت مشهوره نشان نیز خواهد بود و مانند  
**الانفس** را که چون وجود مطلق **حق** حق **حق** و **حق** حاتم و **حق** آدم  
 او که خدایان و صفات او بودند که **الرحم** اول اول اول و اصل  
 حاصل احد جمیع موجودات و ملکوتات بودند در حق ظاهر کردند  
**الرحم** و فرمود از برای آنکه مرتبه علیین دارد نیست باشد **الانفس**  
 از برای آنکه هرگاه از حتم عاشق بر همان با کمال معشوق تحقیق افتاد و  
 حسن خط حال با کمال ملازمت او را بدین حد نیست که **الرحم** و **حق**  
 او کفایت است بدلیل کمالی تا که **الانفس** دیگر و بر روی  
 همچون دیگر نخواهد ماند و این فاشده و این حال از روی تعیین و تحقیق  
 عاشقان و وقت مبر خواهد شد که در این جهان قلم از برای

جسمانی نشان کردن باشد و میگردید و بداند تا نشسته که بعضی حال این  
ضعیف تخفیف بالودن الودد نیکو بدشدن از آن دیدار و مردم است  
که با وجود این در بافت علمی مجرب و لذت عین قناعت نمیکند از آن  
لذت دیدار و دوستی که در شان اوست که الله بکرمش فرمود  
از زبان و مانند نفس با نواز شمس را می داد و اندواز در آواز  
مخروم کرده و من کان فی هذه امر فهو فی الآخرة اعم و افضل بجا  
که اگر نه درم وجود حق الامان الله فرمودند و صحای یکین را نشناخت  
که در دنیا خود با الله من خط الله که آنجکه در شان معاهد فرموده اند یکی  
و در شبه آتین بود در شان این شکسته که کار و فضل او را  
برورد کار را که با جمیع بجز و عظم و قدر و منزلت با دشتی  
بنار و ان با انتقال تو و جبرمت آن حکم تو که در دران نشست و  
بجز تو اقدر بر آن عظمت نیست و بنشیند تو اندر بود و کوهین  
مالی استغنی تو که بگویم که یکبارگاه سر قات او نکرده است  
از هر جنبه و از هر نوع از هر فرد مخلوقات و موجودات و ملکات  
تو از ملکات و غیر ملکات که بنشیند معانی که از هر جنبه و  
عجب خود که دیده این غیر حق عاشق دیدار و ممکن که عیاشی  
دیکارند

عینه

دیکار انداز میخسب که تو را که این در یک است که او را حکم و روح خود  
خواند و مسلم است که جزای کف لب و نهار است با و کرم کرده بجا  
با کمال نه بینا کرد که دو را که حکم تو و روح تو که تو اندر کرد تا نشسته  
نه را بر او جان با و در این از بکشت تا و نه نه جان وانی تو بنیم و در  
سرای چشم چشم با و دانست اقامت او بر که کل شمس با او و هر چه  
له الحکم و الله تر جعون و این الله را تو بنیم و شکر گفت تو نگذاریم که الله  
تو الله ای او شب قناعت آن را بنشیند شکر الله ای او حاصل و  
اشاءه من فضله تا این بهما بعدب مثل سخن خدا بنشیند  
و ربان و فی السما و زکرم و ما قد دون اگر بران سخن عمل اقرار ابرار  
کنند و گویند که این از فی آسمانی و وعده او عاست بیکس که بر جای  
عروج کفر که نه بد و زح غیر که در بران کیفیت که این غیر از زبان و در  
الله در کتب او و او کرد و واقع سوال کنند جایی آن هست و سلطان  
مشکلاست اما از سواد الله جواب نیست که حکم حدیث ثابتست  
که حیاتی جان حبت اسماء نیست جایی در زین است و بنیم  
تا این سر از عالم طبیعت حق حاصل نمیشود و عروج با ایمان  
نمیشود اندر کرد و خدا نیست که فلان الوجود با کیم سعادت دیکر عالم

در این  
الکتاب  
نمونه ای



لطیف و نازکی اند و صبره قیاض اند و هر چه از لطیف و کثیف است  
 هم از این عالم علوی و اجرام سماویست و از روی لطیف و کثیف  
 حقیق شده است که هر چه که تغیر و کثیف است رو در بیتی دارد و هر  
 که لطیف است اعتبار لطافت رو در بیتی دارد و در کثیف  
 از قیاس سوار این هر دو حاصل میگردند و هر چه از روی عقلی آید  
 لطیف از آنجا که ظاهر میکنند و در کار کا محدود ساکن می باشد  
 بی تاکی حکم فاعله و الماشغول و الاضطراب و بسبب خلط اند  
 عیون کنند و از شرح سینه ماسوا را از وجود خود پاک کنند  
 و در هر سوره نتواند کرد و با لطف موجوداته و احد نتوان  
 شد و بر خلاف این چون در عالم ستم ساکن شود و در زندان  
 بماند و اندک غلظت موجودات علی الله و ادم بر وجه غلبه او از  
 خواهر شد و او در آن زیر بار کران جاودان گرفتار خواهد بود که  
 و تغیر و عالم ستم میکنند و ما که خلق و حق حکم لطیف و کثیف  
 و الطیبان لطیفی هر یک را یک جنبه خود مشی و ظاهریم و ستم  
 ات فذین مقام که خواهر بود که آن او غلبه و تغیر و کثیف  
 باشد بر خلاف اعدا علیه که فرمود که ان کتابنا بر من عینی

و کلام کتاب

و کلام کتاب الحجازی سحیح راه خدا این بود که از سوره خداوند  
 شد این زمان تعلق به راه خدا دارد که هر یک را چه استعداد و کثیف  
 باشد و هر کس را در چه مقام و منزل قرار داده باشد و فعل  
 کتاب و حکم تأیید و اید و اید من انبیا الهی انما ان تفتی و کثیف  
 که سلطان این و این و این و این در این عالم حال تصور و کثیف  
 بر خلاف آن بود که عالم خاک مرآت برضای این خود را بود که  
 از عدایه الهی چه از نظر صلیف او که از قابلیت عاقل با کثیف  
 صورت یافته بود و در بیان آمد که کثیف را که ذات حق بود و با  
 فطری می بایست و آن فطر عالم خاک را که نور چشم شطن  
 کبریا این لعین همیشه تا بود هر چه فطر که در عین نام کرد و در کثیف  
 در و کثیف و کثیف و کثیف بین جبر و کثیف اقسام ستم و برتر  
 قابلیت بیشتر که بهینه بیان و تا و کثیف کلام ستم خود فرود  
 بود که ملائکه عطا شد و لا یفعلون الله ما اکریم و یفعلون ما  
 یکرهون که عبارت از ملائکه خاکی وانی اند که نمی در سوره فیه کثیف  
 حاک و انست یفعلون و ففعل من الله و ففعلنا انما ستم و کثیف  
 و جوهر ستم اثر العود را اگر آن حاک تغیر و غلبه نبودی

و الحمد لله رب العالمین این چه است از آیه در فضیلت عالم

و آنچه مرده اند

و کلام کتاب الحجازی سحیح

آن سه سیمادرومباشان از قلم قدرت حق و ربنا کرم  
 ظاهر شدی چون جوایز کنز حق که حق خداوند لوح و قلم  
 بودند لا یوم در سبای و همه خود یافتند جنبانی در سوره عوا  
 فرمود و مثل جابای دیگر و بگویم الذی یرعی لکم العسل فی النحل  
 لتتبعوا من فضله انما کان ربکم رحیما و یهتد حق و کردگار  
 صورت کار از برای آن جوایز بودند که برایشان رحمت کند  
 که تسلیم حظ و کساست تا از طوفان نوح خلاص یابند ضیاء  
 یافتند و الحمد لله رب العالمین کما قوله صفا و اقامه  
 بود کردن تعلیم حفظ کار بود و اسلام علی من استمع الهدی  
 ای طالب اسرار الله براه که سیر بیان و تاویل این آیه بکسی  
 که حق در شان اسلام حقیقت فرموده است و لهم فیها شتیلا  
 لغنی و کذا آیه عین و طبیعت حکیم نامان را در بای از آه  
 و همه که ایشان لذت روحانی را غالب دانسته اند و اگر حقیقت  
 روح نرسیده اند که چگونه بر هر چیزی که ظهور کرد که میگویند لذت  
 روح استماع محبت کثرت روح از شنیدن حاصل فرموده  
 اند که آن لذت که این کس از شنیدن حاصل میکند و انرا میگوید

روح

روح خود میداند که اگر بگوید نعم کند و در پادشاهان لذت شنیدن  
 از برای دید نیست جنبانی دیدن نیز از برای محسوس است  
 که فرمود انما العسل الذی یرعی عالم عاقلان حقیقی  
 منو شمع و نفع آن کرده اند از برای آن کرده اند که لذت  
 منو بود بیک از برای آن کرده اند که جنبانی در شان حق حبیب  
 خود فرمود که ولا یفرقون فی فیض ملک من الا و انی که چون ترک  
 هوا و موس این جهان که عالم فانیست بکشند در عالم باقی  
 که عبارت از قطع ملاقات بدست بهیمن لذت واصل و  
 متواصل شوند لا یقطع و لا یزول برین صورت که از عالم  
 حاکم از ترتیب سیر و فتن سماوات حاصل کرده اند که بگوید  
 عاشق و والد باشند و از همه بگریز را که خواستند با الهی حاصل کنند  
 و دست بهیمن در میان نباشد که وجود یومید بافرقه الی ربنا ناطقه  
 دلیل این معنیست که کنز حق چون ظهور کرد بر سب لذت دیدن  
 از شنیدن غالب باشد و شمع و نفع آن اینجهان بهترین لذات  
 باشد که مت از اینجهان که در وجود عاقلان حواس و تکلیف  
 واقع شده است که حکم و صلوات یصلو و ما و فی سینه و سیم آن

و صلت بجنیت در دست ولس است خلاف سیم و صبر و کراه  
 حقیق این بیان از زبان تا وید الهی که حج الاسود است  
 که همه بنی آدم را در ورس باید کرد که عذرا به بیعتش است  
 که حج یا دشا ه عاشقان محمد مصطفی صلوات الله علیه و علی اولاد  
 الطاهرین بدلیل اولم یروا انان الارض تنشقها من الارافیه  
 و بدلیل سوره ف و القرآن المجید که فرود آمدن ما تنشق الارض  
 منهم و عذرا که کتاب حقیق که هر دو کتاب بکنون و لو فی قیوم  
 است سیم از ان کجرا و قس و اندید و فرود آمدن عیسی علیه  
 ولس این نطق با و فرود که حاجی بعد از ان سلام میبرد میکنند  
 می باید که آن کجرا بسوزد و دست انداز این عیسی را در باید بچوبه بنی  
 ولسی قناعت کند که بسوزد زود از بیکر فشار قه کند و دانند  
 بقیان که ازین فشار قه کردن ایشان را جازه نیست و کجرا  
 بودا جرم می باید که توبه عالمی کنند که انداز ایشان از بیکر بکسر  
 نشود و بعد با و در ان باشد حضرت انبیا الله صلوات الله علیه  
 احمدین بجنیت که حسب رت العالیین سلوة الله علیه و اولاد  
 الطاهرین از حج و غلاف غیلم انبیا شارح آورد و گفته کنان

این کلام را  
 در کتب معتبره  
 از کتب معتبره  
 از کتب معتبره  
 از کتب معتبره

بنده

بنده کان حکم و ان لیس ثلاث ان الامام سید که بقیان از ان  
 که درین جهان رسیدن باید که جهان فانیست این لذت را و این  
 شحوت نفس از عالم باقی بزرگوارترین عالم عقیدت و بزرگوار  
 از ان عالم بقدر بقدر خود و در ورم خود اینند و بدون آن لذت را و کجرا  
 که صدای سیم شایع است که در کار صورت نگار بود و ظاهر  
 سیم گفتار و بزرگوارین هر کس که در و خفتاب بر و زیانند  
 و غیلم و ننگ از اهل طهارت خود اندود اگر کسی آن قرآن کریم  
 کند خرام کرده باشد و واجب الغنی و فخر باشد که فرمودی کتاب  
 مکنون لایسته ان المظنون یعنی هر کس که در طهارت است  
 ان کتاب بکنون کرد که محفوظ و مکنون از زبان الله عزوجل  
 تا با کماست خفت یا کما صورت یا کما او بافته است  
 که هر روز چندین مرتبه خاف صورت و مغفوره یا کما کرده از ان  
 ان کتاب الله که صورت ذات اوست در غایت کفایم  
 و مقهور و رکوع و سجود از سر اصلاص بخای آورد تا بجنیت خود  
 بعد از این بدن هم با صورت یا که برسد از برکت آن کار  
 و نیاز که بر عذر ان صورت یا که کرده است کفایم شیطان





اتم باشد از آنکه بیرون آمده باشد که فرموده ایم و آنکه و الله  
 و مقلی من الله العلی **ابطال** اسرار تو حید در باب که آنکه در  
 آنکه از تورات که کلمه خود که بیان و تاویل فرموده اند که  
 آنکه از آنست که حق تعالی از جمیع نبیانی که گفته بحالند شیطانی  
 حکم فرمایند که تو آنکه و الله صدق الله العظیم تا از این تو حیدتر که  
 شیطان بحسب العین مقید در کجاست مانند معلوم شود و تا بحسب  
 العین او تا بحکم افسوس الشریکین حدیث و الله عظمی و بتقلید  
 جرات توان نمود و اعظم در در حاصل توانی که در طول آن و حق  
 مآب **ابطال** ظاهر میکنند که کلام خداست یعنی ازین تفسیر  
 و حرفست پس در باب آن آیه چه میکنند که فرمود و لو ان مافی الارض  
 من شجرة اقلام و البحر عین و قیر و سبعة ابرار ما یغیرت کلمات الله  
 یعنی اگر کلمات الله را قابلیت آن نبود که در صورت و حرفی مبط  
 و حفظ در انید و از قلم جدا نوشته شوند معنی آن آیه چون باشد  
 اعوذ بالله ازین اعتقاد است شیاطین شرک بحسب العین و نیست  
 که بنمودی از قلم و سحر نور بر دانی تا از آن برین یکی قرآن خود را  
 احمون و انبأ او بیکبار بنیاسیر و بسیر و بسیر و اهل شوند و از  
 زمین

زمین که باری آدمست و جنبه نبود و آن نیست نیست و نفور  
 شوند که فرموده قل یوم النبی لا ینفع الذین کفروا انما هم و لا هم  
 ینفرون و الحمد لله رب العالمین تو را تا الله و اخبر که بحقی یک  
 البین ابن که حتی از برای انسانی غایت موضوعست در قاعده  
 عرب و مقتران ظاهر سیر او بر کرده اند و چون راستست که تو  
 حقیق ایشان در قیامت کبری خواهد بود و منی که تو را سیر ایشان  
 درین جهان بود و نیز تحقیقان و بنده کان آیت رب العالمین و  
 مالک یوم الدین استقامت است از عالم تعلید عالم تحقیق که بصورت اول  
 می باید مردن یعنی چون نعم الله از همه و او دمیده شود مانند  
 بیکبار که ایشان تا بودند بر کبر و هیچ وجه از وجوه ایشان را عباد  
 نبوده است و همیشه تا بودند اندر عالم تعلید و تصور بودند  
 و ندانسته اند که عباد ایشان در قیامت با ایشان چه خواهد کرد  
 هر بنی آدم که هست درین صفت داخل است و در کتاب الله  
 باین معنی اقرار کرده اند و این وجه ولی بطریق اولی که  
 آن حکم از قلم آیه نیست که با حق و بنی که شیشه و افعال این  
 آیه عظیم ایشان به که در قرآن و در کتاب انبیاء پیشین

ازین سخن اول باین اعتبار که در بیان آمد می بینند و بدانند که بجز تصدیق  
و وسع و حیل حال چیزها با ایشان نبودن است و بعد از آن باین سخن  
که زبانند که مراد الله از تقیاض حق بوده است و در کتاب انبیا را الله  
صلواته الله علیهم اجمعین تجسّس در کتاب بیخ فایده رسالت و سرگذشت  
برای و نهایت شای و انصاف در ظاهر قیامت بجهت کثیف بوده است  
و بیشک و بیشه و ربیب و شعیب هر کدام بعضی را در آن کند صفا  
با و در آن حاصل کردن و در صفت با و در آن صورتها و صفات که بعد از عروج  
بدن صمد بود و داخل شدن با بند و در جاستی عهد دین بر وجهی  
از آن جمیع آمده بود که ما و ام که در عالم انقید بود تصور مایه با و  
معنوی دانست بن هر گاه که وجود عهد وجود باشد تا جا را در  
بعید دین معبد خود قیام با بر نمودن فرمان برداری خود  
جای آورده باشد اما درین روز که حق رب العالمین و مالک  
یوم الدین صمد جلالت و علم و نواله و لا اله الا غیره خطاب باین ملک  
القدیم در داد و چون بیچ و ذی از افراد موجودان را را نالوا  
بود که باقی باشند که بیکبار سه را در دنیا می چنان فساد و فساد  
متفحص نیست که در اندیشه بود لا هم تا جا رسد که خود بگویند

خطاب

خطاب خود خشنود شود و بگوید که بیه الو احدی را که صوفی  
نامان از غایت ترک با اصطلاح ناسد باطل خود در بیان و **و**  
و احدیت بجز کرده اند و ندانسته که حکم این آیه و احدیت احدیت  
است و احدیت و احدیت که هم خود فرموده اند غایت او و خشنود  
او اسم او و صفات او و عاقل او و معقول او و ماعلا او و معقول او  
ظاهر و باطن او اول و آخر او و بدلین خود علی نور و کبریا  
الله لیو یمن بنیاسب در سر خطره که نظر بر کند چون مظهر را  
عین ذات حق میسر و صورت همان با کمال خود دانند تا هم مکران  
و عاشق و شنید و سر اسب و بدار خود شود و عشق بازی باکی  
باظهار صورتها و معاینات صورت و همان با کمال خود دانند  
که قدر بندگی خود را هم خود دانند و غیر از انبار و اسل و انبار که خود  
فرموده بودند خدا را از آن می پرسید خدا که علم پرسید از آن  
نبود پس باطلای علم و اس و اس و وضع حق که از بر او اشیا غایب  
است از روی حق راست بوده باشد و همان که بود و بیایه نشی آخر  
بر جا باشد و چون صفت مشرق را از صفات تصدیق ربیب و زمین  
و از این دیگر حکم و نیز بدین هم من فضله که نبود و بدین آیه باشد



لاجرم عاقل را نیز بآن مقدار ملک از کائنات بخشا است که بران  
 هم زیاد نکرده اند بدلیل والله میفرماید رُفِیْعَیْنِ فَاِذَا  
 سَبَّحْتَ وَصَلْتَ کَارِیْ وَنَادَیْ وَنَادَیْ وَسَبَّحْتَ وَصَلْتَ  
 مِنْ بَابِ جَعَلٍ بَابُ اَنْ یُجْعَلَ وَفِیْهِ فَعْلٌ وَفِیْهِ تَعْلِیْقٌ  
 وَفِیْهِ اَعْلَامٌ اَعْلَامٌ دَر و مَوْجُودِیَّتِیَّتِیْنِ وَتَحْقِیْقِیَّتِیَّتِیْنِ  
 کَدَمِیَّتِیَّتِیْنِ وَفِیْهِ صِفَتِیَّتِیْنِ اَوْ مَوْجُودِیَّتِیَّتِیْنِ کَدَمِیَّتِیَّتِیْنِ وَفِیْهِ  
 مَدْعِیَّتِیَّتِیْنِ کَدَمِیَّتِیَّتِیْنِ وَفِیْهِ مَدْعِیَّتِیَّتِیْنِ کَدَمِیَّتِیَّتِیْنِ  
 ذَلِکَ مِنْ اَتَا مَدْعِیَّتِیَّتِیْنِ وَفِیْهِ مَدْعِیَّتِیَّتِیْنِ کَدَمِیَّتِیَّتِیْنِ  
 بَرَاءِ اَنْ اَعْلَمَ صِلَوةً وَفِیْهِ مَدْعِیَّتِیَّتِیْنِ کَدَمِیَّتِیَّتِیْنِ  
 وَفِیْهِ اَتَا النَّاسَ کَاثِرًا یَا تَبَا یَا تَبَا یَا تَبَا یَا تَبَا یَا تَبَا  
 بِنِیَّاتِ اَللّٰهِ اَرَادَ بَابُ اِکْرَامِ جَعَلٍ وَفِیْهِ مَدْعِیَّتِیَّتِیْنِ کَدَمِیَّتِیَّتِیْنِ  
 کَشْفِیَّتِیَّتِیْنِ وَفِیْهِ اَتَا النَّاسَ کَاثِرًا یَا تَبَا یَا تَبَا یَا تَبَا یَا تَبَا  
 فَوَلِّمَ کَشْفِیَّتِیَّتِیْنِ وَفِیْهِ اَتَا النَّاسَ کَاثِرًا یَا تَبَا یَا تَبَا یَا تَبَا  
 سَعِیْدِیَّتِیَّتِیْنِ وَفِیْهِ اَتَا النَّاسَ کَاثِرًا یَا تَبَا یَا تَبَا یَا تَبَا  
 دَر جَابِجِیَّتِیَّتِیْنِ اَللّٰهِ اَرَادَ بَابُ اِکْرَامِ جَعَلٍ وَفِیْهِ مَدْعِیَّتِیَّتِیْنِ کَدَمِیَّتِیَّتِیْنِ  
 کَدَمِیَّتِیَّتِیْنِ وَفِیْهِ اَتَا النَّاسَ کَاثِرًا یَا تَبَا یَا تَبَا یَا تَبَا یَا تَبَا  
 دَر بَابِ اِکْرَامِ جَعَلٍ وَفِیْهِ مَدْعِیَّتِیَّتِیْنِ کَدَمِیَّتِیَّتِیْنِ

در بنا و در بنا از موقوفان خود اعیدند و تبرک حکمت که الهام می شود  
 حکیم خود اعید رسید و ارواح را که در اندوه است و از دنیا  
 الله از آن دریای الهام در کوه این باقی که خداوند کلام و ملک  
 و خود عوسس از شکست ان الهام را از کلام در بانه ان ارواح  
 را همه تبرک حکمت چراغ که کلمات ان نیز در شعر الحرام است که عیادت  
 از جابجای عوسس با فرمت و جوسس از زبان تا وید و ق جلیل و ق جلیل  
 رسید و بقرع و حکیم نامان صو اعید گفتن که ان ساز و ویت و جلیل  
 و شست بارها استخوان است لاجرم ق در آن شمار دریم خود شکست  
 تا اعید از و در و بر بنابر و شش خود و از تقلید حکیم نامان و فغفان  
 دیگر خدا را باید عیادت ان نیز در بنا و عوسس و کلام و کلام و کلام  
 اگر خواند که کلام با وجود این باقی که خود را که با کلام و کلام  
 قالوا اهلین و لیکن صفت کلامه العبدان علی التوازی و جلیل و جلیل و جلیل  
 و صدق و العبد و لیکن عیادت و عیادت که کلام و خود کلام و خود  
 فیا عیادت انان استیک نامان کلام انان و عیادت و عیادت و عیادت  
 کرد انان با فرمت و انان است که از ان جلیل العبد و کلام  
 جلیل کلام و کلام و کلام و کلام و کلام و کلام و کلام و کلام







ناستانها بخانه و تعالی عما شیر کون از برای قطع عداوت جنتیست  
 کل الوجوه ازین طریق و در جلال و جلال و جلال و جلال  
 از حق و این زمان و دولتی از خود این نیز در حق و این  
 بند را اول خلوت که باز سر کار خود رفتن بود و عوا و جلال  
 صید را و بدین که سر و پیش نهادت بود و عظیم فکرت بودی  
 و این فقره در آن حاله بقین عینیت است که از انابت و احیت  
 کرده است تا خود و جلال را که متفکر و بدین سر و افتاد و دانست  
 که او را از انابت خود خبر نموده است و می باشد که دلیل کویا  
 هم گفت و او نیز از حال خود این بود که تعجب نیست با جلال  
 بنود و معلوم با عین و هم از برای آن ورق و این و جلال  
 و قول ما ایما الذین آمنوا و اطیعوا الله و اطیعوا الرسول  
 و اولوا الامر منکم فان تنالوهم فی شئ فزوجه الی الله و الی الرسول  
 ذلک خیر و احسن تا و بدین مستقر فی حق کل شئ و سبعین مرتبه  
 صدق او عظیم اگر چه در جای دیگر این مدعا کمترین قدرین بیان  
 در کتب آمده است اما بنویس این تا و بدین مستقر فی حق کل شئ و سبعین مرتبه  
 تا و بدین مستقر فی حق کل شئ و سبعین مرتبه با الله مابعد کمال  
 سر

ان کلمه در حق ماست  
 و العیون الاخر

سر فرقه که بعد از سبعین مذکور در حق ماست و جلال و جلال  
 العالیون هفتاد و این است که بعد از این بی ناهیل از برای انابت  
 بیان گذشته می باشد و قولی که فاذا اذناه فاشی و قد تم ان  
 عینا بانه ندید که بدین که بیطویر و کما انتم تا و بدین مستقر  
 بنی من علمه الا کما انتم صدق الله العظیم بیان و تا و بدین مستقر  
 روشن و روشن و صافیت کلمات و دیگر نیست که فرموده الله  
 و الله حکم المعقبات حکم و سر و جلال و الله و الله  
 لعین را که از برای انابت کمال الله که او صاف او با ناهیل و ششید و الله  
 یک علامت دیگر نیست بنویس که رسول حق علیه افضل الصلوات  
 فرموده الله و قد قرأ عینی فی الصلوة ان لعین او را در حق و این  
 صفت کرده اند که از انابت فرموده اند در حق و این که قولی  
 چه که مبارک و عظیم صلوة حق و آن وقت ظاهر بود خلقت لب و حق  
 برقرار بود و خود که جلال و حق و حق و حق و حق و حق و حق و حق  
 که هم در حق از پیش گذشته است همین مدعی دارد و کتب و سرور  
 و سوفه را و حق و جلال و حق و حق و حق و حق و حق و حق و حق  
 و ناسر جان داشت و الله و الله و الله و الله و الله و الله و الله و الله



که هر روز از حق است و بوجه دیگر ایشان را بداند کند مثال شود  
 او با نقطه و عصا و قلم که باز از روی اجزاء عروقی نداند و بعد  
 از آن بدیهه بآیه کند چون غزالیان الواح موسی و بعد از آن  
 بیازدن بآیه کند چون تنه صمیمه میعاد کلمه حکیم به خط  
 عشفه را از شده اتصال با حفظ عارض در اول کلمه حکیم  
 دانست چون از وجه مردم گوید در پند که آن خط عشفه را نه  
 و ما بشان شده اتصال نیست که بر او به خط خداست و دانه  
 ایشان را بعد از آیه بآیه کردن بدو از آیه بآیه کند چون در آیه  
 که موسی سر را خدای و حفظ عارض نیست هم از قرینه کلمه موسی حکیم  
 ملک حکیم که فرمود الحق الا لواج و آیه بر سر صیه که تار و نمل  
 برادر خود را بدین حالت یافتیم از این جهت خوانند که از خط  
 معلوم شود که دو خط عارض را خدای بر سر است و باز از سر  
 که فرمود با این نام تا ما غنیمتی و تا بر سر زمین بحر کلام ربانی و قدرت  
 حق و سبحان جل جلاله و تم نو که و لا اله الا غیره معلوم شود که آن بود  
 که حق حکیم الله شکست کفایت و به برادر او بود که تا ما غنیمتی و قدرت  
 که فرمود المؤمنین که در هر حق حق الله حق الله حق الله

که هر کس

هر کس خط و به خود را بخواند و خداوند او را به عید میسر است و خداوند  
 چون چنین از قدرت حق دانه الارض شکست شود که حق تمام  
 و خلاق عظیم قابلیت این چنین کسر در ارض نهاده بود که ای  
 در وجود که حرکت از چهار طبابت بعینه خاکست که خفیه شکست  
 شود که اگر وجود او از میان بر چرخه آن به طایفه دیگر میسر  
 از وجه شکست شود که خصله دانه در شان کوه بود که از اجسام ترال  
 محکم تر سخت تر است بعد از آن خط است و دیگر شکست شود  
 تا ما جان و علی از میان الله حق در صورت حق که الله و حق  
 که الله در آیه و بیعین و حقیقت از موقمان شود از میان الله  
 حکم و حق موسی صیقا که چون از خود بر و دانه است و از شکست  
 عین حق خدا و حق که الله کرد و بدین شکست و به برادر  
 الله شکست و دانه باشند و یکبار دیگر است از این طول به میعاد  
 حکیم که به هزار فقره است بآیه کند و یکبار دیگر که به هزاره  
 بر وجه فلک است از شکست بآیه کند تا صورتی که از وجود دیگر  
 اندیش بر شکست در ایشان ظاهر کند تا ما غنیمتی و قدرت  
 الله حق تا تو اندیش حق دانه الارض حق تا ما غنیمتی و قدرت

شد











و کجاست که بعد از چهارده دیگ است و روز جمعه خطبه بیست و هجده  
آن شد که ملائکه گفتند در خلقت آدم از خاک قیامت یک نفر را میساخت  
الهام رسول باز نمود که روز جمعه که شده بود همه او را به هم خبرید  
علاوه بر این گفته و آنست بجهت این در دست خود آید دانسته و  
گفت با محمد بنو هجده که است در صورت این که از برای خود آن  
تواند و نام که عبد باشد ترا و آنان که بعد از تو قدرت و عظمت  
و کثرت علی ذلک من الشاکیین و الحمد لله رب العالمین بکام محبت  
طایفه برین بیان چه عزیزی توان بود اما مع سبب تا در نه از شک  
چه که علامت و خداوند علامت نباک اسم ربیب ذوالجلال تا کرام  
ظهور نمایند اگر را کجا باری آن باشد که معانی و صفات کلام ربانی  
چه که بجای راجه در آن عزت که بوجهی عبارت ازین میسر شود  
دوروی آید است ثابت اند که درواز قرآن علم قدیم چه  
ت علم چه در توان یافت و قسمت خطبه بواحد آن است  
سفک و است که دم چه که همین بیانست که خود که از  
بین العالمین می باید گذشت و بعد از آن قرآن که این معون  
آن عزت در کتب جبرئیل امین بود و از غایت امانت داری

از برای

از برای کسی آورد که حکم الولد سراسیمه انار رسول بالقی گفته  
بود و از طایفه امانت داران برای آن در آن حد و نیم المیزان  
برین گفته بود به منبر برآمد که مثال الرحمن علی العرش است  
که از برای السجود و مانی الارض و ما بینها و ما تحت الثری است  
تا از قرینت قسمت خطبه آن روز و صوفیان در آن روز بفرست  
سنگ دما و حیوانات را بان الله سفک و ما تقسم کرد و اندر و  
حقیقی این از برای آن نرسش خون ایشان از ایشان عبد کردند  
که حرمت دم باین اعتبارست و در آن روز عبد بخوردن آن عبد  
عبد کنند که اگر در واقع نموند و از آن عبدی و شادی و خود  
و خود این در وجود دانی فوت حیلانی در آورند باین فوج  
بقبل بلمهم اقد شغول شوند و بجز این آن است سفک الدما  
از روز کار ایشان بر آورند و ایشان را به باره کرده و دریم  
یا چند سرنکوت و خود از روز بر روی خاک بکشد اندازند  
که بر تنگتر میگردند و سر زش خاک بکشد بطلعت و شتاب و  
و افتادگی میگردند و عید باشند که در واقع عرش ابد او بود  
و سدره المنتهی و کرمی افشا او بود و بیت لعل و بیت صفک

او بود که کارش سلب با دیگر با جمیع اشیا بود سلب کما حدیثی  
 او بود و معنی یوم الحزن درین مقام آنست که در سربلندی  
 قضیه و الله عز و جل من تبار غیرت که ایشان را مصلحت بود  
 مع الازال الی لابد بارتقا بود انست و سبب غیر آن گشت  
 آن قرآن بقیضا و انتقادی بود از برای آنکه چون قرآن در این  
 در حالتی که در مقام ملکیت است قابل اهل و شر نبوده است  
 بین بابی و عیبتی تا بود در مقام ملکیت است آن است  
 تا آنکه سرانجام ظهور کرد و گفت از ارسول بالتفیع قرآن  
 اما نه را مبر قرآن تا به صاحب امانت رسید و گفتستان که  
 این عهد است و از آن است که بعد از خود بود و امانت  
 ظهور در صدر و عیبتی که ظهور ازین دین غیر حق و حکم  
 و شایسته و صاحب امانت است سفک و امتداد و در  
 فرموده شد تا اقرار انخوان بکون من بعد منکم من بعد  
 الی آخره طوبی لهم و حسن مآب سفک و امتداد و در  
 از آن بود تا در آن قرآن و حدیث را از شایسته و خود  
 حق جدا تواند کرد که فرمود که من حق حق و حق حق  
 که خداوند

سبب با بود و در کتب غیر التالیفین که در این باب  
 سبب با بود و در کتب غیر التالیفین که در این باب

که خداوند این روز خود و خود و غیره است که فرمود و بزرگوار  
 من فضل الله یزق من یتا غیر حب احلها دار الفاتحه  
 من فضل الله یزق من یتا غیر حب احلها دار الفاتحه  
 روز عید یکم فرقی فی الجنة و فرقی فی السعیر بود و عید الله  
 رسید که فرمود و لا تقدم ابعة الا فی یوم الجمعة لا یوم در حق  
 در سربلندی فرمود که والدین یؤمنون بالآخرة یؤمنون به و هم علی  
 صلواتهم یا یقظون حافظوا علی الصلوة و الصلوة الی سطر  
 و قولوا لله فانی که بستر فرمود و لا تنسوا الفضل یلم اذا لودی  
 للصلوة من یوم الجمعة که از زبان الله مان سطر است  
 فاسمعوا الی ذکر الله و ذرا و اسمع ذکره غیر کم انکم تعلمون  
 فاذا قضیت الصلوة فانتبهوا فی الارض و انتبهوا فی فضل الله  
 فاذا ذکر الله کثیرا تعلمون انکم من عباد ربان الله که از خود  
 و با کثرتن است تا اشیا بیکبار خود را درین درآید بقیضا  
 و الله بیند بود ذات کی بار تو الله گشت که دایره از آن و به  
 که باستان تمام میشود که عالم خاکست تا جابر را حجت و ساد  
 ازین در آن بقیضا تو الله ذکر که فرمود انما خلقناکم

فَعَلَا وَانْزَلْنَا لَهُمُ الْجُحُومَ اَنْ اَتَيْتَهُمْ فِي رَاسِهَا ذَاقُوا كُرْسِيَّ الْاَسْفَلِ  
 يَرْجِعُ فِيكُمْ فَلَمَّا كُنْتُمْ فِيهَا تَوَلَّيْتُمْ لَسْتَ بِرَبِّكُمْ فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ  
 تَرَضَا فَاُولَئِكَ اَصْحَابُ الْمَشْأَرَةِ الْاُولَى رَضَا وَخَضَعُوا لَهَا  
 حَسِبَ مِنَ الْاَوْجُوهِ اَنْ يَكُونَ رُءُوسُ الْجِبَالِ فَبُيِّنَتْ لِكُلِّ قَوْمٍ  
 كَمَا ظُنُّوا رَسْمُهَا مَا دَرَا جَا بَشِيرًا لَّسْتَ بِرَبِّكَ اَصْحَابُ الْاُولَى  
 اِزْبَارِى نَفْسٍ حَزُونٍ اِزْبَارِى نَفْسٍ حَزُونٍ اِزْبَارِى نَفْسٍ حَزُونٍ  
 وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ مُسَلِّمًا هَرَاكَاهُ كَمَا مُؤَدِّنُ دَرَجَاتٍ وَتَعَالَى  
 وَفَتْحٌ بِنَجْمٍ صُلُوهُ وَفَتْحٌ عِلْمٌ وَفَتْحٌ اَدَانٌ رَا دُرْدُشُونُ  
 حَى بَابُ كَيْتُكُودِ الْاَلَمِ رَبِّ نَبْذِهِ الدَّعْوَةُ الْاَلَمِ وَفَتْحٌ عِلْمٌ  
 هَرَاكَاهُ كَمَا مُؤَدِّنُ دَرَجَاتٍ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ اَنْ تَحْمِلَ الْوَسْبُ وَالْعُظْمُ  
 الدَّرَجَةُ الرَّسْمُ وَالْبَيْتُ مَقَامُ الْمُؤَدِّنِ وَفَتْحٌ عِلْمٌ وَفَتْحٌ اَدَانٌ  
 بِرَحْمَتِكَ يَا اَرْحَمَ الرَّحْمٰنِ حَوْنٌ تَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ  
 بَعْدُ دَرَجَةُ رَكْعَةٍ حَقَّ لِحْمَةٍ لَوْ دَرَجَتُ شَتُونَهُ بِنَجْمٍ صُلُوهُ  
 بَارِزُهُ رَكْعَتُهُ رَامَتْ شَتُونَهُ بَانٌ قَرْنُهُ بِلَفْظٍ تَاهُ شَتُونَهُ رَامَتْ شَتُونَهُ  
 حَوْنٌ تَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ حَقَّ لِحْمَةٍ لَوْ دَرَجَتُ شَتُونَهُ بِنَجْمٍ صُلُوهُ  
 دَرَجَتُهُ اَدَانٌ زَبَادُ شَتُونَهُ اِزْبَارِى نَفْسٍ حَزُونٍ اِزْبَارِى نَفْسٍ حَزُونٍ

که اذان

که اذان و قنانه را با و جمع می بایند و در صورت  
 که در آن اذان را باین حدیثی که در آن و اذان  
 محمود بر خاستن است یا باین الصلوة و الاقامه در وقت  
 است که نماز او است که فرمود بوم بنزل الله تعالی کی کریمه و  
 انوم من بین الله و نماز بعد از نماز نماز شب خاص است  
 بدلیل اینست که جمیع اذان و بعد بوم نزدیکست چهار  
 دیگر از برای چهار رکعت مخصوص نکند و اذان در وقت که بوم  
 البیست صلوة الله علیه و اولاد الطاهرین بران تیرند  
 می بایست شد و به گفتن بین هرگاه که آواز است که الله  
 که نکوش رسد که جمیع که البیست ذکر دعوت تاه باید کرد  
 و اتمم الاطالبتان از روی قیاس معلوم شود که شیطانیان  
 و دجال یک وجودند و با وجود و با وجود که بر سر الله ظاهر است  
 باقی در باب که رسالت علیه الصلوة و السلام آن حدیثی که فرمود  
 هر کس که سوره انشوره که گفت بخواند از شر دجال پلین شود و این حدیث  
 این حدیثی که فرمود که سوره که گفت قبول تعالی ما شریفیم  
 خلق استواء و الا انهم و خلق الله هم چون این



شهادت

بجود بلیه آید در باب شهادت بود که شهادت خلق خداوند  
 که در واقع آن مدینه علم را مکتب است که در حال در و در ظل کند  
 که مکتب بهیچینه کافی فی دوی کار نیست البتة مفتوح و باخوب  
 و باخوب نیز مثل این که برسد وجود که گفته نیست بفرستند  
 و آن ملکات را که با وجود مناسب بیشتر دارد در دنیا بودند  
 بر عین انوار آید از هر طرفی بگردد و نمیکند که وجود و کما  
 و کان و بعد از حق که هر چه در بین ماه و التقید در البتة  
 شد که بعضی ضابطان شدند اولین و آخرین با در خصیصه آن شد  
 بلکه معیوب مرود و در طر و با دیو و بوزاده لعین بلید  
 با و مستحجاب که وجود دایره تصور زیر کار است چون قلم  
 دوسر دارد دایره یعنی که عالم سوخت علم از برای کار کافی  
 وجود یافتند که نور خلق السموات والارض و منیرها فی سیر  
 آیام و ایتام این مستحجاب که بر خاطر این فکر کنند باشد  
 و در جهان دیگر ثبت کرده باشد از این تمام مبارکیت ارام  
 و در السلام در روز عید نشانی بخود دنی التقید در حالت باز  
 بر خاطر آید نوشتن اولی بود که قرآن چون از آسمان آمد  
 بلکه از

بلکه از سوره التها آید که ملک البروج است که هر چه از او  
 خزان سی و در جاست و چون تمام رساله و مبداء و لایق  
 آمد که اسم مبارک را و بین است چون در میان و تائید و تائید  
 البروج از آن جمله بین جفم شد که من الجنة والناس و الله و الله  
 صفت روز قیامت میکند که الیوم حکم علی اعدائهم و یکنان الیوم  
 و شهادت جفم با کما و ایتام که اگر چه بودند در بایند که شهادت  
 با رجل مناسب از کجاست از آن الله در بایند که فرمودم  
 عنایتی و بدین الی السجود فلا تطیعون حاشته انصاف  
 ثم منکم ذل و قد کان یذعون الی السجود و هم سلیون کما الی  
 چه فرموده الله که ای از برای بعد از اوست موضوع است  
 کشف حجاب از کعبه یا خواهد شد سبب شهادت او اولی باشد از  
 عالم غیب شهادت آمده است جنبای حکم بدست که حجر الاسود  
 که بلیه الله است در آن روز حکم خواهد فرمود که جای خواهد بود  
 که فرموده اشبار در نطق در آورد از وند که صدق انطق  
 الله الذی انطق کل شیء سبحانه و قباله عما شکره کون  
 قولنا و اذ انشرا احدکم بالانثی قل و جهه شود او و

بجود بلیه آید در باب شهادت بود که شهادت خلق خداوند  
 که در واقع آن مدینه علم را مکتب است که در حال در و در ظل کند  
 که مکتب بهیچینه کافی فی دوی کار نیست البتة مفتوح و باخوب  
 و باخوب نیز مثل این که برسد وجود که گفته نیست بفرستند  
 و آن ملکات را که با وجود مناسب بیشتر دارد در دنیا بودند  
 بر عین انوار آید از هر طرفی بگردد و نمیکند که وجود و کما  
 و کان و بعد از حق که هر چه در بین ماه و التقید در البتة  
 شد که بعضی ضابطان شدند اولین و آخرین با در خصیصه آن شد  
 بلکه معیوب مرود و در طر و با دیو و بوزاده لعین بلید  
 با و مستحجاب که وجود دایره تصور زیر کار است چون قلم  
 دوسر دارد دایره یعنی که عالم سوخت علم از برای کار کافی  
 وجود یافتند که نور خلق السموات والارض و منیرها فی سیر  
 آیام و ایتام این مستحجاب که بر خاطر این فکر کنند باشد  
 و در جهان دیگر ثبت کرده باشد از این تمام مبارکیت ارام  
 و در السلام در روز عید نشانی بخود دنی التقید در حالت باز  
 بر خاطر آید نوشتن اولی بود که قرآن چون از آسمان آمد  
 بلکه از

کظم فاقه لسان و ادب و ابراهیم با ضرب بر تن منکاف و جبهه  
 اقمو کظم از غنای این دو آیه عظیم آن قدری می ماند که از آن  
 معلوم باشد که فرمودن و صلوات و سلام و رحمة و طهر و طهر  
 که از زبان الله در حق بی که از ابراهیم و یونس و یونس و یونس  
 معذور و بر سر امام الله علیه چنین چنین است که مردم می نمایند که  
 هر کس که در این آدم چهار کند که در تن است اما از قطع  
 کند یعنی انسی لا اله الا الله از خود باری کند بدلیل الرحمن علی الارض  
 است و این هم جلیل القدر عظیم ایشان بود که گفته بودند از  
 ع الرحمن را از زبان الله چهار در آن محل قد کور بدلیل و قدرت  
 مخفی الرحمن که می خواست که چهار که عرض الله بود بر این چهار  
 ع الله او را از عظم و بزرگوار می جاودانی او که چون ظهور او کرده  
 بود و باز فرجه الهی اهل جنت صورت و لون و بیان انکار او را  
 گردانیده بود و خبر دار گردانید شایسته حاصل کرده در تمام آخرت  
 و عظمی خود است و ابراهیم بعد از آن که از خود الازهرین آن  
 احد من و صلوات و قطع من قطعه و او در هوا بر خود گفته قائل  
 بی یاری که در حدیث دیگر فرمود که رسول نبی است که او را  
 بادشاه

بادشاه عاشقان از برای آن فرمود که چون نسا در میان  
 جان ذریه جاودان کرده بود که در میان حبیب الصلوة چون  
 جان در میان ملک بیت الله است جایا و کرده بود که فرمود  
 حبیب الی مع دینا که نیت طیب و نسا و ما و قره عین فی الصلوة  
 که بواسطه آن نمازبان صورت فدایی که رایت ربی فی سحر  
 قطعی و اهد جنت جاودانی آن شده و باصل خود روزه  
 کرده می توانست شد که شیطان مرید و ابلیس بید و وفای نبی  
 چون فهم این معنی نگردد تا با جان خود از این جنت جاودانی  
 بکرم فاقه کلمه فانی چهار و آن کلمه یعنی الی يوم الذی  
 بزرگوارند بدلیل چهار که استجابت من تمام چهار چون معانی  
 ماسبق در خاطر فرمود که در روزی فهم آن دو آیه را در آید که  
 معنی این معنی که واقع شده اند و نویسه که روشن خل و حرمه از کتاب  
 ابراهیم که در عین مکان دارد که جنت در آنجاست چهار که  
 و یک چهار که بادشاه عاشقان که رسول نبی است بر آن کتاب  
 این معنی است و معنی این است که معنای رسول نبی آن علیه الصلوة  
 و السلام می نمایند که آن ابراهیم که در نیم ابراهیم فرموده است این چهار

صحتی هم بار خود از غایت رحمت و مکرمت مدایع میرانید  
 که توفیق فی وجوه ایم نظره النعم و نرا نیست که در آن حالت  
 آن ابرار را گشته و بفرزاده اعیان خود اندر بدین احوال  
 ایشانرا که ابرار ندانند کتابها خوانند شناخت کفیا طین غنید  
 حریه بید بید را چون از آن چرخ خدای عز و ده دهنست طال  
 روی ایشان چون خورده سکه سیاه تمام سیاه شود و از  
 غصه و اندوه میریزد و نداند که آن صورت الله و رحمانست و تا  
 ایشان برو و خود آن صورت خدای خاصه نکنند هم باشند  
 خود بهشتی میشوند اندرند که در شان آیین شیا طین است  
 که در بهشت اول خدا را می شناسند و عبودیت و بپرستی او  
 بجای می آورند و در آخر سبب آن مفت گنایت الله در عالمی  
 و آن قدیم و گناه بکریم مفت بار چون سخن خدا را خود شنیدند  
 مستوجب طوق لعنت ازلی و ابد شده و از بهشت جاورانی  
 بد را افتاده و رجوع بنار خود کرده متوجه اسفل ساقینند  
 و در این افتادند و جادان خدا بر وجه خود از آن  
 نار سیر و بشیر المعبر میکنند و خوانند کشید که بیدند بنان  
 ایشانست

ایشانست که خود بوم تبتض وجوه و تسود وجوه فاما الله  
 اسوده و وجهه الم انهم بعد بانکم قد و قوا العذاب بانکم لم توفون  
 بها الا این ما غنا عبد از برای دوسه روزی فانی که مضاف آن  
 حسن و جمال بنا و اسطه الهی چه میکنند گفن سیاه و وجهه  
 گاه کنند و بر نفس خود سزایان سزایه آه از دل ریش  
 و جان غم اندیش بیارد و در رخ اندر بود که او میدانند که دیده  
 او از چه صورت دوسه روزی محروم شده است چنانچه شبها این  
 چون بر آن صورت خدا را بینند و از برای آن صورت در سجود  
 بنامند چون در حالت این عاشقا بجای بره نظر کنند از عاشقا بی  
 بینی و پیدایی از ایشان غیر از خاصه چه بقدر توان که در حال این عاشقا  
 کرامت آن صورت نیست که بدست قدرت ایمانده فاش خود را از  
 آلتی و بی باکی کرده و در کج خلوت نشانده تا با وجود این غرابی  
 ظاهر قطار این کج را نایب تواند شد شمسیت که این سزای غمت محو  
 و کرامت هست فانی در دنیا فقر این اخطار و بر روی و بشیرای ظهور  
 نکنند تین که در آن عالم باقی چون بود و بدین شیطانی بیدار از آن  
 صورت با کج محو و هر اندر ماند خود را بدین سطح الله خود

صورت با کج محو و هر اندر ماند خود را بدین سطح الله خود



بالله مع عذاب الله که هر کس که چون این بفرماید خدا و رسولان  
 سر و پا و جان و عریان نمکند و ترک دل و جان و دوزخ  
 بقول مصداق صورتی بی واسطه نیست که در نسبت کرد نیست  
 و دایا و احیاناً از عذاب اضطراب و الحجاب و در غرغ و فرغ و غنم  
 بود از عذاب به ناز خدا بی کفر خود که نما آخر نمکند که این  
 مایه بایست که عذاب بر رفتار باشند که الله واحد قهار در امد  
 از حال خدا اینان نتجت فرماید و چون از شیاطین مذکور  
 نایاب که به باک نگران و حال بود بدید غلغله و غم و غم  
 فرماید قورقه که گویند شیطان و شیطان و شیطان  
 الوجه بیست و شش و سائر از شیطان و شیطان و شیطان  
 آتیبست که در بهای شیطان از عذاب از و در ارج بریان نمکند  
 آن آتیبست که از حکایت به ناز خدا بی کفر خود که نما  
 ملک علم در سخن آمد و اینان الله گفته نایاب و در غم  
 الله بیان فرمودند از کولان را بامداد و خاکست عذاب و غم  
 صورت بنابر کیفیت در جوار و جوار و جوار و جوار و جوار  
 اند درین حال گفتند از جوار اولیست که کولان عذاب از و  
 کردست

و حلقہ میں ۶

کدست داین چهار صفت خرم مکر مند که بر یکدیگر احاطه کرده اند  
 و جمیع افلاک که برین چهار صفت اند و این چهار صفت قائم را در میان  
 چون جان بقول الله که در حقش فرمود در اندرون خود صادر اند  
 و چون آن آب می آید آن آتش باشد در آن و جوهرات  
 چون این از غلظت آتش فریاد خواهند تاب کنند حال این  
 این باشد که در فرود نشوی الوجوه و آن صفت با در زمین  
 اخص است صفت او اینست که در فرود داخل شود بر هر چه بر آید  
 سخن را عظیم است و کمال و تاجیه آیات از برتری آنکه در و چهار صفت  
 صفت کنه بسواد او را صورت است که آتانی ندیدند و است  
 باد صحرار از آبی فهم نکرند و مشقت کنه با صفت از دو  
 طرف و در خود از خط و قلم خدای و تعلیم آتانی در یافتند و هم  
 بآن باد همای که در کل شئی تا یکدک از او فریاد و اندر فرود  
 تجسّف بهم الارض بعینه نمایان معینست بدلیل نقش و جوهرات  
 التّار که جلایه دیگر آمده است که آن ارض ایشان را از و برین  
 است عین حاک و ایشان است بعینه این نوعی  
 علم از میان آتانیست که از آن و که این بند و غیر غیر

[illegible]

از غایت قدرت و عظمت و شکر و غلظت و از آن **اسم اعظم** که در آن  
است و مستی این بنده ضعیف را با وجود مستی لایزال بود  
از زبان برداشته است لا حرم هم خود است که بیان کدام خود کند  
بدلیل **عَلَى الْمَلِكِ الْيَوْمَ بَدَأَ الْوَاحِدُ الْفَرَسِيَّ** ما اعظم شأنه  
عالم بشکون **نَحْنُ دَابَّةُ الْأَرْضِ** که از پیش رفت و پیا  
شکستن او در آن محل ذکر انگشتی و نگین آسمان بایز بود  
اما در بیان نیامده بدان اطلاق که آن انگشتی بر زبان هم  
دارد از برای آنکه بر آن نگین انگشتی بر چون مهر و خورشید  
که بگویند و راست است که بر نگین آسمان اسم اعظم نوشته بودن  
نسبت از قرینه اسم اعظم می باید که بر آن نگین معجز نگین آسمان  
سطح و خط بوده باشد تا از آن سطح کسب مفضل انگشت  
کوچک ظاهر کند و قرینه روشن و دلیل قطعی از برای خود دان  
و جوهر آن نیکان **قَالَ يَوْمَ الدِّينِ وَرَبُّ الْعَالَمِينَ اللَّهُ**  
چه آنست به بین کرده اند که **اللَّهُ** از برای نام بود بر همه  
بهره را که محض بود و خاصیت اسم اعظم هم از زبان اله  
این بود که کس که اسم اعظم را بخورد در اندیشه استیلا کان  
و ما یکنون

و ما یکنون مستحضر او شوند و چون آسمان اسم اعظم را بگویند  
بود و آن نگین در دست او بود لا حرم از این معجزه او این بود که  
جمع جن و انس و وحوش و طیور و باد و غیره مستحضر او باشند  
چنانچه **قَالَ تَوَاسُطُ** آن عالم خلافاً انبیا و کبریا معجزه عجیب  
حاصل شد و در شان او که **قَالَ تَوَاسُطُ** که از هر کس که از هر کس که  
و قاعده در اصطلاح آنست که کس که چیزی را در فرمان او داده  
میگویند که بر دست یافته است و چون آسمان آن انگشتی  
در دست کرد از هر کس که **قَالَ تَوَاسُطُ** و اعطایا به این تمام  
و منزه یافته که **قَالَ تَوَاسُطُ** که از هر کس که از هر کس که  
آنکه **قَالَ تَوَاسُطُ** که از هر کس که از هر کس که از هر کس که  
چه عجز و ناز و مسکین می نماید و این مسکین را از آنکه  
بر خود انبیا میکند بلکه میگوید **قَالَ تَوَاسُطُ** که از هر کس که  
که معروف نفس را از آن نگین حاصل میسر است کرد و خواهد  
کرد **قَالَ تَوَاسُطُ** که از هر کس که از هر کس که از هر کس که  
چون حاصله بسیار نیست که عجب قرینه است که بعد از خدای  
چه **قَالَ تَوَاسُطُ** که از هر کس که از هر کس که از هر کس که  
و ما یکنون

یعنی چون از غایت کمال او وابسته عالمین نیست بدلیل  
 شریکی که یک مدخل چون عالمین نیست با ذات حق  
 و نظیر و انداد او مثل سایه بیشتر نیست و هر ذات که من  
 سایه دار را هیچ کار او وابسته سایه او نیست و رنگ نیست  
 که هر کس که هست از سایه خود مستغنیست بی بطریق ازلی که آله  
 و نایب که قال الله غنی عن العالمین پس باین دلیل میتوان  
 که از غایت کرم مستحق خود که کم نبرد از حق و خود بیکرند و در حق  
 برین تکیه و سخن که سلیمان خود را از روی دعا حق الهی  
 فرموده باشد که فرموده بر کافران از رحمت شایدا که بچشم  
 معبودشان نه آخر لاح و مناج باشد این معصیت که در آیه  
 خود خفته از غایت کرم فرموده رحمن چون قدم در دوزخ  
 نهاد بیکد و زخ در دوزخ نماید که فرمودند اینیم در رحمت دیگر  
 که خود که دوزخ را در تمام کمال و خود را از آن وجه که  
 دینی در جهان آخرت چون قدم مبارک خود در دوزخ  
 نهاد از قضا و تقضا کرم عالم او ان باشد که یکی دوزخ در روی  
 زمین نماند که خبر چنین بود که گفتند دوزخ جاد در زمین دارد  
 ختم

معنی

و هر که در راه حق  
 پیش است  
 از آن حق

فهم کن ابطال اگر فرضی و ادراک داری که کنی اگر کنی که می رود  
 که چون حق حقیقت شمر و نذر بود پس باید که در حق او نیز این صفت  
 از حق صفت غفار و قهار چه باشد اگر که بندگان نسبت به صاحب  
 نمایان بماند و آن دو خط بین حقیقت که حق ذات الراضی با آن  
 انشعاری هر برین کافرا و اهل کفر بدلیل شمر علی الخط و هم  
 آن جواب را از حق که در میانند و نه چه پس بآن انشعاری  
 که خدا است انکشت سلیمان شد جدا هر برین آن کافران  
 زانکه دیدش بره بآن خلقت نداد و ازای است انکشت  
 دست است خط است بروی هر که است صدق الله العظیم  
 و شک نیست که به فصل دست از آن نه بند میتوان  
 رسید چون بدست مهر میکنند از برای آن که در اینجا  
 مدخل نبود که فرمودند انکشتان آدم را خدا زان نکرده  
 به با خلقت آن چون در دست خط است و آن  
 دست که آن مهر بیکد را بر مهر خطی مهر بیکد که مواضع و طایف  
 دست بود که بر خط است و در و به بآن دو خط بین است  
 که بت آهست چه و چون در لوح صاحب عصار



موسی بود عزایات بود از خدا او شنید که من پر منم بودم مرا چه تا  
نبوت بنوی که بار خود خدا فرمود که یعنی آن دو کتاب را صورت  
دو که من کرد این که وقتی آب درین می کنند هم از آب و خواجه  
باین بر مردم خ فرموده اند لا اله الا الله غشی بر چشکی گویند که پسند  
حاصلست و انتم انما از نور بیت که موسی کلمه حکم علمم با را  
تاویل الهی در معنی آن در بیان آمده است که طوفان خ فو  
م چون از تنور بر آمد که خ الهی خ فو فو ده اند که حبابی شود  
حبابی آشی است از بر این بخش خدا و آن بر حبابی خایید  
و نظم کردن خداست که فرموده اند که دمان نبی آدم  
و دناست که بآن دندان نور را میتوان خایید نور و نظم  
کردن و سخن نافوت بدن آن کشته سر از ع اله  
آن خدای بر آورد و مردم از آن محل که تنور خدای بود که باز آن  
دناست از میان الهی که که بر و او ع است از  
مدایت الهی که فهم آن معنی می باید کرد که در نوریت موسی است  
که فرمود که چون طوفان از آن تنور بر آمد همه عالم از کفر  
بر ما و پس منی همه عالم راسته مغفرت کرد بابتاد اگر بگو  
بود و

بود و اگر دهر و بیابان و زمین و ما مون بود و از میان الهی  
چه معلوم شد از تنور میان که فرمود مناسب را را غایت قدرت  
آشکارا کرد اند از عالم تو حید بسیارین مدایت الهی که و چای  
دیگر روشن میشود که آن طوفان ع الهی بودن باشد  
که ظهور از دمان دارد و در معنی آن که با انواع عیان فرموده اند  
که تغلب حکم کل دارد یعنی وقت الهی که عدد نماز را در وقت  
از برای آن واجب و فرض گردانید که چون بعد از آن یک کلمه  
از تنور زده زیاده نماند که او جای آرد حباب باشد که بعد  
نامی ع او بندگی بجا آورده باشند و حال آنکه بعد  
آن وقت که این وقت رکعت نماز است که از آن ع است در  
صحت اول بلبل خلق لک است و الارض و ما بینها و قی  
ایام از میان آن که درین پیش برور که حرف خلق جمع  
اشیاست علم حکم نوریت که موسی کلمه حکم علمم با را  
که خدا نیز است در رشته اند و دلیل خدای آوردن اند که کبر  
از سموات جمیع علویات است و از ارض جمیع سفلیات و ما  
بینها خود معلوم است که هم از میان الهی که که هم در معنی

چه فرموده اند که شیطان ناری ندارد و بدلیل اینها که او نیز در  
 شش روز مخلوق است که چهار ~~ساعت~~ و یک ~~ساعت~~ است از میان الله و  
 لاشر که در این شش روز این وقت رکعت نماز است که بعد از  
 آب طواف آن نود و یک مرتبه نوبی حکیم با هر جمیع خدایان بر لب  
 از شما که آقا گفته یثنایس بکبان و علم السویه و احسن  
 شده است اگر علمند و اگر جا بداند اگر نه درست اند و اگر با روای  
 شنیده اند و اگر بخوان و اگر صاحب قوتند و اگر صاحب ضعف  
 که است در یاد کردن این وقت رکعت مجموع بر سر واقع شده اند  
 و از این است این وقت رکعت نماز است که یکم تغلبید چنین صحت  
 التمسیت به در طواف آن موعده کسی غرض و واحد شد  
 با جلد شیطان و ابلیس و یسوعین که نیست که حیاتی از این نیست  
 که این یثنایس و یثنایس و آقا که کمال شوی الوحدانیتی و آتش خود را  
 بآب مندر مس که اخسته میکردند اینجا از روی تو صید نکند  
 فرموده خطیبان که اگر قوا فاد حلو انار اگر فرموده اند تنور  
 جای آتش است از آن بر اجعت بنار سحر و کسب الحیرت در انداخته  
 بالله من عذاب الله و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم و  
 انما یشتیر

انما یشتیر حکایتی که سیام بن داود گفته که گفته بود و من  
 من فضل ربی تا آنجا که گفته و من کوفان ربی غنی کریم  
 همان نبرد که در دلاوری غنی کریم چه از غایت غلو و کرم  
 شیطان و شیطانی مثل کجبل العین را خداوند بخشید که هیچ  
 وجه از وجه ممکن نیست که تا همان نشوند و در سجود نیایند  
 که هرگز آفریده نشود که سیام از غایت اقتدار و سبکی  
 که داشت که وقت پروردگار خود از برادران نعمت که باو گفته  
 فرموده بود که وقت رب غنی کریم او تسبیحی در شکر امیر  
 گفته که اولی رحیم آن شکر و کوفت نفس خود کشید و بعد از آن هرگز  
 که مثل او باشند که در سالت فرموده علماء ائمة کاتبین ابراهیل  
 مشاجون ما بعد کان که از حد نزاران هزاران بل غایت با  
 نهایت نعمت پروردگار خروج که یکبارگی بخواستیم آورد  
 بین ما که کوزان نعمت چه پروردگار که در صورت شمار  
 خود ما را بسیار کرده ایم و میکنیم اما غما و کرم بیدرخ او  
 از کوزان ما بیشتر واقع شده است که ان حکایت گفته شده  
 اگر حکایت کند معنی بشک و شنید و تردد حال ماست و چه خدای ما







با دست

کشیده میوز ناچار زکوة او بنزد شریفین؟ سید انبیا و سر  
 اولیا و خلاصه از کیا و انبیا و انبیا و علی و با دغه و  
 صلوات الله علی علی و آله الطیبین بر کفایت واقع شده است  
 که اگر ده انگشت آن دو یا حاصل شود که فرموده است  
 ان الله یروی الخیاب و الخدر و رت العالیین اگر در بعضی دو  
 لایب انگشت که علم با نیست با نیست بلکه در آن نیز می باشد  
 شامده می شود که دایا الله حکم بر تعلیم است و ای شفق  
 دار دعاست از برای ظهورین یعنی بود از هدایت الله  
 که انبیا و الله صلوات الله علیهم بدعا و باران می رفته و نماز  
 میکند از بند و دست بدعا بطریق آسمان بر می رسند چون  
 باران از آسمان بیاید و ایشان را غلظ حاصل شود و یکی  
 بعد ده انگشت دست از برای خدا را خود بیرون کند و اول  
 بوجه الله که حاجت خداست از برای رخسار او بدینند که فرموده است  
 من زکوة تریدون و صیاتی در جای دیگر فرموده است ان الله  
 لا ینزله منکم خزا او لا تلو او یوزان بحلب و الله به منکم  
 خود را با خدا را خود چه کرده اند و این صفت را در بافتن از و چون  
 در و نلو

در و نلو دست است که آن را بر سلمان را بیا و نلو و نلو دیگر می باشد  
 بین او را خصوصیت باشد که اول زکوة که در بعضی دیگر می باشد  
 او باشد و نلو معلوم شود که چه آب بنزیم صفت بیاد دارد که در  
 بعضی وقت بلات بدون و نلو می رند یا با چندان اقباض  
 بدست نیست بین این و هم است که نواج یا بنزد خدا باشد  
 بیست یک صد و چون ندیده است که فرموده است ان الله  
 الذین لا یؤثرون الزکوة و انکم بالاجر غیرهم که و نلو می باشد  
 که در روز آخر که بوم الحید است ظهور کند و در ورق آسمانی  
 حای که جمیع جنات را که صحت زکوة و او نلو بود و چون  
 از برای و الله ندادند بر و حیا ایشان با یا میان ایشان  
 که در میان آمد که بعضی از آن بودند که اب از و لایب ایشان را  
 یکصد نکرند یا نکرند و ایشان را بر قضا می باشد که و نلو  
 فرموده بود که هر که نکرند یا نکرند از آن گفته بود و نلو  
 آن نقطه و حیا می باشد که نکرند یا نکرند که این حال  
 در میان که ح در میان و نلو در حیا خود که نکرند یا نکرند  
 الزکوة و انکم بالاجر غیرهم فرموده اند و نلو می باشد که نکرند یا نکرند

در و نلو دست است که آن را بر سلمان را بیا و نلو و نلو دیگر می باشد  
 بین او را خصوصیت باشد که اول زکوة که در بعضی دیگر می باشد  
 او باشد و نلو معلوم شود که چه آب بنزیم صفت بیاد دارد که در  
 بعضی وقت بلات بدون و نلو می رند یا با چندان اقباض  
 بدست نیست بین این و هم است که نواج یا بنزد خدا باشد  
 بیست یک صد و چون ندیده است که فرموده است ان الله  
 الذین لا یؤثرون الزکوة و انکم بالاجر غیرهم که و نلو می باشد  
 که در روز آخر که بوم الحید است ظهور کند و در ورق آسمانی  
 حای که جمیع جنات را که صحت زکوة و او نلو بود و چون  
 از برای و الله ندادند بر و حیا ایشان با یا میان ایشان  
 که در میان آمد که بعضی از آن بودند که اب از و لایب ایشان را  
 یکصد نکرند یا نکرند و ایشان را بر قضا می باشد که و نلو  
 فرموده بود که هر که نکرند یا نکرند از آن گفته بود و نلو  
 آن نقطه و حیا می باشد که نکرند یا نکرند که این حال  
 در میان که ح در میان و نلو در حیا خود که نکرند یا نکرند  
 الزکوة و انکم بالاجر غیرهم فرموده اند و نلو می باشد که نکرند یا نکرند

نیست  
 گنی که ترا بنیتر از بن اعتقاد بود که بر خدا سپرد و الله  
 و اگر و العباد یا الله انجین ادراکی در تو آید و تو انبیا  
 استغفر الله از سر صدق و اخلاص را خود بزرگنی بقیه و بن  
 هر چند که همان و بعد از این و صفون اما از انرا فرای بیست  
 و خود نویسنده المصلحین الذین هم من صلواتهم است چون از برای  
 الهام و علام و خداوند کلام چه در شان خود و خود را است  
 که کلمه الله ما ت کتب و قید نام الکتاب و یفعل الله ما یشاء  
 و یکم که بزرگیم از برای خود فرموده ما وجود الله که بطل مالیک  
 که بال خفی و غنی و رایج دارند که بان باله با بر و از و در و  
 میخواند که در بزرگ بود کار صورت کار اجنه و در و  
 دو و در سه و در چهار چهار درین روز که خدا را بنی  
 آله است که عبارت از پنجاه حرف و نقط کلام الله قدیم است  
 که باز حاصل او روح الامیه غیر از این بودیم که انقدر ملایم است  
 خدا که است هم بر لیل خدا و هم بر لیل خلق خدا که درین محاسنیه  
 الله انما که اسر ملایم و چون تسبیح النبی و حسب خدا و در حق و در حق  
 که مظهر است و الله بنسب حرف و نقط از زبان نرسیده است  
 و الله الرحمة

و الله الرجوع و الکتاب در اسم مبارک خود که داشت یس و الزمان  
 الحکم انک لمن المرسلین علی صراط المستقیم که بنیست اله  
 کتاب و خداست اول و نه و ده که است بر آه مستقیم خدا را از ان  
 الهام چه واقع شده است که این را بن علی صراط مستقیم بنیست  
 این بیان خدا را در حق و عین حق و بطریق اولی که چون اول  
 او منزول کرده است از برای او و در کلمه که بر ملک الهام  
 است که خود اول ماضی الله تعالی روحی بر لیل نزل به الودع  
 الایمن علی قلبی که قلب انسان در مظهر انسانی مفرود و ملک  
 اوست که در سوره فتح حق که لک یوحی الیک فرمود  
 و لک لک و حیاتی الیک روحا بن امر ما کنته قدری ما الیک  
 و لا ایا مان الی آخره که از بن روح واد روح خداست نه  
 معدن و نه نباتی و نه حیوانی و نه انسانی که چون بر لیل الهام  
 از پیش خدا می آمد حیاتی صورت خدای داشت روح  
 خدای او در وقت جنبید الله را بان روح خدای زنده  
 با و دان کرد انید که هر کافرا فاجر سلطان صورت البیست  
 که این چنین سران با و دانی را خواند که هر چه کند





کند و از آن برده و حجاب سبعین نوره بیرون آید بر لبین حجاب  
 فلک خست انسانا و صورت بنجاه ناز خود را در چشم فلک البروج و در  
 خداوند خود که بر ایشان فرض کرده بود با نوا هفت صد گشتن  
 روح قدس جبرئیل امین از برای این که خود گشتن هزار بار گشتن  
 در وسط سوره الفتحه تا که از در و بند که می بجا آورد تا به خود  
 که دو رکعت ناز خود را در میان آن که فاضل از این جمیع ناز تو می برد  
 که درین قدر عید کند و در حقیقت این معنی خود را از سوره ای  
 که از غنیه تحقیق می شود از برای آن که آن گشتن هزار سال غنیه از خود  
 حیات دنیا داشته چنانچه این دو رکعت روز جمعه تعلق می خورد با غنیه  
 دار که چون این روز زمین هر که را آورد حرات غنیه فرموده است  
 از یوم تعلق فی الوجود است بدین و بعد از این که با تعلق الیقین است  
 هم درین روز است بدین قبله تحقیق و قبله التعلق با حقانیت  
 ایاة بینات و احادیث انبیا را از برای ایتیه خدا این فی غیر  
 ادراک می باید کرد اگر حق رؤیت وجه الله درین حرات بیضا روی  
 و از تشدید دنیا کردن و تحقیق امره زنده شدن نمی تواند  
 خدا را طالب اسرار و قوت که در کاره دریا با که در سوره که در خود  
 فارغ

فارغی الی غیب ما و کون که و قدره نزله افوی غنیه  
 غنیه جنت لعلی نیز آجات اول او و الیم است هرگاه که  
 این را و لام ممدود و ذی بیان فرموده است باشد در باب  
 که آن را که گویند زحل است که بر سهال منعم مکان کان می  
 است که گفته ایمان فرموده است که چون میگویند غنیه آدم  
 روز زحل بوده است پس روز جمعه تعلق بر زحل داشته باشد  
 که روز منعم است و روز خلق آدم است صلوة الله علیه  
 بخلاف کذب المؤمن بر التکبیر که باز جای منعت طوافی منعت کتب  
 سر حدیث آدم است که الله عز و جل چنانچه فی البروج  
 سوره الممتحن خوانده است ایمان منعم را بر سوره الممتحن خوانده  
 است مخصوصه او و عرف اسمان که گفته از کرسی الله که غیب  
 جان این سوره بر حق نزول احباب یافته است بولبی از برای  
 آنکه چنانچه اول علم اسماء کلها از اوج آحادیت حالت نه  
 که حلیف و قائم مقام او احد اول نشیمن فلک البروج می باشد  
 منعم میرسد تا او و حلیف فلک البروج منعم می شود از بیان  
 الله که هیچ فلک دیگر میرسد با بن و جواهر و انشعابها

بگویم تا جنة المأواک باشد که اگر چه بهشت و جنة مشت در درند  
اما بصورت مختلف کتابت و در دو خدایتوانند  
و فرقی دیگر که در این سوره کلم که در حلال است فرمود که آنکه  
را آن منزله آخری که بعینه بیان فکلی معنی است بین فکلی از او؟  
در این جمل مرتبه و از آن حق داشته باشند و فکلی معنی مرتبه الهیه  
او که آدم است چون چه رسالت نبی است نور ذوات الوهیت  
در منزله آخری دیدار با هم در قدرت فرمود که رأیت ربی فی آخر  
قطعه که خداوند رحمت کنایت خدا نیست که وعده داشته که  
بیت المعمر نیز در آسمان معنی باین اعتبار است و حج ابراهیم  
خلید الله که عمارت کنند آدم و نوح که جان معنی طواف بود  
برای داده که فرموده اند که از برای آنکه کامل کسب المعمر  
و سرور الله باشد بر آن با که او بود و بهشت با که او بود و  
مستاد در هر حال که بر کرد او طواف میکنند سران و نیز از حدیث  
افضد عاکی که حج حیر نیست از برای الله و من فی عالم نشانی  
در باب سب از برای آنکه حکیم من جای با جنة فله عشر امثال از  
مستاد مراد آن معنی کن نیست از آن فرست که در حق که تکرارند

انگشت نرسیده باشد بطریق اولی که بر آن مجزئ نرسیده باشد  
که از آن حال تر است و بر کرد که در بدن چون قاضی سحران بر کرد  
نقطه خاک و بر هیچ حال از روی صورت و خیال عالم خاک پاک  
حاصل نگردد از میان آنی چه دلیل این محبت است که گویند نور  
الله تا فرقی و چون معنی در ضمن خود مستاد داشت مستاد  
نیز در ضمن خود مستاد سرار داشته که و آن نور است که کانی  
سنة عالمی و نوح و السلام علی من تبع الهدی و علی آله و سلم  
او را حق آسمان چه که حج آدم صلوات الله علیه از برای این نیست  
نه حرفی اند که حج آدم از آن وجه که بدست در اخص معصوم  
یوسف جمیل که بعضی علم تا و فی از حق جلیل چه داناشه  
بود که فرمود من تا و فی الی عادیث الی ذلک من فضل الله  
علی و علی الناس و لیکن اکثر الناس لا یشکرون خطاب که بدین  
بزرگوار خود میکرد در دیدن اول که بازده استاره بودند  
یا ابی خطاب فرمود پس باین وجه چون اسم یعقوب با آب است  
مستاد است شد بطریق اولی که اسم الله باشد که حروف از آن  
حق چه با و نوارق شده باشد که نور علی نور بهرین الله







آن کا و خداوند صورت خود و چشم خود کرد ایندی و غالباً هم  
 صفت قیامت خواهد بود که فرمود الصبح اذا استوى و دیگر در آن  
 روز فرمود که رجوه یوحید ضحوة فاصحة مستشيرة که هم  
 حال سرگشته انداخته است اما کسی را که این نظر باشد لا اله الا  
 ما باشد که بعد از این فرمود که رجوه یوحید علیها خیرة نزلتها فی  
 اول لیلیم اللیلۃ العجوة و باز مناسبه دیگر از انداخته است  
 رب العالمین و مالک یوم الدین چه این که چنانچه چون در  
 تعلق بکادی داشته که نوشته بود زردی آن صبح نیز از آن است  
 که با صطلح هم نوشته است که انقباب را وقت فرو رفتن که در چرخ  
 طلوع از آنجا خواهد کرد بزرگ میگویند و حال آنکه چون از بزرگ  
 از سفیدی باشد است که مخدوم و مخدوم زاده هر چه مخدوم  
 سفید نمیشود از آن فرقه و طایف خواهد و جعل العز و سواد  
 و علیها صلوة الرحمن و الخیرة و المغفرة و الرضوان اگر دل و جان  
 و هستی و توان این سوره گناه کار شرعاً مانع قاجری  
 دولت باشد که سبب روبرو شد که در دنیا و الاخرة همه را  
 و بیاورد از انقباب آن استند فلین انداخته امام این  
 دولت

و این سوره را  
 در روز قیامت  
 بخواند که  
 در آن روز  
 از آنجا خواهد  
 بود که در آن  
 روز فرمود که  
 رجوه یوحید  
 ضحوة فاصحة  
 مستشيرة

و این سوره را  
 در روز قیامت  
 بخواند که  
 در آن روز  
 از آنجا خواهد  
 بود که در آن  
 روز فرمود که  
 رجوه یوحید  
 ضحوة فاصحة  
 مستشيرة

و این سوره را  
 در روز قیامت  
 بخواند که  
 در آن روز  
 از آنجا خواهد  
 بود که در آن  
 روز فرمود که  
 رجوه یوحید  
 ضحوة فاصحة  
 مستشيرة

دولت این جهانی و سعادت این جهانی جاودانی اوست که درین  
 خلوت تار و پود را در صغره را از او غریب میکند و منفصل  
 از صفیاتی که غریب بطلد از قدرت حق خداوند است نور  
 چه خواهد کرد فی الجمله از بیانات سخن آن بیابان آن حوس  
 دل و اندیشه جان جان جان تجرد میباید که در تنه حاصل  
 میکند و این سوره را در این سوره در کرم و عظمی در پنج کرم  
 خود دست شایده که از جو دامن و رحم و شفقت نفاقت  
 نیز از برای این سوره بر کنه و عین گناه کند و احد که با تابع  
 نیز مقرون باشد با آن اخید و ارس که فرموده اند فکر با عبادی  
 الدین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله ایات الله فی  
 الذنوب جمیعاً انه یمحو المغفر الرحیم که فرمود و لولا فضل  
 الله علیکم و رحمته فی الدنیا و الاخرة لم یسکتم فیما اففضتم فیه  
 عند ربکم عظیم که بعینه حال این سوره دایم آن زده گناه  
 کار شرعاً است اما این سوره است بفضل عمار الذنوب  
 و متار العیب و کثرت الکرون چه و نحو الود و الاخرین  
 سبحانه و تعالی عما یشیر کون تبارک الذی یشیر المکمل

و این سوره را  
 در روز قیامت  
 بخواند که  
 در آن روز  
 از آنجا خواهد  
 بود که در آن  
 روز فرمود که  
 رجوه یوحید  
 ضحوة فاصحة  
 مستشيرة





جاه آن عظمه که گفته اند و بدلیل فی اوتی لیا به بینه که  
 صلوات است که انی الصلوة کانت علی المؤمنین کما یقولون و اما  
 جانی دیگر فرمود که کان و کانت علی الارض لیسلمکم الله من غلام  
 که صلوات است که بی وضو این درستی نیست بلکه آن بنابر کما  
 که شد بیان و البقیه یعنی همیشه این صلوات خلق من نار و علقه  
 من طین گفته تا فرج منما نماند رحیم و ان علی الفیض الیوم  
 الدین که خود در کمال او درین روز دنیا ظهور فرماید که در روز  
 روز دنیا تا با جان خود رجوع باصل خود کردند و بنابر نقل  
 و بنی المهر که قمار شدند اند و بابت من غضب الله چون ابرار  
 از دنیا رفتن بخار که در کار و صورت بخار نیز و عده جاری ساز  
 و در او ندی نیاز چه ظهور کند که برانند تحقیق که خلق دیگر  
 مثل خلق اول از غایت بد قدرت حیوانند که در حیاتی که در کمال  
 بیان نیز مانند قوله و هو الوتر العنصر الذی خلق سبع  
 سموات علیها کما که را بنی ربی فی تحریر قطره که بعد از تمام  
 لا یقدر علی خلق الله است که در دنیا عظیم الشان و عادت  
 که فرموده است فایم و جمیع که عبارت از این تمام ظهور  
 استواست

استواست که بعد از خلق دیگر هیچ وجه از هیچ سبب نیست  
 الذین صنفوا عطره الله الذی خلق الناس علی لا یتبدل لخلق  
 ذلک الذین اقیع و که تا یک با لفظ است از خط استوا و لکن  
 اکثر الناس لا یعلمون الا هم در تبارک بعد از خلق بیست و یک  
 وجه که عبارت از است کما ابدس اوست و خط استوا که  
 عبارت از خط عمده از بی که نزل اوست که در سری  
 جاودا ایمان خلقت حرامند بود که تبدیل و تغییر پذیر نیست  
 و نامدی که ماضی فی خلق الرحمن من تفاوت فاجمع البقره  
 تری من قطره که با آن بصیر بود که در شمع حواش مد آن  
 بهشت گفت به صورت ضلای لا ینال فی الخلال چه فرموده بود و  
 آتش نیز بیدار از این روز قیامت است که حقایق را از شرفی که  
 میراند از بیان آن چه جان فرو رفت و نیست شدن شیاطین  
 منکر این جمعیت لون او نیز با تجسب صورت موافق نیز صیقل  
 ناقص است که آتش نیز فروخته است و موافق صیقل صغر استحقاق  
 معرب است که با با جان و بصیرت ظهور نیز تجسب صورت از ایا  
 کردن بودند که خلق ظاهر و غایب من بیعت المقدس که کل شیء





و ساقی هم دوست کوفه است اما نظر منم باریک بین مباد که با این  
 و صوفی غایب نشاند و ادراک این معنی تواند کرد از خود  
 تاثیر که انبصار و سودی که انبصار در معنی که صاحبان  
 و هم ماه در انبصار است این نیز در خواب میدید که مردم مانند  
 برادر سید شریک و فرزند نور الله و غیره از او آن در آسمان  
 نور میستند و از این نیز بجای ما نیز دیگر بودند و حال آنکه از بود  
 و این نیز ماه نور در میان ابرقش خیال دید و گاه دانسته که  
 است و باستان او از میکرد و از لطف دست راست خود نگاه  
 کیند و میخواست این نیز که ایشان نیز به بیند تا شب به جز که در  
 واقع ماه است و صند که او از میکرد ایشان بر قرار و بطرف  
 دیگر داشتند و از جان دیگر میستند و این نیز خبر میدیستند که  
 در آن محل که ایشان نیز از ایشان با آن موضعشان داده  
 بود که ایشان میستند با خود جلفتم که ایشان میکنند چون  
 آن شان نیز با ایشان نوداده و آن ماه که این نیز تصور  
 دیدن کردن بودند یکی بود که فرور و در ایشان روز سه  
 موضع اول داشتند جالبی عجیب خواست تا غلطت از آن  
 باقیست ابر نیز بگویند باقیست و منو کلم بالعبید بالیا با  
 و صوفی

(دفعه)

وجود این کشف و این غلطت به معنی چنین در کار است  
 که هم از این دولت و سعادت ادب جاودانی که خداوند و خداوند  
 زاده اقد و دو جوانی جاودانی این نیز خبر است که این مقدار  
 بصیقل آینه زنگار گرفته متغیر میشوند حال چون  
 اعیان اجزای بوجه در میان دوزخ و بهشت مانند است  
 و چون بیشتر روزگار خود را در این صفت گذرانیده است  
 اگر چه از روی طایفه بوجه چنان است که صاحب او بدید است  
 که صفت بیکای بسیار چون صفت حلی در خود داشته کرده  
 حالیا از جمیع حیوانات بحسب استیلاست که اگر چه خود خبر از این  
 راز اعمال حسنه خود ندارد و مودتی میکند و ندای در خلق  
 حقه غافل میدمد و شب چیز و شب جوانی و در خوابی نشو  
 است فی الجمله بدینست چون لوی نیاید و بگاه و فی نیاز  
 در هر وقت شخصی در کنار زمین دارد امید که مانند واقع  
 شود تبارک الذی بیده الملك و هو علی كل شئ قدير خاف الذی  
 بیده مملو کله و الله خیر جمیع هم درین شب چهارشنبه  
 خود مراده خود را بجان میدیدم که بر قرار در آن حالت است

میگوید و این بنده او چنان حاضر و جویز میخواندم و میفرمود و فرمود  
 بودم که چون حال نترد یک شد خبر خواندن آغاز کردم و غالباً  
 آنست که سیم سوره تبارک را اختیار کردم چون صاف خواندم آنست  
 می بینم که در آن حالت که زبان گویند بخندم زاده ام ناکاه  
 آغاز کرد و با این خبر خواندن آنست باین نایب آواز خواندند  
 و الفاظ و حروف زبان درستی ادا نمودی که صفت راسته آید  
 درین بودم که از خواب بیدار شدم که باین مدتی سوره تبارک را  
 یک برکت نصیبی خداوند زاده خود رسیدم که در میان آنست چون  
 بنده اویم العبد و کافی بیدار بگویم و السلام و محمد و محمد زاده را ای  
 ملا اکر چه جنبه نوبت خواب دیدم اما در شب بختی دیدم مایه که  
 در نوبت خواب دیدم که این کس سیم خوشتر در دست و نشان  
 و شبان شبست و صد رحمت او از این بود بسیار و خوب و لباس  
 خوش پوشیده است و این فرم درین لباس کست بپوشید  
 گفتن بسیار پوشیده بجز دست ایشان میگوید از غایت نادان  
 گای محمد و زاده توانا چنان فرم و نشان و نشان در دست  
 و حسن بیدارم که نقل کرده و بر سر بر تو دور حل نهاده ام  
 بیکر آن

بر یک قرآن خط خدا و بر یک دیگر قرآن و بینه بخان ماه  
 و بپوشید کست نام را بر و عرض میکنم و گفتن بسیار  
 و اوضاع خود را که بطریق در فراق دیدار او سوخته ام  
 بوض او میرسانم و میدانم که او را خوشتر آید خوشتر از غایت  
 غایت خوش و وقت و خوشتر و و خندان میبیدم اما بپوشید  
 نتر خود شد آنست میان عاشق و معشوق باشد ناز و نیاز  
 بود ناگاه از اینجا جای دیگر افتادم و میدانم که با هر اول  
 ما بوده است و کشتن بجا میداشتم که رختها و مارا از اینجا جیب  
 است و ما جای دیگر رفته ایم و در دست راست ما پاره آبی  
 بودی احدی بر آن موضع که کشتن تبارک بر جیب بودی دو  
 سه باره آبی یافتی که به تصور بول میگردم و گاه تصور آبی  
 اما بیشتر آنکه آبی بود در آن محل و سه دانه بود بر دوشتم  
 که از بر سر سجده میاورم و محمد و زاده را دیدم که  
 دیگر اختیار کرده است از خانه های گفته که در آن وادان و در  
 بود بیک از آن گفته تر و نیک تر پاره پاره که کل بیدار  
 او نیز نکرده گفته و این خبر چون در آمد و آن حال دید

زادان  
 در بختی  
 صدوان  
 سیاح





اِنَّا نَحْنُ الْحَقُّ لَا نُرِيدُ نِيْلَكُمْ جَزَاءً وَلَا تَكْوِيْلًا سِيَّئًا بَلْ  
 حَقُّ خَدَائِدِنَا وَبَلَدِنَا حَقُّ دَرْمِي خُودِ حَقُّ فَرْخُودِه اَنْد  
 كُو مِي نايِند كَر اِيْن كَسَم مَابَايَكُ خَدَا اِيْرَاي اَمِيْد بِيْشْت وَخُوف  
 دُوْرَج بِيْرَسْت حَاصِل اَز بَرَاي حُبِّ خَدَاي وَخُشْقِ هِمَاي وَبِيْر  
 سَتِ طَعَامِ كِيْكِ وَبِيْشْتِمْ وَاسِيْر دَاوَن اَز بَرَاي وَه اَلله اَز بَرَاي  
 اَنْ بُوْدَنَا ظَلُوْر وَه اَلله اَز غَايِبِي قُوْت وَ قُوْرَس وَ تُوْا نَالِي كِي  
 دَاشْتِي كَر اَز غَايِبِي حِيْر وَفِي وَ كِيْر يَاي اَز اَنْ حَلِيْب اَلله حَكِيْم  
 فَيُوْا سِيْر خُذْل اِيْن فَيُوْا اِيْ كِيْم اَسْبِيْر خِيْمِيْر دِيَارِ خُوْا سِيْمَا  
 شَد كُو دَرْ عِلْمِ قَدِيْم اَوْ قَدِمِ بَر حِيْمِيْر رَفْتِي بُوْد لَاهِيْم اِيْرَسْكِيْم وَبِيْشْتِمْ  
 وَفَيُوْا سِيْر حِيْمِيْر كِي بُوْد حِيْمِيْر خُشْبِيْ بَابِيْن مَكْشَان كِي كِيْلَسَا كِي  
 شَد اَنْد وَجُوْا بِيْن ظَلُوْر وَبَاوِيْدِيْ دَرْ مِيْ كَانِيَات كِي حِيْمَا نَد اِيْن كِيْم  
 وَفَيُوْا اَمَاشَق اَنْ جَال بَا جَال اُوِيْدِيْ وَبَرَاي اِيْج كِي كَارِي نَد اَنْد  
 كَر اِيْمِيْن مَقِيْد اَنْد كِي حَسِن مَعشُوق اِيْخَان بَر خِلَافِ مَاشَق مَاشَقَان  
 قَمَارِي حِيْمَا نَد اِيْشَان اَنْد دَرْ مَقِيْد خُود دَرْ اَوْرَقِه اَسْتِيْ وَكِيْلِيْ فَيُوْ  
 حِيْمُوْ كَر اِيْمِيْدِه اَسْتِي مِيْ كَانِيَات وَ حِيْمُوْدَات وَ حَلُوْ قَمَارِي خُود  
 مَشَق اِيْشَان كُو دَا نَد لَاهِيْم فَيُوْا سَا كِيْم مَعشُوقِيْ اِيْز اِيْز اِيْز اِيْز  
 بُوْد كِي

بُوْد كِي حَاصِل مَالَان اَز بَرَاي وَه اَلله بَايِشَان نَصِيْق كُنْد  
 اَمَا اَنْد حَقُّ يَادِشْتِه مَاشَقَان فَرْخُود كَر اَلله اِيْمِيْن مَكِيْمَا وَ خُشْقِي  
 فَيُوْا نَزْدِه اَلْمَكِيْمِيْن خِيْر اَز اَلْكِيْم اِيْخُوْا اَنْدِيْدِه خُود دَاوَدِه اَلله  
 وَ اَمِيْع اِيْرَاي وَ رَسْت كَار دُوْ جُوْا بِيْر اِيْشَان اَنْد كَر مِيْشَقِ كِيْلِي  
 نِيْر فَيُوْا بِيْشَقَان حَصِ خُود كَر دِه وَ خُطْمِيْ وَ نِيْر كِي خُود اِيْ  
 دَر اِيْشَان دَرْ بَاغِيْتِيْ فَرْخُود كَر وَ تُوْ خُطْمِيْ اَلْاَبَرَا كُو اَز غَايِبِي خُشْقِ  
 اَلله حُرْدِه وَ كُشْتِي اَنْ حَسِن وَ جَال بَا كَالِي حَقُّ شَد اَنْد وَ فَيُوْ  
 بَا وَ حِيْمُوْدَان وَ هَبَا قِيْ حَقُّ كَل اَلْوَجُوْه غَالِي كَر دَا نِيْدِه مَاشَق وَ  
 مَعشُوقِيْ كِي وَ حِيْمُوْد بَا شَد وَ اَلْحَمْدُ شَرِيْ اَلْعَالِيْم اَلْمَعشُوقِ اَلَا  
 اِيْشِيْخَا وَ قِيْرِيْ اَلْعَالِيْم اِيْ اِيْ طَالِب اَز بِيْ طَالِبِيْ كِي كَر اَز اَنْ  
 حِيْمُوْدِيْ كَان اَسْتِي كُو دَرْ سُوْرَه فَتْحِيْ حَقُّ فَتْحِيْ حَقُّ فَرْخُودِه  
 اَنْد تَرْخِيْم كَر اَلْمَشْجَر اِيْشِيْخُوْا فَيُوْا فَيُوْا اَلْمَعشُوقِيْن اَلله وَ حِيْمُوْا اَسْمَا  
 فَيُوْا حِيْمُوْا بِيْشْتِمْ حَسِن اَشِيْر اَلْحُجُوْد كَر اِيْرَسْكِيْم اِيْ حِيْمُوْا اِيْشِيْخُوْا  
 كُو بَحْثِيْقِيْ وَ بِيْشْتِمْ وَ قِيْرِيْ اَلْعَالِيْم اِيْ فَيُوْا اَلْمَعشُوقِ اَلله اَسْتِي كَر حِيْمُوْ  
 مَطْلُوقِ حَقُّ وَ ذَان كَارِيْ حَقُّ اَسْتِي حَقُّ تَا بَعْد اَز اَنْ اِيْ  
 ز كُوْتِه وَ حَسِن حِيْمُوْدِه اَز بَرَاي حِيْمُوْدِيْ وَ هَبَا خِيْمِيْن اَوْدِه

باشی و یا تو انجا داد و الا قبولی لشکرین الدین الاول  
 الرکوة و علم بالحق ثم کافرون والله یعلم الخ و یستحق  
 السبیل قوله ثم رکن الذی یرجی لکم النجاة فی البحر استغوا  
 من مضیة ایاکات بکم جمعا که اگر وقت برود کار خود را  
 بجوی و از رجعت او علم حفظ و کتابت بنای از ان جمله که بشی  
 که سیمانی می فوجی و نیز السجود که ذکر خلیل فی التور  
 و ضلیم فی الانجیل و بر ساج باب در خطابی که در کلام قدیم که قرآنی  
 ان کرم الذی علم الغلم انهم تکرار فلما و استخارج و برود  
 کرد کار صورت نکار حه این برای جدا است که اگر از خدای  
 الله زلم قدر است که کتابت صورت و معنوی از دور و جو  
 می آید که در آن کجاست فلما نیست و در دوم آنکه اول نوشته شد  
 از برای تعلیم حوارج و قد یسری العلم که فرمود در جای دیگر  
 ان الذی سخر لکم البحر انما هو انما طابا و سخر طوامه حلیة  
 تلبسوها که بکشش سواد خط است بر ساج و ستری  
 الخ لکم مواج فیه و استغوا من فضل و لکم شکر و من  
 انما یات ان یرسل الریاح فیه و لکم من طوبی و لکم الله  
 ستم معونه در کون طایفه از ان جمله که در خط  
 شکر بای فضل و در کون طایفه از ان جمله که در خط

بایره و استغوا من فضل و لکم شکر و لکم ان یرسل الریاح  
 استغوا فضل من رکن الی اخره و من رحمة جعل لکم النجاة  
 و النها لست کفرا فیه و استغوا من فضل و لکم شکر و من  
 ایاة فتح حکم باللیل و النهار و استغوا من فضل ان  
 فی ذلک لایات لعقوم یحجون حوا و نزلوا و یرجوا صیق  
 او بود و از ان لیل و نهار صورت و معنوی بنای بکرات تاوی  
 و بیان فرمود که معنی یحجون را از ان القصص می باید  
 در یافت که یعقوب مادر تاوید حوا فرزند یعلی بن تاوید  
 الاحادیث فرمود و شکی نیست که احادیث را سبب می توان شنید  
 مولای و زهاد غایت غایت و الحمد لله رب العالمین و قوله فاعلموا ان  
 لیه نعمة بالذی ارسلنا الیل الی ان فضل کان علی کبر این  
 دلیل جمعیت که میگویند ان بواسطه ان بود که خط خدایت  
 فافهم و لولا فضل الله علیک و رحمته الی و علمک الم یکن تعلم  
 و کان فضل الله علیک عظیما تعلیم او این بود که بیان علم او کرد  
 که با و دراز الی علم کردن بود بدلیل و فی القصص یصعق من  
 فی السحابة و مثل ان آیه در سوره فتح ترجمه کرده اند

و استغوا من فضل و لکم شکر و لکم ان یرسل الریاح  
 و النها لست کفرا فیه و استغوا من فضل و لکم شکر و من  
 ایاة فتح حکم باللیل و النهار و استغوا من فضل ان  
 فی ذلک لایات لعقوم یحجون حوا و نزلوا و یرجوا صیق  
 او بود و از ان لیل و نهار صورت و معنوی بنای بکرات تاوی  
 و بیان فرمود که معنی یحجون را از ان القصص می باید  
 در یافت که یعقوب مادر تاوید حوا فرزند یعلی بن تاوید  
 الاحادیث فرمود و شکی نیست که احادیث را سبب می توان شنید  
 مولای و زهاد غایت غایت و الحمد لله رب العالمین و قوله فاعلموا ان  
 لیه نعمة بالذی ارسلنا الیل الی ان فضل کان علی کبر این  
 دلیل جمعیت که میگویند ان بواسطه ان بود که خط خدایت  
 فافهم و لولا فضل الله علیک و رحمته الی و علمک الم یکن تعلم  
 و کان فضل الله علیک عظیما تعلیم او این بود که بیان علم او کرد  
 که با و دراز الی علم کردن بود بدلیل و فی القصص یصعق من  
 فی السحابة و مثل ان آیه در سوره فتح ترجمه کرده اند

يتبعون فضلا عن الله ورضوانا سيما في يوم القيمة  
 السجود كما بعينه ثمان ليل وثمانست بقضاء الملائكة الذين  
 اتوا جوامع ديارهم واولاها يتبعون فضلا عن الله ورضوانا  
 وسبحون الله ورسوله اولئك هم الصادقون سورة  
 جمعة فاد فضيلة الصلوة فان شئت وافي الارض واستغفر من فضلك  
 ودر سورة تحريل و اخرون يقرءون في الارض يتبعون من فضلك  
 الله وجميعه با شدة و از ايام الكتاب كرمية است و در ايام  
 سجد و چهارده است که ما معلوم شود بیدیه که لا سجده  
 الشمس للقرآن و تسجد الله و اتعبد و اتعبد الله است که در سجده  
 او را می باید جست از این سجود که کلاما نقطه و تسجد و اقرب  
 و الحمد لله رب العالمین چه حاجت و راد رحیم کلام می باید جست  
 پیچ در گفتی که تو است و نه دیگر در سید و نماز که ظهور هم از آن قلم  
 قدرت او کرده است که شتر الحرام و سبب الحرام همین جمعیت غفرا  
 خدا آشف که رسالت فرمود الغفران و الودع فی الدار کما یقال  
 شانه - ح تا چه قوه و عید از خود باز نشنیده است  
 که در روز چهارم یا زده رکعت که ندارد رسالت صریح الله

الاعظم

الاعظم  
 از این حدایت این معلوم میشود تا از این روز تا روز دوازدهم و بیست  
 معتد رود و نماز است که ارد و السلام در میان توفیق و قبول  
 نضرة النعمان و قد دیگر است که تلقی با بود دارد که سرگاه و ششم  
 است از این که نصف میکنند شبیه با بود میکنند و چون آن آموخت  
 که خداوند شک است در طرف چپ و واقع شده است بیان و حق  
 ح تا از این باقی می توان کرد که فرمود اطلبوا العلم ولو بالحقین  
 و از این چپ حواست که شست صورت دارد مناسب چهارم  
 چشم و چهارم که او این حدایت است که جمیع جنین را از حدایت  
 الله ح تا در کتف تفرق خود خواهد آورد که فرمود توفیق و قبول  
 نضرة النعمان بین بآن نظر میتوان عرفان انسان حاصل کرد  
 که هرگاه او خوب و دلپذیر واقع شده است او را شست با خداوند  
 خدا میکنند با هم ح تا ح تا منور باشد که حیات گذشت است و چشم  
 منور از شنیدن بابا دیدن می باید تا تحقق باشد و السلام در حق  
 اتبع الهدی مشکله دیگر چون اول نماز فرض از ظهر است اگر او  
 صلوة صحیح خواند بود که نماز شست با یک شست و او نه میشود  
 از برای آنست که او رفلو صحیح از بیان الله ح تا دعا شست

اعظم  
 حال است که از حدایت  
 آن تا حدایت صحیح



استیاد من باید خواند تا بعد از اجزای شنبی و یکجای شنبی  
 شهادت بوفدائش ج و ص و ه و د و کلام و کلام ج و ه و د و  
 باشد اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا رسول الله و الله  
 رب العالمین چون صلوة پنج بر خدای صلوة دیگر دو رکعت است  
 آن استاده نیز در لید مایا با لقط است لا اله الا الله انور الخ  
 ان الدین عند الله الاسلام ج و ه و د بیان طواف که فرمود  
 اند در آن مودج دو رکعت و اربعه را بر خدای دو رکعت کتب  
 سواد نده اند دو رکعت صفت را در از دو رکعت حواله  
 این بیان فرموده اند سبب یکم تویم شجش فی الاوصاف متبوعه  
 بود که نماز جمعه سبب باشد از برای آنکه سفید رویان در آن روز  
 از احوال منورند که آن روز چون حجج الکعبین است در از  
 بیت حقیقت است و الحمد لله رب العالمین فوارش با دین  
 ثانی خذ فی القعدن حال آنکه این بنده فقیر فقیر حقیر و محجوب  
 از تو و پال ج خذ و زاده اخذ و بهای خود صلوات الله علیها  
 است و ارجیه ترش دو سبب رکعت نماز از برای او و بهای بنام  
 بندگی و عبودیت یکم آوردم که العبد و ماضی بنده کوه و بنده از  
 نماز

نماز بنشین حسین تا وقت شام دو سبب و در شب جمعه  
 که ششصد هزار عاص از آتش دوزخ برکتی که روز جمعه و  
 خداوند روز خلاص می یافتند ششصد رکعت میکند اوردم و دو  
 دیگر در روز غریب و عید المؤمنین تا جایشت عدد در رکعت  
 را تمام میکردم و از روز کفنه الفجر جعفر روانه روح حسنی  
 مطهر خداوند زاده خود میکردم که نماز شام جمعه امام ج و ه  
 جلیلی ج و ه جنین بدر این بنده فقیر حقیر رسید که خداوند انوار  
 اعظم الله ج و ه مشتاد و چهار رکعت که آن آتش که بر این بخواند  
 سبب عدد رکعت نیز در عدد دو سبب چون عین اسرار عظام بود  
 که در از او هفت روز واقع شد اند از روز ساعه و تنی که  
 سواکات یل باشد از بیان الله ج و آیات و هاله و وجه  
 و آن جناب این غیر تعد کرده الست اعتقاد و مشت بودند  
 در دو باب خود و نصبت و دو باشد این غیر غیر ترش رکعت  
 از قرات ج و ه اضافه میکردم که نایب و جنین در از او  
 هفت شد باشد و رکعت دیگر بعد از طاعت تمام تا آن را بخواند  
 و میزد اوردم که ایشان بیست و نه اند سه دیگر ایشان هر یک یکبار



چون صفه خشنون بصابر بودن باشد که فرموده آن الله  
 علی الصابرون ثواب کثیر و چگونه برایشان غالب شوند که در  
 غزای بدر و حنین آنرا که جنوداً الهی نرودند و فرموده است  
 اقمنا باین باب و این فترین خود بخودی هم همراه است و نیز  
 بر پیش آری رد و حقد و کینه خود و عاصیان و منافقان  
 چون که در کتب کفار نزدیک است که چنان هر کس نماید که یکی  
 در عرصه و در کارخانه چون مقام قتال و کارزار است از برای  
 آن خشنون اندر فرود که هزاران بیت انگشت دست و پا  
 خوشان است که در قفسه کردن یکسخت و اگر بیت یکسخت  
 بر عهد ادا نیست که آن الله در آن قسمه باز یکی از ایشانست  
 چون شرک جنس الهی مار صفت واجب القتل از پنج  
 انگشت یکی بدرنگ و از ده نیز یکی بدرنگ و از نسبت هم  
 یکی بدرنگ در در مصاف چنین گویای صبر خواسته داشته  
 از بیم تیغ تیز برنده دست خود چنان و خوشان که باین  
 رسیدند و در درضا صل خود گویای الله می العباد که  
 عبارت از آنرا که جنوداً الهی نرودند و فرموده است و نیز  
 که مکان

که مکان دست فرکان از خداوند مکان خالیت که نبوت  
غیر ممکنه از خداست که این او و الله البیوت لبیت العنکبوت  
وجه و دست و پای از هم فروزنه است است است و چون  
موت و مرد و چون بداند بپای که قوت و حول که باله و کافه  
ولا قوت الا بالله و الله در دستهای این عبور کرده است  
در روز قتل و کارزار که با و از چنین بیتان بدین  
بگرداند خالیا اگر چه بود کار سحر و کف و دور و رخ سحر  
بر انداختن که بد بعضی آن کس کلمه الله است علی الصلوات  
والسلام چون در میان آید چه حاجت بتقریر و بیایستد باین  
مکان که گردیم با تفراف و اقرار این که فطرت اعنایم اما  
خاضعین آن روز است که روح الله و کلمه الله ظهور کند  
چه که گوی اولم از اقرار این آسانست که فرمود در سوره  
طسم بیکه تا الله الکتاب الی ان شاء فنزل علیهم من السحاب  
فقطت اعنایم اما خاضعین هرگاه که این دست تدرج که  
بیان فرکان و کافران کس العین رسیده جان داشته  
باشند که خاضع و خاشع نباشند ای طالع ضعیف کلک نام الله

عظیم سلطان علی افغانی  
 سید الشیخ محمد رفیع  
 انصاری دینی تلمیذ تبارک اول و از ائمه دین و از ارباب  
 راجدین علم است دانش بیدار از اجتهاد بود و در علم



چه آن قدر است که بر دو بیت زبانه ای آید هم از این جهت چهار  
 دست و پا بجو که چه قدر این بود تقسیم ضمیمه ای موسی که در آن  
 که صولطانیست از هر لایق بنیان چون حد بر دو بیت غلبه کند که حکم  
 من تا با این نیست بلکه شتر افتاد است از این بر دو بیت زبانه ای که در  
 از روی تحقیق چون محض سید انبیا و سرور رسول کلام او بود  
 بین طریق اولی که <sup>محمّد</sup> فرزند اوست هم محض از نظام او ناید و این  
 جهتیست که علما نامان بر سید نامان تفوق میکنند و بر سید محض  
 نیز تفوق خطیست چون استحقاق میفرستند و سید ایشان که اسما  
 و زنده الایمان و بار راجع معلوم شد که ایشان چه حکم دارند که کتاب  
 مکتوب را کسی تا فایده هر یک در آن بود که حقوق بصاحب کتاب  
 بود که آن <sup>علیه السلام</sup> که آن <sup>علیه السلام</sup> بود بدین معنی قادر  
 علی آن <sup>علیه السلام</sup> بنا که در سید که در بیان آورد که تم آن <sup>علیه السلام</sup>  
 بیانه فرموده بود و نور اسرار ما سبق بشیر ما از الهام فرمود  
 نظام که صلوة را بر سر او نهاده است در صلوة که در دست از برکت  
 روح پاک که محمد و زاده بود که دست قدرت در گریبان این  
 بنده خود زد و از خانه رجب حریان کردن باین خلوت پاک

در آورد که مکان و معدن صلوات است با جمیع مکان و مایکون  
 من الاذن الی الله صلوات الله والرحمن علیها مع المغفرة والرحمة  
 والرضوان و حال آنکه این بنده غیر جویگر بدولت این خلوت سید  
 بنما سبب حق شایع و حاج که بچنان بود که لایق قدر لایق الله رب  
 از ان شب است از بیان الهی چه حد که است اختیار کرد تا بعد از ان  
 بر اعدا کلمه الله واسم الله و هو الله بناد که دو بیت شریفتر از  
 که صورت پاک پا و حیا و شرافت و کلمات که زبان خاص خداست که با  
 نقاط صورت پاک ایشان بیست است که از همه این خداوند کلام  
 و حق علام در بیان آمد که از برای توحید ایشان ایشان نزد و حق کلمات  
 اولیست تا موافق علم خود باشد که نقاط ایشانست که یک است  
 و الحمد لله رب العالمین از برای قراة حق چه که در حق است  
 که فرموده اند که شیطان خبیث نمیکند از که چه آدم را بر سرستند  
 الله و رسول را در حق ابطال در باب اگر نهی دارن چون  
 بشرق ندانند حق چه شرفی شوی در بابی که بعضی دارد و اگر  
 خواهی که باین چهار اسم الله که در کار پاک بر خوانند و عبادت  
 در قراة صلوة شرف شوی دان که چه می باید خواند و الاقرار



چه شغول توان شد و آن نکته دقیق را نیز در باب که آن گفته که  
 معدن کل روحیه است اینست است سفینه <sup>تلقین</sup> مبداء فکر فرمود که چه  
 در سفینه نیز حرفی آمده است اما در اندک روشن ترست که در نظم  
 حرفی که نظر هوش کرد با بین الهی چه است فکر را حصار و قلم  
 بافته و حال آنکه حکم و مایعلم تا وید اما الله که گفت با حق را که در  
 عیسی خود بیان فرموده اند این چنین که قول که خدا را از خدا جو  
 روشن بیاب تا رس در عین ام کتاب سمعیین نبی را زین  
 زین را زین سمعیین هائین ز غاف همیشه زحمت مایه زین منزه  
 از بزدان بیاب تا رس در عین ام کتاب سمعیین اما العظیم  
 نیست که چون رحمت فرمود و بنیای را چه است و باقی است اما الله تقدیر  
 و عتاکر لغت بی نهایت او توانیم بود که فرمود و لعلم شکر و ان کتاب  
 حال آنکه این فکر از حرف ظهور میکند که در خود کتب صورت در  
 جوار او واقع شده اند که و کلام و هر یک با از زوی توضیر آن  
 العا دان و در این حد ابر و در میان جان خود جا که ده اند لا ابرم  
 چه فرماید که قوری النکله من غیر فیه که از قاف نم ظهور میاست و  
 این ظهور را با بین خدا بیستوان دید اگر سوال کنند که چه در او را فرمود  
 که او را

که افراد با اسم ربک الذی خلق خلق الان من خلق خلقت  
 اول کدام است که قبل از خلق است است جواب آنست که اول  
 ما خلقت او تعالی العلم است که اگر خلق قلم اسبق نبودین بعد ازینا  
 نور خود که او را و ربک الاکرم الذی یعلم ما یعلم علم الان نام  
 یعلم بین تعلیم آن حظ و کتب بن فرمود و در چه و در عین و در  
 م تا خود چه بعد از خلق بر وجه ان آن معنی کتاب الله شود  
 میشود آن حظ را که ان میباید و نمیدانست چه اگر م تعلیم  
 خود تعلیم او کرد و با حق غیر محسوس که در مورد ان و انکم و ما یقررون  
 چه بی اتم خود را و همه جمیع علماء و فضلاء کانیات که اندید بواسطه  
 تعلیم این خط و قلم محسوس او را منع از گفته صورتی که در کلام خط  
 بیخبر چون که این قرات بی علم نیست لاجرم بواسطه ان العا  
 لام عهد دین که در ان است فرمود که و علم آدم الاسماء کلها  
 تا معلوم شود بفرشته علم و کل که حق آدم بود آن ان و طلق  
 وجود دین ان دیگر که اول از تعلیم خط و قلم تعلیم صیور اسماء  
 شد بود دین اسم اب را با جمیع اسماء دیگر اول او از قلم  
 قدر ان چه معلوم کردن باشد حینا یعلم معلوم است که او را



و که در بیان آورد بزبان خود و بنده گان خدا بنده حقیر نیز آن علم  
 ابرار است فرمود و آن سوال که عذمت برادر دین حاج شیخ  
 ارغوانی علم تدریسی بی جهل است بلیس ازین نیز کرده بود که در آن  
 علم که هر چه رفت و نور ذات الوهیت را فاش کرده خود را مال که از  
 فرمود و او در جواب فرمود که ان شاء الله اعلم تا بعد از آن که آن الله چه  
 دست قدرت خود را بر میان دو کف نهاده گفتیم که فعلت مافی  
 السموات والارض تا بعد از آنکه آن الله چه در خصوصیت معلو اعلی را  
 بیان از غار فرمود که اول بر صورت حرف و نقطه ظاهر را زانم که  
 در اندو آجب شد بود باری سوال این که چون بود بر ظاهر ظاهر  
 این چه حرف بر سینه او دست نهاد بر سینه نهاد جواب آن سوال  
 از نهاد این الله من کل الوجوه بتعین و تحقیق درین اوقات خبری  
 شد چون این زبان از نهاد این میتوان بادی جواب آن مشغول  
 شدن علم ازین شدت که گذشت از حیرت این با که سینه مبارک  
 او را شرف کرد آن حال در زمین بود که نسبت خاص با لوازم دارد  
 که مبارک از وجود غریب خواست و رسول ما از آن و در که اقتضا  
 خصوصیتی با میان دارد و چه که دست بر شست و نهاده آن در عالم  
 سحوات

سوات که مکان آست که از غایت تر سر و از زوایا خاص است  
 که در رسول نبی اتم با قدر صدق از برود آن آن قلم صداد که  
 در دست قدرت خدا بود که فرمود و خود بر سر گامین قدیمی  
 صدق رسول الله و حال الکریم چه آن که فرمود احد علم است که  
 آن بظن از دوات شش بجزی قلم ذکر آمد و در حرم داند  
 و بان هفت کتابت مشغول شد که رابع رب فی حق تر نقطه  
 و نه نیست که تا قلم قدرت در دست قدرت الله بنور باشد  
 اول حرف الفط استوا صحت بر میان هر دو شانه او کشید  
 باشد که ج الله فرموده در جایی چه فرمود اند که آن  
 حفظ از فرق سر او تا انتها خلقت او کشید شد است  
 لا جرم چه نبی اتم علیه افضل الصلوة از عالم توصیف که بیست  
 که هر چه در آن است از تعلیم الله در بیست و هر چه در  
 در حق الکریم فرمود که فعلت مافی السموات والارض  
 و در آن جمله این آیه را چون که و کذلک نرى ابراهیم الخ لعلنا  
 و لیکون من الموقنین که آن خط استوای الله بر میان داشت  
 بر رکن آن خانه حق او نهاد که از هر دو زبان و صد که  
 اول از و ظاهر کرد و آن ج  
 که آن خط استوای ج

و در آن جمل  
 و لیکون من  
 بر رکن آن  
 اول از و  
 که آن خط

لعلین است قبله عالمین است که بعد خداوندی کان خدا برین است  
که معلوم نیست بلکه بر بعد قدرت الهیست که فرست و غلط از علم  
از علم قدرت الهی که داده است که بر بعد کمال الهیست درین  
از بعضی برین که در عالم ما نشانها حق الهی که برین حکمت این  
فیروزان عالم نزول کردن و صواب کردن و احسان باشد  
با برین که صواب داد چون مجموع سبب غایت دیدار حق  
الهی که خداوند از او آفریده این فرشته است که دست قدرت در  
بند خود زد و عالمی چنان روزی از دریاں رحمت و صفت و کلام  
ظلماتی تنبلیان بیرون آورد و با انانیت دیده خدای داد و باکی  
که اندیشه درین خلوت باکی در آورد و از بند ظلمات شایع عالم  
چند روزی چون سبب خیر آفریده بود در حقیقت از او آفریده  
نام این الهام الهی را حکم و نفس و ما سویها قالها فی حقها و قویها  
که خدایست که بعد از انانیت توفیق رفیق شده و با آن گفته شود  
حایه پاک شد از حق در درین مقام و خداوند بود که از او این  
حال معلوم است که چنین است از انانیت الهی که در اندیشه  
والله یقول الحق و یؤمن به السبیل و الحمد لله علی التوفیق  
والتحقیق

والتحقیق فرشته دیگر که چون حبیب الله رسول بی اتی بود  
اعلم فرمود پس می باید که آن مبداء معلوم بودن باشد و چون فرمود  
که علم با تعلم من باید که در آن گفته الهی علم الهی بود باشد و علم  
فعل بود باشد و او را البته خدا باید که فرمود قل لو کان الجحد  
الکلمات ربی و در حق می فرماید که آن خدا و محمد صلی الله علیه و آله  
دوات شیع است لاجرم دست را بر شیب باید داد که در آن وقت  
این بیان حق از مبداء حق و جو حقیقت آن دو کوه و کفایت  
شدند که فرمود دست خود را بر شیب آدم سو دست راست  
و بعضی فرزندان را بصورت مورچه سفید بیرون آورد  
و فرمود که خلقت مولا الجنة و لا ابا له که در روز قیامت از  
سجده هر کس که تبیین فی وجهه است از اهل بیت است و  
چپ را باز بر سر آدم سو بعضی فرزندان را بصورت مورچه  
سیاه بیرون آورد و گفته خلقت مولا النار و لا ابا له  
که هم در آن روز که مراتب است یوم تنو فی وجهه الوجود است  
که تا آنکه در میان نیاید آن موجد کائنات سیاه و سفید از یکدیگر  
جدا شوند و بهشتی می باشد سرور و دوزخی در دوزخ

[illegible]

از احوال دوستی که اقرین گفته اند را که می بود و نیست  
رجیم که سجود با و از آن فرود و وقت الصلایان بود که در وقت  
ماز و سجود از ارض آن ظهور کرد و چون در سجود بود که  
جای حریت با شیطان سجود و مرد و داول آن بود که در دنیا  
صلوات باشد و چون یک نوبت ملائکه می بود در سجود حریم  
آن از برای آن فرود پا ذکر یا یا نبی که بقلام است که  
که با باغلام مناسب پیشاست که با کلام هم بخند من قبل  
سبحانک و الله که رسول نبی است که در کلام با کلام که با خط  
پیشین که مکان قلم صورتی صغ فرود از برای آن بود از  
مدایت الهی که کتابان کتابت اهل فحول شود که بعد از غایت  
قدوسیت لاجرم بصورت کتابت شد که صحت نیاید بلکه  
حدیثی که صلوته الله علیه با فحول شد از غایت حبیبی با  
نشد است که شد که حسین شید سعید از ظهور کرد که از نظر  
الان باب کمال رسید که بیان فرود که چون او خط را اصد  
یعنی ظهور و مالک یوم الدین که از وضو است بود درگاه  
که روح او در سیر دار من اعدا و احیا که صد و سیست





بآن دلیل که خاک او را از تمام روی زمین جمع کردند پس آنکه  
 آن فرودگاه را بنام او نهادند و چه آنکه باین معنی باشد که سواران  
 بالکلیه بر نفس خود دارند این را عالم خاک کرده اند و میکنند و خداوند  
 کرد چون خلیفه نبی زود بوده است اول آنکه و خداوند کند و باز  
 چون معلوم شده است از روی تعیین بکرات تمام از میان آنچه  
 بدلیل این دوایه که ترجمه کنی سجده استغفار فضل الله و عزوجل  
 سبحانم فی وجوههم من انوار السجود و دیگر آنکه در آخر و اللیل است  
 که آن ابتداء و حدیث بالا علی و تسبیح برضی که فرمود فلنؤمننک  
 قبله ترغیباً افول و هر یک شرط استحقاق الحرام که خلق الله تعالی  
 را پس آدم و جبرئیل من مرتبه الکعبه که استغفار فضل الله و عزوجل  
 و رضوان نام در سوره فتح این کعبه است چون و الله از روی  
 و بقی و کعبه که کلش مالک الا وجهه و کلش علیا کان و بقی و  
 زکی و الحیلان و آن را دم طهر و کعبه که علی بن ابی طالب بود است  
 کعبه نبی که استخوان لایزال الله و استخوان آدم خلیفه الله و و الله  
 آن و بعد از آن سید انکشت که او را و احد نیست و خدا را باقی  
 جمیع نام کنند که دیگر برین مرتبه نیست از عباد صالح باشد تو  
 تمام

تمام بر آن پدید خود را خدایا بر شایسته که تمام ارض و آفاست و نشسته  
 باشند و باین وجهی که شهادت در دنیا و در عبادت حق حبیب الله  
 است و لیکن الرسول علیه السلام بوجهی از روی تعیین بی واسطه  
 هیچ مخلوقی بدلیل مالکیت حق نیست و بنامش هیچ مرتبه این پدید  
 صالح شهادت را علی الناس و حکم بر خنده علم الکتاب از آن سوره  
 نیز حق مالک یوم الدین شده باشند تا یصلح السکون من کل الوجوه  
 حاصل شود که فرود زکی بر نفس شایسته نیست که گویند که کعبه است  
 باشد و تارک الصلوة نباشد و حال آنکه این شهادت نیست که  
 در عین صلوة داده میشود بعد از آن که آن سه کلمه تمام از کعبه  
 باشد یا فاصله یکدیگر و استخوان محمد علیه و رسول الله و حبیب الله  
 اللهم صلی علی محمد و علی محمد کما صلیت و بارکت علی ابراهیم و علی  
 الابرار اللهم انک حبیب محمد و بعد از آن از صلوة بیرون آید کعبه  
 السلام علیه و رحمة الله علیه و رحمة الله بر باران دست  
 راست و دست چپ خود و در وجه او دارند یعنی تمام  
 مسلط با دو رحمة او که کلام قدیم او است که بعد از کلام قدیم او است  
 که بعد از کلام قدیم صفات ذاتی بلا انکال و دست بجهت و

و مسترکت بنی که با آوردن ابد و می آورند تا معانی آن نادان  
 تا بیان شیطان بکنش خیزد و بد نکند که رسول را از خدا جدا کرده  
 چون جدا کردن بشی که و صلیت را زباده از حق تعالی را نشان کرد اندید  
 الیم که میگویم عیسی علیه السلام و رسول الله و حبیب الله عیسی علیه السلام و حق  
 از خدا جدا نیستند محمد نیز و با نیست که فرمود بر دهن آن بزرگوار  
 الله و رسول که میباشد اولیکم المکارون هذا اعتقاد ما انبت که محمد  
 انبیا الله کلام الله اند و نه کلام الله از خدا جدا نیست انبیا الله  
 علیهم السلام از خدا جدا نیستند و درین معاصرت که بر فضل که بر  
 محمد ثابت شد بر حق علی نیز علیها السلام ثابت شد که فرمود انا و کمال  
 من نور واحد و چون این را با این کیفیت ندیده و با این تحقیق  
 که کلمات شهادت کرده باشد بخلاف شیطان که ایشان خود را با حق تعالی  
 که رسیده اند و چون کمال شهادت کرده باشد حکم نص کلام الله  
 قدیم آنم قبله باشند و چون آنم قبله باشند حقین و نیست در شهادت  
 در شان ایشان باشد که میگوید هر ضری از آنم الله و حق تعالی که  
 اللهم یا کافوا بکذبون و الله یقول الحق و هو بهدای السبیل  
 و چون این فیهن الله چه از عالم انسانی بر قلب این بنده افروز  
 از سبب

یوسف

از سبب خیر و محبت و نازده ام اسیرگاه و در جام که با حلاوت او  
 از حجت و الرقعة و الغرة و الرضاة فایض میشود که بیشتر از این  
 عن قرب بکرات در مقام صانع خود است همه چیز خود که در نماز و  
 و این بنده که غیر نفی خود در دین و دین خود است همه چیز که در تقابل  
 حق تعالی است و در حق تعالی عین کفایت خود است که این  
 فطرت را که منسوب به عالم حاکم شده غریب رحمت و غفرت و در با یکبار  
 حق تعالی پدید آید کار خود را شده این بفرمود کن و حق تعالی  
 بر دهن آن در با یکبار است و اگر چه حق تعالی که و کف این دین است  
 که حق و فضل کائنات کائنات است از آن و چه که دیده بود که کار کنید  
 از در حایب چون این فطرت را که احواله در حق تعالی و فرمان  
 خود آورده است از برای آنکه از حال کمال گردانیده است هم  
 خود است که در حق فطرت روان نشسته است و بتقاضی ناز خود و حکومت  
 که این بنده را و چه جای بنده او که کبریا و او نموده و میباران او را  
 حاکم بر خفته در دست خالق خاوند پرستار و حق تعالی او را که در حق  
 حق تعالی و حق تعالی است و در حق تعالی حق تعالی حق تعالی  
 حقیقت حق تعالی روح و لذت حق تعالی و ما شکرش الا انفس و قلند



انما بن و بود و نام و دل بنده او سست استماع حکیم بر نزل  
 احوال کن الی الله در زمین این بنده او بود که در خان  
 نهادن چه بر میان لایحه ظهور شکند و در ناز منظر نگارین  
 شب قدر و شنبه عید از دس نماز فرض او که قدرت الهی در آن  
 جان از برای عز و جان خود از عذاب و جویانی سست است و در آن  
 رفیع منبج که چه حمد و عزادانه قسوة الله علیها حاضر بود و گفت  
 این فیوت حاضر بودیدی شد شکر کمال و غیره و این بنده تا  
 عهد بود که البته هر کسی که از دست مبارک ایشان از قسوة  
 کثیر خود در مجرم القصد زمانی گذشت چیز بسیار نبود و هر  
 خاتون شکر را دیدیم که بر جاست و مکتب کرد و بخوان و نام  
 از آن منبج که چه حمد و عزادانه صلوات الله علیها سوره کلید  
 در میان آورد و کلیم یا یار یا یار بودی اما یار یا یار بود که صلوات  
 نیز مثل آن از آن صلوات که از برای او و نیز که او را گفته بودند  
 حیا که خود را از روی ناز و کرشمه یک سبزه صلوات الهی  
 اسبابی داشت زار خود داد و فرمود که کلیم این بنده  
 با خود گفتی که چه حمد و عزادانه عید اند که سزا تو رفع است  
 که ایشان

که ایشان از برای تو چیزها از غایبان نگاه دارند انیت که از روی  
 که ایشان ظاهر سبزه ما بنده و این بقر دان وقت گفتی که سبزه را وقت  
 در میان آوردی که زهر احوال در خواب بر رفت یعنی بجا  
 ستم که او را نیز بسیار گفتم که صلوات الهی بر تو و بر همه  
 ندانستم که گفتی بخند و یا و احوال از این خود زنی تا بستی  
 انقص این فوآت سبزه صلوات الهی بر این لقمه کبریا در  
 دنان نادم از غایت شوق که بر تو بردن آن نبرگه بودم چون  
 فرمودم از خواب در آمدم در آن حالت فقیه و نامیده  
 و نامیده و چه با که او این که بر خاطر این بنده آید چه موسی کلیم  
 گذشته که چه عذاب تعالی از و سوان کرد که مافی نمیکند او در  
 جواب گفت ای عصبانی تو گاه و علیا و لیکن ما علی غنم  
 کوان غنم را که اضافه بخود کرد غنمه او در آن بود که از آن  
 جویان ندانم ندانم کلیم و تو سحانی چه شده و چه کوفت  
 القیاقا لهما فاذا اقیته صغیر کلیم که عصبانی او بود تا که  
 در رفتن آن حیه از قدرت و قوت بیان و نامیده و چه جلیل  
 چه ظاهر شکند صلوات الهی بر تو که جان دیگر این نیز شوق این غنم

یا موسی

کردن باشد و اگر نیز کردن باشد با بکسیت نخواهد بود که درین  
 شب مبارک از بندگی الهی سبب یک دولت در جهان آید  
 مراد آن خود روشن شد که در واقع قلم است که در کتاب راست  
 بر سر میرود و باز را هیچ مشید و بدست راست میرود و بدست  
 چپ میرود که الهی و بیان این از خود طوفان آید و بی  
 خود کار خود اند و خود که آن مقصدا که قلم است چون بنشیند  
 اخلاقی الحال مار و نذ که از حیدرات راست که نشانی  
 او بعینه بقلم ماند که در از نشود و بر سر راست میرود کاهی  
 و کاهی خود را با زین میکشد و یک رفتار مار خود را نشود و در  
 و نشود و است و حلقه نیز زینا صورت و شکل آه از خود کند  
 که از آن قلم الهی نشود و در یک از دمان نیز گفته و در  
 دندان داشت غلام صفت تا مقاد و دو فرق نامی از فرق  
 بر قلابی در او نیز که در قیامت نامه نظم این فقر بیان رفته است اما  
 این که خوف و وحش و فرعون و فرعونیان از او بود این حد را بر سر  
 حشر و از آن ندیم در بیان که بعضی خاص است که در خود الهی نشود  
 البته که فرعون این کتاب من و ما را هم لا اله الا الله و است  
 تا آجا

تا آجا که فرمود و نیز بود و میرود و میرود و آید و میرود و آید و میرود  
 خانه های خود را بدست خود مراد کردن درین مجلس  
 معنی دارد که در کتاب نیست که کافران و مشرکانند و از جمله  
 صفات مشرکان نیست که شکار در روز باشد که میرود به غیر  
 را بخواهند که بخوانند و حق قوت از این آید و به از احتیاج  
 مشران نیز میگویم خود را در این کتاب و خود را میگویند که آن  
 مار و زبان بود و آید که مشران باز از جمیع حوضات  
 کلیم حکم میگویم بود که معجز دیگر او بدین بود که بعضی هم بود و از آن  
 بود که در دست که حکم کتاب نیست کتابت و در دست و نیست این  
 بدین است که هم در صورت طبع بدین آیات الکتاب البیض و  
 است که آن نشانی و شیرین علیهم السلام و انما خلقناهم لعلهم  
 حاضرین و نیست که نشود آن از برای انوار خود و در  
 که از غایت قوه معجزات این بدین کتابت و نشانی  
 بی ایمان را که در حدیث و گوشت که سینه طاهر و خاشاک نشود و در  
 کشته و مان آن بدین معنی است در آید اما آنکه فرمود که می  
 سه آیات از از معنی و آید که می آید که حیا که نشود و فی سقا

اول الموحثین

من غیر سوره آیه آخری که باز در سوره طه واقع شده که  
طسع آیات خدا نیست اما آیه آخری ظهور خاص از ان نعم  
بد میکند از حیثیک که تا در فرق خواهد بود از بیان الله تعالی  
که شمع آیات خدا حال آنکه فتح و کسوف و غیره تا بصراط کفر یا ایمان  
دل و او ملتق دارد اگر چه در اول و او فتنه را تصور کنند  
کرد اما در آخر او البقیه فتنه ظاهر میشود پس چون و انهم  
و خود را لایم چون و او که نشن بود یکبار محمد خود که  
به اجزاد او در خروج در نسخ آیات فتنه فتنه کرد که عبارت  
از آیه آخری نیست که از مجموع این کلمه ملک علم چه ظاهر  
حکمت و از ان وجه که بدین معنی که درین وجه در دعای  
پادشاهان صلوات الله علیه و اله الطاهرین آمده  
باشد از برای آنکه و خود در شان ائمه خود که ملک شمای  
بو محمد نیست لاحدی من الامه علی سرون علی الخلیفین  
من اثر الوصوه و حال آنکه موسی کلیم دست بقیه از برای  
آن محمد که دافتر رحمتی للعالملین باشد که رحمتی بایر خود  
اند که چه محمد کلیم این که رحمتی للعالملین است رحمتی جمیع  
اینها باشد

اینست

پس هر یک از اینها خواهد بود اگر چه محمد کلیم رحمتی الله  
چه از روی الهام جنبه نبی چه موسی کلیم الهام و خود معلوم  
شد که الهام و فایده بهر معلوم توان کرد اما چون بکشد  
بدر کرد که اگر چه الحاصلین نباشند و طاعت البیعت نباشد ای  
طالبه در دین غیر منوع محمدی می باید آمد که چون قرآن  
او برخلاف جمیع اینها که کتاب ایشان معجزات آنست  
نبود بلکه هر یک معجزی خاص داشتند و چون اینها  
منوع شد معجزات آن نیز منوع شد اما جنبه الهام و فتنه  
شدنی نیست معجزات نیز که آنست منوع شدن نیست پس  
می باید که چون معجزات قرآن سینی ایمان بیاورس و اگر سواد  
تحقیق که جان خدا را برزد که آیه فطنت انما فتنه که  
حاضنین از آسمان نیز و آن که در فتنه تو نیز و در  
زود تمام خواهد شد ازین علامات روشن اگر فی الجمله اگر  
دارس در توان یافت و الهام بهر من انبع الهی نص  
دلیل قطعی قرآن بعد از وفات و رفتن پیوست در حال و با  
که و لداران خیر و النعم دار المستغنیان جنات عدن و دیگرها



بخوبی من بخیر انوار انوار که فرموده باشد و چون که از خبر الله العزیز  
 الذی یقول لهم الملائكة طیبین یقولون سلام علیکم اذ خلق الله  
 ما کنتم تعلمون و الحمد لله رب العالمین و السلام <sup>نورانی</sup> <sup>نورانی</sup>  
 شایسته دم ما اعدت لیعبادی الصالحین ما لا یعین رازش  
 ولا اذن سمعه و لا حفظ علی قلب بشر از سر چون در نماز رکعت  
 صالح است الهام و اگر ام فرموده اند جمله که از پیش در بیان  
 آمده بود و تصور آنکه بران فریتی نباشد اگر چه بعضی  
 جناس است اما حکم و فوق کلامی علم حکم و قدرش زدن  
 حکما از غایت قدرت مبدی است در صله این روح غوا  
 که ترجمه رسالت را در آن حالت که سینه مبارک او را شکافته و  
 ماسوس الله خالی کرد چون به سینه مقدس حاضری می کرد  
 و حال آنکه جناب آن خانه نایک جاب صدر با کست جاب نظر  
 با ک نیز نیست چون آنکه تعلق بر زمین داشته در زمین شکافته  
 شد تا جابر آن نیز تعلق با آسمان داشته در آسمان می باشد  
 که شکافته شود که قلب که در وسط است جابا و سینه است و  
 حفظ که نزول از آسمان میکند حکم او ظاهر است و روح الهی هم  
 از آن وجه

نورانی  
 نورانی

از آن وجه که فانی الحقیق و الفاضل بکمال و ما تقطعت به  
 الا بکماله که در آن هیچ و نمی نیست از آن وجه که از هر دو طرف  
 و ان حفظ وسط او ظاهر است و مادر دانه بدو و خود است  
 یکی از بعضی آنکه که مطلقا شکافته نباشند از روی حق  
 و نه از روی نوافل عرس و غیره و یکی دیگر آنکه که مطلقا  
 شکافته اند اما از یک طرف فقط دانه اند و دانه توان  
 از تبقیه طینت آدم است جلوه الله علیه که فرموده و الا  
 قبیلا و من خانه من بدو می فرمودی الاخرة انی و اصل سبیل  
 بین جمیع انکار و دانه را شکافته اند فانی الحقیق بود و خود است  
 تا شکافته دانه را نیز شکافته را هر دو در جبهه توحید که  
 نماز فریم بخیم الحاد الا فانی الحقیق که در غرض دست خود بر  
 هر دو شان من نهاد جناب که سر و دست او سینه است رسید  
 که هر دو موضع خط است و است از فوق آدم تا انتها خلقت  
 او وقت بعد از آن دانستم علی که آسمان بود و در حق الله  
 العظیم که در هر یک جنین است و در جبهه آسمان بود و در  
 که فرمود و فاضل ما فی السور و الارض و الارض و السور و الارض  
 السور

که بچه قرینه دانست جواب آنست که آن را چه رنگی را کم  
 در میان آورد که از فرق سر آدم تا انتهای حلقه او بود  
 خط کشیده بود تا جایی که غلوی بود مرد از سماج بود  
 و آن غلوی بود عبارت از قرینه باشد و بوجه دیگر از قرینه  
 او بگرم و جدت برد تا باین نثری چون از میان آن آید  
 موضع خط استوار که آن دو کشت دراز از دوستان  
 واقع شده اند چون سینه تعلق برینه داشته آنجی در قرینه  
 بود بان قرینه نمایی دانست و از قرینه میان دو کشت  
 هر دو در سماوات بود دانست بعد از آنکه خط تمام نمودند  
~~خط تمام~~ خط حسیب خود را بواسطه آن خط استوار  
~~خط~~ خط خود و خط خط حسیب کرد و این خط  
 را باز آماده فرمود و فرمود که نیم خط حسیب را با آن خط  
 او کشته کنی در طباط و انکسار از آن چون آن را با خطی  
 مرکب بود او نیز بر جویبار داد آن خط حسیب  
 که آن را بر زمین مان فقل و انکسار شود تا بر زمین شود  
 یکبار فرمود که ما این علم را در جویبار آنست که آنست  
 علی الاطلاق

علی با قدم الی الجماعة والجلوس فی المساجد خلف الصلوة و  
 الوضوء اما کنه فی المکاره و من یقل ذلک یحتمل بخر و یحتمل  
 و یکن من خطی کهیم و لکنه انه صدق رسول الله و صدق  
 چون آن خط در قودن با دای خط حلقه و خط حلقه  
 بود و حال آنکه بوضو آن خط حلقه قعدن خود و نیز تمام  
 که خط اند و خط که در سماوات و ارض از نور قیوم در کشت  
 قدرت است باشد بسیار قرینه و خط که باست که اگر نیز با کشت و قیوم  
 که آن نیست که بجز جایی که بجز از نیم خط است بعد از آن  
 حسیب است و در جزو انظم عالم علم سواد و ارض شریف سر که  
 که عاشق حسیب معتبر این اسرار بر سر جایی که از آب سرد انوار  
 نماید در وضو و صلوة و حال آنکه از آب که حسیب همه اشیا از  
 بعینه از سر در اوست پس حسیب اشیا بدلی قسط از سر در  
 باشد نه از حسیب غریزی که حکم نامان تصور کردند جز از  
 آنکه علم بقول ایشان و این قول کلیت در میان ایشان  
 که یک طبیعت و حسیب است تا بد و نیک نیست که حسیب است  
 که اینست میگویند که حسیب غریزی این اصل است که در

روح انما بخت و فتنه نیست پس اگر آن حرارت را فصل خود را در  
 دیگر با وجود خود و در آب سرد بدل از بار سرد که آن کرد  
 را از مصاحبت آب سرد حاصل کرده است فی الحال انکار  
 از بار را بد روح انسانی را پس از دو سال که گذشت بدین علم  
 بقول ایشان و این مسئله ثابت بدین واقع شده است  
 که حیات مرکب روح انسان آب بوده است ایشان همچنین  
 تصور کردند از حکم ملک و الله که انبیا را الله انداخته بودند و  
 دو فرجه از یک جنس یک طبیعت برکتی است تا که بناد و  
 ع آتیا و الله یلهم السلام از حقیقتی که بر سر آمد آوردند بجهت  
 ع حاجت النبیین و سید المرسلین صلوات الله علیه و آله و نوداد  
 الطاهرین قوله غار ع و ما انتم من ربوا لیرتو با فی دوال  
 الناس فلایرتو با فتنه که فرمود و بعد از آنکه و کرم آتیا  
 در حقیقت ربانند و احب القتل است تا که نوا که اگر خود  
 اقل مناعل و المفعول و ای بران سعادت که با از این  
 انبیا الله بیرون نهند که سر که با از این انبیا الله بیرون نهند  
 از فرمان خدا سر کشی کرد که ایشان تسمی نمودند و  
 حکمت خدا

خلق خدا را ساینده فرستاده اند این گناه کار بخیر از خود سبزه  
 در شب آدینه توبه شکست و شرب خمر شغل شد لا جرم هم در شب  
 آدینه با توبه بچین خواری و نکاح رسید چرا که با کافران  
 از آن و ص که حالیا تا نیست و رو به بایک نهاده است و در  
 بایک از کتب سلیم و رشادین شده است و هم فرموده است  
 که این الله یحب القومین و یحب المستطیرین و یغنی المذنبین  
 عقل و خرد و خرد و رحیم کریم خود در حق نهاده خدا خود را  
 تا جابر از علامت محبت آیتیه که که بچین میزانی مستعد  
 دو جهان شده است و الحمد لله رب العالمین بایک را اختیار  
 حق باید کرد و صورت و عباد و در نماز گرفتن و در خانه که بایک با  
 حق باید بود و هر چه بایک با که حق باید بود و اقتدار و حاکم  
 با اعلی سلیم فرمان بر حق حاکم حق باید بود و حاکم انبیا  
 در واقع میدیدیم که دیو زده ای که لعین کشید بدید بر سر آمد  
 میدادم که بوضو رسیدم و دم که او آنجا سجده و ربا با ساخته  
 بود و آن مرد در و بجز این آورده بودی که مردی معین  
 از امر او که در میان بایک بود در محراب و آقا و سر حیدر



که این نفر آن خبر نرسد و الغنا میگردد آن که بدید بر خیزد و نما  
 بیکر ضیاء که این خبر غایت از این سبب معلوم بودم و گشت خادر  
 غنیه من آمد و عیاشتم که آن که در فتنه خود آمد که در من  
 روان شدم و گذر بر باب بزرگ افتاد گشت تا از غنیه حاضر  
 می بود که مباد من خود را در آن بندازم و از آن اندوه خود را  
 ملاک کنم من با خود میگفتم که اگر خود را در میان آن بی نری  
 که نشانی ویدرتی پس بنیاز ما بر آن حال این بود و در میان خود  
 بر سر پایش را عهدیدم و گفتن ز غنیه استر اباد در میان  
 بود که او را در رضا در شرکت ما بود ما زود از آن  
 گفتن بر شاست و روان شد که در خاطر این نفر نکر  
 بود که شاید که شرکت ما او را از آن نماید و بدید بر خیزد  
 عهدیدم بهمان صورت که با او عهد در جنگ بود و من میگفتم  
 و ریش خراب را که گفتیم میانیم بر و بر سر پایش نهادیم که او را  
 و میگفتم که بنویس که در شرکت من کنی و حال تو مستغنی از آن دارم  
 بر عهدم و بنویس را عهدیدم که جو الهام من بر سر پایش  
 کرده است با و خیره خیزد و دیگر و من میگفتم که عجب

بدرگاه

جست

ع بست که این جو الهای نور در رخ داشته است که این  
 پارس کند که نوبت دیگر بنیاز از این دیدم که غایت غنیه کان شد و بدید  
 و بر قرار بر آمدی بود و این غنیه را جید بود و بنیاز از این دید  
 ام اما غنیه که آن آید را دیدم و این باب با غنیه که غنیه را  
 حاتون صلوات الله علیها در خاطر آمدن و بر سر پایش نهاد  
 و یکی جستن از آن اب غنیه سرد در جبین فرود آمد و  
 بیت در آن حال گفته شد که بر سر پایش نهاد و بر سر پایش  
 بیا که بود جانی تو مستور که این از سر دین جانی که غنیه  
 است در باب اندوین که در جی که حاتون حرکت از رحمت  
 بابی جان ازین سردن کند حاضر ولی چون و غنیه را  
 باب بر سر پایش نهاد و بنویس که در دتر اخوان من غنیه را درون  
 زود از آن ناصر حکیم که کند بر ازین هر حکیم شد و این  
 چون نادیم بیت الحرام در کلام حق تعالی شد حرام در  
 وسط که غنیه است ای بر که حکیم کرد و باب غنیه را  
 چون چهار اصلند از آن از استوار این نماید و تر افصل غنیه  
 این ایضاً که گذشت تعلیم کجاست دینی داشته اما قیامت

قیامت که بر او که همه انبیاء الله علیهم السلام سبکیا فرموده اند  
 از او و بدستش بودند و اندر وجود آن قیامت علم بود که  
 و غذای ایشان روزی خواهد بود که همه خلق بریزند  
 نامه نیز نمیشد که آن قیامت و بعد از قیامت میخیزد  
 شایسته شده است که آن قیامت قیامت قیامت میخیزد  
 خواهد بود که سر در بر سر که از آن و از آن و از آن و از آن  
 حقیقت از حقیقت تا از عالم صورت قیامت شده است و قیامت  
 کردند که عبارت از عالم معاد است این را آیه میخوانند  
 که در کتاب جویش از حقیقت خود او و نقل از سید مرتضی  
 خود در کتاب آورده اند با او و نقل از کتاب الله علیهم  
 غضبان و آن اهل کتاب و مشرکین و آن که میگویند تا برین  
 بالمحاربة صدق الله العظیم و همه یک وجود شوند ضیای در عالم  
 صورت حیات ایشان و استیلا خواهد بود در آن عالم  
 باقی بر همه اعدا و بواسطه اتحاد باشد که حقیقت خود که آن  
 که استیلا خود و در آن چه فرود آمد که آن تمام جاودانی  
 دو جهان است در باب از زمین و در آن تمام از قول انبیاء و رسول  
 که اعتقاد

که اعتقاد در حقیقت ایشان داشت که بی فی الصوفی صفت من  
 من فی السحاب و الارض ان فی الله عز و جل و احد خواهد  
 بود که فرود در قدر الفاست و در سبب و هر چه در سبب  
 نیست و هر چه در سبب و در سبب تا آخر این است که  
 وجود ایشان داشته باشد و بدون ایشان عدم چنان  
 باشد که وجود ایشان باشد و آن قیامت که باقی باشد و باقی  
 لا اله الا الله و هذه لایة من لایة الملك و له الحكم و الیه المرجع  
 العالمین قوله تعالى و نادى الصالح الناصر الصالح الجنة ان  
 ان یخضعوا علینا من الاء الصالح الجنة و رجوع کند که این الله  
 عز و جل علی الکافین پس از این قیامت تمام شده بود که در آن آیه  
 اشارت خداوندی باینست که ملک از یک طرف او بود  
 حقیقت قوسین او او را بدین مابین که اصحاب نار بر نوزاد  
 شوند و از آن قدران عظیم الهم ضامن شدند از نازل است  
 که در سوره حم حیات که کون عن النبأ العظیم الذی لم یمن  
 یختمون کما یسجلون ثم یحکم سبلانهم یحکم ان رضى  
 میخیزد و آن کافران که آن سر در حقیقت جان ایشان است و در آن

قاسم

ان الكتب التي في القرآن هي التي هي في القرآن

واعتدلت اذان صرحت بكونه كتابا في القرآن واذن  
الله استقر اركانه وقلب جان ان است كارتا به سودي  
صرحت جان كافران استيت كدر عتق جهاد بيان آن صغر  
ما نيك و انزلنا من السماء ماء فاجابنا نوحا به نسيان و نجات  
و صباغ الغائب كافرا هكوت به نحر نرد در دار دين را حقي  
ضيق را ادر اكن نكرد و انك نكرد و اركون و در صباغ حقيقي  
من نادر و حقيقه من طين در آتق تابه اين حقيقه ازل ابري كفتار  
شد باز جانبا افوان فغفور رخصم كرتان كدر رله نكر  
ساكن بود نذر و نكره ت جيل كرم كه بيد شدند سلام الله عليهم  
العين عين عين رسیده است اذ ابراد برادر عز نرد و نرس  
بادار صادق اما فاض سلام الله عليه و واقع در كيت  
اوردن او ليست كه رسول خدا و نرسين حقيقه ناطق است بر كرد  
كفار فجا و شر كجس العين رائد اذ نك در كاه ببت اطوام  
چه غنچه بياصله بياصله رضي الله عنه كذا قال ما نزلت سورة قطيعة  
آخر في النبي صلى الله عليه وآله وسلم فقلت يا رسول الله اني  
اقول لك من احواف و نك اقول عما جليل و نسيان النقطه  
والتمهل

واكمل فقال النبي صلى الله عليه وسلم مومن القرآن في  
من القرآن قال القرآن برئ منه صدق رسول الله وعين برب  
قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله ما نزلت الكتب و نزل القرآن فاحكم  
الله و من بين عبيد حكم الكتب في القرآن في البقرة و احكم حكم  
الكتب و القرآن و البقرة في آية آية الكرسي و احكم حكم الكتب  
و القرآن و البقرة و آية الكرسي في بسم الله الرحمن الرحيم  
و احكم حكم الكتب و القرآن و البقرة و آية الكرسي و بسم الله الرحمن  
في النقطه التي تحت السابعة على علمه استقام قال كتب كتابا  
رسول الله صلى الله عليه وآله قال لي يا علي ارض كتابي بك من راسي  
في التوراة المحفوظة قال الله عز وجل ان من عبادي عبدين و اني  
المبين لهما النقطه و التكميل صدق الله و صدق رسول الله  
و نحن على ذلك من ان عبدين و الحمد لله رب العالمين  
سورة القرآن كجميع فرسب قوله تعالى النبي اول ما بعثنا  
من انفسهم و اذوا لله ما كنتم و منهم درين سورة است كذا قال  
را از غفران كذا و انك كلام و نك كلام تمهيد ما كنتم و انك  
فرجود ما كانا محمد يا ابا عبد من رجالكم و لكن رسول الله و

و احكم حكم الكتب  
و القرآن كجس



البلیق که اگر سوان کند کفچه پیری از در و از از او باقی  
 مادرش که از نیران انکه از جمیع انجا علی سلام این رسول عالم  
 است که اقصیت بی او را می باید که نسبت خاص است با اعیان  
 و امان باشد و چون بیشتر ذکر و معنائش کند تا در کلام  
 که انما المؤمنون اخوة و هم ائمتان ابن رسول الله و اهل بیت علیهم  
 السلام و خود را است و دلیل قرآنی این که در سوره احقر که موافق  
 کتبت اینان فیکم است و فرمود هو الذی بعث فی الایام رسولا  
 منهم یلو علیهم آیات و یتزکون و یتعلمون الکتاب و الحکمة و لو  
 کانوا من قبل من فیما فی البین و افرس فیهم ما یخلفهم الا هم  
 المؤمنون الحکیم که آن چهار دیگر است که با و جا و سر او کاست  
 ذلک فضل الله یؤتی من یشاء و الله ذو الفضل العظم  
 و چون شروع الی تعالیه احوالی فرموده بود که مبارک ازین  
 ائمتان ما یخلفهم الا هم بعد از اجماع باین وجه خاص از و اجماع  
 او اتم است و معنائ اعیان باشند و چون فی الله ابن رسول  
 نبی امی نمی پیری فرموده بود از برای آن هیچ یکی از ائمه از  
 اصحاب زمان خود را نمانده را محو فقط و مخاطبه و کلام الله  
 فرمود

هیچ است  
 صفت است

قدم این و سبب فرمود یک برادر و احوال و اصحاب فرموده  
 و این باشد که **بهر** ای طالب که فی الله و در حجاب نشسته  
 میفرماید روز مقدر صبح غلغله شدید سید عالم الله  
 علیه و آله و ائمه و اخوة و الرضوان از برکت عا و کلام  
 الله بر سره توفی بیداریم از امام **فی** ذوالجلال قلب این **فی**  
 حی و غیر نزولی با جلال فرمود در باب و فکر خدمت سید پیغمبر  
 ص که کرم **فی** که بعد از استقامت یکبار از اگر در دردی معنی  
 بشمارد **فی** خود بود که چون اخوان ثابت است چه باشد  
 که نگاه نیز ثابت باشد از برای آنکه تا اقصیت این رسول  
 اصلی بر سر اهل کلمه قاض و موجود است ثابت شد از و اجماع  
 و در ائمه او را نسبت با جلال اعیان دیگر خداوند شده با  
 در بر سر این ائمه و دیگر هم ائمه اند اما نسبت با جلال  
 او همانست که صفت جلالی فرمود که **فی** شخص دیگر نیست  
 خواب در حجاب تا کج و چهارم بلند یکبار از دیدن اند که  
 حقیقت بنده است که با وسط غیر تیران رسید و آن خط  
 خود را از آن اوراق خود را در تیرا جابجین و تیرا

چه در میان کز کلمه بنویسند که در اصل بایک بودند اما  
 با هم گفتار است که نیست که چون بخندند یا گند اما  
 او تر کفایت شیطان بعضی در غفلت جمع افتاده  
 بودند از فرجه تیرگی و بایک نجاست شکر است که خند بایست  
 باز بواسطه اینکه کلمه کتاب و اشک که جوهر باطل بایک بود  
 کردند و میکنند و خواهند کرد و در فضل الهی بهر منشاء  
 و الله و الفضل العظمی و الحمد لله رب العالمین این جایگاه است  
 چه آتش چه فروزه که در حکم هر استی لطف و قهر است  
 یعنی اگر در ظاهر لطف است در باطن قهر است و اگر قهر  
 و اگر در ظاهر قهر است در باطن لطف چنانکه بهین درین  
 حالت این مذهب و فرجه قهر و لطف هر دو است  
 آنکه بیشتر سخن گفته شده بود از قهر یعنی که دنیا جمیع دو  
 حرا و این جنبه برین است که اگر بر در دنیا شود ظهور  
 این یعنی در باطن کرده است غنائی ظاهر همیشه باشد و در  
 باطن تان از خواران شود و دائم که از روی است  
 و سرای ما و برساند که اگر حال بر عکس واقع شود البته  
 البته

از این کلمات از آنکه در کمال و در حدیث آمده است که در این کلمات

البته آن که در روح از یاد در آید و حال آنکه در ظاهر آن آتش  
 از قلیل و کثیر غفلت کرد و واقعه شده از آنکه اگر از آتش در آن  
 تصرف یافت این بر آن حال خود دیگر دانند چنانکه معلوم  
 و اگر آن آتش تصرف یافت فی الحال او را عطا می کنند و الحاله  
 انده چون سیر قنای بیکوین شد که از جای که فرو می رفت  
 است از برای آتش که تا آنکه در باطن است ظاهر کرد و اندک  
 حکم بالظاهر و بعینت بیان الشریع لایسار الحقیقه تا  
 امر و نه در کمال و نه تا و نه و بیان ظهور کند چون از طرف  
 قهر که جای احوال شما است ظهور کند از آتش که بهر  
 حواس که تا بگوید که این المبدأ العظیم و خود در حجاب بگوید  
 بقیه الواوید الفارقه و حکم ظاهر عنوان الباطن دلیل قلیل  
 قدری در میان آورد و بگوید که چنانچه در ظاهر آن را از آن  
 هیچ نرفته نیست بلکه هر چند که بیشتر به هم می پیوندند و در  
 ایشان بیشتر می شود و معنی ایشان بر ایشان کمتر می شود  
 باست و آتش ریز از آتش کند که اگر چه در در حدیث ظاهر  
 حدیث بار و شنی و نه و چون یکی یکجا آورده همان قوت حدیث





که خداوند آن باشد که باطل را با حق و اگر ظاهر حق آه  
 آه به بدیه ظاهر بینی البته البته خود را در پیشانی او  
 حواشی انداخته و در سجده آمدن سپ اگر از روی  
 حقیق آه آه از بی بیان در همه انبیا و نبیا با  
 که همان ادا و عزت و ارمات گفت که اگر گفتند شک نیست  
 که حقیق حواشی بود که در حق آه آنجا که میزاید از حق  
 چنین مانت حقیق از عانت مجاز میزاید از عانت  
 آنجا حلاله بنتر نیست تو خود که باطله کن چون پیدا شد از عانت  
 قدرت و قوت از آن خود که در اندیشه و فکر و توان  
 با یکدیگر عمل دادی باید که بعد از این تو نیز بیایا حقیق  
 شغل شوم تا بگویم انکاس حبیب است دوست خود و دل  
 خدا توان شد و ترک اطلاق دیمه کنی و این سخن را هیچ  
 با تو بگویم اطلاق اما بگوئی جان خود را میخوانم در  
 نصیحت و انداختن اما خود را میخوانم که در واقع قصه  
 و غنای بسیار و شمار دارم و ما بعد از این اندیشه و دغدغه  
 از آن تو آسم دارم که از شفاعت روحی با حق آه قدیم

زاده

معلوم زاده خود بخیر احوال و ادعای او زی  
 شود و با آنجا که در جبین صورت و حنوی خود را  
 کل الوجوه بنویسم و در رخسار و دنیا زوکن و عجز و نا  
 واد و افتادگی افزایش باشد که نبوی حضرت زوکن  
 بدو خط شهادت رسم الله علی ما یشاء قدرنا لیا ابر  
 در ظاهر و صحت قدرنا لیا شد ام بواسطه شفاعت  
 حاکم آستان در بیابا خود حضرت محمد و در قریه  
 ام صلوات الله علیه تا تمام از نظر باطن آه خودم زاده  
 خود را نیز تا این چشمه بواسطه ادراکات حیرت خود حقا  
 امشب در حالت غار و دنیا زوکن از المام گفت  
 ملام آه روزی شده است اول از آن کس کلیم  
 ما که حکمت چه بود که او را از آتشانی زاده شریف نام  
 الله آه این بود که اندر برای الله از بنیاد ما علم السلام  
 کلیم بود که بر طریقی با حق گفت و حال آنکه هو از آن و  
 که شکیست کسان آتش است و اگر آن آتش از دست  
 انفر زبانه کشید که نبیون بود آن نیز بیزان نور بود که نور









وصفته و وجهه و استنداد محمد عبد رسول و جبهه تافته  
 که از پیش گذشته است و السلام **نقل** از خط مبارک باری  
 فوة ابدیهم **و** به سبب الله الرحمن الرحیم و همزایان از نیت  
 مبارک مختصر فالذی یبقی بدیه و یبتدئ فی ام التری و من  
 خلما و الذین یؤمنون بالآخرة یؤمنون به و هم علی صلاتهم  
 از ندرت آری که اگر چه در خلاف کتاب دیگران کتابی که  
 آن علیه افضل الصلوة که مجتهد بواسطه منقطعان اوست که  
 صلوة که مجتهد دیگر است بر عده اوست که ایشان اندوه  
 حرفه اند است از برای آن حکم بر صلوة کرد و حکم از حق  
 که اول ما با سبب به بعد بوم القيمة الصلوة و التلید علیکم  
 کتابی آدم صلوة الله علی ازان و حکم هم مطلقا بودیم  
 علی او بود بدلیل هم خود هم علی الملائكة و علی خودن ایشان  
 که لا یخلفنا الا ما خلقنا و او ارجع فریئل که گفت گفتی فایز ما لم  
 ما لم اقم و السلام **نقل** من خط کاتب که در بعضی از کتب  
 شناخته باشند و بعضی از علمای تو حدیث درینافته باشند  
 که در رکعت نماز که از نیت بدیه که تصدیق ایشان این باشد  
 که تخفیف

که تخفیف است از **نقل** عالتی باز **نقل** و خدای باری  
 وجه ظاهرین است اما از وجه تحقیق است که آن و خدای  
 در حق **و** در خطی آمده است بدلیل قطعی خطی که این کتب  
 تا یک مقام ده مندر است پس و من که این پنج تا یک مقام آن  
 بخانه و نسبت به پیشتر **نقل** نیز بوجهی واحد حروف خط  
 باشد از برای آنکه خودی بخانه میشود و بخانه نیست اما  
 حرفی قطعی و السلام علی من اتبع الهدی **نقل** مسکون ابان خطی  
 از حق سریع الحی بن مقیم پیشتر **نقل** شده اند که  
 بان بخانه اند از نزد که در و این حدیث ظهور است که در  
 شان او فرمودی بوم که مقدار خمین الف سیر که در میان  
 قسمة کوة و مشرکانی رکوة را برینا خوانا بیدن و خطی  
 بان با بهای ایشان بر وجه ایشان گذرانیدن فرموده اند  
 در آخر فی بوم کان مقدار خمین الف سیر و السلام **نقل** که  
 اگر چه در آن محل در حق الله چه میان تکم با تمام میزاید  
 آن حدیث قره عینی الصلوة را ذکر کرده اند از آن حدیث  
 معلوم شود که از او شنیدیم باری مندر آن بخانه حرف و نقطه

در حق عالتی باز **نقل** و خدای باری  
 وجه ظاهرین است اما از وجه تحقیق است که آن و خدای  
 در حق **و** در خطی آمده است بدلیل قطعی خطی که این کتب  
 تا یک مقام ده مندر است پس و من که این پنج تا یک مقام آن  
 بخانه و نسبت به پیشتر **نقل** نیز بوجهی واحد حروف خط  
 باشد از برای آنکه خودی بخانه میشود و بخانه نیست اما  
 حرفی قطعی و السلام علی من اتبع الهدی **نقل** مسکون ابان خطی  
 از حق سریع الحی بن مقیم پیشتر **نقل** شده اند که  
 بان بخانه اند از نزد که در و این حدیث ظهور است که در  
 شان او فرمودی بوم که مقدار خمین الف سیر که در میان  
 قسمة کوة و مشرکانی رکوة را برینا خوانا بیدن و خطی  
 بان با بهای ایشان بر وجه ایشان گذرانیدن فرموده اند  
 در آخر فی بوم کان مقدار خمین الف سیر و السلام **نقل** که  
 اگر چه در آن محل در حق الله چه میان تکم با تمام میزاید  
 آن حدیث قره عینی الصلوة را ذکر کرده اند از آن حدیث  
 معلوم شود که از او شنیدیم باری مندر آن بخانه حرف و نقطه





بنویسد **الحمد لله** در حق آن که فرمود که زمین را و کوه را و در  
 زمین را و اوقیانوس را که چهار چیزند فی اربعة ايام ایجاد کرد و پدید  
 که بیک وجه تا اتمام عالم حال که نسبت به موجود حقیقه الله دارد  
 و بیشتر باشد و در آن محل میز نمایند که حرکت طینت آدم بیدار یعنی  
 صاحبان ما را از هدایت الهی چه دلالت بر اتمام تمام کند و حال  
 آنکه اینجا روزی که خلق چهار چیزند و یکی آن حامل روزی که  
 قسمت حق و انکسار و تبارک است **الحمد لله** انا و علی بن  
 نور و اجد در حق الهی از هدایت الهی چه چنین گفت میزد  
 که بپسند انا نقطه تحت السائر و موجود و نقطه ای باشد که بیشتر از  
 چیزی در برابر موجود بودن است که حق الهی چه چنین میگوید  
 که آن چه محض اند که بعد از نقطه ای بهم نه گورند که هر یک بپسند  
 و الحمد لله رب العالمین **یا حق** که فرموده اند **است** چون  
 بالان اشتد و عرب که میگوید و دیگر را بنید از هدایت الهی  
 بناسبت حال گفته است که **الحمد لله** بود که در حق رب حقیقت این  
 بیانی از حق که روشن شود در بیان فصل هر یک و آنچه  
 که میفرمایند قول حق یعنی جای که نشو و نما شد که حق **الحمد لله**

معنی اللهم اغفر لی از زبان حق در باب قربان حج در حق ما بنید  
 که میفرمایند که اول بخش خود بر دارد قربان کنند و در حق ما بنید  
 که انبیا علیهم السلام اول حرفه خدا را بر این منتهی نفس خود حاصل  
 و بعد از آن بدیدان رسانیدند و این معنی از لوازم است از برای  
 آنکه تمکین نیست که تا کسی اول در چیزی خود ندیده ذکر آن بدیدان  
 تواند کرد و بعد چون اول او در یک چیزی کرد و بعد از آن بدیدان رسانید  
**الحمد لله** اللهم اغفر لی باید گفت و السلام و از آن ادراک شریفند  
**الحمد لله** انا و علی بن نور و اجد در حق الهی از هدایت الهی چه چنین گفت میزد  
**قال** یا اوتیت فاحذ الكتاب و هو اتم سورة البقرة فعین این  
 حدیث جلیل القدر را از آن حدیث دیگر فهم می باید کرد که فرموده اند  
 القرآن و شد منه که از قرآن و ادب است که از این نظر  
 او ظهور کرد و شد نام الف است که حکم بدلتا آیه بدل از اینها  
 که کتب انبیا بر پیشین وجه آدم با و داده شد است که فرمود  
 لا یعطی بنی قبل ویراثته و دیگر فرموده است که غیر آدم و ابلیس که  
 خداوند علم الاسما و آدم بوده و حق موی سرست خلیل الرحمن  
 است جنبانی از زبان الهی و بعد از حدیثی که بکار معلوم شده است



چون فرات که و بین میفرود که عبارت از وجود اصل وجود  
 استنت بدلیل اولی که لا خلقت الا فک که هزار سال از  
 برای که باشد و هزار سال از برای سین چون مردود اصل  
 مالم یک وجود در قطبنا صغیر بود صدق الله و صدق رسول  
 الله آن خبر میبود که از الم که سید کانیات و خداوند موجود است  
 صدق الله علیه و آله سو آن کرد که گفته عمر اقامت افتاد و یکی سال  
 بیشتر نیست که الم است در جواب خود المصن شنید و مقرر و  
 باصل خود رجوع کرد و اهل لعنت خدا که میباید ثلثه نظایر در  
 نصاریست اما از روی انکار که هر دو که دیکر باشند از روی  
 معنی از برای انکه آن یهود از روی تو صدقند است که آن هر  
 یک اند خداوند که بیانی با مقتدا بود آن هر سه حرف مقتدا و  
 یکی حرف وسط از آن سه مقتدا و یکی بود که لام الی الله  
 والی که یک است از آن وجه که نیست هزار است و جمیع خود بود  
 تا با روی دیگر که بر وسعت از روی اجزای خود نام که باشد  
 چنانچه الف یکی و الف هزار که اسماء الله در میان خود حقیقت است در  
 قاعده اسلام دم از آن وجه که نزول آن از اسم است  
 متبر اندوز

متبر اندوز که آن مایه که حقیقت اسمان کمان مایه باشد که  
 برینند که جامی او در آست و باز از آن مایه را در قلم باشد که  
 مان آب نوسید تا کلام اسمانیت بدلیل کان عرشه علی  
 الماء و مقدم آب بر سایر موجودات ثابت است که آن در میان  
 نقطه است که مبداء خلق استیاسه خلاف فاک که بر وجه  
 است بدلیل نقطه و نقطه و مرکز بودن پس الله فرمود اول خلق  
 الله قلم القلم را آن مایه خواهد بود که کمان در هر حد  
 و و است که عرش خدا بر آن بر مدارد بود و هر که نام بر  
 آن سیدان بود بحقیقت علیها السلام چون از شهر رسا که  
 از روی مینعت باب بحقیقت است خراج کرد باجه سمان که  
 هر غان دانست از حقیقت بین از حقیقت او بود و خطا است  
 از گفتن که علم بود بود که گفته است خطی که نام خط بود و  
 در میان بینا و بیان عبارت از است که سیدان است که  
 گفته بود که آن عرش و بلقیس بود که موسی را که اسمان بود  
 او نیست که عبارت از عرش است بسته خدیج الله و تعالی  
 حبیب الله شکافته بود که سمان پیش از هر که از این شهر

دانش



و معراج مراجعت کرد بر مزاج سلیمان در خطاب آمد و نا  
سر خود را گاه بر لب می نهد و گویا بر من خود جنای خلقت  
مور سره سلیمان و گاه از لب می کشد و دود و باران می کشد و  
بر لب می سر و شکاف خط استوار چه بغیر کند زین کلمات  
و بر سر خود را چون تاج بر سر و چون فرق بغیر شکاف شکاف  
و عاله که در سجده تا کان و کان است در وجه تو ظاهر شود  
و از آن کنان سه کلمه بگوید آن سه کلمه که تاج و فرق میان  
هفته از دود اسم خود هر هر است اشکارا بیک و از برای آنکه  
بوی بهشت صورت دارد و بوی با بیکر یا باجر او نقطه بیست  
بیست و چهار باشد و کسب چهل و بان یک کلمه بود که احد آن سه  
کلمه است از آن و در که هفت است باجر او نقطه سه کلمه  
باشد که هر هر نیز از اسم این حساست علم و است از  
برای آنکه هر باجر او نقطه هفت است و هر دیگر هفت است  
که چهار ده باشد و چون این چهار ده بر راس بابت شکاف  
کلمه اکثر ثبت است و آن شق القمر حاصل در صورت  
الآن از لبی ابدی در وجه ظاهر شود و کسب چهل و یک  
و هر دیگر

و هر دیگر که هر دو با بیکر باشد تا چهار ده سه کلمه  
شوند باجر و تاج بیست و هفت می باشد و نسبت دو کلمه  
قوله از نه طلق است هر هر زنی خلقت هر هر و این که هر  
از شهر سبا آمد از آن و هر که فاکت الکتاب ام الکتاب بیست  
که نسبت و یک کلمه است بیست و هفت و بیست و هفت  
ایام تشریف که چون خط و هر بغیر بیست و یک است این سه  
بیست و یک را از کلمات سبا از اندر آن چه تاج میان چه در  
باید یافت که کسب چهل و یک صورت دارد که سینه و لب  
و العنت و این هر هر عبار که قدم از دود و هر صورت الله  
در از دود و ظاهر بطریق حقیقه الا اسم الله اکبر و طاق الله  
که خلق الله تعالى آدم علی صورت ای علی صورت الله جنای  
اسم الله با بقیه اجزا حرف چهار ده است و با بقیه حرفها  
او و هر هر هر نیز همین صورت نام دارد که بیشتر زبان  
بعد از اینها تاج خالق کل شیء چه و هر و چون بوی کسب  
او که بوی بیست از دود و هر سه تشریف است صورت  
آن سه تشریف از دود و هر سلیمان باشد که و با بقیه صفت است

و یکی بگو سواد که دو بیست و چهار است شش زده اند که کم  
 که چهل و شصت است این عدد دوازده و نول کرده است از آن  
 بیست و هفت و بیست و هشت کلام که در کتاب البیانی آن اثر  
 نهاده فی لیلة مبارکة انما کلماتی فیها تفرق کل احکام  
 الی رب السموات والارض و کما بینهما ان کنتم توفیق است  
 که چون شکاف خلقت استیا جوی بیست و هفت کلام در بار  
 مکرر گوید که بوی بوی تا به سر خلقت از کلام کن ظاهر کند هر  
 کلامی که در کتاب آمده باشد با اعتبار کلماتی که اندک است  
 چون از شهر بلبید می آید غایت بیست و هفت کلام و در  
 بگفتن بوی بوی بیست و هفت کلام است دیگر در هر خلقت بیست و  
 زده خلقت بیست و هفت کلام از قول قدیم که کلام **عقل** است  
 که در و صفاتی که بوی بوی و با و صفاتی که بوی بوی  
 و از سرخا و زلف و در غل نیز به بار آن بر و سر و از آن  
 ازین و اگر در آن خط خود ندیم به بار سبب آن فر و بر و این  
 معنی از حدایت الهی که از این خلقت میشود که وجود آن  
 حرکت از چهار حرکت حرکت حرکت حرکت از بیست و هفت کلام

به یافته است به از آن جمله یکی چون آست و استعمال  
 با و است از روی توفیق چون اب بود میرسد از برای آن که  
 از حسب جور است نسبت با و از در عالم غیب اند به بار یکدیگر  
 آید و اگر اب نباشد حال که صعد است و طیب چون دایم در وقت  
 و صفاتی که در عالم غیب اند که از صفاتی که در حقیقت در  
 آن که در شان او است که و ما ببطریق عن العوی ان هو الا وحی  
 بوی صریح و صریح رسول الله و در شان عباد که علم عالی و از این  
 الهی که حق بود و حقیقت بر و حقیقت و بوی دید و کما از برای  
 از صعد چهار حوی اب دید با و این اب ظاهر و ظاهر حوی بود  
 میرسد به بار از برای آن که دیگر میرسد تا دالت بر ظهور این  
 معنی کند از خود و نود بیان و است سبحان که و تعالی شانه و این  
 و جمیع دیگر از هدایت الهی که چون اب از دست سبب بر خفا  
 و حقیقت در دست آن انگشت آخر است که خاتم نبوت  
 که محمد رسول الله است بی می تواند بود که با این اعتبار اب  
 به بار از دست با خفا و حقیقت برسانند و این صفت که خاتم  
 النبیین است نام عرف که کلام و آمده که او است بی چون حق و صلی

با نژده صورت دارد قال الله تعالی یا ایها آدم اگر می ارسم که  
 اول النهار الف صدق الله العظیم از ده که این چهار حرف  
 اشراق تعلق بچهار حرف غیر مکرر لام الف دارد که از ظاهر  
 حرف غیر مکرر لام الف دارد که این چهار دراز از چهار حرف یا  
**ما و ه و و** است که آن چهار در حقیقت متیقن  
 در از از این چهار است که چهار حرف از آن چهار ماه خرم و هست  
 که از زبان و نوازد حرف جلیل حرف نکر آن معلوم شده است  
 که چه معنی دارد فقال آنرا از هدایت الله فی ه از خط استواء  
 الف از روی صمدی و غیر بخونند که از **حرف** الف آن خط  
 استواء وسط صورت الف دارد که آن خط استواء  
 الف از روی صورت مستوی القامت مثلثان که هر  
 که هر دو مستقیم حقیقی است واقع شده است که این در عمل  
 قریب استقیم و چون این چهار ماه با حروف یکم حدیث **حرف** است  
 صلوات الله علیه بنفیس بدو صحت شده اند که ثلثه سر دو  
 و در بعضی همین صورت است که صورت خط استواء دارد  
 که الف سه حرف است دیگر نقطه که آن یک نقطه است **حرف**

الف

الف مختار است و اصل مجموع است و چون یکم اگر می ارسم که  
 این چهار را که الله مکرر بوم الدین **حرف** که از ظاهر فیه فرموده بود از  
 است که در **حرف** **حرف** در بیان آورده که اگر کشنده را رضا او پذیرا  
 بخت جابر است و اگر کسی ربع دنیا ریزد و صاحب دنیا  
 بخت جابر نیست که فرمودند که آن ربع دنیا را خدا میداند  
 که ربع از چهار دنیا یکسب که ثلثه سر دو و واحد **حرف** که  
 از روی رجب است که در بهشت این متیقن جابر است که باز  
 که شهر الله است که باز مال زکوة ده یکسب و در اول صحت از  
 غده که آن از اسمان بخورد که واسما و آفتاب است نیمه  
 و تقاریر عیان کون که از این ده یکسب یکسب است که یکسب  
 هم مایست که در تاجسب صورت از تمام شرک بیرون آید و  
 بداند که **حرف** الف حمد لم یلد ولم یولد آن دانست که در دنیا  
 شرک می دارد و ده لا شریک له **حرف** میلد اسوا که کشنده  
 اول تصویر وجه ایشان کردی و در بیان زکوة دست را  
 داشت کرد انبند چون خواهد بود جوان است که در آن  
 بطن است و از زبان الله **حرف** بطنی از بطن مختار است



اگر چه اینجا در دروهم است که غماز اشراق بر عدد است که نهان  
 اشراق دوازده است که باز مقام آن دوازده دروهم است  
 اما این که از چهار یک است اقطع می بایست کردن که دروهم جطر  
 و کثرت را ناقص می بایست کرد از برای انجا که حق دست نیست  
 بلکه حق و چیست که صورت **ح** و الله بالخطا به دروهم است  
 نه در دست که ظاهر **ه** و نیز ایشان ادم را خدا را نکرده  
**ح** با خلقت آن صدق الله لاجرم چون اینجا حق دست  
 بنویسد دست در عرف آن حیانت کرده باشد قطع مایک  
 و لهذا از برای ظهور این معنی از مرق که حد و صف و صلوشت  
 قطع میکنند بلکه از برای قطع میکنند که تعلیق به است و از لاجرم  
 و خداوند صو کلام **و** کلام **م** می نمایند که کثرتش با کثرت  
 الا و جهته **ل** الحکم و الله بر حق چون در مدایت کمال کل از آن  
 ف کلام و خداوند **ح** کلام **م** این که این صلیب در دمان  
 رجب در وقت جانشگاه شنبه بعد از او را در تارک کل کرد  
 از برای ارشاد و ضلایق از آن متعلق **ق** در سبک کنی به  
 آمد بیا و کار باند و السلام بلکه شایع الله رب العالمین

بمعون

**ح** آه الوهاب در وقت جانشانی یوم الاطوار غره  
 شهر محرم الحرام بر دست بنده گناه کار اعیاد و انصاف  
**ح** غماز **ه** العبد محمد سینه ماه شعبه عشره  
 منجی بلکه ابتدای کلام الله حرف الف واقع است و از  
 مظهر بر این باب ابدن چون که مجموع اشیا را خطا است که  
 صورت الف دارد از برای ظهور خطا بر این باب است  
 بیرون آورند و در ذات الف که بعد از همه کتب سماویست  
 حکم بنده اواله بعد از او و حیال که آورد و این معنی در مقام  
 نویسنده او ادنی معلوم شده است اکنون ای مارق قدر  
 بر ظهور و جانشانی نظر کن و ببین که از سه جمله که در خطوط  
 سواد بحسب خط استداشن می باید کرد که بر این صلیب که  
 روشن منید و در این است **م** از شکاف بیرون می باید آمد  
 و اگر چه در حوضه وجود ذات الفعت در بود و می باشد  
 و کوشش و دو چشم و دو بینی و یک دامن و اندر بود  
 اما از این معنی در خون یک دامن بود که بر ستار خفته  
 از اول او را ششم می بایست کردن تا نور که الله رب العالمین ادم

که نقطه اصحاب گفت ظهور کنند پس ازین وجه اول عدد و اسم  
گفت بود که چون از رخا درین برون می آیند آنی در  
اصحاب درین واقع شده اند و خط شرب و خط غنقه  
است که باشد و کلی رابع شکاف خط غنقه و شد  
خسته و خط مایض داخل شود و نقطه سر که کلیات  
و اینجای ذکر جای تلف که در هر دو خط بین می آید و در  
که نیست مابین خطوط در غیب واقع شده اند و بنویسند  
و تا منتهی که تمام عبارت از چهار روزه و و ابر و دوی سر  
حاصل بود کلیات این نقطه خط فرست و میماند  
آن سه حرف در حکمات از پنج حرف ظاهر شود و خط  
و همچنین از پنج حرف ظاهر شود که دو خط سر با دو مایض  
او شرب و غنقه باشد و عدد ثلث مابین بین و از آن  
سما را از نقطه شرب کسب کند و از آن رخ باید یافت و آن  
از دقایق نویسی از این رخ بانوای معلوم باید کرد و در  
اصحاب نیز دقایق هست که چون از عدد این نیز  
بر دهنده جمیع که از حکمات است بماند فواید

بالغیب

حاصل

حاصل شود و دستند قلبها در میان هر دو انکشتند  
قال رسول الله صلوات الله علیہ ان قلوب بني آدم كلها بين اصبعين  
اصابع الرحمن قلب واحد تقرق كذا يعني دلها  
بني آدم در میان دو انگشت است از انگشتی که در آن  
یکدل تقرق میکند خدا در و بر صفت که خواهد بود و در او  
دیگر اینست که آن قلوب العباد بین اصبعین من اصابع  
الرحمن یکدلها کذا یعنی دلها در میان دو  
انگشت خداست یکدلها و او را هر چون که میگردانی  
او کسب ظاهر و کسب خفیست و کسب خفی در او نیست  
که میگویند فلان یادش و ملکیت را در میان هر دو انگشت  
خود دارد یعنی در تقرق آن ملکیت چنان ممکن است  
که هیچ احتیاج به مدد و یاری ندارد و بعضی گفته اند که از این  
دو صفت جمال و جلال است و بواسطه آن انگشت  
مکمل کردند چهرت و در یک تقرق آوردن آن چهره  
خفته و قوت از او داشتن ازین که در تعبیر و تفسیر اصحاب  
گردد اما کسب خفیه است که دو انگشت عبارت از

کلمه کاف و نون است زیرا که کاف و نون را وقتی که افتاد  
دو باشد بی محاسبه که در لسان خلایق در تفریق  
و در ادغام باشد و وقتی که آن دو را با ج را جمع کنیم  
میشود کاف باشد و نون که در انکشت بافتار جدا شدن  
میشود اکنون اگر گویند که دو انکشت کاف هست که شش نیست  
و پنجمست محاسبه انکشت ابراهیم و جسم که یکی دوست و یک  
بی او را با ج را کاف و نون که شش است چگونه را است  
میدار از جوان بگویم که کاف خود سه است و پنج در وقت  
نبیست و نون دو است چون حکم را طریقی که کاف و نون  
و و او می ماند پس کلمه کاف و نون بابی اعتبار بیچ باشد  
و نون است که وقتی دو انکشت را جمع کنیم هر دو کلمه کاف و نون  
حکم کردن اولیست زیرا که دو کلمه را ادغام و کلمه ضایع کاف  
نون بیچ ترکیبی و یک نیست و نون که از یک حرف اولی است  
معنی نویسنده او ادنی بسبب آن که آن نون باشد بی محاسبه  
تا و بی و تحقیق هیچ محاسبه حق لازم نمی آید یعنی انکشت ملین  
انکشت ظاهر باشد و هیچ جسم بود بی حق لازم نیاید چون

و

انکشت در مقابل است که است و دل منقلب  
در ایمان است که است در صفات خیر و شر و جان و طبع  
و طبیعت و جنبه و رحاله ترکیب شدن این کلمات با هم دیگر  
و هم باین اشیاء الهی و اوراق با کوبه این بدایت  
از یاد حقیق رسید در آن محل که بیان سیرت طایفه فرموده  
که هر سجد و شصت هزار سال کرد و داده بر سجد  
انکشتا بر آید و فرموده که قسمت آن ساعت بر دین شکست  
و خطای باینده خود که در آن کلمه باقیست و تکلیف الی آخر  
درین محله بخوبی نمایانگر آن توفیق خطای بابی بند بوده  
است توفیق ملک یوم الدین چه از قسمه ساعت به چهار شبانه روز  
که جدا کرده اند در آدمیم و یکسال انقضایم بدو نیست و شصت و  
انکشت است و یاقیم و ده سال را بدو هزار و شصت  
و شصت و یاقیم می آید و بعد از سال و هزار سال و شصت  
و شصت و شصت هزار سال و شصت بود و ده هزار سال و شصت  
و شصت و شصت توان شد و بعد از هزار سال و شصت و شصت  
شصت و شصت و توان باشد و شصت تمام سیرت و شصت هزار سال





در بعضی  
شماره کرده نقوله ابر  
در بعضی  
نقوله ابر  
در بعضی  
نقوله ابر

اسرار خدا فاش شدای علامه از محشر و کرسی و قیامت نامه  
خواهی که بشوی واقف از اسرار خدا پس ز سر تا قدم بیانی حامه

و کافر واجب القتل باشد بی شک و بی تردید و اسلام  
و مالک و یوم الدین چه در حق کتاب جاهل یعنی کافر فرموده است  
کلام ناطق است نشانده حکم من جاهل را حضرت فست رب العالمین  
نشانده و کلام که کتابت و علم و جو و کلام ناطق است و اما  
و اگر آنکه دعوائی فرزند کند و بر پیش حفت احداثیت است اما  
فمود و ناطق را











کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران

# از مجموعه نسخه های خطی اهدائی

سید محمد مشکوة